انتشارات حزب توده ایران

روستاهای کشور
نیازمند
تحوّل بنیادی

روستاهای کشور
نیازمند
تحوّل بنیادی

به
دلاور مردِ سیستانی، رفیق اندیشمند جان باخته
هوشنگ ناظمی (امیر نیک‌آیین)

• روستاهای کشور نیازمندِ تحوّل بنیادی
• چاپ اول، بهار ۱۳۹۸
• همه حقوق چاپ و نشر برای انتشارات حزب توده‌ایران محفوظ است.

Postfach 100644, 10566 Berlin, Germany
www.tudehpartyiran.org
dabirkhaneh_hti@yahoo.de

فهرست

پیش‌گفتار ۱۳

گفتار یکم: روستاها
روستاهای دارای سَکَنه و خالی از سَکَنه ۱۷
شهر و روستا در تقسیم‌های کشوری ۲۰
قانون ناظر بر تعریف‌ها و ضابطه‌های تقسیم‌های کشوری ۲۱
محدوده و حریم شهر ۲۲
نقد برنامه‌های توسعه و عمران روستایی ۲۴
توسعهٔ موزون و پایدار ۲۴
نقد نظام برنامه‌ریزی در ایران پیش از انقلاب ۵۷ ۲۵
نقد نظام برنامه‌ریزی پس از انقلاب ۵۷ ۲۶
توسعهٔ کالبدی روستاها و الگوهای تثبیت و ساماندهیِ سلسله مراتبِ بازارهای سرمایه‌داری ۲۷
الگوی سطح‌بندی مناطق و مراکز روستایی ۲۸
روستاهای در حال گذار ۲۹
طرح هادی روستاها ۳۰
طرح ساماندهیِ سکونتگاه‌های روستایی ۳۳

طرح تجمیع روستاهای پراکنده ۳۴
طرح بِهسازی روستا ۳۴
طرح سامان‌دهی و حفاظت از روستاهای واجد ارزش ۳۵
طرح توسعه و عمران روستایی ۳۵

گفتار دوّم: بافت و ترکیب طبقاتی جمعیت روستایی کشور
پیشینهٔ تاریخی ۳۹
نگاهی به بافت کنونی و ترکیب طبقاتی جمعیت روستاییِ کشور ۴۲
جمعیت و خانوارهای روستایی ۴۲
ترکیب سنّی جمعیت روستایی ۴۳
جمعیت فعال و غیرفعال ۴۳
بیکاران ۴۴
کودکانِ کار ۴۵
دارای درآمد، بدون کار ۴۵
سایر ۴۶
کم‌توانانِ جسمی و ذهنی ۴۶
ترکیب جمعیتِ شاغلِ ساکن در روستاها ۴۶
کارفرمایان ۴۹
کارکنان مستقل ۵۰
کارکنان کارگاه‌های خانوادگی ۵۰
کارگران ۵۰
الف- کارگران بخش خصوصی ۵۰
ب- کارگران و حقوق‌بگیران بخش عمومی ۵۱
ترکیب شغلی شاغلان روستاها ۵۳

گفتار سوّم: کشاورزی
پیش‌گفتار ۵۷
بهره‌برداری زراعی ۵۸
بهره‌برداران زمین‌های کشاورزی ۶۰
خصوصی‌سازی واحدهای دولتی ۶۴
شرکت‌های سهامی زراعی ۶۶
نظام‌های بهره‌برداری از زمین‌های کشاورزی و آب ۶۷

شرکت‌های تعاونی روستایی و کشاورزی ۶۷
سامان‌دهی و تثبیت مالکیت‌های روستایی و کشاورزی ۷۰
شناسایی و صدور سند برای زمین‌های مسکونی در بافت قدیم روستاها ۷۰
زمین‌های کشاورزی و باغی، و صدور سند ۷۱
زمین‌های وَقفی، دولتی، و اجاره‌یی ۷۲
بیمهٔ محصولات کشاورزی ۷۳
بانک‌ها، رباخواران، و سَلَف‌خَران ۷۴
مراتع و دامپروری ۷۶
عشایر ۷۶
دامداری و روستاها ۸۳
جنگل‌ها و جنگل‌داری ۸۴
تخریب منابع طبیعی ۸۹
دام، طیور، و آبزیان ۸۹
تولید دام، طیور، و آبزیان ۸۹

گفتار چهارم: بحران آب و نظام بهره‌برداری از آب
پیش‌گفتار ۹۳
پیشینهٔ تاریخی ۹۴
چاه‌های عمیق و نیمه‌عمیق ۹۵
آب‌های سطحی ۹۸
تبخیر آب ۹۹
مصرف آب در صنعت و معدن ۹۹
صدور آب ۱۰۱
توزیع ناعادلانهٔ آب ۱۰۲
هدررفتِ آب ۱۰۳
خصوصی‌سازی شبکه‌های آبرسانی ۱۰۳

گفتارپنجم: صنعت و معدن
معدن و فراوری مواد معدنی ۱۰۷
ارزش افزودهٔ معادن ۱۰۸
صنایع روستایی ۱۱۰
مشاغل خانگی و صنایع تکمیلی روستایی ۱۱۰

شهرک‌ها و نواحی صنعتی ۱۱۴

گفتار ششم: کشاورزی و بازرگانی خارجی
واردات و صادرات ۱۲۱
مبادلات مرزی ۱۲۵
قانون سامان‌دهی مبادلات مرزی ۱۲۵
مناطق آزاد و ویژه ۱۲۶
کولبَران و مَعابر کولبَری ۱۲۷

گفتار هفتم: خدمات عمومی
پیش‌گفتار ۱۳۳
تعدیل اقتصادی و روستاها ۱۳۴
مسکن روستایی و بَدمَسکنی ۱۳۵
محرومیّت از تحصیل ۱۳۶
محرومیّت از آموزش و ترویج کشاورزی ۱۴۰
محرومیّت از فنّاوری اطلاعات و ارتباطات ۱۴۵
محرومیّت از تأمین اجتماعی ۱۴۵
محرومیّت از بهداشت و درمان ۱۴۹
حاشیه‌نشینی در شهرها ۱۵۱

گفتار هشتم: تشکل‌های کارگری و دهقانی
پیش‌گفتار ۱۵۵
آزادی تشکل و حقوق سندیکایی ۱۵۶
سندیکاهای کارگری ۱۵۷
کارگران کشاورزی ۱۵۸
کارگران مزارع بزرگ ۱۵۹
مستأجران و کشاورزان ۱۶۰
اتحادیه‌ها و تشکل‌های دهقانی ۱۶۰
تعاونی‌ها ۱۶۳
تعاونی‌های تولیدیِ کشاورزی و روستایی ۱۶۳
شرکت تعاونی ۱۶۴
انواع تعاونی‌ها ۱۶۴

تعاونی‌های چندمنظوره یا مختلط ۱۶۵
شوراهای روستایی ۱۶۶
سخن پایانی ۱۷۰

پیش‌گفتار

مشکلات کشاورزی و دشواری‌های زندگی روستانشینان یکی از مهم‌ترین موضوع‌ها و معضل‌های ملّی ایران در سدهٔ اخیر بوده که همواره مورد توجه ویژهٔ حزب‌ها و سازمان‌های سیاسی و پژوهندگان مستقل مردمی، و به‌ویژه نویسندگان و پژوهندگان حزب کمونیست ایران و حزب تودهٔ ایران بوده است و در این باره صدها مقاله و کتاب ارزشمند نوشته شده است. موضوع روشن است: کارگران روستاها جزئی جدایی‌ناپذیر از طبقهٔ کارگر کشورند، و دهقانان و خرده‌مالکان کم‌زمین نزدیک‌ترین متحدان کارگران در مبارزه برای تحقق دگرگونی‌های اقتصادی و اجتماعی با هدف تأمین دموکراسی و عدالت اجتماعی در کشور به‌شمار می‌روند.

متأسفانه، به علّت‌های متعدد، و از جمله یورش همه‌جانبهٔ حکومت اسلامی به حزب تودهٔ ایران در سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ و پیگرد و سرکوب و حبس و اعدام بی‌امان کادرهای پُرتجربهٔ حزبی در زمینهٔ مسائل کشاورزی و جنبش دهقانی در دههٔ ۱۳۶۰، و در کنار آن، اِعمال سانسور خبری در انعکاس دشواری‌های کار و زندگی کارگران، دهقانان، و زحمتکشان روستاها و مبارزات آنها، و نیز هیاهوی کرکنندهٔ رسانه‌های جمهوری اسلامی دربارهٔ بهبود وضع روستاییان، موضوع روستاها، کشاورزی، و دشواری‌های زندگی ساکنان روستاها از نظرها دور مانده و کمابیش از سپهر تحلیل‌های همه‌جانبهٔ اجتماعی-اقتصادی-سیاسی بیرون افتاده است. در این میان، البته کم نیستند مقاله‌ها و تحلیل‌های کلیشه‌یی که در ماهنامه‌های کشاورزی وابسته به نهادها و مؤسسه‌های رسمی جمهوری اسلامی انتشار می‌یابد. امّا این مقاله‌ها و گزارش‌های موضوعی حق مطلب را اَدا نمی‌کنند و به طرح و بررسی موضوعی معیّن محدودند؛ در سطح می‌مانند و به عمق نمی‌روند، و بررسی و تحلیل همه‌جانبه‌ای از وضعیت کشاورزی و کشاورزان در پهنهٔ اقتصاد کشور به دست نمی‌دهند.

این جُستار بر آن است تا در ادامهٔ تلاش‌های ارزشمند حزب تودهٔ ایران و صاحب‌نظران حزبی، و نیز همهٔ آگاهگران و مبارزان روستایی، با انداختن نگاهی کلّی، اِجمالی، و انتقادی به مجموعهٔ دشواری‌های کار و زندگی روستاها و روستانشینان زحمتکش، تصویری روشن‌تر و عینی‌تر از وضعیت روستاها و دشواری زندگی و کار کارگران، دهقانان، و زحمتکشان روستایی ارائه کند. محتوای این جُستار، نقد توسعهٔ سرمایه‌داری و نولیبرالیسم و پیامدهای ویرانگر آن در بیش از سه دههٔ گذشته در ایران و به طور خاص در روستاهای کشور است. باید گفت که این نوشته، اگرچه در بازنمایی واقعیت‌ها روشی عینی و مبتنی بر داده‌های واقعی را دنبال

می‌کند، در تحلیل جانب‌دار است و «توسعه» را به صورت تجریدی، آن گونه که کارگزاران سرمایه‌داری در داخل و خارج از کشور به القای آن می‌کوشند، نمی‌پذیرد و آن را دروغی بیش نمی‌داند، زیرا هدفی که در پسِ این نظریات دنبال می‌شود، همان‌طور که خواهیم دید، خلع سلاح فکری و نظریِ توده‌ها و تحمیل و تحکیم مواضع ضدمردمیِ سرمایه‌داری لگام‌گسیخته در قالب الگوهای نولیبرالی است. امید است که این پژوهش میدانی-تحلیلی بتواند جایگاه شایستهٔ کارگران، دهقانان، و همهٔ زحمتکشان ساکن روستاها را در سپهر تحلیل‌های سیاسی-اجتماعی کنونی به آنان بازگرداند.

گفتار یکم

روستاها

نقد برنامه‌های «عمران روستایی»

روستاهای دارای سَکَنه و خالی از سَکَنه

براساس آمارهای رسمی، در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۹۵ بالغ بر ۳۳هزار روستا، یعنی بیش از یک‌سوّم روستاهای کشور، خالی از جمعیت شده است. این در حالی است که بخشی از روستاها به دلیل هم‌جَواری با شهرهای در حال توسعه، در بافت شهرها تحلیل رفته‌اند یا در آستانهٔ تحلیل رفتن در بافت شهرهای بزرگ‌اند. به‌علاوه، سیاست جمهوری اسلامی ایران مبنی بر تبدیل کردن روستاهای «در حال گذار» به شهر، و به طور کلی شهری کردن بافت روستاها، و نیز عواملی چون حوادث و سوانح طبیعی و غیرطبیعی مانند زلزله، سیل، آتش‌سوزی، و آب‌گیری سدّها، موجب شده که شمار زیادی از روستاهای کشور به‌کل نابود شوند یا هویّت خود را از دست دهند.

در آمارهای رسمی، این دو عامل از یکدیگر تفکیک نشده‌اند و فقط از روستاهای «خالی از سَکَنه» و «دارای سَکَنه» سخن گفته می‌شود. روشن است که در مورد روستاهایی که دیگر وجود خارجی ندارند نمی‌توان از روستاهای «خالی از سکنه» سخن گفت[۱].

جدول شمارهٔ ۱ که از سالنامهٔ آماری سال ۱۳۹۵ برداشته شده، شمار «روستاهای دارای جمعیت و خالی ازجمعیت» و «روستاهای دارای جمعیت، به تفکیکِ شمار خانوار» را در سال ۱۳۹۵ برحسب استان‌های کشور نشان می‌دهد.

---

۱ – نمونه‌ای از تخریب‌های این‌چنینی را می‌توان در گزارش خبرنگار خبرگزاری مهر (۶ مرداد ۹۲) دید: «وقتی از ۱۶ سال پیش عملیات ساخت سدّ گُتوند در استان خوزستان به‌عنوان پُرهزینه‌ترین و بزرگ‌ترین پروژهٔ سدّسازی در ایران آغاز شد، اهالی ۴۱ روستا که قرار بود در آب دریاچهٔ [پشت] سدّ غرق شوند، نمی‌دانستند چند سال بعد باید همهٔ زندگی خود را در روستا بگذارند و از آنجا بروند به جایی که دیگر نه می‌توانند زمین کشاورزی داشته باشند، نه چراگاهی برای دام.»

جدول شماره ۱: شمار «روستاهای دارای جمعیت و خالی ازجمعیت» و «روستاهای دارای جمعیت، به تفکیکِ شمار خانوار»

ردیف	استان	شمار روستاهای کشور		روستاهای زیر ۲۰ خانوار			روستاهای بیش از ۲۰ خانوار					
		دارای جمعیت	فاقد جمعیت	۱-۴	۵-۹	۱۰-۱۹	۲۰-۴۹	۵۰-۹۹	۱۰۰-۱۹۹	۲۰۰-۳۹۹	۴۰۰-۹۹۹	هزار و بیشتر
۱	آذربایجان شرقی	۲۷۱۲	۳۶۶	۱۵۹	۲۱۲	۳۰۱	۷۳۵	۴۴۶	۳۶۳	۲۲۶	۱۳۹	۴۱
۲	آذربایجان غربی	۳۲۶۶	۶۲۹	۵۱۸	۲۱۵	۳۴۰	۷۴۵	۶۲۷	۴۷۸	۲۳۱	۹۸	۱۴
۳	اراک	۱۲۱۰	۴۳۸	۱۶۶	۸۵	۱۲۳	۲۸۴	۲۴۱	۱۵۸	۹۹	۵۰	۴
۴	اردبیل	۱۶۹۶	۱۵۱	۱۹۶	۲۰۳	۲۶۸	۴۵۴	۲۵۵	۱۶۵	۱۰۹	۴۴	۲
۵	اصفهان	۱۸۳۱	۱۷۹۸	۵۳۴	۱۸۶	۱۵۵	۲۶۶	۱۹۷	۱۷۸	۱۵۳	۱۴۱۲	۲۱
۶	البرز	۳۵۵	۱۴۱	۵۷	۱۴	۲۴	۶۱	۶۴	۶۴	۳۷	۲۲	۱۲
۷	ایلام	۶۶۸	۴۰۶	۱۳۰	۶۰	۹۹	۱۴۳	۱۰۶	۷۱	۴۳	۱۵	۱
۸	بندرعباس	۱۷۳۱	۵۵۹	۱۷۶	۱۲۳	۱۵۵	۴۱۷	۳۶۱	۲۴۸	۱۴۳	۸۹	۱۹
۹	بوشهر	۶۲۳	۲۲۰	۹۶	۶۴	۷۲	۱۰۰	۹۰	۸۸	۶۷	۴۰	۶
۱۰	تهران	۷۶۹	۲۹۳	۱۳۵	۵۲	۵۷	۹۳	۹۰	۱۱۹	۸۳	۸۲	۵۸
۱۱	چهارمحال بختیاری	۷۶۶	۱۷۸	۵۵	۸۴	۸۸	۱۶۳	۱۳۲	۱۱۰	۷۷	۴۹	۸
۱۲	خراسان رضوی	۳۳۳۵	۴۱۱۰	۳۸۰	۱۸۲	۲۴۹	۶۳۱	۶۲۰	۵۶۱	۴۲۲	۲۴۴	۴۶
۱۳	خراسان شمالی	۸۳۵	۴۵۹	۵۴	۲۳	۳۷	۱۸۵	۱۸۷	۱۷۶	۱۱۷	۵۱	۵
۱۴	خراسان جنوبی	۱۷۰۳	۱۷۷۹	۳۹۸	۲۳۵	۲۴۰	۴۲۸	۱۹۷	۱۱۵	۶۳	۲۴	۳
۱۵	خوزستان	۴۰۵۵	۲۴۲۲	۹۰۴	۴۹۰	۵۸۹	۸۱۴	۵۸۰	۳۵۹	۱۸۲	۱۰۸	۲۹
۱۶	زنجان	۹۳۵	۲۵۸	۶۶	۴۷	۸۶	۲۰۸	۲۰۱	۱۶۸	۱۱۴	۴۱	۴
۱۷	سمنان	۵۸۹	۱۶۷۲	۲۰۷	۴۵	۴۳	۱۱۵	۶۶	۵۶	۳۲	۲۰	۵
۱۸	سیستان و بلوچستان	۶۵۵۳	۲۸۰۰	۱۴۶۰	۱۰۱۷	۱۱۲۰	۱۳۹۰	۸۱۸	۴۶۴	۲۰۵	۷۰	۹
۱۹	فارس	۴۲۲۰	۴۲۲۴	۱۱۰۲	۳۸۴	۴۱۷	۷۱۴	۵۶۰	۴۹۳	۳۳۵	۱۸۸	۲۷
۲۰	قم	۲۰۳	۱۳۷	۳۰	۱۷	۲۲	۵۴	۳۳	۲۷	۱۳	۷	۰
۲۱	قزوین	۸۴۲	۲۵۱	۶۲	۵۹	۱۱۲	۱۹۴	۱۵۸	۱۲۳	۷۹	۴۶	۹
۲۲	کردستان	۱۷۰۲	۲۱۳	۷۶	۸۶	۱۹۴	۵۸۵	۳۹۶	۲۲۶	۱۰۴	۳۲	۳
۲۳	کرمان	۵۱۷۷	۶۱۲۵	۱۵۱۰	۵۷۷	۶۰۸	۹۰۰	۶۹۱	۴۸۹	۲۶۴	۱۱۴	۲۴
۲۴	کرمانشاه	۲۶۳۲	۵۵۴	۲۶۵	۲۱۰	۴۱۶	۸۹۹	۵۰۷	۲۳۵	۶۸	۲۷	۵
۲۵	کهکیلویه و بویراحمد	۱۶۷۶	۵۹۵	۳۳۸	۲۸۵	۳۳۱	۳۷۳	۱۹۶	۹۰	۴۴	۱۵	۴
۲۶	گلستان	۱۰۰۸	۴۲	۳۵	۱۳	۳۱	۱۵۰	۱۹۶	۲۰۵	۲۱۰	۱۴۲	۲۶
۲۷	گیلان	۲۶۰۲	۳۳۸	۱۸۵	۱۶۷	۲۳۹	۵۰۵	۵۰۵	۵۳۸	۳۳۴	۱۲۲	۷
۲۸	لرستان	۲۸۶۱	۴۳۰۷	۳۹۰	۴۰۳	۵۰۷	۷۳۲	۴۰۷	۲۴۶	۱۱۸	۵۰	۸
۲۹	مازندران	۲۹۷۴	۷۰۵	۲۱۰	۱۲۷	۲۱۱	۵۶۱	۶۸۱	۵۵۹	۳۹۶	۱۹۶	۳۳
۳۰	همدان	۱۰۷۵	۱۳۳	۳۷	۲۶	۶۹	۱۹۵	۲۰۶	۲۳۵	۱۶۹	۱۲۰	۱۸
۳۱	یزد	۱۱۴۳	۲۸۲۸	۴۶۵	۱۴۱	۹۷	۲۱۷	۱۰۲	۵۴	۳۹	۲۶	۲
جمع		۶۱۷۴۷	۳۵۲۵۴	۱۰۳۹۶	۵۸۳۲	۷۳۹۰	۱۳۳۱۱	۹۹۱۶	۷۴۶۱	۴۵۷۶	۲۴۱۲	۴۵۳
درصد به کل روستاهای دارای جمعیت				٪۱۷	٪۹	٪۱۲	٪۲۲	٪۱۶	٪۱۲	٪۷	٪۴	٪۱
جمع کل		۹۷۰۰۱		۲۳۶۱۸			۳۸۱۲۹					

همان‌طور که دیده می‌شود، از مجموع ۹۷هزار روستای کشور در سال ۵۵، فقط در حدود ۶۲هزار روستا در سال ۹۵ دارای جمعیت (سَکَنه) بوده است. به‌علاوه، ۳۸درصد روستاهای دارای جمعیت، روستاهایی با کمتر از ۲۰ خانوارند. سمت‌گیری جمهوری اسلامی در ۳۰ سال گذشته، بی‌اعتنایی به این روستاها بوده، و سرمایه‌گذاری در این روستاها منوط به «تجمیع» (به هم پیوستن و یکی کردن) این روستاها شده است. سیاست‌های تحمیلی و نادرست با هدف تجمیع روستاهای کم‌جمعیت و پراکنده و تبدیل کردن آنها به «روستاهای در حال گذار»، نه‌فقط به بهبود وضعیت این روستاها نینجامیده، بلکه ویرانی هرچه بیشتر آنها را نیز به دنبال داشته است. تخلیهٔ روستاها از نیروی انسانی به معنای بی‌حفاظ شدن روستاها در برابر تخریب خاک و پوشش‌های گیاهی، و موجب زیان‌های زیست‌محیطی است، که در نتیجه، آثار و پیامدهای بس ناگواری به همراه دارد و هزینهٔ مقابله با آنها- اگر دیر نشده باشد- به‌مراتب سنگین‌تر از هزینه‌های عمران و آبادانی این روستاهاست. بنابراین، طبیعی است که در نتیجهٔ این بی‌اعتنایی، تخلیهٔ روستاها از سکنه و مهاجرت ساکنان از روستا، اعمّ از مهاجرت بین روستایی یا مهاجرت به شهرها و حاشیهٔ شهرها، در گام نخست متوجه چنین روستاهایی باشد.

با مراجعه به آمارهای رسمی، صحّت این ادعا را می‌توان دید، زیرا روند تخلیه، یا به عبارت بهتر تخریبِ این روستاها در فاصلهٔ سال‌های ۸۵ تا ۹۵ (جدول شمارهٔ ۲) همچنان با سرعت فزاینده‌ای در جریان است و به یقین می‌توان گفت که با تداوم این سیاست‌ها، بیش از نیمی از روستاهای کشور محکوم به نابودی‌اند.

جدول شمارهٔ ۲: **تعداد آبادی‌های دارای سکنه کشور به تفکیک طبقات خانوار طی سال‌های ۸۵ - ۹۵**

طبقات خانوار	سال ۸۵		سال ۹۰		سال ۹۵	
	تعداد آبادی‌ها	جمعیت	تعداد آبادی‌ها	جمعیت	تعداد آبادی‌ها	جمعیت
کمتر از ۲۰ خانوار	۲۶۱۱۹	۹۰۸۱۴۸	۲۳۶۱۸	۷۰۲۱۸۷	۲۲۸۱۹	۵۹۵۷۷۹
۲۰ تا ۵۰ خانوار	۱۴۶۶۲	۲۱۴۷۰۱۷	۱۳۳۱۳	۱۶۵۹۴۱۱	۱۳۲۸۳	۱۴۹۸۳۱۱

منبع: سالنامه‌های آماری ۱۳۸۵ و ۱۳۹۵، مرکز آمار.

جدول ۲ نشانگر آن است که نزدیک به ۱۷۰۰ روستا، و به طور عمده روستاهای کوچک و پراکنده، از شمار روستاهای کشور کاسته شده است. نیازی به گفتن نیست که مهاجرت از روستاها فقط به روستاهای کم‌جمعیت محدود نمی‌شود. کافی است در نظر بگیریم که جمعیت ساکنان روستاها در سال ۸۵، در حدود **۲۲میلیون و ۱۳۱هزار نفر بود و در سال ۹۵، به‌رغم میزان بیشتر زادووَلَد در روستاها، به حدود ۲۰میلیون و ۷۰۳هزار نفر کاهش یافته است.** آمارهای رسمی آشکارا نشان می‌دهد که فقط در فاصلهٔ سال‌های ۸۵ تا ۹۰، «از مجموع ۱میلیون و ۲۳هزار و ۹۵۹ نفر که محل اقامت قبلی خود را روستا اعلام کرده‌اند، ۶۵۵هزار و ۲۵۱ نفر (در حدود ۶۴ درصد) به شهر (مهاجران روستا به شهر) و ۳۶۸هزار و ۷۰۶ نفر (۳۶ درصد) به سایر نقاط روستایی (مهاجران روستا به روستا) وارد و ساکن شده‌اند.» (خبرگزاری فارس به نقل از مرکز آمار، ۹۴/۶/۱)

امّا این فقط یک سوی ماجراست، و سوی دیگر آن، واقع شدن روستاهای بسیاری در محدودهٔ شهرهای در حال رشد و تبدیل این روستاها به شهر است. «در سال‌های ۱۳۷۵ تا ۱۳۹۰، در حدود هفت‌هزار آبادی یا خالی از سَکَنه شده‌اند، یا در شهرها ادغام شده، یا تبدیل به شهر شده‌اند.» (محمدجلال عباسی، خبرگزاری کشاورزی ایران - ایانا)

در این خصوص، سخنان رحمتی، قائم‌مقام «سازمان شهرداری‌ها و دِهیاری‌های کشور» در برنامهٔ «پایِش اجتماعی» در روز ۲۸ دی ۹۵، به‌رغم پراکنده‌گویی‌ها و آشفته‌نگری‌ها، تصویری نسبتاً روشن را از وضعیت کنونی نشان می دهد. سخنان او را می توان چنین خلاصه و طبقه‌بندی کرد: «۳۶ درصد جمعیت شهری کشور در هشت کلان‌شهر و ۱۹ درصد جمعیت شهری در هزار و ۷۳ شهر ساکن هستند، و [این] بیانگر آن است که مهاجرت فقط از روستاها به شهرها صورت نمی‌گیرد، بلکه شاهد مهاجرت از شهرها به شهرها هم هستیم... حدود ۳۷هزار روستای دارای بیش از ۲۰ خانوار در سطح کشور دارای دهیاری هستند و ۳۰هزار روستای زیر ۲۰ خانوار و زیر صد نفر جمعیت هم وجود دارد... ۳۳ درصد جمعیت روستایی کشور در روستاهای بین ۱۰۰ تا ۳۰۰ خانوار ساکن هستند که حدود ۱۰هزار روستا را شامل می‌شود... حدود ۲۴هزار روستا جمعیتی کمتر از ۵۰۰ نفر دارند و جمعیت ۱۰ شهر کشور هم زیر ۵۰۰ نفر است. ۴۱۸ شهر کشور جمعیتی بین هزار تا پنج‌هزار نفر دارند، و این در حالی است که جمعیت پنج‌هزار و ۸۳۳ روستا بین هزار تا پنج‌هزار نفر است، یعنی روستاهایی داریم که جمعیت آنها با جمعیت برخی شهرها برابری می‌کند... جمعیت ۲۴۸ روستای کشور بین پنج‌هزار تا ۱۰هزار نفر است، و این در حالی است که جمعیت ۳۰۰ شهر برابر

این تعداد است... بنابراین، مشخص می‌شود که تعدادی از شهرها در حال کوچک شدن و تعدادی از روستاها در حال بزرگ شدن هستند... مطابق بررسی‌ها، در ۵۳۸ شهر کشور روستاهایی واقع در حریم [شهرها] وجود دارد، که این تعداد نزدیک به ۴۳ درصد شهرهای کشور است... تقریباً چهارهزار روستا در حریم شهرها واقع شده‌اند و ۱۰/۵ درصد تعداد روستاها را شامل می‌شوند، ولی از لحاظ جمعیتی، ۱۵ درصد جمعیت روستایی کشور را در خود جای داده‌اند... تقریباً ۳میلیون و ۳۸۱هزار نفر از جمعیت روستایی در روستاهای واقع در حریم شهرها ساکن هستند... تعداد روستاهای واقع در حریم شهرها در استان‌های خراسان رضوی، فارس، و کرمان، از سایر استان‌ها بیشتر است، ولی از لحاظ جمعیتی، استان فارس رتبهٔ اول را دارد... ۹۶ روستا در حریم کلان‌شهرها واقع شده‌اند که از لحاظ تعداد، ۲/۴ درصد مجموع روستاهای واقع در حریم [شهرها] و از لحاظ جمعیتی ۵/۸۵ درصد جمعیت ساکن در این روستاها را شامل می‌شود... میانگین نرخ رشد جمعیت بین سال‌های ۸۵ تا ۹۰ در کشور ۱/۲۹ درصد بوده که این رقم در جمعیت شهری ۲/۱۴ درصد می‌باشد، که این به‌خاطر افزایش جمعیت نبوده و بیشتر به‌خاطر مهاجرت‌ها بوده، و این نرخ در جمعیت روستایی منفی است.» (نقل ازروابط عمومی شهرداری‌ها و دِهیاری‌ها)

برای درک و دریافت سخنان قائم‌مقام سازمان شهرداری‌ها و دهیاری‌های کشور در ارتباط با این نابسامانی کافی است به جدول‌های ۳ و ۴ برگرفته از سالنامهٔ آماری سال ۹۵ رجوع کنیم.

جدول شمارهٔ ۳: **تعداد شهرستان، بخش، شهر و دهستان براساس تقسیمات کشوری**

سال	شهرستان	بخش	شهر	دهستان
۱۳۸۰	۲۹۹	۷۹۴	۸۸۹	۲۳۰۵
۱۳۸۵	۳۳۶	۸۸۹	۱۰۱۵	۲۴۰۰
۱۳۹۰	۴۰۰	۹۹۴	۱۱۶۶	۲۵۰۷
۱۳۹۵	۴۲۹	۱۰۵۸	۱۲۴۶	۲۵۸۹

منبع: سالنامه آماری کشور، ۱۳۹۵

جدول شمارهٔ ۴: **طبقه‌بندی جمعیتی شهرها**

طبقه‌بندی جمعیتی شهرها	آبان ۸۵		آبان ۹۰		آبان ۹۵	
	تعداد شهر	کل جمعیت (هزار نفر)	تعداد شهر	کل جمعیت (هزار نفر)	تعداد شهر	کل جمعیت (هزار نفر)
جمع	۱۰۱۲	۴۸۲۶۰	۱۱۳۹	۵۳۶۴۶	۱۳۴۲	۵۹۱۴۸
۲۵۰۰۰۰ نفر و بیشتر	۲۶	۲۵۴۷۲	۲۹	۲۸۷۱۶	۳۲	۳۱۶۲۱
۲۴۹۹۹۹-۱۰۰۰۰۰ نفر	۵۴	۸۳۷۳	۵۷	۹۱۲۲	۶۶	۱۰۵۷۵
۹۹۹۹۹-۵۰۰۰۰ نفر	۷۰	۲۸۴۰	۸۱	۵۶۵۷	۸۷	۶۰۳۸
۴۹۹۹۹-۲۵۰۰۰ نفر	۱۰۰	۳۶۵۰	۱۰۳	۳۶۶۵	۱۱۳	۴۰۴۴
۲۴۹۹۹ - ۱۰۰۰۰ نفر	۲۱۰	۳۲۲۳	۳۲۱	۳۴۵۵	۲۲۷	۳۵۳۸
۹۹۹۹-۵۰۰۰ نفر	۲۴۰	۱۷۱۴	۲۷۷	۱۹۷۵	۳۱۰	۲۱۹۰
کمتر از ۵۰۰۰ نفر	۳۱۲	۸۸۸	۳۷۱	۱۰۵۶	۴۰۷	۱۱۵۲

منبع: سالنامه آماری کشور، ۱۳۹۵

این دو جدول، در کنار جدول شمارهٔ ۲، به‌خوبی روند رو به رشد تبدیل روستاها به شهرها را نشان می‌دهند.

شهر و روستا در تقسیم‌های کشوری

از نظر سلسله‌مراتب تقسیم‌های کشوری و حوزهٔ نفوذ اداری، پس از استان‌ها، شهرستان‌ها قرار دارند. هر شهرستان در بر گیرندهٔ تعدادی بخش، و هر بخش شامل تعدادی شهر و دِهستان است. شهرها و دِهداری‌ها تابع بخش‌ها هستند، و بخش‌ها

تابع شهرستان‌ها. در تقسیم‌های کشوری، روستاها از نظر نفوذ اداری زیرِ مجموعهٔ دِهداری‌ها قرار دارند. بنابراین، روستاها از نظر اداری تابع شهرها نیستند و بر اساس تعریف‌های ارائه شده، شهرها در کنار دهستان‌ها سکونتگاه‌هایی برای توسعهٔ بازارها، یا به عبارت بهتر «توسعهٔ بازارهای سرمایه‌داری» به‌شمار می‌روند. جدول شمارهٔ ۵ روند تغییر معیارهای تبدیل نقاط روستایی به شهر را بازگو می‌کند.

جدول شمارهٔ ۵: **روند تغییر معیارهای تبدیل نقاط روستایی به شهر**

دوره	معیار تبدیل و ارتقای روستا به شهر	توضیحات
تا سال ۱۳۳۵	فاقد ملاک خاص	مجموعه ای از ملاک‌های کمّی، کیفی، تاریخی و سیاسی - اداری
۱۳۳۵ - ۱۳۵۵	۵۰۰۰ نفر جمعیت	تمام مراکز شهرستان‌ها بدون درنظرگرفتن جمعیت‌شان
۱۳۶۲ - ۱۳۷۱	۱۰هزار نفر و تمام مراکز شهرستان‌ها	مرکز آمار علاوه بر تغییر معیارهای کمّی و کیفی، نقاطی را که وزارت کشور به دلایل امنیتی در آن‌ها شهرداری تأسیس کرده، شهر محسوب کرده است
۱۳۷۱ - ۱۳۸۹	۴ و۶ هزار نفر و روستاهای مراکز بخش	روستاهای مرکز بخش و روستاهای واجد شرایط در صورتی که در تراکم زیاد دارای جمعیت ۴هزار و در تراکم متوسط ۶ هزار نفر باشند، شهر شناخته می‌شوند
۱۳۸۹ تا کنون	۳۵۰۰ نفر. مراکز بخش و روستاهای واجد شرایط	روستاهای مرکز بخش با هر جمعیتی و روستاهای واجد شرایط در صورتی که دارای ۳۵۰۰ نفر جمعیت باشند، شهر شناخته می‌شوند.

منبع: وزارت کشور، ۱۳۸۵

قانون ناظر بر تعریف‌ها و ضابطه‌های تقسیم‌های کشوری

در مادهٔ یک فصل اوّل «قانون تعاریف و ضوابط کشوری» و آخرین اصلاحیهٔ مصوّب سال ۸۹، عناصر تقسیم‌های کشوری عبارتند از: روستا، دِهستان، شهر، بخش، شهرستان، و استان. در مادهٔ ۲ نیز روستا چنین تعریف می‌شود: «روستا واحد تقسیمات کشوری است که از لحاظ زیست‌محیطی (وضع طبیعی، اجتماعی، فرهنگی، و اقتصادی) همگن بوده، که با حوزه و قلمرو معیّن ثبتی یا عُرفیِ مستقل، که حداقل تعداد ۲۰ خانوار یا صد نفر، اعمّ از متمرکز یا پراکنده، در آنجا سکونت داشته باشند، و اکثریت ساکنان دائمیِ آن به طور مستقیم یا غیرمستقیم به یکی از فعالیت‌های کشاورزی، دامداری، باغداری به طور اعمّ، و صنایع روستایی، یا ترکیبی از این فعالیت‌ها اشتغال داشته باشند، و در عُرف به عنوان دِه، آبادی، دهکده، یا قَریه نامیده شده است.» همان‌طور که دیده می‌شود، در هیچ کجای این قانون و اصلاحیه‌های آن، روستاهای زیر ۲۰ خانوار در تعریف‌های ناظر بر تقسیم‌های کشوری نیامده است و از این روی، اگر گفتیم و می‌گوییم که در سمت‌گیری‌های اجتماعی-اقتصادی جمهوری اسلامی ایران روستاهای زیر ۲۰ خانوار رسمیّت ندارند، سخن بیهوده‌ای نگفته‌ایم.

در تعریف شهر در این قانون، که در اصلاحیه‌های بعدی آن نیز تغییر نکرده است، می‌خوانیم: «محلی است با حدود قانونی که در محدودهٔ جغرافیایی بخش واقع شده و از نظر بافت ساختمانی، اشتغال، و سایر عوامل، دارای سیمایی با ویژگی‌های خاص خود بوده، به طوری که اکثریت ساکنان دائمی آن در مشاغل کسب، تجارت، صنعت، کشاورزی، خدمات، و فعالیت‌های اداری اشتغال داشته و در زمینهٔ خدمات شهری از خودکفایی نسبی برخوردار و کانون مبادلات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، و سیاسی حوزهٔ جذب و نفوذ پیرامون خود بوده، و حداقل دارای ۱۰هزار نفر جمعیت باشد.» (تأکید از ماست) در تبصرهٔ ۵ مادهٔ ۴ این قانون نیز آمده است: «روستاهای مرکز بخش، با هرجمعیتی، و روستاهای واجد شرایط دارای ۳۵۰۰ نفر جمعیت، شهر شناخته می‌شوند.» از همین روست که در مقایسه، جمعیت برخی روستاها از برخی شهرها بیشتر است.

در بررسی سلسله‌مراتب شهری با این پدیده روبرو می‌شویم که روستاهای کوچک و کمتر از آستانهٔ تعریف شده، به شهر تبدیل می‌شوند و ارتقا می‌یابند. این سکونتگاه‌ها امروز با برخورداری از کمترین امکانات، خدمات، تأسیسات، و تجهیزات شهری، بیش از یک‌سوّم شهرهای کشور را تشکیل می‌دهند. در کشور ما سیاست ارتقای روستاها به شهر بر مبنای راهبُرد

«عملکردهای شهری در توسعهٔ روستایی» یا الگوی یوفرد (UFRD)[۲] است که از سوی بانک جهانی و اقتصاددانان نامی نولیبرالی همچون دِنیس راندینلی حمایت شده و می‌شود. در این الگو، رویکرد اصلی به سوی فراهم آوردن ساختار فضا [زمین]-جمعیتی بازارهای محلی در ادامهٔ بازارهای منطقه‌یی و ملّی با هدف تسهیل و آسان کردن گردش و مبادلهٔ پولی و گسترش مناسبات سرمایه‌داری در روستاها به منظور سودوَرزی هرچه بیشتر است. در این رهیافت، همان‌طور که دیده شد، سکونتگاه‌های پراکنده کمتر طرف توجه عرضه‌کنندگان تسهیلات و خدمات شهری‌اند. در این الگو، «واقع شدن نقاط شهری در رأس هِرَم سلسله‌مراتب بازار، هیچ تضمینی برای ارائهٔ نهاده‌ها و تسهیلات به نقاط پایین‌دستی ندارد، زیرا شهر تابع قوانین بازار است و بازار نیز فضا را به عنوان عنصر اقتصادی دارای سود تلقی می‌کند.» (فصلنامهٔ راهبرد، پژوهشگاه مطالعات راهبردی، شمارهٔ ۲۰، زمستان ۸۸) (تأکید از ماست)

از این روست که در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۹۵ تعداد شهرهای کشور از ۱۹۹ به ۱۲۴۲ رسیده است. به عبارت دیگر، در این بازهٔ زمانی، ۱۱۴۳ شهر به تعداد شهرهای کشور افزوده شده که جز در شمار اندکی از موارد، این افزایش ناشی از سرریز جمعیتی نبوده است. بیشتر مواردِ افزایش تعداد شهرها از سال ۷۵ به بعد به وقوع پیوست. همان‌طور که گفته شد، این گسترش ناشی از رویکرد جمهوری اسلامی به گسترش بازارهای سرمایه در کشور در سال‌های آغازین دههٔ ۷۰ بر پایهٔ قوانین مصوّب، و بر بستر این قوانین، برپایهٔ اِعمال نفوذهای محلی و مبتنی بر رانت‌خواری، و موقعیت خاص جغرافیایی و سیاسی صورت گرفت. «برخی پژوهش‌های میدانی نشانگر آن است که دگرگونی‌های ساختاری-کالبدی[۳] به وجود آمده در این مکان‌ها موجب [پیدایش] جنبه‌های منفی‌ای همچون کاهش نقش فعالیت‌های زراعی و دامی، افزایش هزینه‌های زندگی (آب، برق، و مانند آنها)، افزایش بهای زمین و رواج بورس‌بازی زمین، و افزایش هزینه‌های ساخت شده است، هرچند که به بهبود نظم هندسی آرایش فضایی خانه‌ها انجامیده است. به‌علاوه، یکی از پیامدهای منفی این سکونتگاه‌ها، رواج سوداگری زمین و خارج شدن زمین‌های کشاورزی- در نتیجهٔ تغییر کاربَری- از چرخهٔ تولید بوده است. بر اساس همین مطالعات، تبدیل روستا به شهر نتوانسته است کیفیت زندگی ساکنان آن را در ۴ قلمرو آموزش، سلامت، تفریح و اوقات فراغت، و نیز کار، بهبود بخشد (رضوانی و همکاران)[۴]

بررسی‌های صورت گرفته در کشورهای دیگر نیز به این پیامدهای منفی، و از جمله نقش انگلی این‌گونه شهرها، اشاره دارد و نقش این شهرها را در حوزهٔ نفوذشان استعماری می داند. این بررسی‌ها حاکی از آن است که این شهرها واسطه‌ای برای انتقال ارزش‌افزودهٔ کار روستاییان به کلان‌شهرها، یا به عبارتی دیگر، وسیلهٔ استثمار روستاها توسط شهرها و کلان‌سرمایه‌داران شهری‌اند. دیرتر، و در بحثِ نقدِ محتوای برنامه‌های به‌اصطلاح «توسعه» جمهوری اسلامی در روستاهای کشور، به توضیح بیشتر این پیامدهای منفی و ضدمردمی خواهیم پرداخت. امّا در اینجا فقط یادآور می‌شویم که این سیاست، به‌رغم هزینه‌های کلانی که از محل درآمدهای عمومی برای آنها صرف می‌شود، نه‌فقط به هدفِ ادّعاشده مبنی بر تثبیت جمعیت روستایی و شهری و کاهش مهاجرت به شهرهای بزرگ دست نیافت، بلکه با تشدید فقر و نارضایتی، بر شدّت مهاجرت افزود. کافی است به روند شکل‌گیری حاشیه‌نشینی در پیرامون شهرهای بزرگ و رشد روزافزون آن نظری بیفکنیم.

واقعیت این است که شکل‌گیری چنین مناسباتی فقط به ندانم‌کاری‌ها و اشتباه‌ها یا سوءاستفاده‌های این یا آن شخص از موقعیت اداری-اجتماعی برنمی‌گردد. ریشهٔ این مناسباتِ ناسالم و ضدانسانی را باید در قوانین و محتوای طبقاتی اجتماعی- اقتصادی حکومت جست‌وجو کرد. از جمله هدف‌های این جُستار، بازنمایی این سمت‌گیری از طریق بازخوانی قوانین و مقررات حاکم بر کشور است. از آن جمله است، قانون ناظر بر تعریفِ «محدوده و حریم شهر و روستا».

محدوده و حریم شهر

آشفتگی و ناروشنی در تعریف‌های حوزه‌های مدیریت شهری در قوانین مربوط به کنترل توسعهٔ شهری، موجب تصویب قانون

---

۲ -Urban Functions in Rural Development، عملکردهای شهری در توسعهٔ روستایی

۳ - کالبدی یا فیزیکی، عناصری چون فُرم و شکل، مقیاس، جزئیات مصالح، رنگ و هندسه، دسترسی‌ها، پوشش گیاهی، میزان تراکم بناها، خیابان‌ها و پیاده‌روها، هم‌جَواریِ بناها با یکدیگر و بسیاری از این مسایل را در بر می‌گیرد.

۴ - «ارتقاي روستاها به شهر و نقش آن در بهبود کیفیت زندگي ساکنان محلی»، محمدرضا رضوانی، حسین منصوریان، فاطمه احمدی، ۱۳۸۸

«تعاریف محدوده و حریم شهر، روستا، و شهرک» در سال ۱۳۸۴ شد. در مقدمهٔ این قانون دو هدف برای تصویب آن ذکر شده است: نخست، یکپارچه کردن مفاهیم و تعریف‌های متعدد و گاه مُتعارض از محدوده‌های شهری در متن قانون‌های موجود، و دوّم، ایجاد زمینهٔ مناسب برای نظارت بر گسترش محدودهٔ شهرها و روستاها. پیش از این، در متن قانون‌های متعدد، اصطلاح‌های مختلف و از جمله «محدودهٔ قانونی»، «محدودهٔ خدماتی»، «حوزهٔ شهری»، «حوزهٔ استحفاظی»، و نظایر آنها به کار رفته بود و گسترش شهرها از ضابطهٔ معیّنی پیروی نمی‌کرد. در قانون جدید، این اصطلاح‌ها به دو عبارت «محدودهٔ شهر» و «حریم شهر» خلاصه شد.

و امّا دربارهٔ هدف دوّمِ این قانون، باید گفت که هدف از تصویب این قانون، در واقع کنترل و سامان‌دهیِ هرج‌ومرج اداری حاکم بر توسعهٔ شهرها به منظور سامان‌دهی و تثبیت سلسله‌مراتب بازار همسو با سمت‌گیری اقتصادی-اجتماعیِ جمهوری اسلامی بوده است. برخلاف ادّعاهای عوام‌فریبانهٔ مسئولان، تصویب این قانون نه‌فقط از توسعهٔ بی‌رَویّهٔ شهرها و تخریب بافت روستاها نکاست، بلکه بر دامنهٔ آن نیز افزود.

طبق قانون شهرداری‌ها (مصوّب سال ۱۳۴۳) و الحاقیه‌های بعدی آن، شهرداری‌ها مسئول نظارت بر تمام کارهای عمرانی اعمّ از تفکیک زمین، احداث راه و خیابان، و ساخت‌وساز ساختمان‌ها در محدودهٔ شهرها شمرده می‌شوند. مواد ۹۹ تا ۱۰۱ قانون شهرداری‌ها حدود ساخت‌وساز در داخل محدودهٔ شهرها را مشخص کرده است. در خارج از این محدوده، و در حریم شهرها نیز، آیین‌نامهٔ مربوط به «استفاده از اراضی و احداث بنا و تأسیسات» (مصوّب سال ۱۳۹۱) چگونگیِ نظارت بر ساخت‌وسازها را مشخص کرده است. با این حال، پرسش این است که چرا به‌رغم وجود این همه دستگاه «نظارتی» پیش‌بینی شده در قانون، همچنان با افزایش روزافزون شهرها، گسترش بی‌رَویّهٔ حریم شهرها، و در نتیجه، تغییر کاربَری باغ‌ها، زمین‌های کشاورزی، و نظایر آنها در درون شهرها (محدوده) و بیرون از شهرها (حریم) در یک سو، و رشد بی‌وقفهٔ حاشیه‌نشینی در اطراف شهرهای بزرگ، در سوی دیگر، روبروییم. پاسخ آن را باید در وظایف برشمرده شده برای این به‌اصطلاح دستگاه‌های نظارتی، اختیارهای داده شده به آنها، و وابستگی درآمد آنها به ساخت‌وسازها و واگذاری منابع و دارایی‌های ملّی و عمومی جُست که شرایط را برای رانت‌خواری به صورتی هدایت شده و در مسیر تقویت بخش خصوصی (کلان‌سرمایه‌داران و دلالان آنها) فراهم می‌آورد. تکرار واژهٔ «نظارت» جز برای گمراه کردن نیست، و اگر نظارتی هم در کار باشد، برای کسانی است که از بیرونِ این دایره قصد ورود به آن می‌کنند. از این روست که قوانین موجود در این حوزه، نه‌فقط به تقویت نظارت بر گسترش بی‌رویّهٔ شهرها و روستاها منجر نشده است، بلکه تخریب روستاها و گسترش سکونتگاه‌های غیررسمی(حاشیهٔ شهرها) را تقویت و قانونمند کرده است. به عبارت دیگر، این قوانین گسترش بی‌رویّهٔ محدودهٔ شهرها و تغییر کاربَری‌ها را به صورتی هدایت شده، در مسیر اجرای سیاست‌های کلان جمهوری اسلامی به منظور رونق‌بخشی به بورس‌بازی در بازار مسکن و تقویت جایگاه کلان‌سرمایه‌دارانِ فعّال در این حوزهٔ اقتصادی، رسمی کرده است و شرایطی به وجود آورده است تا از هرج‌ومرج در این بازار به زیان بورس‌بازان و کلان‌سرمایه‌داران جلوگیری شود.

برای نمونه، در تبصرهٔ ۱ مادهٔ ۳ «قانون تعاریف...» آمده است: «روستاهایی که در حریم شهرها واقع شوند، مطابق طرح هادی [طرح مبنا] روستایی دارای محدوده و حریم مستقل‌اند و شهرداری شهرِ مجاور حق دخالت در ساخت‌وساز آنها را ندارد.» در تبصرهٔ ۳ این ماده نیز آمده است: «محدودهٔ روستاهای فاقد طرحِ هادی با هماهنگی شورای اسلامی روستا به وسیلهٔ بنیاد مسکن انقلاب اسلامی در قالب بافت مسکونی روستا پیشنهاد می‌شود و به تصویب مراجع قانونی مربوطه در استان می‌رسد». تبصرهٔ ۴ هم می‌گوید: «درآمد ناشی از ساخت‌وسازها و عوارض روستاهایی که در حریم شهرها قرار می‌گیرند، اعمّ از روستاهای دارای طرح هادی و فاقد طرح هادی، به حساب دِهیاری‌های روستا به منظور توسعه و عمران واریز می‌گردد...» (تأکیدها از ماست)

با تصویب این قانون، که از جمله هدف‌های آن تثبیت موقعیت بنیاد مسکن در روستاها و درآمدزایی برای دِهداری‌های تازه‌تأسیس بود، به ساخت‌وساز در حریم شهرها از یک سو، و در حریم روستاهای مجاور با اتّکا به توسعهٔ محدودهٔ روستاها از سوی دیگر، سرعت و شدّت داد. گفتنی است که در طرح‌های توسعهٔ روستا (طرح هادی روستا و غیره)، محدودهٔ روستا بر اساس بسط جغرافیاییِ افقِ توسعه گسترش می‌یابد؛ اراضی واقع در این محدوده به تملّک بنیاد مسکن درمی‌آیند، و چگونگی تغییر کاربَری‌ها و واگذاریِ آنها با صلاحدید این بنیاد صورت می‌گیرد. وظیفهٔ دِهیاری‌ها و شوراهای روستاها کمک به بنیاد مسکن در امر تهیه و تدوین برنامه‌ها و نقشه‌های تغییر کاربَری و «نظارت» بر ساخت‌وسازها، و البته وصول عوارض آنهاست. چنین است که حریم روستاها عرصهٔ تاخت‌وتاز رانت‌خواران حکومتی، زمین‌خواران، دلالان، و بساز و بفروشان سازمان‌یافته (انبوه‌سازان) می‌شود. اگر در شهرها،

شهرداری‌ها از بودجهٔ عمومی کشور جدا شده‌اند و محل تأمین درآمد آنها صدور مجوّز ساخت، و مجوّز تغییر کاربَری زمین، فروش منابع ملّی و طبیعی در محدودهٔ شهری دائم رو به توسعه اعلام شده است، در روستاها، بنیاد مسکن از این موقعیت انحصاری برخوردار است و دِهیاری‌ها و شوراهای روستایی به کارگزار این بنیاد بدل شده‌اند و در مقام دستیار، تأمین بودجهٔ آنها وابسته به دریافت عوارض ساخت‌وساز است. دِهیاران حتّی اگر ارادهٔ مقابله با طرح‌های مصوّب بنیاد و هجوم دلالان را داشته باشند، نه از توان ادرای و تخصص لازم در عرصهٔ شهرسازی و مدیریت شهری برخوردارند و نه کادر متخصص و ورزیده‌ای در اختیار دارند. به این ترتیب، روشن است که به‌آسانی مقهور و مغلوب خِیل مارخوردگانِ افعی‌شده در بنیاد مسکن می‌شوند، به‌ویژه آنکه بودجهٔ دِهیاری‌ها و شوراهای روستایی به عوارضِ حاصل از ساخت‌وسازهای ناشی از تغییر کاربَری‌ها وابسته است. از این روست که در پی تصویب قانون «تعاریف...»، تغییر کاربَری‌ها، یا به عبارت بهتر شهرفروشی و روستافروشی، شدّت یافت. بنابراین، همان‌طور که دیده می‌شود، هدف و کارکرد این قانون و دیگر قوانین مشابه، نه جلوگیری کردن از تخریب‌ها و ساخت‌وسازهای بی‌رویّه، که صورت قانونی بخشیدن به آنها بود.

نقد برنامه‌های توسعه و عمران روستایی

برنامه‌های عمران روستایی کشور، به تبعیّت از نگاه کلّی حکومت‌های پیشین و کنونی، به صورت متمرکز، غیردموکراتیک، سطحی‌نگر، به دور از مطالعات بومی، و بر اساس دنباله‌رَوی از سیاست‌های دیکته شده از بیرون و از سوی سازمان‌های کارگزار سرمایه‌داری جهانی از نوع بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، تهیه شده و می‌شود.

در پی انقلاب بهمن ۵۷، اگرچه نوعی مشارکت فزاینده در جامعهٔ روستایی و در قالب بسیج اجتماعی تجربه شد که از شرایط کلّی جامعه بی‌تأثیر نبود، امّا به‌تدریج و به‌ویژه در دوران جنگ و سرکوب نیروهای سیاسی ملّی و مردمی، پاکسازی و تصفیه‌های درون‌حکومتی، و سرکوب و مهار کردن جنبش‌های کارگری، دهقانی، و مدنیِ مطالبه‌گر، تحوّلات اجتماعی سَمت و سوی دیگری یافت. الگوهای مشارکتی باز هم شکل هدایت شده از بیرون به خود گرفت. برنامه‌های اَدواری، به‌دور از نقّادی و آسیب‌شناسیِ پیامدهای آن، تداوم یافت. اختصاص دادن اعتبار به توسعهٔ کشاورزی و روستایی تحقق نیافت، و هیچ اُرگان و نهادی پاسخگوی کاستی‌ها و حتّی اجرا نشدن برنامه‌های تصویب شده نبود و نیست. به عبارت دیگر، ناکامی برنامه‌ها یا پیامدهای منفی برنامه‌های اجرا شده، و حتّی ناکامی در رسیدن به هدف‌های اعلام شده، هیچ مسئولیتی برای تصویب‌کنندگان و مجریان آنها نداشته و ندارد.[۵]

توسعهٔ موزون و پایدار

پیش از وارد شدن به نقد و بررسی برنامه‌های مصوّب اجرایی پیش و پس از انقلاب ۵۷، ابتدا لازم است به شاخص مهمی در ارزیابی این برنامه‌ها، یعنی «توسعهٔ پایدار روستایی» اشاره کنیم. با توجه به گسترش نظری و روش‌شناسی در این عرصه، توسعهٔ پایدار در حال تبدیل شدن به الگوی کلانِ بین‌رشته‌یی است[۶]. در این الگو بر سازوکار درونی و بومی و مردم‌محور تأکید می‌شود، زیرا که «توسعه» در معنای عامّ و «توسعهٔ روستایی» در معنای خاص آن، با توجه به ضرورتِ پویایی برنامه‌ها، باید از درون جوامع شکل گیرد و بر منابع و نهادهای در دسترس و مُحتمل تکیه کند. بر این اساس، توسعه بر مبنای الگوهای اقتباسی، جای خود را به سازوکار درونی، بومی، و مردمی می‌دهد. بدیهی است که در اتخاذ این رویکرد، نمی‌توان و نباید بر تجربه‌ها و دستاوردهای مثبت جهانی و به‌ویژه به شیوه‌های موفقیت‌آمیز دیگر کشورها در دستیابی به هدف‌های مردمی خود چشم فروبست.

---

۵ – «نقد برنامه‌های توسعهٔ روستایی در ایران»، مصطفی ازکیا، شکوه دیباجی فروشانی، مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران، دورهٔ پنجم، بهار ۱۳۹۵، شمارهٔ ۱ (پیاپی ۱۷)

۶ – رجوع شود به مجموعه بحث‌های کنفرانس‌های بین‌المللی با حضور کارشناسان و فعالان منتقد سرمایه‌داری در حوزهٔ توسعهٔ روستایی. از آن جمله است کنفرانس ریو در سال ۲۰۱۲ در شهر ریودوژانیرو که با حضور ۵۰هزار شرکت کننده، و با شرکت ۸۰ نفر از سران و سایر مقام‌های بلندمرتبه از ۱۹۰ کشور جهان، نمایندگان سازمان‌های بین‌المللی، و سازمان‌های مردم‌نهاد (سَمَن) و مراکز دانشگاهی با موضوع توسعهٔ پایدار برگزار شد.

روشن است که برنامه‌ریزی مهم‌ترین ابزار دستیابی به توسعه است. همچنین، روشن است که هدفِ کلّی توسعه، رشد و تعالیِ همهٔ جوامع انسانی است. از این رو، شناخت و درک شرایط و مقتضیات جوامع انسانی و نیازهای آنان در عرصه‌های مادّی و معنوی در فرایند برنامه‌ریزی، از جمله الزام‌های اساسی است، زیرا که امکانات و منابع در همه‌جا یکسان نیست.

پیامد و برآیندِ دیوان سالاریِ بیگانه با مردم و غَرقه در فساد، سَلبِ اختیار از مردم و نادیده گرفتن حق آنان در مشارکت بر سرنوشت خویش است. تغییرات ناشی از اصلاحات ارضی در ایران در اوایل دههٔ ۱۳۴۰، که علاوه بر گشودن راه برای گسترش سرمایه‌داری، نوعی عقب‌نشینی در برابر مبارزهٔ دیرینهٔ دهقانان بود، روستاییانی را که سال‌ها طعم بیگاری و ستم ارباب را چشیده بودند، به خود و به سهیم شدن در تعیین سرنوشتشان امیدوار کرد. امّا دیری نپایید که این امید تبدیل به یأس شد.

اگر پیش از اصلاحات ارضی ۱۳۴۱، مالکان صاحبِ فرمانِ بی‌رقیب در روستاها بودند، این بار بانک‌ها و شرکت‌های سهامی زراعی در پناه سرنیزهٔ نهادهای نظامی–امنیتیِ رژیم پهلوی به ابزار اصلی کنترل و نظارتِ سرمایه‌داران و مَلّاکان بر روستاها تبدیل شدند. طبیعی است که چنین شرایطی مانع شکل‌گیریِ فرایند مشارکت اصیل مردمی است، زیرا که مشارکت مردمی در شورای روستا تبلور می‌یابد، و این تبلور زمانی مفهوم واقعی پیدا می‌کند که بر سازمان‌های صنفی–طبقاتیِ اقشار مختلف روستا متّکی باشد. دربارهٔ سندیکاهای کارگری و تشکل‌های دهقانی، و از جمله اتحادیهٔ مستقل دهقانان، تعاونی‌های کشاورزی، و نقش آنها در توسعهٔ پایدار، موزون، و مردمی در روستاها، دیرتر به‌تفصیل سخن خواهیم گفت.

در پی انقلاب ۵۷ که به سقوط سلطنت پهلوی انجامید، به‌جز سال‌های نخستینِ پس از انقلاب، شرایطِ گذشته به دلیل عوامل پیش‌گفته بار دیگر بازتولید شد. از تشکیل اتحادیه‌های مستقل دهقانی ممانعت به عمل آمد. تعاونی‌ها به مُحاق رانده شدند. پیش‌نویس قانون شوراهای روستاها که در سال ۵۹ مطرح شده بود، از دستور کار خارج شد. قانون شوراهای اسلامی شهر و روستا که در سال ۷۵ به تصویب رسید، آشکارا حق انتخاب شدن و انتخاب کردنِ آزادانهٔ روستاییان را زیر پا نهاد و آن را به عبور از فیلترهای حکومتی و «التزام عملی به ولایت مطلقهٔ فقیه» منوط کرد. در بخش تشکل‌های روستایی، به‌تفصیل به نقد این قانون خواهیم پرداخت و خواهیم گفت که شورا در روستاها طی نزدیک به ۴ دههٔ گذشته چه سیری را پیموده است.

نقد نظام برنامه‌ریزی در ایران پیش از انقلاب ۵۷

برنامه‌ریزی توسعهٔ روستایی فرایندی است چندوجهی و موضوع مرکزی آن، بهبود و ارتقای کیفیت زندگی روستاییان تهی‌دست و آسیب‌پذیر است. امّا برنامه‌ریزی‌های ناظر بر عمران روستاها در برنامه‌های پیش از انقلاب (سال‌های ۱۳۳۴–۱۳۵۷) و برنامه‌های توسعهٔ روستایی پس از انقلاب (در سال‌های ۱۳۶۲–۱۳۹۶) فقط بر توسعهٔ فضا–کالبدی روستا، یعنی تبدیل روستاها به شهر، شهری کردن مناسبات روستایی، توسعهٔ گذرگاه‌ها، توسعهٔ معابر روستایی، و توسعهٔ مراکز اداری و خدماتی با هدف گسترش بازارهای سرمایه و بازارهای مصرف انواع کالاهای شهری و از جمله کالاهای خانگی، خودرو، و نظایر آنها متمرکز بوده است.

تصویب «قانون عمران دهات» در سال ۱۳۱۶، نخستین اقدام در این عرصه بود[۷]. با اوج‌گیری مبارزات دهقانی در دههٔ ۱۳۲۰ و حضور اتحادیهٔ دهقانان وابسته به حزب تودهٔ ایران و سپس «انجمن حمایت از دهقانان»، طی برنامهٔ اوّل عمرانی (۱۳۲۷–۱۳۳۳) لوایحی دربارهٔ بهبود و ارتقای زندگی ساکنان مناطق روستایی و بخش کشاورزی به تصویب رسید. امّا از آنجا که دولت مرکزی به دلیل سلطهٔ نظام ارباب–رعیتی در روستاها نفوذ کافی نداشت، یا به عبارت بهتر، تمایلی به اِعمال نفوذ نداشت، تحقق همان اهداف توسعهٔ نیم‌بند نیز محل تردید بود. در این میان، البته باید تصویب دو قانون «دَه درصد» و «شورای دِه» در زمان دولت دکتر مصدّق را از این قاعده مُستثنیٰ کرد.

در برنامهٔ دوّم عمران (۱۳۳۴–۱۳۴۱) شرایط متفاوت بود. دولتِ برآمده از کودتا با انگیزهٔ سیاسی و برای جلب دهقانان و روستاییانِ ناراضی و تحکیم موقعیت خود، به حضور فعال‌تر در روستاها تمایل داشت، و در نتیجه، به توسعهٔ تشکیلات دولتی در این نواحی

---

۷ – این موضوع از دیرباز و از زمان جنبش مشروطیت کمابیش مدّ نظر جنبش‌های دهقانی و نیروهای مردمی بوده است. سه اقدامِ الغای رسم تیول، تعدیل مالیات رعیّت، و منسوخ کردن زورسِتانی رعیّت در مجلس اوّل مشروطه را می‌توان از نخستین اقدام‌ها در این عرصه برشمرد. در سال ۱۳۱۶ «قانون عمران» به علّت بروز نارضایی فزاینده در میان روستاهای کشور به تصویب رسید و حتّی وزارت کشور با تأسیس «ادارهٔ عمران و اصلاحات» اجرای برنامهٔ عمران دهات را به عهده گرفت. امّا به دلیل نبودن اراده و به بهانهٔ تنگنای مالی، و نیز به علّت نبودن کارشناسان، و از همه مهم‌تر نبودن برنامه‌ریزی، از روی کاغذ فراتر نرفت.

توجه نشان داد. حاصل این برنامه، تربیتِ نزدیک به هزار دِهیار و اجرای طرح‌های عمرانی محدودی در ۴هزار روستا بود.

در خلال برنامهٔ سوّم عمران (۱۳۴۲-۱۳۴۶) جامعهٔ روستایی نوعی دگرگونی محدود اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی را در قالب اصلاحات ارضی تجربه کرد. با انجام اصلاحات ارضی، بازارهای روستایی که پیش از این بیشتر به صورت محیط‌های بسته و خودکفا عمل می‌کردند، زیر نفوذ و سلطهٔ بازار و مناسبات سرمایه‌داری درآمدند. از این رو، این اصلاحات با امواجِ مهاجرتِ بخش عظیمی از جمعیت روستاها به شهر، و فراهم آمدن نیروی کار ارزان برای بخش خصوصی همراه بود.

از ویژگی‌های برنامهٔ چهارم و پنجم عمران (۱۳۴۷-۱۳۵۶) می‌توان به تثبیت حضور دولت در روستاها به مثابه جایگزینِ ارباب از یک سو، و در نتیجه توسعهٔ شرکت‌های کشت و صنعت، شرکت‌های سهامی زراعی، و بانک‌ها؛ و گسترش مناسبات پولی-مالی در روستاها از سوی دیگر، اشاره کرد. از دیگر ویژگی‌های این برنامه‌ها، توجه اصلی آنها به ایجاد و گسترش حوزه‌های اداری-کالبدی با هدفِ سامان‌دهی و توسعهٔ بازار (شهر-روستا) بود.

نقد نظام برنامه‌ریزی پس از انقلاب ۵۷

نخستین برنامهٔ عمرانی پس از انقلاب ۵۷ (۱۳۶۲-۱۳۶۶) با عنوان برنامهٔ توسعهٔ اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی توسط دولت به مجلس ارسال شد، امّا این برنامه به دلایلی، و از جمله شرایط جنگی، به تصویب نرسید. بنابراین، نخستین برنامهٔ مصوّب را می‌توان برنامهٔ سال‌های ۱۳۶۸-۱۳۷۲ دانست. در این برنامه، عمران روستایی سرفصلِ مستقلی ندارد و برنامه‌های توسعهٔ روستایی در قالب هدف‌های ملّی، عمران منطقه‌یی، و آمایش (آماده‌سازی) سرزمین آمده است. این برنامه اگرچه مدّعی توجه به دو الگو در ساختار تولید اجتماعی، یعنی راهبردهایی برای تغییر در ساختار تولید اجتماعی روستاها و افزایش تولید کشاورزی و بهبود معیار زندگی کشاورز بود، امّا در عمل آنچه مورد توجه بود، توسعهٔ ساختار کالبدی-فضایی روستاها در ادامهٔ برنامه‌های معطّل‌ماندهٔ حکومت پیشین بود. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، هرچند در سال‌های اوّل پس از انقلاب در مقایسه با شرایط پیش از انقلاب، مناطق روستایی به لحاظ برخورداری از فعالیت‌های عمرانی و خدماتی در شرایط بهتری قرار گرفتند، امّا به دلیل حل نشدن مشکل اساسی روستاییان، یعنی بهبود و ارتقای درآمد و در نتیجه بهبود سطح زندگی آنان، مهاجرت روستاییان به شهرها همچنان ادامه یافت. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که الگوی به کار گرفته شده، منجر به توسعهٔ روستایی مناسب نشد و فاصلهٔ بین شهر و روستا همچنان تعمیق یافت.

در برنامهٔ دوّم (۱۳۷۳-۱۳۷۷)، «عمران و توسعه روستاها» عنوان مستقلی یافت و در آن بر مطالعه و طراحی ساختارهای فضایی و سامان‌دهی سلسله‌مراتب بازار در مراکز روستایی تأکید شد. از این رو، در این برنامه، سیاست‌های اجرایی شامل بهسازی و نوسازی روستاها و سازمان‌دهی روستاهای پراکنده، و از جمله «طرح هادی روستایی» برجسته است.

در برنامهٔ سوّم (۱۳۷۹-۱۳۸۳) نیز همچنان بر سیاست تعدیل اقتصادی که کاهش روزافزون سطح زندگی مردم و از جمله توده‌های وسیعی از مردم در روستاها را به دنبال داشت، تأکید شد. هرچند در این برنامه به حفظ قدرت خرید گروه‌های کم‌درآمد، فراهم آوردن زمینه‌های اشتغال در روستاها و در بخش کشاورزی، تأمین امنیت غذایی، و خودکفایی در کالاهای اساسی کشاورزی اشاره‌هایی می‌شود، امّا این تعارفی بیش نبود، زیرا می‌دانیم که «آزادسازی» و خصوصی‌سازی گسترده در تناقض آشکار با این شعارهاست، و از این روست که این برنامه و تمام برنامه‌های بعدی به بهبود وضع اکثریت روستاییان منجر نشد.

برنامهٔ چهارم (۱۳۸۴-۱۳۸۸) با عنوان پُرطمطراق «رشد پایدار اقتصادی دانایی‌محور» اگرچه سرفصل جداگانه‌ای برای توسعهٔ عمرانی نداشت، در ماده‌های ۱۹، ۳۰، ۶۹، و ۱۳۰ بر سیاست‌های دولت در این حوزه در مورد سامان‌دهی اِسکان عشایر، هویّت‌بخشی به سیمای روستا، سامان‌دهی نظام مالکیت اراضی مسکونی در روستاها، و صدور ۱/۵ میلیون جلد سند مالکیت با هدف رونق‌بخشی به ساخت‌وساز مسکن در روستاها متمرکز بود.[۸] به‌علاوه، دیدگاه مسلّط، همان نگاه توسعهٔ کالبدی (فیزیکی) به روستاهاست که در نهایت، شهری کردن روستاها و مناسبات روستایی را دنبال می‌کند.

برنامهٔ پنجم توسعه (۱۳۹۰-۱۳۹۴) با ۲ سال تأخیر و در شرایطی نوشته شد که سازمان برنامه‌ریزی کشور منحل شده بود. این

۸ - دربارهٔ پیامدهای ویرانگر هر یک از این سیاست‌ها در زندگی عشایر و زحمتکشان روستا دیرتر به‌تفصیل سخن خواهیم گفت.

برنامهٔ مبتنی بر کلّی‌گویی و البته تداوم سیاست‌های خصوصی‌سازی و نگاه کالبدی-فضایی، از ارائهٔ الگوی جدیدی با نام توسعهٔ ایرانی-اسلامی خبر می‌داد. جالب است که در مادهٔ ۱ این برنامه عنوان شده بود که قرار است در ۲ سال بعدی، مبانی این الگوی فکری (ایرانی-اسلامی) تدوین شود! در واقع، پوشاندن جامهٔ اسلامی-ایرانی به تنِ این برنامه را باید تلاش برای پنهان کردن ماهیت طبقاتی و وارداتی این‌گونه برنامه‌ها دانست.

برنامهٔ ششم (۱۳۹۶-۱۴۰۰) نیز ضمن تداوم بخشیدن به نگاه کالبدی-فضایی به توسعهٔ روستایی، در بخش کشاورزی همچون دیگر بخش‌های اقتصادی، به طور کلّی بر جذب سرمایهٔ خارجی و مشارکت با سرمایه‌های خارجی از طریق تشکیل کنسرسیوم‌های مشارکتی متّکی است.

بنابراین، در یک نگاهِ کلّی به تمام برنامه‌های ذکر شده در بیش از ۶۰ سال گذشته می‌توان دید که در این برنامه‌ها عمران روستا با توسعهٔ کالبدی (فیزیکی) روستا یکسان پنداشته شده است؛ چشم‌انداز جامعی در حل مسائل و مشکلات اساسی جوامع روستایی وجود ندارد؛ ضرورت توانمندسازی سَبک و کیفیت زندگی روستاییان و به‌ویژه روستاییانِ تهی‌دست و زحمتکش نادیده گرفته شده است؛ به آسیب‌های فرهنگی-اجتماعی موجود در جوامع روستایی توجه نشده است؛ و نگاهِ اقتصادیِ مبتنی بر خصوصی‌سازی و تقویتِ بخش خصوصی (کلان سرمایه‌داران و دلالان و کارگزاران آنها) در روستاها حاکم است. دیگر ویژگی مشترک تمام برنامه‌های یادشده، صرف‌نظر از شعارهای مردم‌فریبانهٔ آنها، ارزیابی نکردن آثار و نتایج برنامه‌های پیشین به هنگام طرح برنامهٔ جدید است. در تدوین هر برنامهٔ جدید، چگونگی پیشرفت برنامهٔ پیشین تا سالِ پایه (آخرین سال برنامهٔ قبلی) از نظر آسیب‌شناسی بررسی نشده، و بی‌اعتنا به عوارض و آسیب‌های رخ نموده، بر تداوم هدف‌های پیشین تأکید شده است، زیرا مَنویّات کلان‌سرمایه‌داران جهانی و داخلی، صرف‌نظر از تمام عوارض انسانی و اجتماعی آن، باید به کُرسی بنشینند! توسعه از مسیر سرمایه‌داری و نولیبرالیسم جز این نمی‌گوید و نمی‌خواهد! در نقدِ محتوایی این برنامه‌ها و آثار ویرانگر آنها، همان بس که به سخنان کارشناسان و حتّی کارشناسان پیرامونی حکومت وقت رجوع کنیم: «آسمانی‌ترین و زیباترین حرف‌ها را می‌توان در برنامه‌های اوّل تا پنجم دید. امّا خروجی‌ها حاکی از انبوه بدهی‌ها و مشکلات مربوط به حوزهٔ اشتغال و بهره‌وَری است. به نظر می‌رسد که وقتی ما می‌خواهیم به همه‌جا برویم، در واقع به هیچ‌جا نخواهیم رفت. تحلیل من از برنامهٔ ششم به عنوان یک کارشناس این است که ما در برنامهٔ ششم دچار همان غفلت و اشتباهات گذشته شده‌ایم و تداوم آن، مشکلات اساسی برای کشور ایجاد خواهد کرد، که کمترینِ آن توسعه نیافتن بخش کشاورزی است. اگر چنانچه مسیرها اصلاح نشوند، ما بدون کوچک‌ترین تردیدی در آینده مشکلات بسیار زیادی را در حوزهٔ مواد غذایی و امنیت غذایی و به تَبَع آن امنیت ملّی خواهیم داشت.» (دکتر کاظمی، رئیس مؤسسهٔ پژوهش‌های برنامه‌ریزی، اقتصاد کشاورزی، و توسعهٔ روستایی، در همایش ارزیابی برنامهٔ ششم توسعه، ۹۶/۱/۱۹)

امر غیرمنتظره‌ای نیست! آخر، اگر به ترکیبِ مسئولان و کارگزاران جمهوری اسلامی نظری بیفکنیم، می‌بینیم که بخش بزرگی از آنان روستازادگانی‌اند که امروز به جزء جدایی‌ناپذیری از نوکیسگان و اشرافیت برآمده از انقلاب ۵۷، یا دست‌کم به جزئی از اقشار ثروتمند و البته کارگزار و مباشر کلان‌سرمایه‌داران شهری در روستاها بدل شده‌اند!

توسعهٔ کالبدی روستاها و الگوهای تثبیت و سامان‌دهیِ سلسله‌مراتبِ بازارهای سرمایه‌داری

در سال‌های پس از انقلاب ۵۷ و به‌ویژه در پی تصویب برنامهٔ نخست توسعه، تا کنون توجه اساسی متمرکز بر «توسعهٔ کالبدی-فیزیکی روستاهای در حال گذار» بوده است، ضمن آنکه به موازات یا در امتداد آن، با هدف سامان‌دهی سلسله‌مراتب تقسیم‌های روستایی، یا به عبارت بهتر، سلسله‌مراتب بازارهای سرمایه‌داری در روستاهای کشور، کمابیش ۷ طرح در حال اجرا بوده است. این طرح‌ها بر اساس رابطهٔ آنها با روستاهای در حال گذار، در جدول شمارهٔ ۶ طبقه‌بندی شده‌اند.

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، این طرح‌ها ابتکار جمهوری اسلامی نیست و فرایند تکوین و اجرای آنها به دوران «پهلوی» برمی‌گردد و اساساً برآمده از سیاست‌های کارگزاران امپریالیسم از نوع بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول است. ما در این بخش می‌کوشیم به بررسی هر یک از این طرح‌ها و نقش و جایگاهی که برای آنها در نظر گرفته شده است بپردازیم. امّا پیش از آن لازم است نگاهی به «سطح‌بندی روستاها» در سلسه‌مراتب بازارها و خدمات‌رسانی به روستاها اشاره کنیم.

جدول ۶: **ارزیابی تناسب طرح‌های توسعه روستایی موجود کشور با روستاهای درحال گذار**

نام طرح	سطح	مقیاس	اهداف	روش تهیه طرح	روش اجرای طرح	شرح خدمات	جایگاه نهادی	پوشش روستاهای در حال گذار
طرح هادی روستایی	*	*	*	–	+	+	*	*
طرح سازمان‌دهی سکونتگاه‌های روستایی	+	+	+	–	–	–	*	+
طرح بهسازی روستا	*	–	–	–	–	–	–	*
طرح ساماندهی و حفاظت از روستاهای واجد ارزش	*	–	–	–	۰	–	–	–
طرح توسعه عمران مناطق توسعه نیافته روستایی	–	–	–	–	۰	–	–	–
برنامه ساماندهی روستاهای پراکنده و طرح تجمیع	*	*	–	–	–	+	+	۰
طرح توسعه و عمران حوزه‌های روستایی	–	–	+	*	+	–	–	–

علامت * سازگار و مناسب، علامت + تا حدودی مناسب، علامت - تناسب کم، علامت ۰ نامناسب
منبع: مطالعه روستاهای درحال گذار، دکتر علی عسگری، بنیاد مسکن، ۱۳۹۱

الگوی سطح‌بندی مناطق و مراکز روستایی

مصوّبهٔ شورای عالی شهرسازی و معماری در تاریخ ۱۳۷۸/۱۱/۳۰، سطح‌بندی مناطق و مراکز روستایی را با هدف روشن کردن نظام خدمات‌رسانی روستایی چنین تعریف می‌کند: «مناطق روستایی کشور در سطح حوزه، مجموعه، و منظومهٔ روستایی به شرح زیر تعریف و سطح‌بندی می‌شوند: «الف- حوزهٔ روستایی: اجتماعی از چندآبادی هم‌جَوار و مرتبط در قلمرو جغرافیایی و فرهنگی همگن با عملکردهای بالنسبه همسان با یک کانون جمعیتی برتر را شامل می‌شود و جمعیت آن (هر حوزه) تا پنج (۵) هزار نفر می‌باشد. مناطق روستایی کشور حدوداً شامل ۸۰۰۰ حوزهٔ روستایی خواهد بود؛ ب- مجموعهٔ روستایی: تجمّعی از چند حوزهٔ روستایی است که به دلایلی به هم پیوسته یا وابسته هستند و حوزهٔ نفوذ کنونی یا آتیِ یک مرکز برتر روستایی را تشکیل داده و جمعیتی حداکثر تا ۱۲هزار نفر را در بر می‌گیرد. حدوداً ۲۵۰۰ مجموعهٔ روستایی در کل مناطق روستایی کشور پیش‌بینی می‌شود؛ ج- منظومهٔ روستایی: که از تجمّع چند مجموعهٔ روستایی شکل می‌گیرد، وسیع‌ترین قلمرو جغرافیایی برای عملکرد یکپارچه و پوشش خدماتی در محیط روستایی است که با مرکزیت حداقل یک کانون شهری یا روستای بزرگ شکل گرفته است. جمعیت منظومهٔ روستایی باتوجه به شرایط مختلف، بدون احتساب جمعیت شهری و مرکز منظومه، بین ۲۰ تا ۴۰هزار نفر می‌باشد. عرصه‌های روستایی کشور در قالب نواحی طرح کالبدی ملّی (۸۵ ناحیه) حدوداً شامل ۸۰۰ منظومهٔ روستایی خواهد بود.» در بند ۲ این مصوّبه در بخش استانداردها و ضوابط نیز آمده است: «خدمات‌رسانی روستایی بر اساس سطح‌بندی بند ۱ با آستانه‌های جمعیتی و فاصله‌های دسترسی با توجه به محیط‌های هموار و ناهموار به شرح جدول پیوست تعیین می‌گردند. تبصرهٔ ۱: برای هر یک از روستاها و بر حسب مورد و با اولویت [دادن] به مراکز و کانون‌های جمعیتیِ برتر، «طرح هادی روستایی» طبق ضوابط مصوّب شورای عالی شهرسازی و معماری ایران تهیه و پس از تصویب در مراجع ذی‌ربط به مورد اجرا گذاشته خواهد شد. تبصرهٔ ۲: برای فضاها و محیط‌های روستایی، حَسَب مورد که ضرورت و محدودهٔ آن در طرح‌های جامع ناحیه‌یی تعیین خواهد شد، «طرح ساماندهی فضا و سکونتگاه‌های روستایی» طبق ضوابط مصوّب شورای عالی تهیه و پس از تصویب در مراجع ذی‌ربط به مورد اجرا گذاشته خواهد شد.»

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در این «طرح‌های هَردَمبیلی» روستاها از نظر اداری و مطابق با تقسیم‌های کشوری تابع دهستان، بخش، و شهرستان‌اند، و از نظر سلسله‌مراتب بازار، وابسته به شهرها یا همان روستاهای شهرشده، و از نظر خدمات‌رسانی تابع سطح‌بندی ذکر شده‌اند. بنابراین، در چارچوبِ این سمت‌گیری کلّی است که طرح‌های ناظر بر توسعهٔ فضا-کالبدی شهرها، روستاها، و منظومه‌های روستایی پا به عرصه نهاده است. از طرف دیگر، باید توجه داشت که هنگامی که در گزارش‌های خدمات‌رسانی از نوع آب و برق به روستاها در سطح ۱ یا ۲ اشاره می‌شود، مفهومش آن نیست که این خدمات به تمام روستاها ارائه شده است. مفهوم آن این است که خدمات مذکور از نظر کمّی به سطح منظومه و مجموعهٔ روستایی

فراروییده است، از جمله چنین است در گزارش‌های سالانهٔ وزارت نیرو دربارهٔ آب‌رسانی و برق‌رسانی.

روستاهای در حال گذار

در تعریف‌های ارائه شده از شهر و روستا در تقسیم‌های کشوری گفته می‌شود: «برخی سکونتگاه‌های انسانی در تعریف شهر و روستا نمی‌گنجند.» به این معنا که جنبه‌هایی از آنها مطابق با شرایط و ویژگی‌های روستا و برخی دیگر منطبق با ویژگی شهرهاست. بر اساس ضوابط و تعریف‌های موجود، سکونتگاهی که شهر تعریف می‌شود باید دارای جمعیتی بیش از ۵۰۰۰ نفر و گذران زندگی بخش عمده‌ای از ساکنان آن از فعالیت‌های غیرکشاورزی باشد.

طرح این موضوع در بسیاری از کشورها با عنوان «روستاهای در حال گذار» بحث جدیدی را در برنامه‌ریزی منطقه‌یی برانگیخت و موجب شد تا در ادبیات توسعهٔ روستایی از روستاهای در حال گذار به عنوان شهرهای کوچک یاد شود. روشن است که در تشریح خصوصیات، جایگاه، و نقش این سکونتگاه‌ها اختلاف‌نظر جدّی وجود دارد. موضوع این نیست که این سکونتگاه‌ها را چه بنامیم. بحث بر سر محتوای طبقاتی رویکرد به این سکونتگاه‌هاست.

طرفداران شهر–روستا با رویکرد سرمایه‌داری، معتقدند که این سکونتگاه‌ها بازاری برای مصرف کالاهای تولیدی جامعهٔ روستایی‌اند؛ نیاز روستاییان به کالاها را از طریق تهیه آن کالاها از شهرهای بزرگ برآورده می‌کنند؛ علاوه بر فراهم آوردن زمینه‌های مناسب برای فعالیت و اشتغال در بخش کشاورزی، بسترهای مناسب برای فعالیت‌های غیرکشاورزی نیز ایجاد می‌کنند؛ مکان مناسبی برای تمرکز خدمات عمومی همچون خدمات توسعهٔ کشاورزی، بهداشتی، درمانی، و آموزشی برای روستاهای اطراف خود هستند؛ و سرِ آخر اینکه با جذب جمعیت سرریز روستاها، مانع از مهاجرت آنان به شهرهای بزرگ می‌شوند. امّا هرگاه انعکاس این شعارها را در واقعیت موجود در نظام‌های مبتنی بر سرمایه‌داری، به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه پی گیریم، درمی‌یابیم که چنین نیست، و آنچه اتفاق افتاده و می‌افتد، تشدید بهره‌کشی روستا توسط شهرهاست. مطالعات صورت گرفته در کنیا (کابوگیری، ۱۹۸۹)، مالزی و هند (تری جی سِگ‌جی و ویچیالا، ۱۹۹۰)، و در آفریقا (جمز مکایا و کارولا رکودی، ۱۹۹۰) بیان‌کنندهٔ توزیع نابرابرِ فواید مبادلات اقتصادی، سرمایه‌گذاری‌ها، و روابط اجتماعی نابرابر در روستاها و شهرهای کوچک است.[۹] در حالی که اینَ روابطِ نابرابر به توسعهٔ کالبدی در این سکونتگاه‌ها کمک می‌کند، سایر روستاها از رکود اقتصادی و محرومیت سابق در رنج‌اند.

ما بر آن نیستم که در این جُستار وارد بحث‌های مَدرسی (آکادمیک) دربارهٔ نظریهٔ شهر–روستاها، و نقص‌ها و کمبودهای آن شویم. هدفِ این جُستار افشای ماهیت طبقاتی این طرح‌ها و آثار زیان‌بار آنها برای توده‌های محروم و زحمتکش روستاهاست. برای درک و دریافت این آثار زیان‌بار همان بس که بگوییم که برخلاف ادّعای کارگزاران جمهوری اسلامی و مدافعان این نظریه در کشور، نه‌فقط شهر اعلام کردن این روستاها به کاهش مهاجرت از روستا به شهرهای بزرگ نینجامیده است، بلکه حتّی طبق آمارهای رسمی، با توجه به افزایش نابرابری در روستاها، بر شدّت مهاجرت نیز افزوده است[۱۰]؛ نه‌فقط به رفع بیکاری در روستاها نینجامیده، که بیکاری هرچه گسترده‌تری را به دنبال داشته است؛ نه‌فقط دسترسی به خدمات عمومی از قبیل بهداشت، درمان، و آموزش را برای توده‌های مردم سهل‌تر نکرده، که با گسترش شبکه‌های خصوصیِ این خدمات، دسترسی به آنها را برای توده‌های مردم سخت‌تر کرده و بر هزینه‌های آن نیز افزوده است. آنچه اتفاق افتاده است، فراخ کردن محدودهٔ روستاها با اتّکا به طرح‌های «هادی» و «جامع» ناظر بر توسعهٔ روستا بوده که زمینه را برای تغییر کاربَری و واگذاری باغ‌ها، مرتع‌ها، و زمین‌های کشاورزی به دلالان، زمین‌خواران، جنگل‌خواران، دریاخواران، کوه‌خواران، بساز و بفروشانِ سازمان‌یافته– انبوه‌سازان و ویلاسازان– و برای رونق بازار بورس زمین و مسکن، گسترش شبکهٔ بنگاه‌های معاملات زمین و مسکن، گسترش شبکه‌های بانکی و مؤسسات اعتباری، گسترش بازارهای فروش برای کلان تُجّار و برَندها و شبکه‌های خرده‌فروشی و نظایر آن فراهم آورده است. فراموش نکنیم که این اتفاق، یعنی تخریب مرتع‌ها، جنگل‌ها، زمین‌های کشاورزی، باغ‌های مُشجّر، و تخریب منابع

۹ – احداث شهرهای کوچک و ساخت شهرک‌ها در نظام‌های سوسیالیستی با هدف توسعهٔ اقتصادی–اجتماعیِ مردمی برای کاهش تردّدهای غیرضرور میان محل کار و زندگی، تقویت مراکز صنعتی، ایجاد تسهیلات ضرور برای تسریع در تأمین نیازهای مراکز صنعتی و کشاورزی و ارتباط هرچه فعال‌تر میان این دو بخش، و نیز گسترش خدمات‌رسانی عمومی و دولتی از طریق این مراکز دنبال می‌شد و می‌شود، و همسان‌پنداری آن با دیدگاه سرمایه‌داری در مورد توسعهٔ شهر–روستا، برخلاف نظر عده‌ای، قیاس مَعَ‌الفارق است.

۱۰ – آمار مهاجرت از همین روستاهای در حال گذار به شهرهای بزرگ نیز کم نیست.

آب‌های زیرزمینی از طریق حفر هرچه بیشتر چاه‌های آب و غیره، به طور عمده در خوش آب‌وهواترین نقاط کشور و برخوردار از مرغوب‌ترین و پُرآب‌ترین زمین‌های کشاورزی صورت گرفته و می گیرد. همچنین، فراموش نکنیم که بسیاری از این روستاها بدون در نظر گرفتن ضوابط تعریف‌شده، شهر اعلام شدند، که دلیل آن را باید در اِعمال نفوذ شبکهٔ رانت‌خواران حاکم در حکومت اسلامی جست‌وجو کرد. «در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۷۵ تا ۱۳۹۰، با پیدایش ۷۲۰ شهر جدید در کشور روبرو هستیم، یعنی به طور متوسط هر هشت روز یک شهر... سیاستی که هدف تئوریک آن اصلاح نظام شهری کشور، جلوگیری از مهاجرت نیروی کار به شهرهای بزرگ، و افزایش رونق بخش کشاورزی بود، عملاً در ایران منجر به پیدایش تعداد زیادی شهرهای بسیار کوچک شد که ازهم‌گسیختگی بیشتر نظام شهری را به دنبال داشته است. برای اثبات این امر، باید توجه داشت که این شهرها در اساس تأثیری بر رشد شهرهای بزرگ نداشته‌اند... علاوه بر این، باید توجه داشت که طبق پژوهش‌های انجام گرفته توسط محققان، مشخص شده که اغلب این تبدیل‌ها بدون انجام ارزیابی در خصوص پتانسیل سکونتگاه‌ها و عدم احراز معیارهای تعیین شده در قانون برای ارتقا به شهر، خصوصاً معیارهای جمعیتی، صورت گرفته است و همان‌طور که ذکر شد، غالباً بر اساس پیگیری نمایندگان صورت گرفته است... از سوی دیگر، باید توجه داشت که این سیاست اثرات تَبَعی نیز به دنبال داشته که از جمله می‌توان به افزایش بورس‌بازی زمین، تغییر کاربَری اراضی مزروعی... اشاره نمود. در واقع، با این عمل، افرادی که تملّک زمین‌ها و امکانات روستایی را در اختیار داشتند، از رانت‌های ایجاد شده در بخش زمین و ساختمان بهره‌مند شدند، در حالی که افراد ضعیف‌تر در روستاها بیشتر و بیشتر به کمک‌های دولتی وابسته شدند.» [۱۱]

پرسش این است که چرا به‌رغم این آثار و پیامدهای گرانبار، کارگزاران جمهوری اسلامی از طریق برنامه‌های به‌اصطلاح توسعه همچنان بر تداوم اجرای این طرح‌ها پافشاری دارند؟ حال آنکه می‌شد با صرفِ همین هزینه‌ها در توسعهٔ روستایی، تقویت کشاورزی، و دیگر فعالیت‌های مولّد با هدف افزایش درآمد روستاییان، به شرحی که دیرتر و در بخش کشاورزی از آن سخن خواهیم گفت، به نتایج پُربارتری رسید. پاسخ روشن است: زیرا که این طرح‌ها با توجه به هزینه‌های گزاف آنها از محل درآمدهای عمومی، که امنیت غذایی، سیاسی، و اجتماعی را به خطر افکنده است، اگر برای مردم ثمری جز ویرانی نداشته، برای کارگزاران حکومت و برای مَخدومان و اربابان آنان نان و آب فراوانی داشته است.

طرح هادی روستاها

همان‌طور که از جدول شمارهٔ ۶ برمی‌آید، در طرح‌های ناظر بر توسعهٔ کالبدی روستاها، مشابهت‌های بسیاری از نظر ویژگی مطالعاتی و اجرایی و از جمله بازتعریف محدوده و حریم روستاها، تملّک زمین‌های واقع در محدودهٔ روستا و تغییر کاربَری آنها، و نیز احراز مالکیت‌ها یا به عبارت بهتر «تثبیت مالکیت در روستاها» وجود دارد. بنابراین، در نقد و بررسی این طرح‌ها، توجه ما به طور عمده معطوف به نقد «طرح هادی» روستاهاست که در بسیاری از روستاها و به‌ویژه در روستاهای واقع در مناطق خوش آب‌وهوا به صورت گسترده به اجرا در آمده است. به‌علاوه، از خلال این بررسی می‌توان به ماهیت سایر طرح‌ها با توجه به مشابهت‌های آنها پی برد.

«طرح هادی روستا» را باید مکمّل طرح روستاهای در حال گذار و در راستای تحقق همان هدفِ پیش‌گفته دانست. «از لحاظ نظری، تهیهٔ این طرح در چارچوب نظریهٔ «روستا-شهر» است که توسعهٔ خصوصیات زندگی شهری در سکونتگاه‌های روستایی، به‌ویژه روستاهایی را که نقش مرکزی در حوزهٔ پیرامونی خود دارند، در نظر دارد.» (مطالعهٔ روستاهای درحال گذار، علی عسگری و همکاران، نشر بنیاد مسکن)

همان‌طور که در این گزارش مطالعاتی آمده است، دلیل توجه بیشتر به جنبه‌های کالبدی و فیزیکی ناشی از این واقعیت است که بافتِ سنّتی بسیاری از روستاهای ایران پاسخگوی نقش آنها به مثابه روستای مرکزی در سلسله‌مراتب بازارهای روستایی و جذب سرمایه‌گذاری در روستاها نیست. بنابراین، طرح‌هادی روستایی تمام روستاها را در بر نمی‌گیرد؛ معطوف به روستاهای برخوردار از امکانات بالقوهٔ بیشترِ طبیعی و زیست‌محیطی است، و همان‌طور که گفته شد، متوجه توسعهٔ ابعاد کالبدی-فضایی در خدمت سامان‌دهیِ سلسله‌مراتبِ بازارهاست.

«منابع مالی بودجهٔ طرح‌های‌هادی روستایی از اعتبارات بنیاد مسکن و اعتبارات پیش‌بینی شده در قانونِ بودجهٔ هر سال تأمین

---

۱۱ – تحلیلی بر عوامل و اثرات تبدیل روستا به شهر بر نظام شهری استان گیلان (۱۳۳۵-۱۳۹۵)، محمد مهدی عزیزی ، اسفندیار زبردست، مهدی برنافر

می‌شود. بخش دیگری نیز که در سال‌های اخیر به آن افزوده شده است «مشارکت مردم» روستاهای مشمول این طرح در تأمین مالی این طرح‌هاست؛ یعنی، روستاهای دارای ضوابط کلی بنیاد مسکن برای اجرای این طرح، باید بخشی از هزینهٔ مطالعه و اجرای آن را متقبّل شوند.» (همان منبع)

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، بنیاد مسکن گذشته از برخورداری از ردیفِ بودجهٔ خاصِ خود و ردیفِ بودجهٔ این طرح، مطالعه و اجرای این طرح در روستاها را به مزایده گذاشته است، زیرا از پیش می‌توان حدس زد که مشارکت کنندگان در تأمین مالی این طرح، نه زحمتکشان روستا که قشر فوقانی آن و روستاییان متموّل و ساکن در شهرها باشند، یعنی همان کسانی که در بهره‌برداری از منافع آتی این طرح ذی‌نفع خواهند بود.

گذشته از ضوابط و معیارهایی که باید در تهیه و اجرای طرح‌های‌هادی مدّ نظر باشد، مثل عامل جمعیت، شبکهٔ ارتباطی، حوزهٔ نفوذ، خدمات و امکانات روستا، و موقعیت طبیعی و منابع آب، آن دسته از روستاهایی که به عنوان روستای مرکزی در بین روستاهای پراکنده انتخاب می‌شوند نیز مشمول این طرح شناخته شده‌اند. از این نظر، میان این طرح و «طرح سکونتگاه‌های روستایی» که دیرتر به آن خواهیم پرداخت، مشابهت‌هایی وجود دارد. همچنین، در خصوص ضوابط و معیارهای انتخاب روستاهای مرکزی با توان جمعیتی بالاتر، بین این طرح و «طرح روستاهای در حال گذار» نیز همسانی‌هایی می‌توان دید.

فرایند مطالعه و اجرای این طرح را می‌توان چنین خلاصه کرد: از نظر تشکیلاتی، طرح توسعهٔ فضا-کالبدی، یا به عبارت دیگر گسترش محدودهٔ روستا، چگونگیِ توسعهٔ معابر و گذرگاه‌ها، تغییر و نوسازی بافت مسکونی، و نیز چگونگیِ جایگزینی اماکن اداری و خدماتی باید به تأیید کمیتهٔ فنی بنیاد مسکن برسد. سپس، مطالعات انجام شده به کمیتهٔ فنی استان ارسال می‌شود. طرح پیشنهادی پس از تأیید کمیتهٔ فنی و شورای تصویب استان[۱۲]، برای اجرا ابلاغ می‌شود. روشن است که کمیتهٔ فنی و شورای تصویب استان با توجه به تصویب اوّلیهٔ طرح و صرف هزینه‌های گزاف از محل اعتبارات عمومی نمی‌توانند طرح‌های نهایی را به طور کل رد کنند. تغییرات احتمالی در طرح‌های مقدماتی و نهایی بیشتر موضوع چانه‌زنی بر سر سهم‌ها، و مصالح شخصی و گروهی یا سیاسی و امنیتی است. نقش دِهیارها و شورای روستا هم مطابق قوانین، به همکاری در جمع‌آوری اطلاعات در مرحلهٔ مقدماتی، جذب به‌اصطلاح مشارکت‌های مالی و فنّی مردم- بخوان واسطه‌گری و لابی‌گری- برای تأمین منابع مالی طرح به شرحی که پیش‌تر اشاره شد، خلاصه می‌شود. در مرحلهٔ اجرا هم نقش دِهیارها صدور مجوّز ساخت‌وساز مسکن و دیگر اماکن غیرمسکونی بر مبنای طرح‌هادی مصوّب، و نیز فراهم آوردن زمینه‌های ذهنی و بسترسازی برای ساخت معابر و اماکن عمومی است. در این مرحله، نقش شورای شهر «نظارت» بر کار دِهداری‌هاست.

طبق قوانین موجود، تمام زمین‌های الحاقی (ضمیمه شده) به محدودهٔ روستا، اعمّ از باغ‌ها و زمین‌های کشاورزی و نظایر آنها، در اختیار بنیاد مسکن خواهد بود. این زمین‌ها اگر متعلق به دولت یا بنیاد مستضعفان باشد، باید به صورت رایگان یا به صورت «هِبه» (بخشش، هدیه) به بنیاد مسکن واگذار شود، و اگر متعلق به سازمان اراضی کشور باشد، سازمان اخیر این زمین‌ها را به بهای روز (در واقع به ثَمَن بَخس، بسیار ارزان) به بنیاد می‌فروشد. مالکان شخصی نیز برای الحاق زمین‌های خود به بافت روستا باید تا ۳۰ درصد از زمین‌های خود یا بهای روز آن را به عنوان عوارض و تغییر کاربَری به بنیاد بپردازند.[۱۳]

می‌دانیم که در روستاها تفکیک زمین و واگذاری و صدور مجوّز تغییر کاربَری زمین به طور انحصاری در اختیار بنیاد مسکن است. نیز می‌دانیم که تمام ساخت‌و سازها، اعمّ از مسکونی و غیرمسکونی، و احداث معبرها و نظایر آن، با بنیاد مسکن است. در

---

۱۲ - مادهٔ ۵ آیین‌نامهٔ اجرایی تهیه و تصویب طرح‌های‌هادی زیر عنوان «شورای تصویب طرح‌های هادی» دربارهٔ ترکیب این شورا چنین می‌گوید: «این شورا مرکّب از استاندار یا معاون (عمرانی یا برنامه‌ریزی) استانداری و مدیران بنیاد مسکن و جهاد سازندگی استان و ادارات کل مسکن و شهرسازی، کشاورزی، برنامه و بودجه استان، به سرپرستی استاندار تشکیل گردیده و دارای یک کمیتهٔ فنی مرکّب از نمایندگان بنیاد مسکن، جهاد سازندگی، وزارت برنامه و بودجه، وزارت کشاورزی، و دفتر فنّی استانداری است.

۱۳ - «دِهیار روستای «ارزنه» دربارهٔ اینکه آیا در بازگشایی معابر (راه و جاده)، بنیاد مسکن به ساکنانی که منازلشان تخریب شده کمکی از قبیل تهیهٔ مصالح و... کرده است؟ گفت: بنیاد مسکن نه‌تنها هیچ اقدامی نکرده، بلکه اجرای تخریب‌ها را هم بر عهدهٔ دِهیاری گذاشته است و >>> دِهیاری نیز بودجه‌ای ندارد که به مردم زیان‌دیده کمک کند. توسلی‌فر، عضو شورای اسلامی بخش عَطامَلِک جُوین نیز دریافت حق کارشناسی از روستاییان و پیگیری‌های ضعیف بنیاد مسکن برای اجرای طرح‌ها در روستاها را متذکر می‌شود و می‌گوید: پیگیری‌های ضعیف، دِهیاری‌ها را متضرّر کرده است. رفیعی از شورای بخش مرکزی فَریمان نیز به موضوع الحاق برخی اراضی به محدودهٔ روستاها انتقاد می‌کند و می‌گوید: متأسفانه بنیاد مسکن وقتی قرار است زمینی را به محدوده مُلحق کند، ۳۰ درصد از آن زمین را از مالک می‌گیرد، و در این شرایط بخش دیگری از زمین نیز برای خیابان و معبر و... در نظر گرفته می‌شود و عملاً چیزی برای مالک باقی نمی‌ماند.» (روزنامه خراسان، ۳۰ دی ۹۴)

ساختِ مشارکتی، روستاییان باید تا ۵۰ درصد زمین‌های خود را به بنیاد واگذار کنند.[۱۴] منبع تأمین مالی ساختِ منازل مسکونی به طور عمده اعتبارات بانکی است، که بانک پس از ساخت و به هنگام انتقال مالکیت قطعی به افراد، باید سهم خود از مشارکت و سودِ ساخت را به صورت اقساط به طور کامل از خریدار دریافت یا تسویه کرده باشد. برای احداث مَعابر و گذرگاه‌ها و اماکن عمومی، بنیاد سهمِ سرانهٔ زمین دریافت می‌کند. روشن است که برای تمام این مبادلات و معاملات، احراز مالکیتِ مِلک ضروری است، و از آنجا که بسیاری از زمین‌های مسکونی و کشاورزی در روستاها به صورت مُشاع و فاقد سند رسمی است، انحصارِ صدورِ سندِ مالکیت در روستاها به بنیاد مسکن واگذار شده است.[۱۵] به همین منظور، سامان‌دهی زمین‌های وَقفی و تفکیک آنها از زمین‌های شخصی و مُشاع نیز به بنیاد سپرده شده است.[۱۶] در وب‌سایت بنیاد مسکن، در شرح طرح صدور سند مالکیت روستایی آمده است: «این طرح در بر گیرندهٔ مجموعهٔ فعالیت‌های حقوقی و فنّی تهیه و تنظیم مدارک و نقشه‌های لازم جهت صدور اسناد اماکن روستایی است. صدور سند بر اساس تقاضای جمعی روستاییان و برداشت نقشهٔ تفکیکی روستا با مشخصات ثبتی، تحدید حدود، و تعیین مالکیت قانونی املاک صورت می‌گیرد. اهداف مورد نظر این فعالیت عبارت است از ۱- سامان‌دهی و تثبیت نظام مالکیت اراضی واقع در بافت روستاها، ۲- کاهش و رفع اختلافات حقوقی ناشی از مالکیت‌ها در روستا، ۳- امکان بهره‌گیری روستاییان از تسهیلات بانکی، ۴- کمک به توسعهٔ اقتصادی روستا از طریق افزایش ارزش حقوقی و اقتصادی اماکن واقع در روستا، ۵- فراهم آوردن بستر مناسب قانونی به منظور تسریع در خدمات‌رسانی به روستاها.» (تأکید از ماست) در حقیقت، منظور از درخواستِ جمعی روستاییان، درخواستِ بزرگ‌مالکان و اقشار متموّل ساکن و غیرساکن در روستاهاست. از جملهٔ این بزرگ مالکان، سازمان اوقاف و تولیَت‌های اماکن مذهبی است. تفاهم‌نامهٔ پیش‌گفته میان بنیاد و سازمان اوقاف از این زمره است.

همان‌طور که دیده می‌شود، هدفِ تمام این طرح‌ها و اقدامات، تسهیل گردش کالا، سرمایه، و مناسبات سرمایه‌داری در روستا و گسترش بازار مصرف انواع کالاها به‌ویژه از نوع کالاهای مصرفی، لوازم خانگی، و خودروست. برای ارزیابی پیامدهای ویرانگر این طرح نیز کافی است به صدها مقالهٔ پژوهشی و گزارش‌های میدانی که از سراسر کشور در این خصوص نگاشته شده است رجوع کرد. نمونه‌ای از آنها را ذکر می‌کنیم: «...نبود توجیه اقتصادیِ فعالیت‌های بخش کشاورزی و نبود حمایت وزارت جهاد کشاورزی از کشاورزان موجب شد تا کشاورزان نسبت به فروش اراضی زراعی و باغ‌ها به بورس‌بازانِ زمین اقدام کنند... با بررسی وضعیت موجودِ آمایش سرزمین استان مازندران مشاهده می‌شود [که] بورس‌بازان زمین در قالب مشاوران املاک در سطح استان و مرکز کشور مبادرت به خرید اراضی کشاورزی از کشاورزان و تغییر کاربَری و تفکیک غیرمجاز آنان کرده، در نهایت با هدفِ سودجویی نسبت به فروش به افراد متقاضی، و انجام ساخت‌وساز غیرمجاز در اراضی مذکور در حریم شهرها و خارج از محدودهٔ قانونی روستاها اقدام می کنند... البته نقش شوراهای اسلامی روستا و بخشداران و دِهیاران به انگیزهٔ کسب درآمد جهت انجام فعالیت‌های توسعه و عمران روستا در همراهی با مشاوران املاک و بورس‌بازان زمین در نقاط مختلف استان به‌وضوح مشاهده می‌شود...» (مازَندنومه، پایگاه خبری-تحلیلی مازندران، آبان ۱۳۹۳)

بنابراین اگر بگوییم که بنیاد مسکن قائم‌مقامِ مطلق‌العنانِ حکومت در روستاها از یک سو، و بزرگ‌ترین شریک و مُجریِ کلان‌زمین‌دارانِ کشور از سوی دیگر است، سخن به گزاف نگفته‌ایم. نقش شوراها و دِهیاری‌ها، و صد البته استانداری‌ها به مثابه بالاترین مقام‌های اجرایی جمهوری اسلامی در استان‌ها، و در مقام ریاست شورای استان، در تصویب طرح توسعهٔ محدودهٔ شهرها و روستاها بنا بر مفاد «برنامه‌های توسعه» جز دنباله‌رَوی از بنیاد و به اجرا گذاشتن دستورهای آن نیست. «بنیاد مسکن خود را مالک زمین‌های تملّک شده می‌داند، زیرا سند زمین‌ها به نام بنیاد مسکن است و قانون، تفکیک زمین‌ها را به عهدهٔ بنیاد مسکن گذارده است و بنیاد مسکن در تفکیک اراضی شرحِ خدمات دارد، و باید تمام نیازهای روستا، از جمله شبکهٔ دسترسی به تأسیسات و سایر

---

۱۴ - «اجبار روستاییان به واگذاری نیمی از املاکشان به بنیاد مسکن انقلاب اسلامی در هنگام تفکیک زمین‌ها برای منازل مسکونی را از دیگر دلایل دلسردی روستاییان برای ماندگاری [در روستا] و مهاجرت آنها به شهرها می‌داند و اضافه می‌کند: با این اقدام به‌مرور قیمت زمین در روستاها نیز افزایش می‌یابد.» (خبرگزاری مهر، ۱۲ دی ۹۵)

۱۵ - برای درک و دریافت بهتر از شرح وظایف بنیاد مسکن رجوع شود به وب‌سایت و اساسنامهٔ این بنیاد، و به قوانین توسعه و قوانین ناظر بر طرح‌های به‌اصطلاح توسعه و عمران روستاها.

۱۶ - «صبح امروز تفاهم‌نامه‌ای بین بنیاد مسکن و سازمان اوقاف به منظور صدور سند مالکیت اراضی وَقفی، ساخت اَبنیه با کاربَری‌های تعریف‌شده در اسناد وَقفی، و نیز حمایت از تولید و عرضهٔ مسکن روستایی و شهرهای کوچک [بخوان انبوه‌سازان وابسته به بنیاد] به امضا رسید. رئیس بنیاد مسکن در جریان امضای این تفاهم‌نامه گفت: در سراسر کشور، مخصوصاً در روستاها و شهرهای کوچک، اراضی‌ای هستند که وقفی هستند و متعلق به اوقاف است.» (ایسنا، ۹۶/۲/۱۸)

خدمات عمومی در تفکیک اراضی را لحاظ کند... عده‌ای می‌گویند کار تفکیک اراضی به عهدهٔ بنیاد مسکن نیست؛ این افراد تعدادشان اندک است... دِهیار مدیر ارشد روستا است، و اگر وارد کار اجرایی همچون تفکیک اراضی شود، قطعاً با مشکل همراه می‌شود و قانون وظیفه‌ای برای دِهیار در خصوص کار اجرایی تعیین نکرده است. قانون، تفکیکِ اراضی روستایی را به عهدهٔ بنیاد مسکن گذارده است و اگر این کار توسط دِهیار صورت گیرد، در روستا بَلوا می‌شود، و این عمل مشکلات بسیار زیادی را ایجاد خواهد کرد.» (مدیر کل بنیاد مسکن انقلاب اسلامی استان قم، خبرگزاری مهر، ۱۸ خرداد ۹۴؛ تأکید از ماست) معنی این سخن آن است که دِهیاران کاره‌ای نیستند و همه‌کاره بنیاد است. دِهیار نمی‌تواند در برابر اعتراض مردم به شرایط موجود ایستادگی کند؛ این کارِ بنیاد است که مشت آهنین دارد!

طرح ساماندهیِ سکونتگاه‌های روستایی

تهیهٔ طرح‌های ساماندهی سکونتگاه‌های روستایی که از جزیرهٔ آبادان و منطقهٔ خرمشهر در سال ۱۳۶۸ آغاز شد، از سال ۱۳۷۳ به صورت گسترده در دستور کار بنیاد مسکن قرار گرفت و از سال ۷۵ در ۱۲ استان کشور صورت اجرایی به خود گرفت. اجرای این طرح به طور عمده معطوف به مکان‌یابی و تهیهٔ طرح آماده‌سازی اراضی، تملّک، و انجام عملیاتِ آماده‌سازی اراضی به منظور اصلاح الگوی استقرار جمعیت در نواحی و برقراری دسترسی مناسب جمعیت روستایی به خدمات رفاهی و زیربنایی بر اساس سطح‌بندی خدمات‌رسانی به روستاها، یا به عبارت بهتر، به بازارهای عرضهٔ کالاهای مصرفی اعلام شده است. از آنجا که این طرح، طرحی فرادَست برای طرح‌هادی روستایی به‌شمار می‌رود، از این طرح با عنوان طرح منطقه‌یی نیز یاد می‌شود، زیرا ممکن است از نظر تقسیم‌های کشوری، محدودهٔ آن، بخش و بیش از دو شهرستان را در بر گیرد (رجوع شود به الگوی سطح‌بندی مراکز روستایی). در برشماری ویژگی‌های این طرح در قیاس با دیگر طرح‌ها، به تعیین نواحی پُرخطر و در معرض سوانح طبیعی در مقیاس بخش، تعیین نواحی حفاظت‌شدهٔ محیط‌زیست، و استقرار مجدد جمعیت روستاها با توجه به ظرفیت مراکز جمعیتی و حوزهٔ نفوذ روستاهای موجود اشاره می‌شود. همچنین، این طرح به ساماندهی پراکندگی و بی‌ثباتی سکونتگاه‌های روستایی نظر دارد. از این رو، هدفِ این طرح بیشتر مناطق پُرخطر و نواحی مرکزی و جنوبی کشور است.

امّا این طرح نیز در عمل تا کنون راه به جایی نبرده است، زیرا الگوهای تحمیلیِ بی‌اعتنا به مشارکت مردمی به مفهوم واقعی آن، و بدون در نظر گرفتن شرایط اقلیمی، فرهنگی، قومی، و دیگر عوامل، بر اساسِ نگرش شهری کردن روستاها و بدون پیش‌بینی کردن اقدام‌های لازم به منظور توانمندسازی روستاییانِ زحمتکش از نظر امنیت و اشتغال پایدار بر پایهٔ افزایش درآمدها و سطح زندگی، نمی‌تواند گره‌گشای مردم باشد و مانع از مهاجرت شود. به‌ویژه آنکه اجرای این طرح‌ها به دلیل اختصاص ندادن بودجه‌های لازم، به درازا و گاه به دهه‌ها کشیده می‌شود. به یک نمونه اشاره می‌کنیم: «در دوران بازسازی مناطق جنگ‌زده، طرح ساماندهی شهرک «شرام» برای تجمیع روستاهای‌هانی گرمَله، بیدَرواز، و کیمْنِه (استان کرمانشاه، شهرستان پاوه) تهیه گردید که با وجود برنامه‌ریزی‌ها و برخی کارهای زیربنایی برای ساختن شهرک، استقبالی از آن نشد و اهالیِ بعضی از روستاهای بیدَرواز و کیمْنه پس از گذشت بیش از یک دهه از ارائهٔ طرح مذکور، هنوز با داشتن حداقل امکانات لازم به زندگی در روستاهای تخریب شدهٔ سابق دلخوش کرده‌اند.» (فصلنامهٔ مسکن و محیط روستا، بهار ۹۶، حسن میرزایی، حسین میرزایی، و عفوات نادری)

در خصوص تجمیع روستاهای عشایری و اِسکان آنان در لرستان، مدیرکل امور عشایر این استان می‌گوید: «تا کنون سه‌هزار خانوار از مجموع ۱۴هزار و ۶۸۳ خانوار عشایری لرستان اِسکان داده شده که این افراد یا به صورت خودجوش در مکان‌های مورد نظر یک‌جانشین شده‌اند یا اینکه با انجام اقدامات مطالعاتی و کارشناسی شده، به مکان‌های مورد نظر هدایت شده‌اند. عشایر باید به صورت خودجوش و داوطلبانه متقاضی اِسکان باشند و به اجبار نمی‌توان آنها را به اِسکان وادار کرد. در این صورت، اگر ۱۵ خانوار عشایر درخواست اِسکان داشته باشند و پروانهٔ چرای دام از ادارهٔ کل منابع طبیعی و آبخیزداری نیز داشته باشند، می‌توانیم درخواست آنها را جهت اِسکان بررسی کنیم.» (ایرنا، ۹۵/۱۰/۲۶)

مجتبی ترکارانی، رئیس انجمن جامعه‌شناسی لرستان، در این خصوص می‌گوید: «اِسکان عشایر اگر به عنوان شیوه‌ای برای ایجاد تحوّل و بهبود زندگی عشایر مطرح شود و ابزار و الزامات آن فراهم شود، می‌تواند طرحی موفق در گرو حفظ قابلیت تولیدکنندگی عشایرِ اِسکان داده شده باشد. ابهام در سیاست‌گذاری‌های مرتبط با عشایر، اعمّ از کوچ یا اِسکان آنها، صرفاً مشکلات زندگی عشایری را بیشتر می‌کند.» (همان منبع)

از طرف دیگر، گفته‌های ساکنان این سکونتگاه‌های دائمی دربارهٔ وضعیت زندگی آنها گویای موفق نبودن این طرح‌هاست، زیرا

بر واقعیت‌ها و بر نیازهای مردم مبتنی نیست و بیشتر اهداف سیاسی و اداری، و در عین حال توسعهٔ مناسبات سرمایه‌داری در این سکونتگاه‌ها را دنبال می‌کند: «زندگی عشایری هم امروزه سخت‌تر شده است، امّا اینکه بدون انجام کارهای زیربنایی و بدون فراهم کردن مقدمات لازم برای اِسکان، در یک جا مستقر شویم و فکری به حال معیشت و درآمد ما نشود، فقط سختی‌هایمان چندبرابر می‌شود. ۱۰ سال از اِسکان ما می‌گذرد و تعدادمان به حدود ۱۵ خانوار می‌رسد که در منطقه‌ای که نام روستای سادات بر آن را نهاده‌ایم زندگی می‌کنیم، امّا هیچ رضایتی از این تغییر سَبکِ زندگی از کوچ به یک‌جانشینی نداریم. منطقهٔ اِسکان داده شده دارای میانگین سنّی جوان است و این جمعیتِ جوان، هر کدام مسئول خانواده و تأمین مخارج آن هستند، بدون اینکه شغلی مناسب داشته باشند.» (همان منبع)

طرح تجمیع روستاهای پراکنده

برخلاف بسیاری از طرح‌های کالبدی و فضایی روستایی کشور که به روستاهای بزرگ‌تر مربوط می‌شوند، طرح تجمیع روستاهای پراکنده متوجه روستاهای کوچک با جمعیت کمتر از ۲۰ خانوار است. این طرح از برخی لحاظ با طرح سکونتگاه‌های روستایی مشترک است و تدوین کنندگانِ سرفصل‌های پیشنهادیِ این طرح- که بیشتر به خیال‌پردازی شبیه است- از تبدیل کردن روستاهای تجمیع شده در مناطقِ مختلف به «روستاهای در حال گذار» سخن گفته‌اند. امّا واقعیت غیر از این است، و معضل روستاهای زیر ۲۰ خانوار همچنان باقی است، و همان‌طور که گفتیم، برخلاف شعارهای عوام‌فریبانهٔ مسئولان جمهوری اسلامی، این روستاها از پیش محکوم به نابودی شده‌اند. آمارهای سالانه و پنج‌سالهٔ روستاهای دایر و غیردایر و سطح‌بندی خدمات‌رسانی به روستاها، چیزی جز این را نشان نمی‌دهد.

شربیانی، مجری طرح برق روستایی کشور، در خصوص برق، راهکار تجمیع روستاهای زیر ۱۰ خانوار، و برق‌رسانی می‌گوید: «به صورت کلی، تجمیع روستاهای با تعدادِ خانوار کم و سپس خدمات‌رسانی به آنها، راهکار عاقلانه‌ای به‌حساب می‌آید... این پیشنهاد در سال‌های گذشته به متوَلّیان امر داده شده بود. به همین خاطر، وزارت کشور از طریق استانداری‌ها و بخشداری‌ها مسئلهٔ تجمیع روستاها را پیگیری کردند، و در کنار آن، وزارت راه و شهرسازی طرح ساخت روستاهای جدید را در برخی از مناطق آغاز کرد، ولی در نهایت به سرانجام نرسید... یکی از عوامل شکست این طرح، عدم استقبال از سوی روستاییان بود... این جابه‌جایی تَبَعاتِ مخصوص به خود را داشت که در نهایت باعث شد این پروژه اجرایی نشود.»

ظاهراً آقای شربیانی نمی‌داند که پیشنهادها و حتّی طرح‌های اجرایی از این دست، نه به سال گذشته، که به بیش از ۳۵ سال پیش برمی‌گردد. به‌علاوه، او نگفت که چرا این پیشنهادها و طرح‌ها با استقبال روستاییان روبرو نشده و نمی‌شود. دلیل آن روشن است. طرح‌های تحمیلی از بالا و بازارمحور که بخش اعظم هزینهٔ آنها متوجه روستاییان بوده است، نمی‌تواند به بهبود زندگی آنان بینجامد. این را روستاییان زحمتکش بیش از هر کس دیگری احساس می‌کنند.

طرح بِهسازی روستا

از جمله طرح‌های دیگری که در سال‌های اخیر به اجرا گذاشته شده است، «طرح بِهسازی» روستاهاست. طبق تعریف ارائه شده، طرح بهسازی عبارت است از: «فرایندِ جامع مطالعاتی مبتنی بر امکانات و مقدورات طبیعی، اجتماعی، اقتصادی، و کالبدی که به برنامه‌ریزی و ارائهٔ طرح توسعهٔ کالبدی روستا بینجامد.» (علی عسگری و همکاران). از جمله اهداف این طرح، که وزارت جهاد سازندگی (بعداً جهاد کشاورزی) تهیه کرده است، «اصلاح بافت و شبکهٔ ارتباطی درون روستا، ارتباط مناسب فضاها و کاربردهای مختلف، مکان‌یابی بهینهٔ کاربَری‌ها با توجه به نیازها و سلسله‌مراتبِ دسترسیِ درونِ بافت، تعیین جهت و گسترش روستا، فراهم آوردن ساختار کالبدی برای جذب سرمایه‌گذاری‌ها و فنّاوری‌های نوین» اعلام شده است. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در این طرح نیز بازسازی و گسترش حریم روستا برای جذب سرمایه‌گذاری و گسترش بازار کالاهای مصرفی در مرکز توجه است. یادآور می‌شویم که در این طرح، نقش وزارت جهاد سازندگی (بعدها وزارت جهاد کشاورزی) فقط به تقسیم‌بندی مَعابر و جانَمایی اماکنِ اداری و خدماتی محدود می‌شود و تملّک اراضی و تغییر کاربَری در محدودهٔ توسعه یافتهٔ روستا، بر عهدهٔ بنیاد مسکن است.

در پی اجرای این طرح، که به روستاهایی با قِدمتِ تاریخی نظر دارد، در برخی از روستاها با شکل‌گیری بافتِ جدیدی در برابر بافت قدیمی روبرو هستیم. روشن است که متقاضیان سکونت در بافتِ جدید، قشر مرفّه روستا و شهرنشینان‌اند. می‌دانیم که نوسازی مسکن روستایی در تیول و حیطهٔ اختیار و قدرت بنیاد مسکن است. بنابراین، ورود بورس‌بازانِ زمین به روستا از یک سو، و

نگاه کاسبکارانه و سودورزانهٔ بنیاد از سوی دیگر، بافتِ قدیمی این روستاها را نیز با خطر روبرو کرده است، به‌ویژه آنکه بسیاری از زمین‌های کشاورزی و مسکونی روستایی در این روستاها فاقد سند «معتبر» شناخته شده‌اند.

طرح ساماندهی و حفاظت از روستاهای واجد ارزش

طرح ساماندهی و حفاظت از «روستاهای واجد ارزش» از طرح‌های کالبدی دیگری است که به لحاظ موضوعی در مورد روستاهای خاص تهیه و اجرا می‌شود. تعداد این روستاها بسیار نیست و از نظر اندازه با روستاهای در حال گذار تطابق ندارد. از اهداف این طرح «حفاظت و مرمّت بافت و آثار ارزشمند معماری روستایی، ساماندهی هستهٔ کهن و واجد ارزش روستا برای سکونت و تولید، توسعهٔ گردشگری و بهره‌مندی از عواید حاصل از جذب و توجه جمعیت گردشگر (داخلی و خارجی)، و ارتقای کمّی و کیفی عرضه‌های زیست و تولید روستا» (عسگری و همکاران) بیان شده است. همان‌طور که دیده می‌شود، در این طرح، برخلاف طرح پیشین، به حفظ بافتِ تاریخی در کنار توسعهٔ روستا توجه بیشتری شده است. علّت آن نیز جذب گردشگران و سرمایه‌های بیرون از روستاست. همچنین، این طرح شامل تعریف دوبارهٔ حریم روستا بر اساس چشم‌انداز توسعهٔ آن است. روشن است که با توسعهٔ محدودهٔ روستا، همهٔ آن اتفاق پیش‌گفته که برای روستاهای کشور بر اساس طرح‌های پیشین رخ داده است، برای این روستاها هم رخ می‌دهد. از این روست که حتّی پیش از اجرای این طرح، شاهد حضور گستردهٔ دلالان زمین و مسکن در این روستاها بوده و هستیم.

طرح توسعه و عمران روستایی

این طرح را نیز وزارت جهاد سازندگی (بعدها وزارت جهاد کشاورزی) پیشنهاد کرده است. لحن اِنشاگونه و هدف‌های دورپروازانهٔ آن نشان از آن دارد که این طرح فقط برای ارائه در نشست‌های دوره‌یی جهانی در موضوع توسعهٔ روستایی تهیه شده است. از این روست که بسیاری از کارشناسانِ این رشته، و حتّی کارشناسانِ بنیاد مسکن، از عدم قابلیت اجرایی این طرح به دلیل پُرهزینه و ذهنی بودن آن سخن گفته‌اند. (عسگری و همکاران)

گفتار دوّم

بافت و ترکیب طبقاتی جمعیت روستایی کشور

پیشینهٔ تاریخی

تا پیش از اصلاحات ارضی، دهقانان اکثریت جمعیت روستاها را تشکیل می دادند. با این حال، در همان زمان نیز دهقانان طبقهٔ اجتماعی یکدستی نبودند و به طور عمده از متشکل از این گروه‌بندی‌ها بودند: کشاورزان صاحب نَسَق (رعیت‌های سابق)،خوش‌نشینان (روستاییان بی‌زمین و بی‌نَسَق)، و خرده‌مالکان سابق. کشاورزان بزرگ‌ترین گروه اجتماعی در نظام ارباب-رعیتی سابق محسوب می‌شدند و به کار کشاورزی اشتغال داشتند. این گروه صاحب نَسَق[1] بودند و حق گاوبندی[2] داشتند و بر

---

۱ - عبارت است از قواعد و نظام عُرفی و حقوقی استفاده از آب و زمین در زمین‌های کشاورزی آبی و دِیمی. کشاورزانِ صاحب نَسَق با کار کردن حداقل یک سال در زمین کشاورزی حقِ ریشه پیدا می‌کردند. «حق نَسَق» از طریق ارث به فرزندان منتقل می‌شد. در برخی روستاها اصطلاحات «نسقِ آب» و «نسقِ خاک» مجزّا از هم وجود داشت. «نسق‌بندی» نیز به معنای اجرای نسق، یعنی اجرای قواعد و نظام عرفی در کار کشاورزی است، و به عبارت دیگر، نحوهٔ توزیع آب و خاک در هر دهکده را نسق‌بندی می‌گویند. (خسرو خسروی، جامعه‌شناسی روستایی)

۲ - «گاوبند کسی است که مالکِ زمین نیست و با داشتن چند عامل زراعتی (از ۵ عاملِ مُزارعه، یعنی زمین، آب، بذر،گاو، و کار) به وسیله بَرزگر یا کارگر کشاورزی زمینِ مالک را زراعت می‌کند و مقداری از محصول را به صورت نقدی یا جنسی به مالک می‌دهد. گاوبندی حقی بود که زارعان در پی یک سال کار در واحدهای زراعی مانند بُنه‌ها، صحراها، و غیره برای کاشت، داشت، و برداشت پیدا می‌کردند. گاوبندی ارتباط نزدیکی با احراز حق نسق داشت. به عبارت دیگر، کسانی که صاحب نسق بودند، گاوبند محسوب می‌شدند. اما گاوبند کار نمی‌کرد و تنها رعیت‌ها، که از لحاظ پایگاه اجتماعی در سطح پایین‌تری از گاوبند قرار داشتند، نیروی کار انسانی را تأمین می‌کردند و گاهی خرده‌مالکانِ سابق هم در برخی مناطق حق گاوبندی را برای خود محفوظ می‌داشتند. از این رو، نباید این افراد را با کسانی که در دِه گاو اجاره می‌دادند و صاحب نسق نبودند، یکسان پنداشت. چه‌بسا گاوبند گاو نداشت و مجبور به اجارهٔ گاو بود. گاه هم گاوبند گاو داشت و برای کار، رعیت (زارع) می‌گرفت و برزگر (کارگر روزمزد کشاورزی) اجیر می‌کرد.» (همان منبع).
یادآور می‌شویم که زارع (رعیت سابق) بابت کار خود از محصول سهم می‌برد و صاحبِ نسق بود. برزگر، خوش‌نشینی است که صاحبِ نسق نیست ولی سهم از محصول می‌بَرَد. از این رو، کارش ارتباط نزدیکی با نتیجهٔ محصول دارد. کارگر کشاورز (روزمزد) امّا رابطه‌ای با نتیجهٔ محصول، بدی یا خوبی آن، ندارد.

پایهٔ سهم‌بَری از عوامل پنج‌گانهٔ زراعت، از محصول سهم می‌بردند. در جریان اصلاحات ارضی، کشاورزان صاحب زمین شدند و خرده‌مالکیِ جدیدی در روستاها پدید آمد. اصلاحات ارضی به کشاورزان صاحب نسق و کسانی که حق گاوبندی داشتند زمین داد.

«خوش‌نشینان» از بزرگ‌ترین گروه‌های اجتماعی پس از رعیت‌های سابق بودند. این گروه گرچه در برخی نواحی در فعالیت‌های زراعی شرکت داشتند، اما صاحب نَسَق نبودند و حق نسق‌بندی زراعی و گاوبندی نداشتند. خوش‌نشینان در امور اجتماعی و اقتصادی روستاها سهم مهمی داشتند. در برخی نواحی کشور به آنان نام دیگری داده بودند؛ در خراسان به آنان «آفتاب‌نشین» می‌گفتند، و در بسیاری از نواحی مانند کهکیلویه و بختیاری که نظام روستایی نیرومند نبود، خوش‌نشین به کسانی گفته می‌شد که به طور موقت از طایفهٔ غیر وارد منطقهٔ ایلی دیگری شده باشند.

خوش‌نشینان خود به دو دستهٔ عمده تقسیم می‌شدند: ۱-سوداگران روستاها، که از لحاظ مالی از قوی‌ترین گروه‌های اجتماعی روستا به‌شمار می‌آمدند و کار عمدهٔ اینان، دادوستد، پیله‌وَری، مغازه‌داری، سَلَف‌خَری، رباخواری، و نظایر آنها بود. ۲-کارگران روستا، که همهٔ کارگران روزمزد را اعمّ از کارگران کشاورزی که در مزارع، و زمین‌های کشاورزی به کار مشغول بودند یا برای چوپانی، دشتبانی، بنّایی، نجّاری، و قالی‌بافی به کار گرفته می‌شدند، در بر می‌گرفت. این گروه از فقیرترین گروه‌های اجتماعی روستانشین به‌شمار می‌آمدند. ورود صنایع به روستاها شمار این گروه را افزایش داد. در میان خوش‌نشینان دسته‌هایی تحرّک مکانی داشتند و برای کار کشاورزی از محلی به محل دیگر مهاجرت می‌کردند و این تحرّک گاه از جنوب به شمال و از شرق به غرب صورت می‌گرفت. در بین این مهاجران، البته کم‌زمین‌دارانی هم بودند که در دِه حق نسق داشتند، ولی به مهاجرت فصلی می‌پرداختند و به شهرها می‌آمدند. این عده عموماً با خانوادهٔ خود در روستا در ارتباط بودند و مقداری از درآمد خود را به روستا می‌فرستادند.

به این دو گروه باید شاغلان در رشته‌های کشاورزی و از جمله تراکتورانان، ادارای‌ها (کارکنان دولت، سپاهیان دانش، آموزگاران، و دیگر مأموران دولت)، کدخدایان، مباشران، مستأجران، و بیکاران را افزود که در مواردی از محصول سهم می‌بردند. کدخدایان اغلب از خرده‌مالکان بودند. در میان توانگران روستا سه دسته را می‌توان متمایز کرد:

۱- دهقان-ملّاک. شیوهٔ کار اینان شباهت فراوانی به نحوهٔ کار زراعی ارباب-ملّاکی داشت که یادگار مالکیت فئودالی است. در گذشته، دهقان-ملّاکان طبق احکام مُزارعه با رعیت‌ها یا برزگران در زراعت شرکت می‌کردند. این دهقانان به لحاظ فرهنگ خاص مالکان، کار عمده‌شان غیر از بهره‌کشی از برزگران دوشادوشِ اربابِ سابق ، قمار، تن‌پروری، ولخرجی، و تریاک‌کشی بود.

۲- بورژوازی روستا، که خود نیز به دو دسته تقسیم می‌شود: دهقان-بورژواها که تولید کشاورزی آنان صورت مُدرن‌تری داشت و بهره‌برداری آنان از زمین بر مناسبات کارِ مُزدوری استوار بود. محصولات آنان به طور عمده به بازار ارائه می‌شد و سازوکار بازار در نوع کِشت آنان دخالت مهمی داشت. و دیگر: بورژواهای خوش‌نشین. این دسته به طور عمده به نزول‌خواری، مغازه‌داری، سَلَف‌خَری، و باغداری مشغول بودند و به طور کلی دادوستد و سوداگری پیشهٔ آنان بود. گروهی از این دسته به احداث صنایع کوچک از نوع کارگاه‌های کرباس‌بافی، قالی‌بافی، جاجیم‌بافی و غیره روی آوردند و با اجیر کردن کودکان و زنان، با سرمایه‌داران و عمده‌فروشان شهری شریک شدند. در واقع اینان به طور عمده زائدهٔ بورژوازی شهر و کارگزار و دلال آن به‌شمار می‌آمدند. گروه‌های اخیر اغلب در روستا ساکن نبودند و از طریق مباشران و کارگزاران خود به رتق و فتق امور مشغول بودند.

روشن است که با رشد مناسبات سرمایه‌داری و توسعهٔ مناسبات کالا-پولی در روستاها، مناسبات طبقاتی به سمتِ تقویت بزرگ‌مالکان و بورژوازی روستاها سیر کرد. بنابراین، اصلاحات ارضی نه‌فقط به بهبود وضعیت معیشتی و زندگی عموم زحمتکشان در روستاها منجر نشد بلکه با تشدید بهره‌کشی، به‌رغم امیدآفرینی‌های سال‌های نخست، به افزایش نارضایتی در میان روستاییان تهی‌دست انجامید.[۳] دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین که به صورت سَهم‌بَری و مُزدوری در زمین‌های زراعی ملّاکان و بورژوا-ملّاکان به کار اشتغال داشتند، خواستار دریافت زمین به میزان لازم و حمایت‌های ضرور برای گذران زندگی بودند. در پی انقلاب ۵۷، در برخی مناطق دهقانانِ بی‌زمین یا فرزندان فعال آنان از شهرها به روستاها باز گشتند و خواستار تقسیم زمین‌های ملّاکان شدند و حتّی در نقاط مختلف، بخشی از اراضی آنان را مصادره کردند. انگیزهٔ این کار در وهلهٔ نخست به آن برمی‌گشت که بهره‌برداران ۱۰ تا ۵۰ هکتاری در نتیجهٔ اصلاحات ارضی وضع مناسبی در روستاها یافتند، به طوری که بخش وسیعی از اراضی خود را به دلایل مختلف و از جمله ضعف زمین و کمبودِ سرمایه به آیش (زمین زراعی که در یک دورهٔ دست‌کم یک ساله بدون کاشت گذاشته می‌شود) می‌گذاشتند و این نسبت در خانوار دهقانان ۱۰ تا ۲۰ هکتاری ۱۵ به ۳۰، در بهره برداران ۳۰ تا ۵۰ هکتاری ۲۵ به ۵۵، و در میان

---

۳ - یک بررسی نشان می‌دهد که وام‌های مُعوّقهٔ زارعان به منابع دولتی (بانک‌ها) حدود ۵۱ درصد کل بدهی خانوادهٔ زارع بود، در صورتی که وام‌های مُعوّق خوش‌نشینان ۷۹ درصد کل بدهی خانوار خوش‌نشین را تشکیل می‌داده است. (خسرو خسروی، همان منبع).

بهره‌برداران ۳۰ تا ۵۰ هکتاری ۴۰ تا ۴۳ هکتار بود. دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین از این نسبت‌ها آگاه بودند.

دولت موقت و وزارت کشاورزیِ وقت، مثل تمام طرفداران بی‌قیدوشرط بخش خصوصی، مدّعی بود که دولت نمی‌تواند مدیر یا به‌اصطلاح تاجر خوبی باشد و با این عذر، همان کمیسیون معروفِ زمان گذشته را که به منظور حمایت از زمین‌داران بزرگ یا شرکت‌های کشاورزی با عنوان هیئتِ حل اختلاف بین مالک و مستأجر به وجود آمده بود، ابقا و تأیید کرد. ولی در نتیجهٔ مبارزهٔ دهقانان، سرانجام دولت موقت برای فرونشاندن مبارزهٔ دهقانی با تبلیغات پُرسروصدا لایحهٔ «احیای اراضی مَوات» را به تصویب شورای انقلاب رساند. ولی مفاد این لایحه از تلاش دولت برای تثبیت اوضاع باقی‌مانده از رژیم گذشته حکایت داشت. مطابق این لایحه، اراضی ملّاکان در مالکیت آنان می‌ماند و به زحمتکشان روستایی غارت‌شده وعدهٔ احیای اراضی مَوات دولتی داده شد. دولت موقت در عین حال با ایجاد شورا، و از جمله شورای کشاورزان، فقط به آن شرط که از بالا تعیین شود، موافقت داشت و شوراهایی که در آن زمان تشکیل شدند، خار راه و مانع تشکیل شوراهای واقعی دهقانان شدند. با این همه، در بسیاری از نقاط کشور، شوراهای خودجوش دهقانی به‌رغم این تلاش شکل گرفت. در پی استعفای دولت موقت، استاد رضا اصفهانی- معاون وزارت کشاورزی- طرح دیگری را به شورای انقلاب عرضه کرد. این طرح با تغییراتی در اسفند ۵۸ پس از تأیید ۳ نفر فقیهِ منتخب از سوی رهبریِ وقتِ حکومت، به تصویب رسید و جانشین لایحهٔ قبل شد و آیین‌نامهٔ اجرایی آن در ۵۹/۲/۳۱ به تصویب رسید. این قانون اگرچه از قانون پیشین جلوتر بود، امّا در مقایسه با پیش‌نویسِ اوّلیه آن، عقب‌نشینی‌های معیّنی کرده بود. برای نمونه، مادهٔ ۴ قانون در تبصرهٔ یک گفته است: «در محل‌هایی که زمین‌های بند الف، ب، و ج یعنی اراضی مَوات، مراتع، و آباد شده توسط اشخاص یا شرکت‌ها و یا اراضی بایر وجود داشته باشد، اوّل باید آن زمین‌ها را تقسیم و به دهقانان واگذار کرد، سپس به تقسیم اراضی ملّاکان بزرگ پرداخت.» به تعبیر دیگر، چنانچه زمین‌های بند «د»، یعنی اراضی دایرِ متعلق به ملّاکان بزرگ، حتّی به مقدار زیاد هم وجود داشته باشد، به دهقانان داده نمی‌شود، در صورتی که مبنای تقسیم در ابتدا می‌بایست زمین‌های بند «د»، یعنی اراضی دایر می‌بود. به‌علاوه، قانون معلوم نکرده بود که تکلیف بزرگ‌مالکی در این زمین‌ها چه می‌شود. یعنی اگر در ناحیه‌ای، زمین‌های بایر و مَوات به حدّی باشد که برای صاحب زمین شدن زارعانِ آن ناحیه کافی باشد، در این صورت اراضی دایرِ بزرگ‌مالک در این نواحی از شمول قانون مُستثنیٰ می‌شد، زیرا با توجه به آنکه در اکثر نواحی کشور اراضی بایر و و موات در سطح وسیعی وجود داشت، به‌آسانی می‌شد پیش‌بینی کرد که اراضیِ عدهٔ کثیری از مالکان بزرگ برای مدّتی نامعلوم از شمول قانون معاف شده است.

همچنین، در مادهٔ ۵ قانون، در ترکیب هیئت‌های ۷ نفره، ۲ نفر نمایندهٔ دِه به صورت مبهم برای عضویت در آن پیش‌بینی شده بود، حال آنکه در پیش‌نویس قانون به عضویت ۲ نفر از شورای دِه تصریح شده بود. بنابراین، در قانون اخیر معلوم نبود که این ۲ نفر نمایندهٔ چه گروه و جمعیت‌های «دِه»اند و چگونه خواهند توانست از حقوق زحمتکشان روستا دفاع کنند.

مادهٔ ۶ قانون نیز می‌گوید: «زمین بدون عذر موجّه نباید معطّل بماند، ولی روشن نکرده بود که در این صورت تکلیف چه خواهد بود. همچنین، در مادهٔ ۴ قانون فرض شده بود که مالکانِ بزرگ مازادِ زمین‌های خود را به دهقانان بی‌زمین واگذار می‌کنند. ولی قانون‌گذار به‌خوبی می‌دانست که مالکانِ بزرگ به دلخواه و «بزرگوارانه» تن به این کار نمی‌دهند. در صورتی که چنین کاری هم بکنند، بدیهی است که زمین‌های مرغوب را به خود اختصاص دهند. از آنجا که موضوع بحث ما به طور خاص نقدِ این قانون نیست، خواننده را برای اطلاع بیشتر، به نقدها و مواضع منتشرشدهٔ حزب تودهٔ ایران در آن سال‌ها ارجاع می‌دهیم.

در پی تصویب این قانون، و به‌رغم تمام کاستی‌های آن، کارزار همه‌جانبه‌ای از سوی بزرگ‌مالکانِ برخوردار از حمایت روحانیت بزرگ، از طریق عُمّال خود در درون و بیرون از حکومت، علیه این قانون و به‌ویژه بندهای «جیم و دال» آن به راه افتاد. مالکانِ بزرگ با ارسال شکواییه‌ها به روحانیون و مراجع تقلید، محترم بودن اصل مالکیت را یادآور می‌شدند و حتّی به لطایف‌الحیَل خواهان الغای اصلاحات ارضی رژیم گذشته می‌شدند. روشن است که دهقانانِ کم‌زمین و بی‌زمین نیز بر خواست‌های خود پای می‌فشردند و خواهان اجرای این قانون بودند. با آغاز جنگ، خمینی فرمانِ توقف اجرای بندهای مذکور را صادر کرد و رسیدگی به آنها را به مجلس واگذار کرد. به این ترتیب، وظایف هیئت‌های ۷ نفره به واگذاری‌های زمین مَوات، آن هم با دشواری‌های فراوان، معطوف شد، زیرا بنیاد مستضعفان خود مدّعی زمین‌های مصادره‌یی بود و هیچ‌گاه به واگذاری زمین‌های تحت ادارهٔ خود، مگر در خصوص زمین‌های نامرغوب، آن هم به مقدار محدود، تن نداد. با این حال، مجلس کلیات طرح قانون احیا و واگذاری اراضی مزروعی را در اسفند سال ۶۰ تصویب کرد که آن نیز در ماه آذر سال ۶۱ از سوی شورای نگهبان رد شد. با رد شدن این لایحه، همچنان بندهای یاد شده در مُحاق ماند تا آنکه سرانجام در سال ۶۵ قانونِ اَبتَرِ «واگذاریِ اراضیِ کشتِ موقت» در زمین‌های مَوات به تصویب رسید، و در این سال ۸۰۰هزار هکتار از زمین‌های مَوات برای کشتِ موقت به دهقانانِ بی‌زمین و کم‌زمین واگذار شد. یادآور می‌شویم که بعد

از این سال، کار هیئت‌های ۷ نفره نیز به مُحاق رفت و در سال ۷۱ طی مصوّبهٔ مجلس، هیئت‌های ۷ نفره برای همیشه منحل شد. بر اساس گزارش هیئت‌های ۷ نفره، کل اراضی واگذار شده با احتساب اراضیِ کشتِ موقت، ۱٫۵ میلیون هکتار بود و از مجموع اراضی واگذار شده، بدون احتساب زمین‌های واگذار شده برای کشت موقت، ۷۵ درصد اراضی مَوات بود. بر اساس همین داده‌ها، تقریباً ۲۵۰هزار نفر خانوار روستایی از محل زمین‌های واگذار شده، اعمّ از کشت موقت و مُشاع، زمین دریافت کردند. حال آنکه اگر به آمارها در آستانهٔ انقلاب رجوع کنیم، می‌بینیم که در آن زمان ۵۰۰ هزار خانوارِ خوش‌نشینِ بدون زمین در میان تهی‌دستان وجود داشت. به‌علاوه، ۱٫۵میلیون خانوارِ بهره‌بردار، یعنی ۴۲٫۵ درصد، فقط بین ۱ تا ۲ هکتار زمین در اختیار داشتند و کل زمین‌های آنان ۴٫۵ درصد از مساحت زمین‌های زراعی بود. این در حالی است که در سال ۵۳، جمعیتِ بزرگ‌مالکان ۲۵هزار و ۸۸۲ خانوار و اراضی تحت تصرّفشان ۳٫۵ میلیون هکتار، یعنی ۲۱٫۵ درصد از مجموع زمین‌های زراعی کشور بود. با این مقایسه می‌توان دریافت که انقلاب در اصلاح مسئلهٔ ارضی و ایجاد دگرگونی در مسائل دهقانی ناکام ماند.

اگر به آمارهای سال ۵۶ بازگردیم، به وضعیت ناگوار روستاها از نظر خدمات عمومی، رفاه اجتماعی، سطح بهداشت و دسترسی به آموزش، (عدم) دسترسی به آبِ اشامیدنی، برق، آب، سوخت، مسکن، و راه‌های ارتباطی مناسب به‌خوبی پی می‌بریم. اعتراض به این شرایط اَسَفبار و خواستِ بهبود آن از جمله خواست‌های اساسی عموم روستاییان در کنار حل مسئلهٔ ارضی بود. شورای انقلاب در واکنش به این شرایط، جهاد سازندگی را به سرعت بخشیدن در خدمات‌رسانی به روستاها مأمور کرد. هدف از این دستور و اقدام نیم‌بند، فرونشاندن اعتراض‌های مردمی در روستاها و منزوی کردن نیروهای مردمی و به‌ویژه حزب تودهٔ ایران و فعالان پُرسابقهٔ جنبش دهقانی در روستاها و در شهرها بود که به طور عمده رهبری نظری، و در بسیاری نواحی رهبری عملی این جنبش را در اختیار داشتند. از همین رو، از همان ابتدا سیاست محدود کردن و منزوی کردن فعالان چپ و مستقلِ دهقانی و روستایی در دستور کار جمهوری اسلامی قرار گرفت. با شروع جنگ، حتّی همین اقدام‌های نیم‌بند نیز رو به کاهش نهاد؛ اَجرای بندهای «ج» و «د» لایحهٔ «قانون احیا و واگذاری اراضی کشاورزی» به مُحاق رفت و در عوض، سیاستِ پیگرد و اِعمال فشار بر فعالان جنبش مستقل دهقانی و کارگری در روستاها شدّت گرفت[۴] و با یورش سراسری به حزب تودهٔ ایران در اردیبهشت سال ۶۲، نقطهٔ پایانی بر اصلاحات ارضی گذاشته شد. جنگ ادامه یافت و تهاجم همه‌جانبه به جنبش سراسری کارگریِ برآمده از سال‌های نخستین انقلاب و رشدیافته در کارزارِ مبارزه علیه پیش‌نویس قانون کار، موسوم به «قانون کار توکلی»، آغاز شد. اتفاقی نیست که سرنوشتِ پیش‌نویس قانون کار پس از رد شدن «پیش‌نویس لایحهٔ توکلی» در سال ۶۱، به همان سرنوشتِ پیش‌نویس قانون ارضی و کشاورزی استاد رضا اصفهانی گرفتار شد، چرا که قانون اخیر نیز، پس از جرح و تعدیل‌های فراوان در پیش‌نویس آن، به صورت اَبتر در سال ۶۹ به تصویب رسید و دیری نپایید که همین قانونِ نیم‌بند، در پی سمت‌گیریِ مبتنی بر اجرای گام به گام تعدیل اقتصادی- بخوان خصوصی‌سازی و آزادسازی مقررات حمایتی- با تصویب آیین‌نامه‌ها، شیوه‌نامه‌ها، و ماده واحده‌های محدود کننده، به قانونی بی‌اثر و ناکارآمد بدل شد.

از آنجا که ما در گفتارهای پیشین و پَسین به‌تفصیل به آثار ویرانگر این سیاست و سمت‌گیری پرداخته‌ایم و خواهیم پرداخت، در اینجا نیازی به تکرار آنها نمی‌بینیم و فقط یادآور می‌شویم که اگرچه این سمت‌گیری به تقویتِ موقعیت اقتصادی و اجتماعیِ قشر کوچکی از توانگران روستا انجامید، در عوض خانه‌خرابی و محرومیّت میلیون‌ها زحمتکش روستاها از حداقل زندگی را در پی داشته است.

نگاهی به بافتِ کنونی و ترکیب طبقاتی جمعیت روستاییِ کشور

با نگاهی به بافت و ترکیب کنونی جمعیت روستاها می‌توان به تغییرات جدّی صورت گرفته در بافت طبقاتی روستاها پی برد.

جمعیت و خانوارهای روستایی

سرشماری نفوس و مسکن سال ۱۳۹۵ جمعیت کشور را ۷۹،۹۲۶،۲۷۰میلیون نفر و شمار ساکنان روستاها را ۲۰،۷۳۰،۶۲۵ نفر اعلام کرده است. براساس سالنامهٔ آماری پیش‌گفته در گفتار قبلی، ترکیب جنسیتی ساکنان روستاها در سال ۹۵ به ترتیب، ۱۰،۶۳۰،۵۴۹

---

۴ – از نمونهٔ این تهاجم‌ها می‌توان به بازگشت کلان‌سرمایه‌داران برای بازپس‌گیری زمین‌های مصادره شده، یورش و تهاجم به روستاها و دهقانان زحمتکش برای بازپس‌گیری زمین‌های وَقفی و حتّی زمین‌های وَقفیِ مشمول اصلاحات ارضی در نظام سابق، و خلع ید دهقانان از زمین‌های کشاورزی واگذار شده یاد کرد. خوانندگان برای اطلاع از این وضع کافی است به روزنامه‌های آن دوران و از جمله کیهان و اطلاعات دربارهٔ احکام صادر شده توسط دادگاه‌های انقلاب در این خصوص رجوع کنند. این تهاجم‌ها منجر به ویرانی بسیاری از روستاها و مهاجرت‌های گسترده از آنها شد. رشد و گسترش دوبارهٔ حاشیهٔ شهرها و حاشیه‌نشینی به همین سال‌ها برمی‌گردد.

نفر مرد و ۱۰،۱۰۰،۰۷۶ نفر زن ساکن، و ۴۸،۷۹۸ نفر غیرساکن با ترکیب جنسیتی ۲۶،۴۷۹ نفر مرد و ۲۳،۳۱۹ نفر زن بوده است. هم چنین، از مجموع ۲۴،۱۹۶،۰۳۵ خانوار در کشور ۶،۰۵۴،۹۳۹ خانوار ساکن روستاها و ۱۵،۶۰۸ خانوار غیرساکن (متحرک) اعلام شده است.[۵] همچنین، از مجموع جمعیت کشور ، ۹۴۸،۵۷۹ نفر با تفکیک جنسیتی ۶۸۱،۰۸۱ و ۲۶۷،۷۹۸ نفر مرد و زن به ترتیب، در گروه خانوارهای گروهیِ مؤسسه‌یی[۶] و ۱۹۴،۲۸۸ نفر، مرکّب از ۱۴۶،۵۳۸ نفر مرد و ۴۷،۷۵۰ نفر زن، در خانوارهای گروهیِ معمولی[۷] طبقه‌بندی شده است، بی آنکه شمار این گروه خانوارها و تفکیک آنها را به شهر و روستا اعلام کند. به‌علاوه، یادآور می‌شویم که زنان سرپرستی ۷۵۶،۴۵۱ خانوارِ ساکن و ۲،۰۰۹ خانوارِ غیرساکن روستایی را بر عهده دارند (نزدیک به ۱۳ درصد).

ترکیب سنّی جمعیت روستایی

جدول شمارهٔ ۷ ترکیب سنّی ساکنان روستاها را در سال ۹۵ نشان می‌دهد.

جدول شمارهٔ ۷

گروه‌های سنی	جمع	درصد
۰-۹	۳۹۴۸۲۵۷	٪۱۹
۱۰-۱۹	۳۱۵۲۳۶۲	٪۱۵
۲۰-۲۴	۱۸۰۶۹۸۵	٪۹
۲۵-۲۹	۲۰۹۵۸۵۸	٪۱۰
۳۰-۳۹	۳۶۱۰۸۲۱	٪۱۷
۴۰-۶۴	۴۷۲۲۹۵۲	٪۲۳
۶۵ ساله و بیشتر	۱۳۹۳۳۹۰	٪۷
جمع کل	۲۰۷۳۰۶۲۵	٪۱۰۰

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، گروه سنّی ۲۰ تا ۳۹ سال فقط ۳۶ درصد یا اندکی بیش از یک‌سوّم جمعیت ساکنان روستاها را تشکیل می‌دهد. همچنین، بنا بر آمارهای نفوس و مسکن طی ۴۰ سال گذشته، میانگین سنّی ساکنانِ روستا از ۲۲/۵ سال در سال ۵۵، به ۲۸ سال در سال ۸۵؛ به ۳۰ سال در سال ۹۰، و به ۳۱/۳ سال در سال ۹۵ افزایش یافته است. این آمار به‌خوبی نشانگر آن است که بیشترین مهاجران از روستاها را جوانان تشکیل می‌دهند.

جمعیت فعال و غیرفعال

می دانیم که بخشی از فعالیت‌های کشاورزی در مناطق شهری صورت می‌گیرد و بخشی از کارگاه‌های صنعتی و معدنی در مناطق

---

۵ – در سالنامه‌های آماری، خانوارهای غیرساکن به خانوارهایی گفته می‌شود که: «۱–در زمان سرشماری در کوچ به سر می‌برند یا در خارج شهر و آبادی در سرپناهِ قابل‌حمل زندگی می‌کنند؛ ۲–در محل ثابتی زندگی نمی‌کنند، مانند کولی‌ها؛ ۳–محل زندگی مشخصی ندارند و معمولاً شب‌ها به طور جمعی در پارک‌ها، خرابه‌ها، و زیر پل‌ها بیتوته می‌کنند.»

۶ – در سالنامه‌های آماری این گروه چنین تعریف شده است: «مجموعهٔ افرادی که بنا بر مقررات و ضوابط، مؤسسهٔ خاصی مسئولیتِ منزل دادن به آنان را بر عهده دارد، نظیر پادگان‌ها، پاسگاه‌های نظامی و انتظامی، خوابگاه‌های دانشجویی و کارمندی و کارگری؛ این گروه، خوابگاه‌های متأهلین و آسایشگاه‌های روانی را در بر نمی‌گیرد.»

۷ – در منبع پیش‌گفته، از این گروه چنین یاد می‌شود: «مجموعهٔ افرادی که به دلیل دارا بودن مجموعه شرایط خاص و ویژگی‌های مشترک، اقامتگاه مشترکی را برای خود برگزیده‌اند و مسئولیت ادارهٔ آن را به طور گروهی بر عهده دارند.» در این باره نمونه‌ای ذکر نشده است، ولی می‌توان حدس زد که کارگران و کارمندانِ در مأموریت که خود تصمیم به سکونتِ گروهی گرفته باشند، از این زُمره‌اند.

روستایی واقع شده‌اند. از آنجا که موضوع بحث ما در این بخش روستاها و بافتِ جمعیتی آنهاست، از فعالیت‌های کشاورزی در مناطق شهری درمی‌گذریم و آن را در گفتار مربوط به کشاورزی پی می‌گیریم.

آمارهای رسمی، جمعیتِ روستاهای کشور را به پیروی از تقسیم‌بندی جمعیت شهری و کشوری، از نظر فعالیتِ اقتصادی به دو مقولهٔ «فعال» و «غیرفعال» تقسیم می‌کنند. جدول شمارهٔ ۸ ترکیب جمعیت روستاها را از این منظر، به تفکیک جنسیت، نشان می‌دهد.

جدول شمارهٔ ۸: **جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر بر حسب فعالیت اقتصادی**

جنس	جمع کل	فعال از نظر اقتصادی			جمع	غیرفعال از نظر اقتصادی			
		جمع	شاغل	بیکار		محصل	خانه‌دار	دارای درآمد بدون کار	سایر
مرد و زن	۱۷۰۵۸۳۷۸	۶۹۸۷۵۸۸	۶۳۶۸۹۸۱	۶۱۹۰۰۶	۱۰۰۷۰۷۹۰	۲۸۴۰۵۶۲	۵۴۶۵۹۴۲	۹۵۰۹۲۸	۸۱۳۳۵۷
مرد	۸۴۴۱۱۲۸	۵۵۹۸۲۳۶	۵۱۲۲۱۷۸	۴۷۶۰۵۸	۲۸۴۲۸۹۲	۱۵۴۴۰۲۶	۱۹۳۵۳	۷۱۹۷۵۹	۵۵۹۷۵۳
زن	۸۶۱۷۲۵۰	۱۳۸۹۳۵۱	۱۲۴۶۴۰۳	۱۴۲۹۴۸	۷۲۲۷۸۹۸	۱۲۹۶۵۳۶	۵۴۴۶۵۸۸	۲۳۱۱۶۹	۲۵۳۶۰۳

منبع: مرکز آمار، نتایج آمارگیری نیروی کار در سال ۹۵

بر اساس این تقسیم‌بندی، شاغلان و بیکارانِ در جست‌وجوی کار در مقولهٔ «فعال از نظر اقتصادی» و گروه‌های محصّل، خانه‌دار، دارای درآمد بدون کار، و «سایر» در مقولهٔ «غیرفعال از نظر اقتصادی» طبقه‌بندی می‌شوند.

بیکاران

جدول شمارهٔ ۹ میزان اشتغال، اشتغالِ ناقص، و بیکاری را در آمارهای رسمی نشان می‌دهد.

جدول شمارهٔ ۹: **شاخص‌های عمده نیروهای کار جمعیت ۱۰ساله و بیش‌تر (درصد)**

جنسیت	نرخ مشارکت	نرخ بیکاری	گروه‌های سنی۱۵تا ۲۴ سال	گروه‌های سنی۱۵تا ۲۹ سال	سهم اشتغال ناقص
مرد و زن	۴۱	۸/۹	۲۲/۵	۱۹/۹	۱۴/۶
مرد	۶۶/۳	۸/۵	۲۱/۱	۱۸/۳	۱۷
زن	۱۶/۱	۱۰/۳	۲۸/۷	۲۷/۱	۴/۶

منبع: سال‌نامه آماری کشور، سال ۹۵، مرکز آمار ایران، اردیبهشت۹۷

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، میزان (نرخ) بیکاری در میان زنان و به طور کلی در گروه‌های سنّی ۱۵ تا ۲۴ و ۲۴ تا ۲۹ سال بالاترین است. به‌علاوه، سهم اشتغالِ ناقص ۱۴/۶ درصدِ جمعیتِ شاغلان را تشکیل می‌دهد.

در آمارهای رسمی و سالنامه‌های آماری کشوری، بیکار به کسانی اطلاق می‌شود که «۷ روز پیش از مراجعهٔ مأمور سرشماریِ عمومی نفوس و مسکن حداقل یک ساعت کار نکرده‌اند و دارای شغلی نبوده‌اند. به‌علاوه، در ۳۰ روز گذشته، برای جست‌وجوی کار اقدام مشخصی را نظیر ثبت‌نام یا پیگیری در مؤسسات کاریابی، پرس‌وجو از دوستان، تماس با کارفرمایان، [یا] مطالعهٔ آگهی‌های استخدامی انجام نداده باشندو طی یک دورهٔ ۱۵ روزه، شامل ۷ روزِ گذشته و ۷ روزِ آینده، آمادگیِ شروع کار را داشته باشند.» با این تعریف، به‌خوبی می‌توان دریافت که آمارسازانِ کشور، بسیاری از بیکاران آشکار و نهان، یعنی نومیدشدگان از جست‌وجوی کار در بازهٔ زمانی ۳۰ روزهٔ سرشماری، و نیز اشتغال کاذب و ناپایدار را از این گروه حذف و آنان را بسته به جنسیتشان در گروه‌های خانه‌دار، محصل، و «سایر» پنهان کرده‌اند.

برای نمونه، براساس آمارهای رسمی، بالغ بر یک میلیون و ۸۰هزار نفر از جمعیت فارغ‌التحصیل یا در حال گذراندن تحصیلات عالی متعلق به روستاهای کشور است. از این تعداد، بیش از ۵۰۰هزار نفر در جمعیت غیرفعال طبقه‌بندی شده است که سهم زنان از این جمعیت، بالغ بر ۲۷۶هزار نفر است (سالنامهٔ آماری کشور، سال ۹۵). روشن است که این آمارسازی برای پنهان داشتن ابعاد بیکاری در روستاهای کشور است. آخر چه کسی باور می‌کند که این جمعیت با صَرف هزینه‌های گزاف و با پشت سر گذاشتن موانع

بسیار، آن هم در وضعیت نابرابر شهرها و روستاها، رنج تحصیل را بر خود هموار سازد و سپس به طور ارادی و خودخواسته از کار و اشتغال سرباز زند؟ واقعیت این است که بسیاری از بیکاران، گاه پس از سال‌ها جست‌وجو، از یافتنِ کارِ مناسب خسته و نومید شده‌اند. بنابراین، طبقه‌بندی کردن آنان در گروه‌های خانه‌دار و «سایر» جز اقدامی گمراه‌کننده یا شیّادانه نیست. به‌ویژه آنکه می‌دانیم که موضوعِ مهاجرت از روستاها، به طور عمده به دلیل بیکاری، موضوعی همیشگی است.

همچنین، می‌دانیم که آمارهای ذکر شده ناظر بر کارگاه‌های رسمی است و نمایانگر ابعاد بیکاری، اشتغال ناقص و ناپایدار، و مشاغل کاذبِ مردان و زنانِ در جست‌وجوی کار نیست، زیرا پژوهش‌های میدانی فراوانی در دست است که نشان می‌دهند بسیاری از زنان روستایی در کارگاه‌های غیررسمی در روستاها و در حاشیهٔ شهرها در صنایع به‌اصطلاح «تبدیلی» به پاک کردن و بسته‌بندی کردن حبوبات و دانه‌های غذایی، یا در کارگاه‌های صنایع دستی، حصیربافی، گلیم‌بافی، بافندگی، و دوزندگی به سفارشِ کارفرمایانِ شهرنشین یا ساکن روستا، با کمترین دستمزد و به‌دور از هر گونه حمایت قانونی، به کار گماشته می‌شوند. به‌علاوه، بر کسی پوشیده نیست که بسیاری از جوانانِ ساکن روستاها روزها برای کارِ روزمزدی در کارگاه‌های ساختمانی و کارگاه‌های غیررسمی، یا پرداختن به فعالیت‌هایی از نوع دستفروشی، به شهرها یا حاشیهٔ شهرهای هم‌جوار می‌روند و شب‌ها بازمی‌گردند.

کودکانِ کار

طبق کنوانسیون بین‌المللیِ حقوق کودک، تمام کودکان و نوجوانان زیر ۱۸ سال که به کار گمارده می‌شوند، کودکانِ کار نامیده می‌شوند.[۸] البته آمارهای رسمی کشور از ذکر شمارِ کودکان در ایران سر باز می زنند. ولی بر اساس مطالعات کارشناسانه و میدانیِ بسیاری از کارشناسان حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی، و حقوق کودک، شمارِ این کودکان بین ۳ تا ۷ میلیون برآورد می‌شود. به اعتقادِ ما، یکی از دلایل این اختلاف، تفکیک نکردن کودکانِ کارِ پاره‌وقت و ضمن تحصیل از کودکانِ کارِ تمام‌وقت است. تردیدی نیست که از نظر کمّی، کار کودکان در روستاهای کشور همه‌گیر است و کمتر کودکِ وابسته به کارگران و زحمتکشان روستایی را می‌توان یافت که از نوباوگی و هم‌زمان با تحصیل، در مزارع و کارگاه‌های خانوادگی و غیرخانوادگی به عنوان نیروی کار برای تأمین هزینه‌های زندگیِ خانوار به کار مشغول نباشد. روشن است که کودکان بازمانده از تحصیل در روستاها و شهرهای کشور، خاستگاهِ اصلی کودکانِ کارِ تمام‌وقت را تشکیل می‌دهند. تردیدی نیست که شمار این کودکان در روستاها به دلیل هزینه‌های سنگین تحصیل از یک سو، و نیاز خانواده به کار و درآمد آنان از سوی دیگر، بیش از سایر نقاط کشور است. از این روست که شاهد مهاجرت روزافزون نوجوانان روستاییِ نومید از یافتن کار در روستاها به طور مستقل یا با همراهی عضو یا دیگر اعضای خانواده به شهرها و به حاشیهٔ شهرها برای کار کردن در کارگاه‌های ساختمانی و دیگر کارگاه‌های رسمی و غیررسمی و حتّی زیرزمینی هستیم. همان‌طور که گفته شد، آمارسازان برای پنهان کردن این معضل اجتماعی، راه‌حل را در پاک کردن صورت مسئله و پنهان کردن این کودکان (بسته به جنسیتشان) در گروه‌های محصل، خانه‌دار، و«سایر» دیده‌اند!

دارای درآمد، بدون کار

در منابع پیش گفته، این گروه در بر گیرندهٔ کسانی است که «شاغل، بیکار، محصل، و خانه‌دار نیستند و درآمدهای مستمرّی مانند حقوق بازنشستگی، حقوق وظیفه، درآمد املاک و مستغلات، سود سهام، و... دارند.» همان‌طور که دیده می‌شود، با این تعریف، در این گروه با ملغمه‌ای از جمعیت‌های مختلف روبروییم که خاستگاه‌های متفاوتی دارند. روشن است که بخش کوچکی از این گروه را اجاره‌دهندگان املاک و مستغلات، دلالان، بورس‌بازان، و سپرده‌گذاران بانکی تشکیل می‌دهند. همچنین، از آنجا که کارگران کشاورزی و کارگاه‌های کمتر از ۱۰ نفر اغلب از شمول قانون‌های کار و تأمین اجتماعی بیرون‌اند، کمترین جمعیت در این گروه‌بندی در روستاها به بازنشستگان تعلق دارد. با این حال، درک این موضوعِ دشوار نیست که بیشترین جمعیت این گروه به خانوارهایی تعلق دارند که تحت پوشش «کمیتهٔ امداد» و «بهزیستی» آن هم با خِفّت‌آورترین شرایط زندگی می‌کنند. سرشماری نفوس و مسکن، دربارهٔ جمعیت تحت پوشش دائمی کمیتهٔ امداد ساکت است و همان آمارهای سال ۹۰ را، آن هم به طور ناقص، تکرار می‌کند. در آمارهای نفوس و مسکن سال ۹۰، شمار جمعیتِ وابسته به خانوارهای تحت پوشش دائمی این کمیته با احتساب مشمولان طرح «شهید رجایی» ۲،۴۹۲،۱۷۳

---

۸ – میانِ به کار گرفتن کودکان برای کار و کارآموزیِ نوجوانانِ بین ۱۶ تا ۱۸ سال باید تفاوت گذاشت. امّا باید در نظر داشت که کارآموزان در مدّت کارآموزی، که زمان آن نباید طولانی باشد، باید از شمول قانون کار و قانون تأمین اجتماعی به طور کامل برخوردار باشند و مزد آنان نباید در هیچ شرایطی کمتر از حداقل دستمزد باشد. افزون بر آنکه در همه حال باید شرایط برای ادامهٔ تحصیل آنان فراهم باشد.

نفر ذکر شده است. از آنجا که طرح اخیر ویژهٔ روستاییان است، بر اساس سالنامهٔ آماری مذکور، جمعیت اعضای خانوارهای فقط تحت پوشش این طرح ۱،۳۹۱،۲۱۴ نفر بوده است. «بیش از یک و نیم میلیون خانوار تحت حمایت این نهاد هستند. این خانوارها غالباً شامل زنان سرپرستِ خانوار، سالمندان، و ایتام می‌شود.» (علی‌محمد ذوالفقاری، صراط، ۹۷/۲/۱۱). این در حالی است که فتّاح، رئیس کمیتهٔ امداد، به‌رغم فقر فزاینده در جامعهٔ شهری و روستایی، اعلام کرد که شمار خانوارهای تحت پوشش این کمیته به دلیل «توانمندسازی» به ۱۰ درصد کاهش یافته است! (دنیای اقتصاد، ۹۶/۱۰/۱). با این حال، هنگامی که به سالنامهٔ آماری مراجعه می‌کنیم (جدول شمارهٔ ۸) می‌بینیم که در ارقام ارائه شده در این دو گفتار غلوّ شده است و این ارقام رسمی صرفاً کاربرد تبلیغاتی دارد.

شرط برخورداری از حمایت این کمیته، ارائهٔ استشهاد محلی و بازرسی‌های مداوم مبنی بر بیکار بودن اعضای خانوار، یا به عبارتی، دست کشیدن کامل از کرامت انسانی است، زیرا که «این"حمایت" با احتساب یارانهٔ نقدی برای خانوار یک‌نفره ۲۰۰هزار تومان و برای خانوار ۶نفره حداکثر برابر ۶۹۰هزار تومان است.» (فتّاح، ۹۷/۳/۱۶).

سایر

منابع رسمی دربارهٔ این گروه هیچ تعریف خاصی ارائه نمی‌کنند. امّا با توجه به قراین ارائه شده، می‌توان گفت که عمده جمعیت‌های این گروهِ نامتجانس را بزهکاران و زندانیان، قوّادان، تن‌فروشان، و معتادان حرفه‌یی و نظایر آنان تشکیل می‌دهد که در گروه‌های تعریف شده در قبل نمی‌گنجند.

امّا با تعمّق در گروه سنّی متعلق به این دسته می‌توان دریافت که بسیاری از کودکان و نوجوانانِ کار که در گروه‌های محصّل و خانه‌دار نمی‌گنجند به این گروه رانده شده‌اند، همان‌طور که بسیاری از دخترانِ کار در «پوشهٔ» خانه‌دار طبقه‌بندی و بایگانی شده‌اند.

کم‌توانانِ جسمی و ذهنی

از دیگر گروه‌های جمعیتی، کم‌توانان جسمی و ذهنی، یا به تعبیر آمارهای رسمی «معلولان»اند که معلوم نیست در کدام مقوله‌های جمعیتی جای دارند. سرشماری نفوس و مسکن سال ۹۵ از ارائهٔ آمارهای جدید در مورد این گروه سر باز زده است و به طور ناقص به همان آمارهای سال ۹۰ استناد کرده است. سرشماری نفوس و مسکن سال ۹۰ جمعیت کم‌توانان کشور را، بر اساس یک تا چند معلولیت، ۱،۰۱۷،۶۵۹ نفر و شمار آنان را در روستاها ۳۴۷،۸۷۰ نفر و به تفکیک جنسیتی ۲۱۶،۷۷۷ مرد و ۱۳۱،۰۹۳ زن اعلام کرده بود. همین منبع، شمار کم‌توانان مرد و زن ساکن روستاها را در گروه‌های سنّی ۱۹ ساله و بیشتر به ترتیب ۱۷۲،۷۷۳ مرد و ۱۲۲،۲۰۹ زن ذکر کرده است. این درحالی است که معاون توان‌بخشی بهزیستی در سال ۹۵ اظهار داشت که: «حدود دو درصد جمعیت کشور، شامل یک میلیون و ۳۰۰هزار نفر، معلول هستند، که این افراد نیازمندِ دریافت خدمات مختلف توان‌بخشی هستند. در مجموع، ۳۵ درصد از معلولان را زنان و ۶۵ درصد را نیز مردان تشکیل می‌دهند.» (ایمنا، ۹۶/۲/۱۶). هرچند او نیز در این گفت‌وگو از جمعیت این گروه در روستاها سخنی به میان نیاورد، ولی همان‌طور که ملاحظه می‌شود، شمار این گروه در فاصلهٔ سال‌های ۹۰ تا ۹۵ بالغ بر ۵۰۰هزار نفر، یا سالانه به طور متوسط ۱۰۰هزار نفر در سراسر کشور افزایش یافته است.

ترکیب جمعیتِ شاغلِ ساکن در روستاها

جدول‌های ۱۰، ۱۱، و ۱۲ برگرفته از سالنامهٔ آماری کشور در سال ۹۵، به ترتیب سهم اشتغال در هر یک از بخش‌های اقتصادی را به تفکیک جنسیت و گروه‌های عمدهٔ فعالیت‌های اقتصادی، موقعیت شغلی افراد در مناسباتِ کار به تفکیک بخش خصوصی و عمومی (دولتی، حکومتی، یا با کمتر از ۵۰ درصد سهام خصوصی) نشان می‌دهند.

جدول شمارهٔ ۱۰: **سهم اشتغال در بخش‌های عمده اقتصادی**

جنسیت	کشاورزی	صنعت	خدمات
مرد و زن	۵۰/۳	۲۵/۴	۲۴/۳
مرد	۴۷/۶	۲۵/۹	۲۶/۵
زن	۶۱/۳	۲۳/۲	۱۵/۴

منبع: سالنامه آماری کشور، سال ۹۵، مرکز آمار ایران، اردیبهشت ۹۷

جدول شمارهٔ ۱۱

جنس و گروه‌های عمده فعالیت‌های اقتصادی	کل(مرد و زن)	مرد	زن
کل	۶۳۶۸۵۸۱	۵۱۲۲۱۷۸	۱۲۴۶۴۰۳
کشاورزی، جنگل‌داری و ماهی‌گیری	۳۲۰۰۹۱۱	۲۴۵۶۲۸۰	۷۴۴۶۳۱
ساختمان	۸۲۸۸۴۴	۸۲۶۷۰۸	۲۱۳۶
تولید صنعتی(ساخت)	۷۲۲۷۴۲	۴۳۶۲۰۳	۲۸۶۵۳۹
عمده‌فروشی، خرده‌فروشی، تعمیر وسائط نقلیه موتوری و موتورسیکلت	۵۰۶۸۷۲	۴۵۰۷۸۳	۵۶۰۸۹
حمل و نقل و انبارداری	۴۵۸۸۸۱	۴۵۶۹۶۳	۱۹۱۸
اداره عمومی و دفاع و تأمین اجتماعی اجباری	۱۶۴۴۸۸	۱۵۶۲۷۸	۸۲۱۰
آموزش	۱۲۲۶۹۵	۴۸۸۴۵	۷۳۸۵۰
سایر فعالیت‌های خدماتی	۷۷۹۶۲	۵۸۸۳۲	۱۹۱۳۰
فعالیت‌های مربوط به سلامت انسان و مددکاری اجتماعی	۶۶۲۳۷	۳۷۴۳۲	۲۸۸۰۵
فعالیت‌های خدماتی مربوط به تأمین جا و غذا	۴۶۵۸۳	۳۹۷۳۹	۶۸۴۴
فعالیت‌های اداری و خدمات پشتیبانی	۳۴۹۴۶	۳۰۸۹۹	۴۰۴۷
استخراج معدن	۲۸۵۰۳	۲۸۳۷۸	۱۲۵
تأمین برق، گاز، بخار و تهویه هوا	۱۹۹۶۵	۱۹۲۰۰	۷۶۵
فعالیت‌های حرفه‌ای، علمی و فنی	۱۷۰۸۴	۱۲۹۹۲	۴۰۹۲
آب رسانی، مدیریت پسماند، فاضلاب و فعالیت‌های تصفیه	۱۶۹۵۹	۱۶۸۵۷	۱۰۲
اطلاعات و ارتباطات	۱۵۲۵۴	۱۳۴۹۳	۱۷۶۱
فعالیت‌های مالی و بیمه	۱۴۳۴۳	۱۱۴۲۵	۲۹۱۸
فعالیت‌های املاک و مستغلات	۱۲۲۶۰	۱۲۰۹۶	۱۶۴
هنر، سرگرمی و تفریح	۹۱۱۴	۷۵۶۸	۱۵۴۶
فعالیت‌های خانوارها به عنوان کارفرمای معمولی برای خودمصرفی	۳۷۴۶	۱۰۱۵	۲۷۳۱
نامشخص	۱۹۲	۱۹۲	۰

جدول شمارهٔ ۱۲: **شاغلان ۱۰ سال و بیشتر برحسب جنس و گروه عمده فعالیت اقتصادی به تفکیک وضع شغلی(نقاط روستایی)**

جنس و گروه‌های عمده فعالیت‌های اقتصادی	کل	بخش خصوصی						مزد و حقوق‌بگیر بخش عمومی
		جمع	کارفرما	کارکن مستقل	مزد و حقوق‌بگیر	کارکن فامیلی	مزد و حقوق‌بگیر تعاونی	
مرد و زن	۶۳۶۸۵۸۱	۵۹۸۵۱۱۰	۱۵۰۵۲۸	۳۰۰۰۲۵۲	۱۹۰۷۹۹۲	۹۲۲۵۴۷	۳۷۷۸	۳۸۳۴۷۱
مرد	۵۱۲۲۱۷۸	۴۸۰۴۹۰۲	۱۴۴۲۴۱	۲۶۲۲۴۰۶	۱۷۳۵۵۰۳	۲۹۹۱۳۴	۳۶۰۶	۳۱۷۲۷۶
زن	۱۲۴۶۴۰۳	۱۱۸۰۲۰۸	۶۲۸۷	۳۷۷۸۴۶	۱۷۲۴۸۹	۶۲۳۴۱۳	۱۷۲	۶۶۱۹۵

بر این اساس، کشاورزی و صنعت بیشترین اشتغال روستایی را به خود اختصاص داده‌اند (جدول ۱۰). بیشترین نرخ اشتغال

در مردان به فعالیت‌های کشاورزی، ساختمانی، و تولید صنعتی تعلق دارد، و بالاترین نرخ اشتغالِ زنان روستایی به فعالیت‌های کشاورزی، تولید صنعتی، آموزش، و سلامت مربوط است (جدول ۱۱). طبق جدول ۱۲، بیشترین جمعیت شاغلان روستاها را کارکنان مستقل و کارکنان فامیلی، مشتمل بر دهقانان، صنعتگران، متخصصان، تعمیرکاران، و فروشندگان تشکیل می‌دهند که کارگری در استخدام ندارند. با این حال، با در نظر گرفتن مجموع کارگران و حقوق‌بگیرانِ بخش خصوصی و عمومی می‌توان دید که جمعیت کارگران و حقوق‌بگیران روستاها طی سه دههٔ گذشته فزونی چشمگیری یافته است.

جدول‌های شمارهٔ ۱۳ـ الف و ۱۳ـ ب نیز جمعیت شاغلان را به تفکیکِ جایگاهِ آنان در مناسبات و گروه‌های عمدهٔ فعالیت‌های اقتصادی، در مقیاس کشوری و نقاط روستایی نشان می‌دهند. از مقایسهٔ ستون‌های متناظرِ این جدول می‌توان سهم اشتغال روستاییان را در هر یک از فعالیت‌های عمده و در مناسبات اقتصادی کشور دریافت. این جدول به‌روشنی بیانگر رشد مناسبات سرمایه‌داری و تقسیم کار در روستاهاست و از این منظر، دیگر نمی‌توان به روستاها فقط از دید کشاورزی و رشته‌های وابسته به آن نگریست.

جدول شمارهٔ ۱۳ـ الف: **شاغلان ۱۰ ساله و بیشتر بر حسب گروه‌های عمده فعالیت اقتصادی به تفکیک وضع شغلی (کشوری)**

جنس و گروه‌های عمده فعالیت‌های اقتصادی	کل	بخش خصوصی						مزد و حقوق‌بگیر بخش عمومی
		جمع	کارفرما	کارکن مستقل	مزد و حقوق‌بگیر	کارکن فامیلی بدون مزد	مزد و حقوق‌بگیر بخش تعاونی	
مرد و زن	۲۲۵۸۸۰۵۲	۱۸۸۶۳۳۵۷	۸۱۲۴۵۰	۸۱۴۹۵۱۳	۸۶۸۵۹۹۳	۱۱۹۸۳۸۳	۱۷۰۱۶	۳۷۲۴۶۹۵
کشاورزی، جنگل داری و ماهی‌گیری	۴۰۶۰۵۰۶	۴۰۳۶۸۰۴	۱۳۹۷۷۷	۲۲۵۱۶۶۷	۷۱۸۵۶۰	۹۲۴۲۷۹	۲۵۲۱	۲۳۷۰۱
استخراج معدن	۱۵۵۵۸۱	۸۸۷۴۶	۳۵۷۴	۱۷۱۷	۸۳۳۶۸	۰	۸۶	۶۶۹۳۵
تولید صنعتی (ساخت)	۳۸۱۷۴۲۲	۳۶۱۰۷۸۱	۱۷۸۱۵۳	۱۰۸۰۲۳۱	۲۲۳۳۲۳۹	۱۱۶۷۸۵	۲۳۷۱	۲۰۶۶۴۰
تأمین برق، گاز، بخار و تهویه هوا	۱۵۸۲۸۴	۴۹۴۷۷	۷۶۴	۷۷۷	۴۷۷۹۶	۰	۱۳۹	۱۰۸۸۰۶
آبرسانی، مدیریت پسماند، فاضلاب و فعالیت‌های تصفیه	۱۰۰۲۹۷	۴۴۱۰۰	۱۰۱۵	۹۴۵۷	۴۷۷۹۶	۱۱۲	۰	۵۶۱۹۶
ساختمان	۲۹۶۸۷۰۲	۲۹۴۵۱۳۸	۱۴۶۴۷۸	۷۶۹۶۹۱	۳۳۵۱۵	۱۱۵۲۳	۲۵۰	۲۳۵۶۳
عمده و خرده‌فروشی، تعمیر وسایط نقلیه موتوری و موتورسیکلت	۳۵۱۹۹۷۶	۳۴۹۰۴۸۷	۱۷۱۴۷۳	۱۹۷۵۷۵۱	۲۰۱۷۱۹۵	۱۱۸۰۸۷	۵۸۱۱	۲۹۴۸۸
حمل و نقل و انبارداری	۲۱۷۸۸۳۹	۲۰۶۳۴۲۳	۲۲۲۳۷	۱۴۳۴۹۸۴	۱۲۱۹۳۶۵	۶۲۸۰	۲۴۸۴	۱۱۵۴۱۶
فعالیت‌های مربوط به تأمین جا و غذا	۳۰۸۸۶۷	۲۹۸۹۷۰	۳۱۲۴۳	۶۳۹۹۸	۵۹۷۴۳۶	۸۲۸۵	۳۹	۹۸۹۷
اطلاعات و ارتباطات	۲۳۴۶۱۹	۱۵۱۶۱۳	۷۸۳۶	۱۶۶۴۹	۱۹۵۴۰۳	۲۳۵	۰	۸۳۰۰۵
فعالیت‌های مالی و بیمه	۳۱۹۱۷۳	۱۷۰۱۲۲	۸۲۶۴	۱۱۳۵۱	۱۲۶۸۹۱	۳۳۵	۶۱۱	۱۴۹۰۵۱
فعالیت‌های املاک و مستغلات	۱۳۲۷۴۲	۱۳۲۵۹۹	۱۰۷۲۲	۸۵۴۴۳	۱۴۹۵۵۸	۱۵۹۲	۰	۱۴۲
فعالیت‌های حرفه‌ای، علمی و فنی	۲۸۱۲۳۶	۲۴۷۲۵۵	۲۹۰۲۴	۶۹۸۰۳	۳۴۸۴۱	۱۹۷۷	۲۱	۳۳۹۸۱
فعالیت‌های اداری و خدمات وپشتیبانی	۲۸۰۱۴۱	۲۷۲۲۵۷	۵۷۴۸	۳۴۸۸۹	۱۴۶۴۲۴	۴۸۶	۰	۷۸۸۴
اداره عمومی و دفاع و تأمین اجتماعی اجباری	۱۴۱۸۰۸۳	۱۱۵۲۰۹	۸۷۹	۱۲۴۷۷	۲۳۱۱۳۳	۳۶۷	۱۲۷۹	۱۳۰۲۸۷۳
آموزش	۱۳۲۲۹۵۲	۳۱۰۲۵۶	۱۴۴۵۶	۲۴۷۲۴	۱۰۰۲۰۵	۱۶۱۰	۴۷۴	۱۰۱۲۶۹۵
فعالیت‌های مربوط به سلامت انسان و مددکاری اجتماعی	۶۴۴۸۳۱	۲۲۰۱۳۷	۲۰۹۳۳	۲۳۶۴۸	۲۶۸۹۸۹	۱۴۱	۰	۴۲۴۷۰۴
هنر، سرگرمی و تفریح	۱۲۲۳۰۶	۹۴۰۴۰	۳۰۷۶	۲۶۰۱۹	۱۷۶۱۷۰	۴۵۴	۲۳۳	۲۸۲۶۵
سایر فعالیت‌های خدماتی	۵۱۰۲۷۷	۴۷۰۳۳۴	۱۶۵۷۳	۲۵۱۳۴۴	۶۴۴۹۰	۵۱۸۹	۶۹۲	۳۹۹۴۳
فعالیت‌های خانوارها به عنوان کارفرمای معمولی برای خودمصرفی	۴۸۰۶۱	۴۷۹۳۲	۱۸۵	۵۶۵۵	۱۹۶۵۳۴	۶۳۸	۰	۱۲۹
فعالیت‌های سازمان‌ها و هیئت‌های برون‌مرزی	۱۱۰۵	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۱۱۰۵
نامشخص	۳۹۴۵	۳۶۷۷	۳۱	۲۲۴	۳۴۲۱	۰	۰	۲۶۷

منبع: مرکز آمار، نتایج آمارگیری نیروی کار، سال ۱۳۹۵

جدول شمارهٔ ۱۳ـ ب: **شاغلان ۱۰ ساله و بیشتر بر حسب گروه‌های عمده فعالیت اقتصادی به تفکیک وضع شغلی(نقاط روستایی)**

جنس و گروه‌های عمده فعالیت‌های اقتصادی	کل	بخش خصوصی					مزد و حقوق‌بگیر بخش عمومی
		جمع	کارفرما	کارکن مستقل	مزد و حقوق‌بگیر	کارکن فامیلی بدون مزد	مزد و حقوق‌بگیر بخش تعاونی
مرد و زن	۶۳۶۸۵۸۱	۵۹۸۵۱۱۰	۱۵۰۵۲۸	۳۰۰۰۲۵۲	۱۹۰۷۹۹۲	۹۲۲۵۴۷	۳۷۷۸	۳۸۳۴۷۱
کشاورزی، جنگل داری و ماهی گیری	۳۲۰۰۹۱۱	۳۱۹۵۸۸۱	۹۱۴۹۲	۱۷۷۶۱۶۶	۴۸۷۹۳۴	۸۳۹۳۹۲	۸۹۴	۵۰۳۰
استخراج معدن	۲۸۵۰۳	۲۲۵۸۳	۷۹۳	۵۲۴	۲۱۲۴۹	۰	۱۶	۵۹۲۰
تولید صنعتی (ساخت)	۷۲۲۷۴۲	۷۰۴۷۷۴	۱۷۲۰۴	۲۹۴۲۵۵	۳۴۷۶۶۹	۴۵۴۰۷	۲۳۸	۱۷۹۶۷
تأمین برق، گاز، بخار و تهویه هوا	۱۹۹۶۵	۸۶۰۸	۷۱	۱۶۳	۸۳۷۳	۰	۰	۱۱۳۵۷
آب رسانی، مدیریت پسماند، فاضلاب و فعالیت‌های تصفیه	۱۶۹۵۹	۹۴۱۳	۳۳	۱۵۲۸	۷۸۵۱	۰	۰	۷۵۴۶
ساختمان	۸۲۸۸۴۴	۸۲۴۲۰۴	۲۰۶۳۳	۱۷۶۱۳۷	۶۲۵۰۷۵	۲۳۳۳	۲۴	۴۶۴۰
عمده و خرده‌فروشی، تعمیر وسایط نقلیه موتوری و موتورسیکلت	۵۰۶۸۷۲	۵۰۲۳۱۶	۹۱۷۱	۳۳۰۳۲۷	۱۳۲۵۵۸	۲۸۸۲۶	۱۴۳۲	۴۵۵۶
حمل و نقل و انبارداری	۴۵۸۸۸۱	۴۵۰۱۱۸	۴۱۶۳	۳۳۹۹۱۰	۱۰۴۱۹۴	۱۵۲۱	۳۲۸	۸۷۶۳
فعالیت‌های مربوط به تأمین جا و غذا	۴۶۵۸۳	۴۵۰۸۸	۳۱۳۹	۱۱۸۲۰	۲۶۸۵۸	۳۲۷۰	۰	۱۴۵۴
اطلاعات و ارتباطات	۱۵۲۵۴	۸۸۳۱	۰	۱۳۹۵	۷۳۰۲	۱۳۳	۰	۶۴۲۳
فعالیت‌های مالی و بیمه	۱۴۳۳۴	۹۲۷۷	۳۱۵	۹۰۳	۷۹۷۶	۴۸	۳۳	۵۰۵۷
فعالیت‌های املاک و مستغلات	۱۲۲۶۰	۱۲۲۶۰	۱۷۹	۹۰۱۵	۲۷۷۸	۲۸۷	۰	۰
فعالیت‌های حرفه‌ای، علمی و فنی	۱۷۰۸۴	۱۴۵۳۸	۷۱۵	۵۶۳۵	۸۰۹۷	۸۹	۰	۲۵۴۵
فعالیت‌های اداری و خدمات وپشتیبانی	۳۴۹۴۶	۳۳۹۸۶	۰	۳۰۲۹	۳۰۹۱۴	۴۳	۰	۰۶۰
اداره عمومی و دفاع و تأمین اجتماعی اجباری	۱۶۴۴۸۸	۱۸۹۴۵	۴۳	۱۸۷۵	۱۶۶۴۹	۴۷	۳۲۹	۱۴۵۵۴۳
آموزش	۱۲۲۶۹۵	۲۷۸۷۱	۱۳۵۷	۲۱۸۳	۲۴۰۲۶	۱۱۲	۱۹۲	۹۴۸۲۴
فعالیت‌های مربوط به سلامت انسان و مددکاری اجتماعی	۶۶۲۳۷	۱۳۳۷۰	۱۸۴	۱۳۸۵	۱۱۷۹۹	۰	۰	۵۲۸۵۷
هنر، سرگرمی و تفریح	۹۱۱۴	۷۲۵۵	۰	۳۰۸۲	۴۰۶۰	۱۱۲	۰	۱۸۵۹
سایر فعالیت‌های خدماتی	۷۷۹۶۲	۷۱۸۴۸	۸۴۳	۴۰۰۸۲	۲۹۸۸۱	۷۴۱	۲۹۵	۶۱۱۴
فعالیت‌های خانوارها به عنوان کارفرمای معمولی برای خودمصرفی	۳۷۴۶	۳۷۴۶	۱۸۵	۸۳۰	۲۵۴۸	۱۸۱	۰	۰
فعالیت‌های سازمان‌ها و هیئت‌های برون‌مرزی	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
نامشخص	۱۹۲	۱۹۲	۰	۰	۱۹۲	۰	۰	۰

منبع: مرکز آمار، نتایج آمارگیری نیروی کار، سال ۱۳۹۵

کارفرمایان

در منابع رسمی آماری کشور، کارفرما به کسی گفته می‌شود که خود کار نمی‌کند و یک یا بیش از یک کارگر در استخدام خود دارد. همان‌طور که دیده می‌شود، از مجموع ۶،۳۶۸،۵۸۱ نفر شاغل در روستاها، فقط ۱۵۰،۵۲۸ نفر(۲٫۴ درصد) کارفرما به‌شمار می‌روند. نسبتِ این جمعیت به کل کارفرمایان کشور ۱۸٫۵ درصد است؛ به عبارت دیگر، از مجموع کارفرمایان کشور فقط ۱۸٫۵ درصد آنان در روستاها ساکن‌اند. از طرف دیگر، جدول ۱۳ پراکندگی کارفرمایانِ ساکن روستاها را در فعالیت‌های عمدهٔ اقتصادی نشان می‌دهد. بر این اساس، کارفرمایانِ بخش کشاورزی، مشتمل بر فعالیت‌های زراعی، باغداری، دامداری، و دام‌پروری، پرورش ماکیان و آبزیان، پرورش گل و گیاه، صید و بهره‌برداری از جنگل‌ها با جمعیت ۹۱،۴۹۲ نفر (۶۵ درصد) بالاترین درصد را در میان کارفرمایان به خود اختصاص داده‌اند. در مرتبهٔ دوم کارفرمایان ساختمانی، و پس از آن به ترتیب بخش تولید صنعتی و به طور عمده متمرکز در شهرک‌های صنعتی روستایی، عمده‌فروشی و خرده‌فروشی، انبارداری (سردخانه‌ها و انبارها و سیلوها)، بنگاه‌های حمل و نقل کالا و مسافر، و مؤسسه‌های آموزشی و

رستوران‌داری و قهوه‌خانه‌داری قرار دارد.

بر اساس مشاهدات و ملاحظات میدانی می‌توان گفت که بیشترین کارفرمایانِ ساکن در روستاها، به‌ویژه در بخش غیرکشاورزی، شریک، پیمانکار، و طرفِ سفارش یا برون‌سپاریِ کارفرمایان، یا بازرگانان و سَلَف‌خرانِ ساکن در شهرها هستند، و از نظر توزیع فراورده‌های خود وابسته به آنان‌اند. این رابطه را می‌توان در اکثر فعالیت‌های کشاورزی، صنعتی، خدماتی، آموزشی، و نظایر آنها به عیان دید. از این رو، نمی‌توان غالب آنان را مالک یا کارفرمایان بزرگ دانست.

همچنین، بر اساس این داده‌ها می‌توان دید که فقط ۱۸ درصد از جمعیت کارفرمایانِ روستاها در فعالیت‌هایی چون بنگاه‌های معاملات مِلکی و کارگزاری شرکت‌های خصوصی بیمه و مؤسسه‌های نظیر آنها به فعالیت مشغول‌اند. ضمن آنکه شماری از این کارفرمایان را پیمانکاران و کارگزاران دفترهای خدماتی روستایی تشکیل می‌دهند.

کارکنان مستقل

در آمارهای رسمی، کارکنان مستقل به کسانی گفته می‌شود که خود کار می‌کنند و کارگری در استخدام ندارند. جدول شمارهٔ ۱۲ پراکندگی جمعیت کارکنان مستقل را با نرخ ۴۷ درصد شاغلان روستایی به تفکیک فعالیت‌های عمدهٔ اقتصادی نشان می‌دهد. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، بیشترین گروه از این جمعیت، متعلق به دهقانان، باغداران، ماهیگیران، پرورش‌دهندگان گل و گیاه و آبزیان، و نظیر آنهاست. البته نباید از نظر دور داشت که بسیاری از کارگرانِ کارگاه‌های تولیدی و از جمله فرش‌بافی، گلیم‌بافی، بافندگی، و صنایع دستی، پیمانکار (خوداشتغال) نامیده شده‌اند و زیر عنوانِ خویش‌فرما از شمول قانون کار و تأمین اجتماعیِ اجباری بیرون شده‌اند!

از جمله جمعیت‌های قابل توجه در گروهِ کارکنان مستقل، پیمانکاران جزء ساختمانی، رانندگان روستایی حمل و نقل کالا و مسافر، و کارکنان انبارداری و مغازه‌های خرده‌فروشی‌اند. شمار ناچیزی از این جمعیت را دلالانِ املاک و مستغلات، بازرایابان شرکت‌های بیمه به مثابه شریک، کارگزار و پیمانکارِ شرکت‌ها، و دلالان عمدهٔ زمین‌خوارانِ ساکن در شهرها تشکیل می‌دهند. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که بخش اعظم این جمعیت به نیروی کار تعلق دارند و به فعالیت مولّد مشغول‌اند.

کارکنان کارگاه‌های خانوادگی

براساس جدول شمارهٔ ۱۲، نزدیک به ۱۴٫۵ درصد از شاغلان روستاها را کارکنان بدون مزدِ کارگاه‌های خانوادگی تشکیل می‌دهند. پراکندگی این جمعیت در فعالیت‌های عمدهٔ اقتصادیِ روستاها به این ترتیب است: فعالیت‌های کشاورزی با حدود ۹۱ درصد؛ تولید صنعتی (کارگاه‌های صنایع دستی و خانگی) نزدیک به ۵ درصد؛ عمده‌فروشی و خرده‌فروشی ۳ درصد؛ و سایر فعالیت‌ها در حدود ۱ درصد. از این رو، بخش کشاورزی و به طور عمده فعالیت‌های زراعی بزرگ‌ترین بخش این گروه را در بر می‌گیرد. متأسفانه، این کارکنان که اکثریت عظیم آنان به نیروی کار تعلق دارند، از شمول قانون کار و تأمین اجتماعی بیرون‌اند.

کارگران

الف- کارگران بخش خصوصی

همان‌طور که جدول شمارهٔ ۱-۱۲ (برگرفته از جدول شمارهٔ ۱۲) نشان می‌دهد، کارگران و مزدبگیرانِ بخش خصوصیِ ساکن روستاها بیش از ۳۰ درصد از جمعیت شاغلان روستاها را تشکیل می‌دهند. این جدول همچنین پراکندگی کارگران در فعالیت‌های عمدهٔ اقتصادی و نسبت آنان به کل کارگران هر یک از فعالیت‌های اقتصادی در سطح کشور را نشان می‌دهد.

جدول شمارهٔ ۱-۱۲

گروه‌های عمده فعالیت‌های اقتصادی	کشوری			روستایی			درصد
	جمع	مزد و حقوق‌بگیر	مزد و حقوق‌بگیر بخش تعاونی	جمع	مزد و حقوق‌گیر	مزد و حقوق‌بگیر بخش تعاونی	
مرد و زن	۸۷۰۳۰۰۹	۸۶۸۵۹۹۳	۱۷۰۱۶	۱۹۱۱۷۷۰	۱۹۰۷۹۹۲	۳۷۷۸	٪۲۲
کشاورزی، جنگل داری و ماهی گیری	۷۲۱۰۸۱	۷۱۸۵۶۰	۲۵۲۱	۴۸۸۸۲۸	۴۸۷۹۳۴	۸۹۴	٪۶۸
استخراج معدن	۸۳۴۵۴	۸۳۳۶۸	۸۶	۲۱۲۶۵	۲۱۲۴۹	۱۶	٪۲۵
تولید صنعتی(ساخت)	۲۲۳۵۶۱۰	۲۲۳۳۲۳۹	۲۳۷۱	۳۴۷۹۰۷	۳۴۷۶۶۹	۲۳۸	٪۱۶
تأمین برق، گاز، بخار و تهویه‌هوا	۴۷۹۳۵	۴۷۷۹۶	۱۳۹	۸۳۷۳	۸۳۷۳	۰	٪۱۷
آب‌رسانی، مدیریت پسماند، فاضلاب و فعالیت‌های تصفیه	۳۳۵۱۵	۳۳۵۱۵	۰	۷۸۵۱	۷۸۵۱	۰	٪۲۳
ساختمان	۲۰۱۷۴۴۵	۲۰۱۷۱۹۵	۲۵۰	۶۲۵۰۹۹	۶۲۵۰۷۵	۲۴	٪۳۱
عمده و خرده‌فروشی، تعمیر وسایط نقلیه موتوری و موتور سیکلت	۱۲۲۵۱۷۶	۱۲۱۹۳۶۵	۵۸۱۱	۱۳۳۹۹۰	۱۳۲۵۵۸	۱۴۳۲	٪۱۱
حمل و نقل و انبارداری	۵۹۹۹۲۰	۵۹۶۴۳۶	۲۴۸۴	۱۰۴۵۲۲	۱۰۴۱۹۴	۳۲۸	٪۱۷
فعالیت‌های مربوط به تأمین جا و غذا	۱۹۵۴۴۲	۱۹۵۴۰۳	۳۹	۲۶۸۵۸	۲۶۸۵۸	۰	٪۱۴
اطلاعات و ارتباطات	۱۲۶۸۹۱	۱۲۶۸۹۱	۰	۷۳۰۲	۷۳۰۲	۰	٪۶
فعالیت‌های مالی وبیمه	۱۵۰۱۶۹	۱۴۹۵۵۸	۶۱۱	۸۰۰۹	۷۹۷۶	۳۳	٪۵
فعالیت‌های املاک و مستغلات	۳۴۸۴۱	۳۴۸۴۱	۰	۲۷۷۸	۲۷۷۸	۰	٪۸
فعالیت‌های حرفه‌ای، علمی و فنی	۱۴۶۴۴۵	۱۴۶۴۲۴	۲۱	۸۰۹۷	۸۰۹۷	۰	٪۶
فعالیت‌های اداری و خدمات پشتیبانی	۲۳۱۱۳۳	۲۳۱۱۳۳	۰	۳۰۹۱۴	۳۰۹۱۴	۰	٪۱۳
اداره عمومی و دفاع و تأمین اجتماعی اجباری	۱۰۱۴۸۴	۱۰۰۲۰۵	۱۲۷۹	۱۶۹۷۸	۱۶۶۴۹	۳۲۹	٪۱۷
آموزش	۲۶۹۴۶۳	۲۶۸۹۸۹	۴۷۴	۲۴۲۱۸	۲۴۰۲۶	۱۹۲	٪۹
فعالیت‌های مربوط به سلامت انسان و مددکاری اجتماعی	۱۷۶۱۷۰	۱۷۶۱۷۰	۰	۱۱۷۹۹	۱۱۷۹۹	۰	٪۷
هنر، سرگرمی و تفریح	۶۴۷۲۳	۶۴۴۹۰	۲۳۳	۴۰۶۰	۴۰۶۰	۰	٪۶
سایر فعالیت‌های خدماتی	۱۹۷۲۲۶	۱۹۶۵۳۴	۶۹۲	۳۰۱۰۸	۲۹۸۸۱	۲۹۹	٪۱۵
فعالیت‌های خانوارها به عنوان کارفرمای معمولی برای خودمصرفی	۴۱۴۵۲	۴۱۴۵۲	۰	۲۵۴۸	۲۵۴۸	۰	٪۶
نامشخص	۳۴۲۱	۳۴۲۱	۰	۱۹۲	۱۹۲	۰	٪۶

همان‌طور که دیده می‌شود، کارگران بخش خصوصی روستایی نزدیک به ۲۲ درصد از کارگران بخش خصوصی کل کشور را تشکیل می‌دهند. همچنین، بر اساس این جدول، نسبت کارگران کشاورزی در روستاها به کل کارگران کشاورزی در کشور نزدیک به ۶۸ درصد است. این نسبت در سایر بخش‌های عمده و از جمله در ساختمان ۳۱ درصد، در تولید صنعتی ۱۵٫۵ درصد، در بخش معدن ۲۵ درصد، در میان کارگران عمده‌فروشی و خرده‌فروشی ۱۱ درصد، و در بخش حمل و نقل و انبارداری ۱۷ درصد است.

همان‌طور که گفته شد، از آنجا که کارگران کشاورزی و کارگران کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر از شمول قانون کار خارج و بخش بزرگی از آنان مطابق قوانین ضدکارگری پیمانکار تلقی شده‌اند، شمار کارگران ساکن در روستاها که از جمله محروم‌ترین کارگران کشورند، بسی بیش از ارقام مندرج در این جدول است.

ب- کارگران و حقوق‌بگیران بخش عمومی

جدول‌های ۲-۱۲ و ۳-۱۲ نیز نشانگر ترکیب کارگران و مزدبگیران بخش عمومی به تفکیک جنسیت و نسبت آنان به کل کارگران و حقوق‌بگیران کشور در هر یک از فعالیت‌های عمدهٔ اقتصادی است.

این دو جدول بیانگر آن‌اند که بیشترین جمعیت از این گروه در بخش مردان، به مزدبگیران و حقوق‌بگیرانِ ادارۀ عمومی دفاع و تأمین اجباری (سربازان، درجه‌داران و افسران مستقر در واحدها و پاسگاه‌های نظامی، انتظامی، و امنیتی واقع در مناطق مرزی و روستایی[۹]) تعلق دارند؛ همان‌طور که بیشترین شاغلان در فعالیت‌های مربوط به آموزش و سلامت به زنان اختصاص دارد.

از آنجا که در منابع رسمی، بخش عمومی به شرکت‌هایی گفته می‌شود که بیش از ۵۰ درصد سهام آنها به دولت یا به نهاد و بنیادهای حکومتی تعلق داشته باشد، می‌توان پی برد که جمعیت عظیمی از کارگران و حقوق بگیرانِ این بخش تابع روابط کارگر-کارفرمایی‌اند و از شمول قوانین استخدامی بیرون شده‌اند. بسیاری از آنان نیز تحت عنوان غیررسمی، پیمانی، و خرید-خدمتی مشمول بیمه‌های اختیاری هستند.

جدول شمارۀ ۲-۱۲: **مزد و حقوق‌بگیران بخش عمومی**

گروه‌های عمده فعالیت‌های اقتصادی	کشور	روستاها	درصد
مرد و زن	۳۷۲۴۶۹۵	۳۸۳۴۷۱	٪۱۰
کشاورزی، جنگل داری و ماهی گیری	۲۳۷۰۱	۵۰۳۰	٪۲۱
استخراج معدن	۶۶۹۳۵	۵۹۲۰	٪۹
تولید صنعتی(ساخت)	۲۰۶۶۴۰	۱۷۹۶۷	٪۹
تأمین برق، گاز، بخار و تهویه هوا	۱۰۸۸۰۶	۱۱۳۵۷	٪۱۰
آب رسانی، مدیریت پسماند، فاضلاب و فعالیت‌های تصفیه	۵۶۱۹۶	۷۵۴۶	٪۱۳
ساختمان	۲۳۵۶۳	۴۶۴۰	٪۲۰
عمده و خرده‌فروشی، تعمیر وسایط نقلیه موتوری و موتورسیکلت	۲۹۴۸۸	۴۵۵۶	٪۱۵
حمل و نقل و انبارداری	۱۱۵۴۱۶	۸۷۶۳	٪۸
فعالیت‌های مربوط به تأمین جا و غذا	۹۸۹۷	۱۴۹۴	٪۱۵
اطلاعات و ارتباطات	۸۳۰۰۵	۶۴۲۳	٪۸
فعالیت‌های مالی و بیمه	۱۴۹۰۵۱	۵۰۵۷	٪۳
فعالیت‌های املاک و مستغلات	۱۴۲	۰	٪۰
فعالیت‌های حرفه‌ای، علمی و فنی	۳۳۹۸۱	۲۵۴۵	٪۷
فعالیت‌های اداری و خدمات پشتیبانی	۷۸۸۴	۹۶۰	٪۱۲
اداره عمومی و دفاع و تأمین اجتماعی اجباری	۱۳۰۲۸۷۳	۱۴۵۵۴۳	٪۱۱
آموزش	۱۰۱۲۶۹۵	۹۴۸۲۴	٪۹
فعالیت‌های مربوط به سلامت انسان و مددکاری اجتماعی	۴۲۴۷۰۴	۵۲۸۶۷	٪۱۲
هنر، سرگرمی و تفریح	۲۸۲۸۵	۱۸۵۹	٪۷
سایر فعالت‌های خدماتی	۳۹۹۴۳	۶۱۱۴	٪۱۵
فعالیت‌های خانوارها به عنوان کارفرمای معمولی برای خودمصرفی	۱۲۹	۰	٪۰
فعالیت‌ها سازمان‌ها و هیئت‌های برون‌مرز	۱۱۰۵	۰	٪۰
مشخص	۲۶۷	۰	٪۰

۹ - در آمارهای رسمیِ نیروی کار، سربازان و نیروهای وظیفه در مقولۀ جمعیت فعال و شاغل طبقه‌بندی شده‌اند و می‌شوند.

جدول شمارهٔ ۳-۱۲: **شاغلان زن ۱۰ ساله و بیشتر در بخش عمومی (روستاها)**

جمع	۶۶۱۹۵
کشاورزی، جنگل داری و ماهی گیری	۱۱۳
تولید صنعتی(ساخت)	۹۳۷
تأمین برق، گاز، بخار و تهویه‌هوا	۷۶۵
آب رسانی، مدیریت پسماند، فاضلاب و وفعالیت‌های تصفیه	۱۰۱
ساختمان	۶۸
عمده فروشی خرده فروشی، تعمیروسائط نقلیه موتوری و موتورسیکلت	۹۲۶
حمل و نقل و انبارداری	۷۶
فعالیت‌های مربوط به تأمین جا و غذا	۲۰۰
اطلاعات و ارتباطات	۴۴۳
فعالیت‌های ملی و بیمه	۶۰۱
فعالیت‌های حرفه‌ای، علمی و فنی	۳۹۸
اداره عمومی و دفاع و تأمین اجتماعی اجباری	۶۵۷۳
آموزش	۳۳۱۳۹
فعالیت‌های مربوط به سلامت انسان و مددکاری اجتماعی	۲۱۱۱۲
هنر،سرگرمی و تفریح	۶۱۳
سایر فعالیت‌های خدماتی	۱۲۲

منبع: نتایج آمارگیری نیروی کار در سال ۹۵، مرکز آمار ایران

ترکیب شغلی شاغلان روستاها

جدول شمارهٔ ۱۳- پ نیز موقعیت شاغلان در روستاها را بنا بر گروه‌بندی مشاغل عمده بیان می‌کند.

جدول شمارهٔ ۱۳- پ: **شاغلان ۱۰ سال و بیشتر برحسب گروه‌های عمده فعالیت‌های اقتصادی**

جمع	مرد و زن	مرد	زن
	۶۳۶۸۵۸۱	۵۱۲۲۱۷۸	۱۲۴۶۴۰۳
قانون‌گذاران، مقامات عالی رتبه و مدیران	۵۰۲۲۵	۴۳۳۲۴	۶۹۰۱
متخصصان	۱۴۱۷۰۷	۸۶۲۴۴	۵۵۴۶۳
تکنیسین‌ها و دستیاران	۱۲۱۲۶۶	۹۷۸۳۷	۲۳۴۲۹
کارمندان امور اداری و دفتری	۶۸۴۱۳	۵۱۸۴۶	۱۶۵۶۷
کارکنان خدماتی و فروشندگان	۴۲۲۳۵۸	۳۴۳۸۱۴	۷۸۵۴۴
کارکنان ماهر کشاورزی، جنگل داری و ماهی گیری	۲۶۳۱۴۲۹	۲۰۰۸۵۳۲	۶۲۲۸۹۷
صنعتگران و کارکنان مشاغل مربوط	۹۲۱۷۶۸	۶۴۳۴۷۱	۲۷۸۲۹۷
متصدیان، مونتاژکاران ماشین‌آلات و دستگاه‌ها و رانندگان	۶۱۹۶۰۲	۶۱۳۵۱۲	۶۰۹۰
کارگران ساده	۱۳۱۷۰۹۳	۱۱۵۹۵۱۱	۱۵۷۵۸۲
سایر و اظهار نشده	۷۴۷۱۶	۷۴۰۸۳	۶۳۳

منبع: مرکز آمار، نتایج آمارگیری نیروی کار در سال ۹۵

در این جدول، دیگر سخنی از جایگاه افراد در مناسبات اقتصادی نیست، بلکه افراد بر اساس سلسله‌مراتب شغلی طبقه‌بندی شده‌اند. از این رو، روشن نیست که کارفرمایان در کدام دسته از مشاغل قرار دارند. با این حال، می‌توان حدس زد که گروه اخیر در بخش متخصصان آمده باشد. قانون‌گذاران، مقام‌های عالی‌رتبه، و مدیران ساکن روستا را به طور عمده اعضای شورای روستا، دِهیاران، یا صاحب‌منصبان نظامی و انتظامی و قضایی با خاستگاه‌های اجتماعی متفاوت تشکیل می‌دهند. در واقع، این افراد به پایین‌ترین قاعدهٔ هِرَم اداریِ نظام تعلق دارند. حتّی اگر از این دسته و گروه کارفرمایان و دلالان و اجاره‌دهندگان املاک و مستغلات که پیش‌تر به آن اشاره شد در گذریم، به عیان می‌توان دید که اکثریت قاطع جمعیت روستاهای کشور را کارگران، دهقانان، خرده‌مالکان، و کارکنان مستقل و زحمتکشان تشکیل می‌دهند. به‌علاوه، یادآور می‌شویم که بخش بزرگی از کارفرمایان در روستاها را باید کارگزار یا شریکِ فرودستِ مالکان و سرمایه‌داران شهر محسوب کرد.

گفتار سوّم

کشاورزی

پیش‌گفتار

کشاورزی از مهم‌ترین عرصه‌های توسعهٔ انسانی، اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی موزون و متوازن است. کشاورزی جزء جدایی‌ناپذیر استقلال و امنیت غذایی هر کشوری است، زیرا کاهش تولید محصولات کشاورزی و کاهش درآمد کشاورزان، پیامدهایی مثل گسترش بیابان‌ها و تخریب محیط‌زیست، افزایش مهاجرت روستاییان به شهرها، وابستگی به کشورهای امپریالیستی و شرکت‌های فراملّی، و افزایش بیکاری، یا به بیان دیگر مرگ تدریجی کشاورزی یا تهدید امنیت غذایی را به دنبال دارد. در چنین شرایطی، سوءاستفاده‌ها و سوءمدیریت‌ها مبنی بر تغییر کاربَری و بهره‌برداری‌های بی‌رَویّه، موجب شده است تا بر اساس آمارها و داده‌های رسمی، سالانه بالغ بر ۱۰۰هزار هکتار از مرغوب‌ترین زمین‌های کشاورزی، مرتع‌ها، و جنگل‌ها، و میلیاردها تُن خاکِ نباتی نابود شود و روزانه میلیون‌ها مترمکعب از منابع آب کشور به هرز رود، آن هم در شرایطی که کشور با خشکسالی و انواع حوادث طبیعی از نوع آتش‌سوزی، زلزله، سیل، و نیز عوامل غیرطبیعی همچون عامل انسانی روبروست. از نمونه‌های این حوادثِ بالقوه، می‌توان به سیل‌خیز بودن حدود ۵۵٫۵ درصد مساحت کشور، معادل ۹۱ میلیون هکتار از عرصهٔ حوزه‌های آبخیز کشور، اشاره کرد که در تولید هرزآب‌های سطحی و در تشدید فرسایش و ایجاد سیلاب‌های مخرّب نقش مؤثر دارد. حدود ۹۰ تا ۹۵ میلیون هکتار از مساحت کشور را مناطق کوهستانی و شیب‌دار و حدود ۶۹ تا ۷۴ میلیون هکتار را مناطق کم‌شیب و دشت‌ها تشکیل می‌دهند. بر اساس گزارش سازمان جنگل‌ها، مراتع، و آبخیزداری، میزان فرسایش خاک در ایران حدود ۲ میلیارد تُن (حدود ۷٫۱۶ تُن در هکتار) در سال برآورد شده است. تأثیر این میزان فرسایشِ خاک، بالغ بر ۲۳۶میلیون مترمکعب رسوب‌گذاری در مخازن پشت سدها و به میزان حدود ۵۰۰میلیون مترمکعب رسوب‌گذاری در شبکه‌های آبیاری و زهکشی مدرن و سنّتی، و از دسترس خارج شدن هزاران هکتار اراضی کشاورزی است. به‌علاوه، باید یادآور شد که در وضعیت فعلی، حدود ۲۵۵ شهر (معادل ۴۱٫۵ درصد کل شهرهای کشور)، ۸،۶۵۰ پارچه آبادی (معادل ۱۲٫۷ درصد آبادی‌های کشور)، و حدود یک میلیون هکتار از اراضی کشاورزی شامل باغ‌ها، اراضی آبی و دِیم واقع در دشت‌ها و حاشیهٔ رودخانه‌ها، ۲۰هزار رشته قنات، و بخش قابل‌ملاحظه‌ای از جاده‌ها و راه‌های ارتباطی در معرض خطر سیل قرار دارد. این در حالی است که برای تولید هر سانتیمتر خاک کشاورزی به حدود ۸۰۰ سال زمان نیاز است.

روشن است که در نتیجهٔ سیاست‌های ویرانگرانهٔ کنونی و سوءاستفاده‌ها، امنیت و استقلال غذایی کشور اگر نگوییم از دست رفته است، با خطر جدّی روبروست. بنا بر داده‌های رسمی و البته داده‌های دستکاری شده برای کاهش نگرانی‌ها، ضریب تأمین امنیت غذایی در طول سال‌های گذشته به ۵۸ درصد کاهش یافته است. (روزنامهٔ ایران، ۹۳/۱۱/۱۷) از این رو، لازم است نسبت به عوامل فرسایندهٔ منابع کشاورزی و از جمله آب و خاک و هر گونه تغییر در روش‌ها و الگوهای کِشت وبهره‌برداری از منابع آب با حساسیّت‌های علمی و با در نظر گرفتن شرایط اقلیمی هر منطقه و ناحیه روبرو شد و از هر گونه اقدام ناسنجیده که ممکن است پیامدهای غیرقابل‌جبرانی داشته باشد، پرهیز کرد. مهم‌ترین عاملِ بازدارنده در این میان، تصویب طرح جامع کشاورزی و نظام بهره‌برداری آب، حمایت همه‌جانبه از کشاورزی و کشاورزان بر بنیانِ کوتاه کردن دستِ غارتگران و رانت‌خواران از منابع طبیعی است که هدفی جز سودوَرزی‌های شخصی و گروهی خود را دنبال نمی‌کنند. ناگفته پیداست که آموزش و مشارکت همه‌جانبهٔ دهقانان و کشاورزان در برنامه‌ریزی و اجرای آنها از اهمیت اساسی برخوردار است.

هدف از این گفتار، نگاهی گذرا به سیاست‌های ویرانگرانهٔ جمهوری اسلامی و وضع رقّت‌بار کنونیِ کشاورزی و روستاهای کشور، و ارائهٔ راهکارهای مردمی برای برون‌رفت از وضع تأسف‌بار کنونی است. روشن است که این راهکارهای عامّ باید با مشارکت عملی و نظری کارشناسان مردمی، توده‌های زحمتکش روستاها و کارگران و حقوق‌بگیرانِ شاغل در بخش کشاورزی، بسته به شرایط اقلیمی، فرهنگی، اقتصادی، و اجتماعی حاکم بر نواحی مختلف کشور، تدقیق شود و صیقل پذیرد.

بهره‌برداری زراعی

سالنامهٔ آماری کشور در سال ۹۵ وسعت اراضی زراعی و باغداری کشور را بر اساس سالنامهٔ کشاورزی سال ۹۳ رقم ۱۶،۴۷۷هزار هکتار اعلام می‌کند. عادل آذر، رئیسِ وقتِ مرکز آمار، در این باره چنین توضیح داد: «بر اساس نتایج سرشماری کشاورزی سال ۹۳، مساحت اراضی کشاورزی کشور (شامل زراعت و آیش و باغ) بدون در نظر گرفتن جنگل، جنگل‌کاری، و مرتع‌داری، حدود ۱۶٫۶ میلیون هکتار گزارش شده که در مقایسه با سرشماری عمومی کشاورزی ۱۳۸۲ که ۱۷٫۷میلیون هکتار اعلام شده بود، معادل ۶٫۲ درصد کاهش نشان می‌دهد. از دلایل این کاهش می‌توان به تغییرات مکرر رسمی و غیررسمی در کاربَری اراضی از کشاورزی به غیرکشاورزی، موضوع کم‌آبی، و عدم کشتِ زمین به مدّت بیش از پنج سال اشاره کرد[1]. نتایج سرشماری نشان می‌دهد که ۱۶میلیون و ۵۶۹هزار و ۶۵۷ هکتار مساحت اراضی کشاورزی، ۱۴میلیون و ۷۳۰هزار و ۲۴۴ هکتار مساحت اراضی زراعی، و یک میلیون و ۸۳۹هزار و ۴۱۳ هکتار مساحت باغ و قَلَمستان است. تعداد کل بهره‌برداران کشاورزی فهرست شده در کشور، شامل تمام واحدهای تولید کشاورزی کوچک و بزرگ اعمّ از حقیقی و حقوقی، بر اساس نتایج اوّلیهٔ سرشماری، چهار میلیون و ۴۳هزار واحد است و شمار بهره‌برداران در مقایسه با سرشماری عمومی کشاورزی سال ۱۳۸۲ حدود ۶ درصد کاهش نشان می‌دهد. منظور از کشاورزی در این سرشماری، آن دسته از فعالیت‌های اقتصادی است که در ارتباط با کشت‌وکار محصولات زراعی، باغی، کشتِ محصولات گلخانه‌یی، دامداری، پرورش ماکیان به روش سنّتی، پرورش کرم ابریشم، پرورش زنبور عسل، و پرورش ماهی است. آمار مرغداری‌های صنعتی طی سرشماری‌ها و آمارگیری‌های مُجزا توسط مرکز آمار ایران اعلام می‌گردد. در ضمن، زیربخشِ صید و صیّادی و جنگل و مرتع از شمول این سرشماری خارج‌اند. از بین چهار میلیون و ۴۳هزار بهره‌بردار کشاورزیِ فهرست‌شده، اکثریت مطلق آنها، یعنی چهار میلیون و ۳۳هزار بهره‌بردار مربوط به اشخاص حقیقی یا همان کشاورزان، دهقانان، و دامداران و به طور عمده خرده‌مالکان هستند، و فقط ۹هزار و ۶۰۰ بهره‌برداری یا معادل ۰٫۲ درصد متعلق به اشخاص حقوقی (شرکت‌ها و مؤسسات عمومی) است.» (خبرگزاری فارس، نتایج تفصیلی سرشماری عمومی کشاورزی سال ۹۳، ۲۴ اسفند ۱۳۹۳)

با اندکی تعمّق در این گفته‌ها می‌توان دید که در مدّت نسبتاً کوتاه بیش از ده سال، در نتیجهٔ تغییر کاربَری‌ها و ناشی از سیاست‌های به‌اصطلاح توسعهٔ کالبدی روستاها با هدف وارد کردن هرچه بیشتر روستاها به چرخهٔ سرمایه‌داری، توسعهٔ بازارهای مصرف و وارد کردن زمین‌های زراعی و روستایی به حوزهٔ بورس‌بازی و زمین‌خواری، مساحت زمین‌های زراعی بالغ بر یک میلیون و صدهزار هکتار کاهش یافته است. امّا این تمام واقعیت نیست، زیرا فرید صیدی‌نژاد، معاون «حفظ کاربَری و یکپارچگی اراضی کشاورزی سازمان امور اراضی کشور» پیش از این، وسعت زمین‌های زراعی در سال ۷۴ را ۱۸میلیون و ۷۰۰هزار هکتار اعلام کرده بود (ایرنا، ۹۳/۳/۱۶) ضمن آنکه مساحت زمین‌های زراعی اعلام شدهٔ موجود در سالنامهٔ آماری سال ۹۳، از سوی بسیاری از کارشناسان و از جمله «دیدبانان زمین» با

---

۱ – یکی از ترفندهای تغییر کاربَری بر اساس مفاد قوانین، نکاشتن زمین‌های زراعی به مدّت ۵ سال و تبدیل زمین‌های دایر به بایر است، زیرا مطابق مفاد قوانین جاری، زمینی که به مدّت ۵ سال کشت نشود، زمینِ بایر به حساب می‌آید.

تردید جدّی روبروست. در این خصوص، اگر داده‌های سالنامه‌های ۸۲ و ۹۳ را مقایسه کنیم، می‌بینیم که در سالنامهٔ نخست، مجموع زمین‌های زراعی موجود به میزان ۱۷،۶۶۵،۱۹۸ هکتار، به ۱۱،۶۴۷،۰۲۷ هکتار زمین‌های زیر کشت، ۴،۵۵۰،۱۴۲ هکتار زمین‌های آیش، و ۱،۴۶۸،۰۳۴ هکتار باغ و قلمستان تفکیک شده است. همچنین، اظهارات گاه متناقض مسئولان و دست‌اندرکاران نشان از تخریبِ به‌مراتب وسیع‌تر زمین‌های زراعی دارد. افشار، رئیس سازمان اراضی کشور، می‌گوید:«طی سال‌های گذشته، حدود ۱۸،۷ میلیون هکتار از اراضی کشور (معادل ۱۱ درصد) در چرخهٔ تولیدِ محصولات کشاورزی قرار داشته که بر اساس نتایج رسمیِ سرشماریِ کشاورزی در سال ۹۳، میزان این اراضی به ۱۶٫۶میلیون هکتار کاهش یافته که البته کاهش حدود ۲٫۵میلیون هکتاری فقط به دلیل تخریب و تغییر کاربَری اراضی نبوده، بلکه بایر شدن زمین‌ها نیز در این امر نقش بسزایی داشته است.» (اقتصاد نیوز، ۹۴/۱/۲۱) با این حال، افشار توضیح نداد که بخشی از بایر شدن زمین‌های زراعی عمدی و به قصدِ تغییر کاربَری بوده است.

اگر وسعت این تخریب‌ها را به کیلومترمربع تبدیل کنیم، به رقمی در حدود سرزمین کشور بلژیک می‌رسیم! فاجعهٔ بزرگ‌تر آنجاست که بسیاری از این تخریب‌ها در مناطقی رخ داده است که از مرغوب‌ترین زمین‌ها برخوردارند و از پُرآب‌ترین نواحی به‌شمار می‌روند. رئیس سازمان امور اراضی کشور در گفت‌وگو با روزنامهٔ ایران (۹۳/۱۱/۱۷) می‌گوید: «در دهه‌های اخیر، با توسعهٔ کشور، گرایش به شهرنشینی و رشد جمعیت شهری به‌شدّت افزایش یافته است. طی دو دههٔ گذشته، در اثر این تغییراتِ جمعیتی و گسترش محدودهٔ شهرها و روستاها، در اراضی کشاورزی و ساخت‌وسازهای غیرقانونی در خارج از مناطقِ مجاز، بیش از یک میلیون هکتار از اراضی کشاورزی کشور به صورت مجاز یا غیرمجاز تغییرِ کاربَری داده شده و از چرخهٔ تولیدِ خارج شده است. این عدد، غیر از اراضی‌ای است که برای توسعهٔ شهرها، خدمات، و صنایع استفاده شده است. تا سال‌های گذشته، درحدود ۱۸/۷میلیون هکتار از اراضی کشور (حدود ۱۱ درصد) در چرخهٔ تولید محصولات کشاورزی قرار داشته است که بر اساس نتایج رسمی سرشماری کشاورزی در سال ۱۳۹۳، میزان اراضی کشاورزی کشور به ۱۶٫۶ میلیون هکتار کاهش یافته است. البته کاهش حدود ۲٫۵ میلیون هکتاری فقط به خاطر تخریب اراضی نبوده و بایر شدن زمین‌ها نیز در این آمار نقش دارد. در سال‌های اخیر، تملّک، تفکیک، خرد کردن و تغییر کاربَری اراضی، ویلاسازی، ساخت باغ‌شهرها و تفرّجگاه‌ها، و مسائلی از این دست، فشار برای زمین‌خواری از طریق تغییر غیرمجاز کاربَری اراضی کشاورزی و نیز تصرف اراضی منابع ملّی و دولتی در مناطق مختلف کشور به‌ویژه در حریم شهرها را تشدید کرده است. بررسی ما نشان می‌دهد که عمده تغییر کاربَری‌ها در اراضی درجه یک و دو کشاورزی، و حدود ۴۰ درصد از تغییر کاربَری‌ها در استان‌های تهران، مازندران، گیلان، گلستان، اصفهان، و البرز است. به دلیل موانع و کاستی‌های موجود، هر ساله بخشی از تغییر کاربَری‌های غیرمجاز شناسایی نمی‌شود و وسعت تغییر کاربَری‌های غیرمجاز در کشور به صورت تخمینی، دو برابر آمارهای موجود است.» (تأکیدها از ماست)

افشار در اینجا به بخشی از تخریب‌ها اشاره می‌کند، ولی نمی‌گوید که مسئولیت حکومت و کارگزاران آن در این تخریب چیست. ما در بخش پیش نشان دادیم که دلیل این تخریب‌ها را به طور کلی باید در قوانین متناقض و تعریف‌های مبهم و بی‌درو‌پیکر از محدودهٔ شهرها و روستاها دانست که دستِ سازمان‌ها و نهادهای مسئول را در واگذاری‌ها بنا بر قوانین خاص و موضوعی باز گذاشته است.

اظهارات مسئولان و مدیران سازمان حفظ اراضی کشور در حاشیهٔ گردهمایی محمود آباد در سال ۹۳، با شیوهٔ همیشگیِ مسئولیت‌گریزی و فرافِکنی، بخشی از پرده‌ها را در خصوص این فاجعه کنار می‌زند: «متأسفانه هیچ تعامل و هم‌افزایی بین نهادهای مرتبط با تغییر کاربَری زمین‌های زراعی وجود ندارد و هر نهادی بر اساس قانون مصوّب خود و بدون نگاه ملّی، مجوزهای لازمِ ساخت‌وساز و تغییر کاربَریِ اراضی زراعی و باغی را صادر می‌کند. آمار نشان می‌دهد که سالانه میلیون‌ها تُن انواع مواد غذایی، به‌ویژه حدود ۲ میلیون تُن برنج وارد کشور می‌شود... نکتهٔ مهم اینکه بخش عظیمی از تغییر کاربَری اراضیِ زراعی و باغی در کشور به صورت مجاز، یعنی توسط نهادهای مرتبطِ خدمات‌رسان، از جمله بنیاد مسکن، شهرداری‌ها، دِهیاری‌ها، و جهادکشاورزی صورت می‌گیرد... این رویکرد که برای توسعهٔ شهرها و روستاها راهی جز تخریب اراضی کشاورزی و تغییر کاربَری آنها نداریم، نادرست است. مدیر امور اراضی استان قزوین با یادآوری مفاد قانون ممنوعیت تغییر کاربَری اراضی کشاورزی گفت [که] این قانون به صورت عامّ تغییر کاربَری زمین کشاورزی را ممنوع کرده، مگر در مواقع استثنایی و ضروری... موارد ضروری باید به‌قدری اندک باشد که به اصل قانون خدشه‌ای وارد نکند، نه اینکه این موارد استثنایی به‌قدری توسعه یابد که دیگر قانون معنایی نداشته باشد. مادهٔ هشت قانونِ حفظ کاربَری اراضی تأکید دارد که نباید به ساخت‌وسازهای غیرمجاز خدمات داده شود، که متأسفانه اکنون در بیشتر اوقات دستگاه‌های خدمات‌رسان بدون هماهنگی با مراجع ذی‌ربط حتّی مجوّز صادر می‌کنند. علاوه بر این، برخی از دستگاه‌های اجرایی نه‌تنها مانع تخریب اراضی کشاورزی نمی‌شوند، بلکه از روی جهل و یا غرض آن افراد را هدایت می‌کنند... می‌توان واحدهای صنعتی، شهرها، و روستاها را در اراضی غیرکشاورزی ایجاد کرد، در حالی که امکان کشاورزی در زمین‌هایی که استعداد کشاورزی ندارد، امکان‌پذیر نیست. قانون‌گذار توسعهٔ محدودهٔ

شهرها را ۲ الیٰ سه برابر اعلام کرد، ولی ما در استان قزوین شهری داریم که برای آن تا ۵۰ برابر در نظر گرفته‌اند.» مدیر امور اراضی استان تهران نیز گفت: «در بخش حفظ کاربَریِ اراضی کشاورزی، یک کاستی در بین نهادهای اجرایی وجود دارد که تلاش‌های یکدیگر را خنثی می‌کند... مرغوب‌ترین اراضی در حاشیهٔ شهرها و روستاها واقع شده‌اند، شهرداری‌ها، دِهیاری‌ها، و بخشداری‌ها به افراد برای ساخت‌وسازها مجوّز می‌دهند؛ وقتی که می‌گوییم چرا شما جلوگیری نمی‌کنید، آنها بحثِ درآمدزایی را مطرح می‌کنند. خرید محصولات کشاورزی با قیمت واقعی از کشاورزان در افزایش تمایل کشاورزان به حفظ اراضی خود مؤثر است. وجود قوانین متعدد و متفاوت در زمینهٔ اراضی کشاورزی باعث شده است تا یک قانون، قوانین دستگاه دیگری را نقض می‌کند، که همین امر موجب بروز مشکلاتی شده است. در برخی از کشورهای اروپایی و آمریکایی به صاحبان زمین‌های مرغوب یارانه می‌دهند که کاربَریِ اراضی کشاورزی حفظ شود، ولی موضوع در ایران مغفول مانده است. سالانه میلیاردها تُن خاکِ نباتی به دلیل مدیریت غیرصحیح و ساخت‌وسازها از دست می‌رود و برای این زمین‌ها جایگزینی هم وجود ندارد. غفلت مسئولان در زمینهٔ احیا و توسعهٔ اراضی کشاورزی در کشور و از دست دادن اراضی کشاورزی زنگ خطری برای نسل حاضر و آینده است. دِهیاری‌ها عامل تغییر کاربَری غیرمجاز هستند که نه‌تنها در داخلِ طرح‌هادی روستا بلکه خارج از طرح نیز مجوّز می‌دهند... شهرها در محدودهٔ بهترین اراضی کشاورزی واقع شده‌اند و بنابراین الگوی ساخت‌وسازها در شهرها باید تغییر کند. اگر بدون ضابطه محدودهٔ شهر را توسعه دهیم و اراضی کشاورزی را با تغییر کاربَری به شهرها مُلحق کنیم، چیزی از اراضی کشور باقی نمی‌ماند.» (ایرنا، ۹۳/۹/۸؛ تأکیدها از ماست)

این اظهارات از جانبِ مسئولانِ سازمان حفظ و نگهداری اراضی ملّی است، سازمانی که باید در برابر اقدام‌های ضدقانونی افراد و نهادها ایستادگی کند. امّا چه می‌توان گفت، هنگامی که رئیس این سازمان مُنفعلانه اعتراف می‌کند که: «حدود ۵۰ درصد از تغییر کاربَری و واگذاری منابع و زمین‌های دولتی در ۹ سال گذشته غیرمجاز و غیرقانونی بوده است. که دو دلیل عمده دارد: نخست، ورود نکردن سازمان امور اراضی به این مسئله، و دوّم، تخلّف آشکار شهرداری‌ها، استانداری‌ها، و دِهیاری‌ها در صدور مجوّزهای غیرقانونی. شهرداری‌ها و دِهیاری‌ها در حالی پروانه و مجوّز برای تغییر کاربَری‌ها صادر کرده‌اند که از نظر قانون اختیار این کار را ندارند و نمی‌توانستند پروانهٔ غیرمجاز و خارج از حریم و محدودهٔ شهر را صادر کنند. بخش بزرگی از درآمد شهرداری‌ها در چند سال گذشته از راه تغییر غیرقانونی‌کاربَری اراضی حاصل شده است و سازمان امور اراضی در مقابل این تخلّفاتِ آشکار اقدامی نکرده است.» (همان منبع؛ تأکید از ماست)

البته او بهتر از هر کس می‌داند که در تغییر کاربَریِ زمین‌های زراعی و باغی در روستاها، عامل اصلی بنیاد مسکن است و دِهیاری‌ها و شوراهای روستا همچون بازوی اجرایی آن عمل می‌کنند. امّا این اظهارات به‌خوبی نشان می‌دهد که موضوع تخریب اراضی زراعی و تغییر کاربَری‌ها بر کارگزارانِ جمهوری اسلامی پوشیده نیست. به‌علاوه، این نیز واقعیتی است که با تغییر مدیریت اجرایی در هر دوره، با چنین سخنان و وعده‌ها و وَعیدها و البته فرافِکنی‌ها روبرو می‌شویم؛ این رَویّهٔ جمهوری اسلامی است که مسئولان آن از صدر تا ذیل، در رویارویی با بحران و معضل‌ها، در موضع اپوزیسیون ظاهر شوند و خود را از مسئولیت‌ها بَری نشان دهند. بنابراین، آنچه تغییر نمی‌کند «گردشِ در به روی همان پاشنه» است. دلیل آن هم این است که این نشست در سال ۹۳ برگزار شده است، امّا در این ۴ سال و اندی، هیچ اتفاق مثبتی نیفتاده است! موضوع اصلی اینجاست که هیچ اراده‌ای برای تدوین قانونِ جامع کشاورزی با هدف لغو قوانین و مقررات موازی و ناقضِ حفظ و نگهداری اراضی زراعیِ کشور وجود ندارد، زیرا رانت‌خواران، دلالان، مافیای وارداتِ محصولات کشاورزی، زمین‌خواران، انبوه‌سازانِ بساز و بفروشِ پنهان شده در پسِ قانون‌گذاران، و مُجریان و مسئولان قضایی این را نمی‌خواهند و سیاست‌های ناشی از سمت‌گیری اقتصادی-اجتماعی جمهوری اسلامی مبنی بر تقویتِ بخش خصوصی و خصوصی‌سازی اجازه آن را نمی‌دهد! به‌علاوه، قابل پیش‌بینی است که تدوین قانونی جامع نیز، با توجه به فساد گسترده در ارکان حاکمیت و پاسخگو نبودنِ دستگاه‌های اجرایی و به‌ویژه دستگاه‌های ریز و درشتِ تحت فرمان رهبری، دردِ چندانی دوا نخواهد کرد. شاید با برخی اقدام‌های نمایشی بتوان خرده‌پاها را از ورود به این حیطه مانع شد، امّا تا زمانی که این حاکمیت با ساختار کنونی آن بر کشور حاکم است، عرصهٔ تاخت‌وتاز کلان‌سرمایه‌داران، دلالان و تاجران، و بساز و بفروشانِ سازمان‌یافته و برخوردار از حمایت‌های قانونی، اداری، و قضایی همچنان حفظ خواهد شد!

بهره‌برداران زمین‌های کشاورزی

بر اساس سرشماری سال ۱۳۹۳ کشاورزی که داده‌های آن عیناً در سالنامهٔ آماری کشور در سال ۱۳۹۵ تکرار شده است، شمار بهره‌برداران کشاورزی در کشور ۴میلیون و ۴۳هزار، و بهره‌برداران ساکن در شهرها ۹۴۵،۱۸۵ نفر اعلام شده است.

جدول شمارهٔ ۱۴: **تعداد و مساحت بهره‌برداری‌های با زمین برحسب وسعت اراضی کشاورزی سال ۱۳۹۳**

وسعت اراضی کشاورزی	کل		اراضی زراعی		باغ و قلمستان	
	تعداد بهره‌برداری	مساحت	تعداد بهره‌برداری	مساحت	تعداد بهره‌برداری	مساحت
جمع کل	۳۳۵۹۶۰۹	۱۶۴۷۶۶۰۹	۲۴۷۰۱۴۰	۱۴۶۸۷۰۵۳	۱۷۰۴۱۹۴	۱۷۸۹۵۵۵
کمتر از ۱دهم هکتار	۲۲۰۷۴۶	۹۹۸۲	۴۹۲۲۷	۲۱۲۳	۱۸۱۰۷۵	۷۸۵۷
بین ۱ تا ۲ دهم هکتار	۲۰۱۶۹۹	۲۴۹۸۳	۷۴۵۹۶	۸۳۴۹	۱۴۵۳۸۲	۱۶۶۳۳
بین ۲ تا ۵ دهم هکتار	۴۲۹۲۳۷	۱۲۶۹۹۹	۲۲۶۱۰۶	۶۰۲۸۴	۲۷۰۹۵۸	۶۶۷۱۵
بین ۵ دهم هکتار تا ۱ هکتار	۳۵۶۴۷۷	۲۴۱۰۹۸	۲۴۸۲۰۸	۱۳۵۵۱۹	۲۲۸۰۳۰	۱۹۵۲۷۸
جمع	۱۲۳۸۱۵۹	۴۰۳۰۶۲	۵۹۸۱۳۷	۲۰۶۵۷۵	۸۲۵۴۴۵	۱۹۶۴۸۳
درصد به کل	٪۳۷	٪۲	٪۲۴	٪۱	٪۴۸	٪۱۱
بین ۱ تا ۲ هکتار	۵۲۰۲۷۷	۶۲۴۰۸۸	۳۸۸۶۱۲	۴۱۷۴۲۳	۲۶۴۰۰۵	۲۰۶۶۶۵
بین ۲ تا ۳ هکتار	۳۵۱۲۳۹	۷۵۲۳۶۳	۲۹۸۴۶۹	۵۸۱۸۴۰	۱۴۸۴۵۸	۱۷۰۵۲۳
بین ۳ تا ۴ هکتار	۲۳۰۷۹۱	۷۲۱۶۵۲	۲۰۷۷۲۴	۵۹۴۷۷۱	۹۳۱۱۳	۱۲۶۸۸۱
بین ۴ تا ۵ هکتار	۱۷۳۹۱۴	۷۱۵۳۰۰	۱۶۲۰۶۰	۶۱۵۸۸۱	۶۵۶۰۲	۹۹۴۲۰
جمع	۱۲۷۶۲۲۱	۲۸۱۳۴۰۳	۱۰۵۶۸۶۵	۲۲۰۹۹۱۵	۵۷۱۱۷۸	۶۰۳۴۸۹
درصد به کل	٪۳۸	٪۱۷	٪۴۳	٪۱۵	٪۳۴	٪۳۴
بین ۵ تا ۷٫۵ هکتار	۳۱۱۷۸۳	۱۸۰۲۱۱۰	۲۹۶۶۲۹	۱۶۰۶۷۷۶	۱۱۲۴۳۳	۱۹۵۳۳۵
بین ۷٫۵ تا ۱۰ هکتار	۱۱۱۵۷۵	۹۲۸۴۶۵	۱۰۷۶۲۷	۸۳۷۲۶۳	۴۵۲۳۷	۹۱۲۰۳
بین ۱۰ تا ۱۵ هکتار	۱۸۱۶۹۹	۲۰۳۵۳۷۴	۱۷۶۷۷۵	۱۸۹۰۸۳۷	۶۳۷۲۱	۱۴۴۵۳۷
بین ۱۵ تا ۲۰ هکتار	۷۵۶۴۲	۱۲۲۱۷۸۸	۷۳۷۸۴	۱۱۴۱۲۲۵	۲۷۶۷۱	۸۰۵۶۳
جمع	۶۸۰۶۹۹	۵۹۸۷۷۳۷	۶۵۴۵۱۵	۵۴۷۶۱۰۱	۲۴۹۰۶۲	۸۱۱۶۳۸
درصد به کل	٪۲۰	٪۳۶	٪۲۷	٪۳۷	٪۱۵	٪۲۹
بین ۲۰ تا ۲۵هکتار	۵۷۷۸۸	۱۲۱۳۲۴۷	۵۶۷۲۴	۱۱۵۲۹۳۳	۱۹۲۳۷	۶۰۳۱۴
بین ۲۵ تا ۳۵ هکتار	۴۶۱۵۷	۱۳۲۴۰۰۹	۴۵۱۵۴	۱۲۵۵۷۵۱	۱۶۵۴۳	۶۸۲۵۸
بین ۳۵ تا ۵۰ هکتار	۲۵۲۲۱	۱۰۱۱۰۲۱	۲۴۶۴۶	۹۵۵۶۱۶	۹۲۹۶	۵۵۴۰۵
جمع	۱۲۹۲۸۵	۳۵۴۸۲۷۷	۱۲۶۵۲۴	۳۳۶۴۳۰۰	۴۵۰۷۶	۱۸۳۹۷۷
درصد به کل	٪۴	٪۲۲	٪۵	٪۲۳	٪۳	٪۱۰
بین ۵۰ تا ۱۰۰ هکتار	۲۵۰۰۴	۱۵۶۴۷۹۷	۲۴۱۱۲	۱۴۵۱۴۳۱	۹۴۵۴	۱۱۳۳۶۶
بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ هکتار	۷۳۳۳	۹۰۱۶۴۶	۷۰۹۸	۸۳۸۹۸۶	۲۸۳۱	۶۲۶۶۰
بین ۲۰۰ تا ۵۰۰ هکتار	۲۲۱۴	۵۹۸۹۵۱	۲۱۱۷	۵۵۰۰۹۰	۹۰۱	۴۸۸۶۱
بین ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ هکتار	۳۴۸	۲۱۷۷۲۳	۳۲۴	۱۹۲۹۵۳	۱۵۹	۲۴۷۷۰
بین ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ هکتار	۹۹	۱۲۸۲۰۷	۸۶	۱۰۵۷۵۱	۵۲	۲۲۴۵۶
بیش از ۲۰۰۰ هکتار	۶۷	۳۱۲۸۰۶	۶۲	۲۹۰۹۵۱	۳۶	۲۱۸۵۵
جمع	۳۵۰۶۵	۳۷۲۴۱۳۰	۳۳۷۹۹	۳۴۳۰۱۶۲	۱۳۴۳۳	۲۹۳۹۶۰
درصد به کل	٪۱	٪۲۳	٪۱	٪۲۳	٪۱	٪۱۶

منبع: سالنامه آماری کشور ۱۳۹۵، جدول ۳-۵ فصل کشاورزی

در منابع آمار رسمی، بهره‌بردارِ کشاورزی به کسی گفته می‌شود که «شخص حقیقی یا حقوقی است که به‌تنهایی یا با مشارکت دیگران، مدیریت امور بهره‌برداری و مسئولیت فنّی و اقتصادی آن [زمین زراعی] را به عهده داشته و مستقیماً در سود و زیان آن سهیم است.» در این تعریف به موضوع مالکیت اشاره نمی‌شود؛ بنابراین، مالک می‌تواند از بهره‌بردار به مثابه اجاره‌دار و بهره‌بردار موقت متفاوت باشد. همچنین، روشن است که این تعریف شامل کارگران کشاورزی نمی‌شود.

همان‌طور که پیش‌تر هم اشاره شد، بیشترین افرادِ شاغل در بخش کشاورزی را کارکنان مستقل و کارکنان کارگاه و مزارع فامیلی یا همان دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین تشکیل می‌دهند.

جدول شمارهٔ ۱۴ چگونگی پراکندگی بهره‌برداران از زمین‌های زراعی را برحسب میزان مساحت زمین زیرِ کشت آنان نشان می‌دهد.

آمارهای رسمی چیزی دربارهٔ تفکیک بهره‌برداران زمین‌های آبی و دِیم و درجهٔ مرغوبیّت زمین‌ها نمی‌گویند و فقط به ذکر زمین‌های آبی و دِیم به صورت کلّی اکتفا می‌کنند. توضیح اینکه بر اساس آمارهای رسمی، زمین‌های زراعی بر اساسِ درجهٔ مرغوبیّت به مطلوب، متوسط، و کم‌بازده تقسیم می‌شوند. واگذاری‌های ناشی از قانون اصلاحات ارضی در رژیم پیشین (پهلَوی) و واگذاری‌های صورت گرفته در سال‌های پس از انقلاب ۵۷ جز این را نشان نمی‌دهد. بنابراین، جای هیچ تردیدی نیست که بیشترین سهم از زمین‌های مرغوب آبی و دِیم به شرکت‌های بزرگ و هُلدینگ‌های[۲] کشاورزی تعلق دارد و سهم دهقانان کم‌زمین از این زمین‌ها اندک است. جدول ۱۵ بازگوکنندهٔ مساحت زمین‌های آبی و دیمِ کشور در سال ۹۳ است. توجه به این جدول، نابرابریِ موجود میان بهره‌برداران را بیش از پیش برجسته می‌کند، زیرا زمین‌های زراعیِ آبی فقط ۴۱ درصد از کل زمین‌های کشاورزی را تشکیل می‌دهد. این رقم در مورد باغ و قلمستان‌های آبی نسبت به دِیم ۹۱ درصد است.

جدول شمارهٔ ۱۵: **زمین‌های کشاورزی به تفکیک آبی و دیم (هکتار)**

کل کشور	آبی	دیم	جمع
کل	۷۶۱۹۲۱۹	۸۸۵۷۳۹۰	۱۶۴۷۶۶۰۹
اراضی زراعی	۵۹۹۶۶۳۵	۸۶۹۰۴۱۹	۱۴۶۸۷۰۵۴
باغ و قلمستان	۱۶۲۲۵۸۴	۱۶۶۹۷۱	۱۷۸۹۵۵۵

منبع سالنامه آماری سال ۹۵، مرکز آمار

از طرفی، قانونِ «جلوگیری از خرد شدن اراضی کشاورزی و ایجاد قطعات مناسب اقتصادی» و آیین‌نامه‌های اجرایی آن، مصوّب هیئت وزیران در سال‌های ۸۵ و ۹۵ و جدول‌های پیوست آن، نِصابِ (حدِّ) هر قطعه زمینِ زراعی و باغی و حداقل نصابِ لازم برای تجمیع آنها در قالب شرکت‌های تعاونی و زراعی را در مناطق مختلف تعیین کرده‌اند. در پیش‌گفتار آیین‌نامهٔ اجراییِ این قانون (مصوّب سال ۸۵) نِصابِ فنّی و اقتصادیِ سامان‌بخشیِ اراضی کشاورزی این طور تعیین شده است: «با توجه به شرایط اقلیمی، الگوی کِشت منطقه، ضوابط مکانیزاسیون، کیفیت و کمیّت خاک، بهره‌وَریِ مناسب از عوامل تولید [در آن] میسّر باشد و درآمد ناشی از تولیدات آن طی یک سال زراعی، ضمن تأمین هزینهٔ تولید و سرمایه‌گذاری، هزینهٔ یک خانوار روستایی را تأمین کند.» (تأکید از ماست)

در مراجعه به فهرست بلندبالای تعیین حداقل نِصابِ زمین‌های زراعی در پیوست‌های آیین‌نامه‌های مذکور به تفکیکِ استان‌ها، به‌ندرت می‌توان حدّ نصابی کمتر از ۵ هکتار برای زمین‌های زراعیِ آبی، و کمتر از ۱۰ هکتار برای زمین‌های زراعیِ دِیم دید. در این جدول‌ها نمی‌توان در هیچ‌یک از مناطق کشور برای زمین‌های باغیِ آبی و زمین‌های باغیِ دیم به ترتیب حدّ نِصابی کمتر از ۲٫۵ و ۶ هکتار یافت[۳]. به‌علاوه، در این قانون، اقدام‌های مربوط به خرد شدن زمین‌ها چنین فهرست شده است: «تفکیک، تقسیم، اِفراز، و

۲ – شرکت هُلدینگ (Holding Company) یا شرکت نگهدار شرکتی است که در دو یا چند شرکت که در زمینه‌ای مشترک فعال‌اند سرمایه‌گذاری می‌کند و سهام آنها را می‌خرد. به عبارت دیگر، هلدینگ‌ها شرکت‌هایی سهامی‌اند که چند شرکت زیرمجموعه دارند و مدیریت آنها را کنترل می‌کنند.

۳ – در این جدول‌ها همچنین حداقل نصاب زمین‌های زراعی و باغی، اعمّ از آبی و دِیم، برای تشکیل شرکت‌های تعاونی، شرکت‌های سهامی زراعی، و کشت‌وصنعت تعیین شده است. در پیوستِ این آیین‌نامه‌ها نمی‌توان برای تشکیل شرکت‌های فوق نصابی کمتر از ۱۰۰ هکتار برای زمین‌های زراعی و ۱۵۰ هکتار برای زمین‌های باغی یافت. این نصاب در مناطق مختلف سر به ۵۰۰ هکتار و بیشتر می‌زنند.

اقداماتی که منجر به کوچک شدن اراضی کشاورزی از نصاب تعیین شده شود.» در این قانون، منظور از تفکیک «تقسیمِ مالِ منقول به قطعات کوچک‌تر»، و منظور از اِفراز «جدا کردن سهم مُشاع شریک یا شرکا یا تقسیم مالِ منقولِ بین شرکا به نسبت سهام» است.

حال اگر با فرضی خوش‌بینانه، میانگین حداقل نصابِ زمین برای تأمین هزینه‌های یک خانوار را ۵ هکتار برای زمین‌های زراعی و ۲٫۵ هکتار برای زمین‌های باغی در نظر گیریم، و به جدول ۱۴ بهره‌برداران زراعی و باغی رجوع کنیم، می‌بینیم که ۷۵ درصد از بهره‌برداران (دهقانان) دارای زمین‌های زیر این حدّ نِصاب هستند. به عبارت دیگر، ۷۵ درصد از بهره‌برداران را دهقانان کم‌زمین با در اختیار داشتن ۲۰ درصد از اراضی کشاورزی تشکیل می‌دهند. رتبهٔ بعدی از آنِ ۲۰ درصد خرده‌مالکانی است که ۲۰ درصد از اراضی کشاورزی بین ۵ تا ۲۰ هکتار را در اختیار دارند. سهم بهره‌برداران متوسط با جمعیت کمتر از ۴ درصد، ۲۲ درصد از اراضی زراعی است. این در حالی است که سهم بهره‌برداران بزرگ شامل کلان‌زمین‌داران و سرمایه‌داران با نرخ ۱ درصدِ جمعیت، ۲۳ درصد از زمین‌های زراعی است. این نسبت در مورد بهره‌برداران باغ و قلمستان به ترتیب ۴۸ درصد زیرِ یک هکتار، نزدیک به ۳۴ در صد بین ۱ تا ۵ هکتار، ۱۵ درصد بین ۵ تا ۲۰ هکتار، ۳ درصد بین ۲۰ تا ۵۰ هکتار، و ۱ درصد بین ۵۰ تا ۲هزار هکتار و بیشتر است. امّا بهره‌برداران هر واحد با وسعتی بیش از ۵۰ هکتار را چه کسانی تشکیل می‌دهند؟ برای پاسخ به این پرسش ابتدا باید دید که «بهره‌برداری» در آمارهای رسمی به چه معناست. بر اساس تعریف ارائه شده، «اگر فعالیت یک واحد تولید کشاورزی در محدودهٔ چند آبادی یا چند شهر انجام شود، هر مجموعهٔ واقع در محدودهٔ آبادی یا شهر یک بهره‌بردار کشاورزی تلقی می‌شود.» بنابراین، اگر در نظر بگیریم که در سالنامهٔ آماری پیش‌گفته، ۹۰۲۶ مؤسسه و شرکتِ وابسته به بخش‌های خصوصی و عمومی به بهره‌برداری از زمین‌های زراعی و باغی مشغول‌اند، بر این اساس و بر اساس تعریف فوق، تعداد به‌اصطلاح بهره‌برداران یا بزرگ‌مالکانِ کشور بسی کمتر از رقم ذکر شده است، زیرا گذشته از شرکت‌های تعاونی که در سراسر کشور پراکنده‌اند و حسابشان از بزرگ‌سرمایه‌داران و مالکان جداست، شرکت‌های سهامی زراعی و شرکت‌های وابسته به هُلدینگ‌های بزرگ با نام‌های گوناگون نیز در سراسر کشور به بهره‌برداری مشغول‌اند. از این رو، اگر زمین‌های تحت کشت تعاونی‌های زراعی فعال (۱۴۳ تعاونی) برابر با ۲،۵۱۲،۹۱۸ هکتار زمین‌های آبی و ۸۰۵،۲۰۵ هکتار زمین‌های دِیم را از آن کم کنیم، و حجم خصوصی‌سازی‌ها را که دیرتر به آن بازخواهیم گشت در نظر بگیریم، خواهیم دید که نزدیک به ۶۰ درصد از بهره‌برداری از زمین‌های زراعی و باغی بزرگ در اختیار کلان‌سرمایه‌داران و زمین‌داران است[۴]. امّا اینان چه کسانی هستند؟

از جملهٔ این «بهره‌برداران» عمده، پیش از همه باید به «سازمان اقتصاد رضوی» اشاره کرد. «کلیهٔ فعالیت‌های اقتصادی شرکت‌ها و مؤسسات اقتصادی تابعهٔ آستان قدس رضوی در قالب سازمان اقتصادی رضوی متمرکز شده که از سال ۱۳۸۳ فعالیت خود را آغاز کرده است. شرکت‌ها و مؤسسات اقتصادی تابعهٔ آستان قدس رضوی در قالب هُلدینگ‌های گوناگون مانند هُلدینگ داروسازی، هُلدینگ مالی، هُلدینگ کشاورزی، هُلدینگ عمران و ساختمان، هُلدینگ صنایع قند، هُلدینگ خودروسازی، هُلدینگ صنایع غذایی، هُلدینگ نسّاجی، هُلدینگ دامپروری، و سایر شرکت‌ها فعالیت می‌کنند که ۳۶ شرکت بزرگ را شامل می‌شود. برخی از این شرکت‌ها سهم بالایی در بخشی که فعالیت می‌کنند دارند. علاوه بر این، بازوی اقتصادی آستان قدس در برخی از شرکت‌ها نیز سرمایه‌گذاری کرده و بخشی از سهام آنها را خریداری می‌کند.» (دنیای اقتصاد، ۹۶/۲/۱۹)

همچنین، براساس برآوردهای صورت گرفته و متّکی به اطلاعات مندرج در سایت رسمی این سازمان، بیش از ۱۳هزار هکتار از مساحت ۳۱هزار هکتاری شهر مشهد، یعنی بیشتر از ۴۳ درصد از کل مساحت شهر، جزو موقوفات آستان قدس رضوی است. امّا موقوفات فقط محدود به مشهد و خراسان نیست و این آستان در سرتاسر کشور، از آذربایجان شرقی و غربی و گلستان و گیلان گرفته تا تهران و سمنان و یزد و کرمان و قزوین و فارس و اصفهان، زمین و باغ و چاه و قنات دارد و ۳۰۰هزار نفر مستأجرِ اراضی موقوفی آن هستند. ارزش تقریبی زمین‌های این آستان را ۲۰میلیارد دلار تخمین می‌زنند. جدا از موقوفات، از میان شرکت‌های وابسته به هُلدینگ کشاورزیِ این سازمان به مثابه بهره‌برداران مستقل و مستقیمِ اقتصادی، می‌توان به از شرکت‌ها نام برد: ۱-شرکت کشاورزی رضوی، ۲-شرکت کشاورزی و موقوفات چناران، ۳-شرکت کشت و صنعت اسفراین، ۴-شرکت کشت و صنعت انابد، ۵-شرکت کشت و صنعت سرخس، ۶-مؤسسهٔ باغات آستان قدس رضوی، ۷-مؤسسهٔ کشت و صنعت مزرعهٔ نمونه، ۸-مؤسسهٔ موقوفات و کشاورزی جنوب خراسان، ۹-مؤسسهٔ موقوفات و کشاورزی، ۱۰-سمنان، و ۱۱-مؤسسهٔ دامپروری صنعتی قدس رضوی. علاوه بر

---

۴ - توجه داشته باشیم که شرکت‌های تعاونی در نقاط مختلف کشور پراکنده‌اند و در یک شخصیت حقوقی واحد متمرکز نیستند. امّا هُلدینگ‌های وابسته به کلان‌سرمایه‌داران اگرچه با نام شرکت‌های مختلف در سراسر کشور فعالیت دارند، امّا در مجموع واحدهای متمرکزی را تشکیل می‌دهند.

زمین‌های کشاورزی و تأسیسات دامپروری، حجم قابل‌توجهی از چاه‌ها، قنات‌ها، و آب‌های زیرزمینی در سرتاسر ایران وقفِ آستان قدس رضوی است. بر اساس برآوردها، آستان قدس رضوی حدود ۴۰۰صدهزار هکتار باغ و زمین کشاورزی به طور مستقیم در اختیار دارد. به گفتهٔ سرپرست مؤسسهٔ کشاورزی رضوی، سالانه ۳۰هزار تُن انواع محصولات کشاورزی و دامی در این مؤسسه تولید می‌شود. مؤسسهٔ دامپروری قدس رضوی بیش از ۱۳،۰۰۰ رأس گاو دارد و ۲۵ درصد شیر صنعتی استان خراسان را تولید می‌کند.

از میان دیگر غول‌های کشاورزی باید از «بنیاد مستضعفان» نام برد. در سایت رسمی این بنیاد، زیر هُلدینگِ (شرکت مادر) کشاورزی و دامپروریِ آن، آمده است: «این گروه شامل ۲۵ شرکت و در قالب ۱۵۰ واحد تولیدی کشاورزی و دامپروری در اقصیٰ نقاط کشور فعالیت داشته و بزرگ‌ترین گروه کشاورزی و دامپروری در سطح کشور محسوب می‌شود. ستاد هُلدینگ که مسئولیتِ برنامه‌ریزی، راهبَری، و نظارتِ شرکت‌های تحت پوشش را به عهده دارد، در شهر تهران واقع شده و به نام شرکت «گسترش کشاورزی و دامپروری فردوس پارس» در ادارهٔ ثبت شرکت‌ها به ثبت رسیده. تعداد اقلام محصولات اصلی و عمدهٔ تولیدی بالغ بر ۴۰ نوع و شامل شیر، گوساله، انواع ماهی، انواع علوفه، انواع غلّات، انواع میوه‌های دانه‌دار و هسته‌دار، انواع صیفی و سبزیجات، خوراکِ دام، انواع نهال، انواع گیاهان دارویی و سایر محصولات، خدمات و فراورده‌های کشاورزی و دامپروری می‌باشد.» همچنین، در سایت رسمی این هُلدینگ می‌خوانیم: «از حدود ۶۰هزار هکتار اراضی در اختیار، کل سطح اراضی قابل‌کشت ۳۰هزار هکتار است که ۲۲هزار هکتار اراضی زراعی، ۵هزار هکتار باغ‌های مُثمِر، و ۳هزار هکتار باغ‌های در جریانِ احداث را تشکیل می‌دهند. ظرفیت تولید سالانهٔ محصولات کشاورزی گروه در حال حاضر ۲۵هزار تُن انواع میوه، ۳هزار تُن پسته، ۶۰هزار تُن انواع غلّات و جبوبات و نباتات صنعتی، ۱۵۰هزار تُن انواع نباتات علوفه‌یی، ۱۰هزار تُن انواع سبزی و صیفی، ۱میلیون اَصله انواع نهال، ۳۰میلیون عدد انواع نِشاء، و ۲هزار تُن انواع ماهی است.»

به‌علاوه، بر اساس داده‌های همین سایت، تولید آن در عرصهٔ شیر، با در اختیار داشتن نزدیک به ۷۲هزار رأس دام، ۴۲۸هزار تُن در روز است. این را نیز باید در نظر داشت که این هُلدینگ با تأسیس شرکت‌های تابع (دختر) و خرید سهام دیگر شرکت‌ها مدیریت آنها را کنترل و عملکرد آنها را وابسته و تابع خود می‌کند.

این وضع در مورد سایر بنیادها و از جمله سازمان هُلدینگ کشاورزیِ وابسته به «شرکت تدبیر» (ستاد اجرایی فرمان امام)، سازمان اقتصادی کوثر وابسته به بنیاد شهید، و هُلدینگ‌های کشاورزی وابسته به بنیادهای مسکن، تعاون ناجا و تعاون سپاه، و کمیتهٔ امداد نیز صادق است.

از جملهٔ مجتمع‌هایی که به صورت هُلدینگ عمل می‌کنند می‌توان به «گروه‌های هُلدینگ دُراج» اشاره کرد. در سایت این شرکت در بخش «گروه کشاورزی دُراج» از جمله می‌خوانیم: «این مجموعه به عنوان بزرگ‌ترین باغدار کشور دارای ۱۰۰۰هکتار پسته در مناطق مختلف کشور از جمله ورامین ، قم ، ساوه می‌باشد. همچنین، دارای بالغ بر یک‌صدوپنجاه هکتار باغاتِ کیوی، بهْ، سیب، گردو، بادام، انار، پرتقال، و زیتون می‌باشد. از جمله تولیدات این شرکت انواع سَم‌پاش، ترمینال پسته، جُداکن، سُرتینگ و خشک‌کن، انواع نوارهای نقاله صنعتی و کشاورزی، سم‌پاش‌های توربو می‌باشد. این شرکت با داشتن نمایندگی‌های فعال در کلیهٔ استان‌ها و شبکهٔ توزیع بسیار قوی در سراسر ایران، جهت رفع نیاز کشاورزان اقدام می‌نماید.»

خصوصی‌سازی واحدهای دولتی

براساس فهرست اعلام شده از سوی سازمان خصوصی‌سازی، فقط در سال ۹۵، از مجموع ۲۰۱ شرکت برای واگذاری به بخش خصوصی، صنعت نفت و گاز با ۵۲ شرکت بیشترین سهم را دارد، و صنایع برق، کشاورزی، دامپروری و جنگل‌داری با ۳۱ شرکت و ۲۱ شرکت خدماتی وابسته به آنها در مقام‌های بعدی قرار گرفته‌اند. (دنیای اقتصاد، ۹۵/۳/۳) در سال ۹۶ نیز، از جمله شرکت‌های کشاورزی برای واگذاری «کشت و صنعت مُغان» بود[۵]. سبحانی، مشاور رئیس سازمان خصوصی‌سازی، دربارهٔ این

۵ – «این مجتمع کشت و صنعت با نام طرح کشت و صنعت و دامپروری مُغان در سطح ۶۳،۰۰۰ هکتار از ۳۵۰هزار هکتار اراضی خالصهٔ دولتی، تأسیس و فعالیت‌های خود را آغاز نموده است .شرکت کشت و صنعت و دامپروری پارس نیز مابین شهرستان‌های پارس‌آباد و بیله‌سوار مُغان با برخورداری از ۲هزار و ۶۰۰ هکتار باغ‌های میوه، مجتمع بزرگ دامپروری ، کارخانه‌های قند، لبنیات، فراوری میوه، و چند واحد تولیدی دیگر، یکی از شرکت‌های منحصر به فرد کشور است و پس از کشت و صنعت مُغان به عنوان دوّمین بنگاه بزرگ اقتصادی استان اردبیل دارای

خصوصی‌سازی‌ها چنین توضیح می‌دهد: «سهام شرکت فراوری مواد پروتئینی استان کردستان که شرکت پشتیبانِ امور دامِ کشور ۶۷ درصد سهام آن را در اختیار داشت، امروز عرضه و به بخش خصوصی واقعی واگذار شد. خریدار این شرکت ۱۰ درصد از مبلغ را که حدود ۱۰میلیارد و ۴۰۰میلیون تومان (۱۰۴میلیارد ریال) است باید به صورت نقدی پرداخت کند و بقیه در اقساط هفت ساله تسویه می‌شود. شرکت قند دزفول به عنوان چهارمین شرکت دولتی واگذار شدهٔ امروز بود. قیمت پایهٔ آن ۱۰میلیارد و ۸۰۰میلیون تومان (۱۰۸میلیارد ریال) برای ۳۱ درصد سهام دولتی آن بود که در نهایت، خریدار با رقم ۱۱میلیارد تومان (۱۱۰میلیارد ریال) آن را خرید. علّت فروش نرفتن شرکت کشت و صنعت مُغان و شرکت خدماتِ حمایتیِ کشاورزی این بود که [چون] برای شرکت در مزایده، خریداران باید سه درصد حِصّهٔ نقدی را به صورت نقد سپرده‌گذاری کند، تأمین مالی آن برای بخش خصوصی واقعی مشکل است، زیرا برای نمونه، شرکت کشت و صنعت مُغان ۲۵هزار میلیارد ریال قیمت پایه دارد که سه درصد آن حدود ۷۵میلیارد تومان (۷۵۰میلیارد ریال) می‌شود. البته فروش نرفتن شرکت مُغان قابل پیش‌بینی بود، زیرا که علاوه بر بالا بودن قیمت، برای نخستین بار بود که به مزایده گذاشته می‌شد و بسیاری از شرکت‌ها پس از چند بار مزایده به فروش می‌روند.»

همان‌طور که می‌بینیم، این شرکت‌ها نیز، همچون نمونه‌های دیگر، به صورت اقساطی و در بازهٔ زمانی به‌نسبت بلندمدّت برای فروش گذاشته شده‌اند. یعنی این واحدهای سودآور را با هدف تقویت بخش خصوصی- آن‌طور که در متن قوانینِ ناظر بر واگذاری‌ها آمده است- به ثَمَنِ بَخس و با قیمتی که معادلِ پیش‌پرداخت است، به کلان‌سرمایه‌داران واگذار می‌کنند تا بَقیه را در بازهٔ زمانی بلندمدّت از محل سود این واحدها تأمین کنند و بپردازند. نمونه‌های موجودِ شرکت‌های دولتی واگذاری شده نشانگر آن است که خریداران بلافاصله پس از توافق و پرداخت قسط اوّل و صدور سندِ موقتِ انتقال، به پشتوانهٔ این دارایی اقدام به اخذ وام‌های کلان، تا چندین برابرِ پیش‌پرداخت، از بانک‌های دولتی و صندوق توسعه می‌کنند. با این حال، سبحانی قادر نیست حتّی زحمتِ ظاهرسازی مبنی بر بی‌طرفی در این واگذاری‌ها را به خود دهد، و از عدم موفقیت در فروشِ کشت و صنعت مُغان و شرکت خدماتی-حمایتی کشاورزیِ تحت پوشش وزارت کشاورزی و جهاد سازندگی متأسف است! امّا او بر اساس تجربه‌های پیشین نوید می‌دهد که به‌زودی با تجدید نظر در قیمت‌ها این اتفاق، یعنی تضعیف حق حاکمیت ملّی بر دارایی عمومی و ملّی، بیفتد. قانون برای واگذاری شرکت‌های دولتی ۳ مرحله را پیش‌بینی کرده است: ۱-واگذاری به مدیران و کارکنان (خودمانی‌سازی)، ۲-واگذاری از طریق مزایده، و ۳-مذاکره برای توافق (چانه‌زنی). واقعیت این است که در تمام واگذاری‌ها، اعمّ از واگذاری به بنیادها که از آنها با عنوان بخش خصولَتی یاد می‌کنند، یا به دیگر سرمایه‌دارانِ متشکل در اتاق‌های بازرگانی، اعطای چنین رانت‌های کلانی رایج است. همچنین، واقعیت این است که بخش خصولَتی عنوانی است که عوام‌فریبانه، گروه اخیر به گروه نخست در رقابت‌های بین خود داده است، زیرا که هر دو گروه از این رانت‌ها برخوردارند و بنگاه‌های خود را بر اساس قوانین و مقررات بخش خصوصی اداره می‌کنند. اگر تفاوت در این است که گروه نخست از پرداخت مالیات معاف است، گروه دوّم نیز در عمل و با حساب‌سازی‌ها و حمایت‌های پشت پرده از این رانت برخوردار است. آخر چگونه ممکن است چنین بی‌مقدار و از موضع دستِ پایین این دارایی را واگذار کرد و از خریداران آنها طلب مالیات کرد و بر کار آنها نظارت داشت؟ کدام نمونه را سراغ داریم که این واگذاری‌ها حتّی به دلیل تخلّفات آشکار خریداران از تعهدات خود برگشت داده شده باشد؟ اگر گاهی از برگشتِ بعضی واحدها، آن هم در حدّ تهدیدهای نیم‌بند، سخنی می‌رود، فقط برای وصول اقساط عقب‌افتاده است!

بنابراین، اتفاقی نیست که امروز اتاق بازرگانی برای پایان دادن به این رقابت و تکمیل حلقهٔ نهاییِ حاکمیت انحصارها در تمام بخش‌های اقتصادی با هدفِ تثبیت سهم‌ها در بازارهای فروش، تولید، واردات، و صادرات، در فراخوانِ خود خواهانِ تشکیل انجمن‌های صنفی یا سندیکای هُلدینگ‌ها با مشارکت خصولتی‌ها شده است. احمد پورفلاح، مشاور رئیس اتاق بازرگانی کشور (یا به‌اصطلاح پارلمانِ بخش خصوصی)، در توضیح ضرورت وجود این نوع سندیکاهای کارفرمایی می‌گوید: «رئیس پارلمانِ بخش خصوصی کشور معتقد است این انجمن الگوی جدیدی در اتاق و برای بخش خصوصی کشور خواهد بود. تجمیع و انسجام هُلدینگ‌ها قدرت بالایی به آنها می‌دهد که غیرقابل‌باور است. مطرح کردن مطالب و درخواست‌های بخش خصوصی با چنین پشتوانهٔ محکمی، اثرگذاری بیشتری در سطح حاکمیت و دولت خواهد داشت. این انجمن حتّی می‌تواند سطح و جایگاه اتاق ایران را بالا ببرد و از طریق هُلدینگ به حضور پُررنگ‌تر در بازارهای صادراتی بینجامد. حضور بنگاه‌های کوچک و متوسط در بازارهای صادراتی نتیجه‌ای جز آنچه در بازار عراق شاهد بودیم نخواهد داشت. به این نتیجه رسیدیم که واحدهای خصولتی بخشی از اقتصاد و واقعیت جامعهٔ ما هستند و باید از ظرفیت آنها استفاده کرد، البته شاید اختلاف دیدگاه‌هایی وجود داشته باشد، امّا برای موفقیت

یک‌هزار و ۵۴۰ هکتار باغ میوهٔ مکانیزه و یک‌هزار و ۳۰۰ هکتار مزارع آبیاری تحتِ فشار است.» (نقل از ایرنا، ۹۶/۶/۱۵)

لازم است اختلاف سلیقه‌ها را کنار بگذاریم و از ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های این واحدها استفاده کنیم. بنابراین، حضور بنگاه‌های خصولتی و خصوصی در کنار هم زیر چتر این انجمن، در روان‌سازی و دستیابی به پیروزی و قدرت تاثیرگذاریِ بیشتر، بسیار مفید است. اختلاف و دوری به‌هیچ‌وجه به نفع اقتصاد نیست. این انجمن باید حتّی فدراسیون‌ها و کنفدراسیون‌ها را نیز در بر گیرد.» (پایگاه خبری اتاق بازرگانی، صنایع و معدن و کشاورزی کشور، ۹۶/۱۲/۹؛ تأکید از ماست)

شرکت‌های سهامی زراعی

یکی از مسائل مهم کشاورزی ایران موضوع زمین‌داری و نظام بهره‌برداری است. کوچک بودنِ واحدهای تولید و پراکندگی قطعات زمین‌های کشاورزی در موارد زیادی برای استفاده از فنون پیشرفته، تجهیزِ زیربنا، استفاده از ماشین‌آلات، بهبود کارایی آبیاری، و توسعهٔ کشاورزی محدودیت‌هایی را ایجاد می‌کند. در عبور از این تگنا، بسته به سمت‌گیری اقتصادی و طبقاتی، دو راه‌حل ارائه می‌شود: شرکت‌های سهامیِ زراعی غیردموکراتیک و شرکت‌های تعاونی دموکراتیک و مردمی.

پس از تصویب و اجرای قانون اصلاحات ارضی در دورهٔ پهلَوی، موضوع تشکیل شرکت‌های سهامی زراعی به میان آمد. هدف از تشکیل این شرکت‌ها، به‌رغم نام فریبنده‌شان، تقویت سرمایه‌داری در روستاهای ایران بود، به صورتی که منابع تولید کشاورزی و دامداری، نیروی کار ارزان، و بازارهای روستایی یکسر در اختیار سرمایه قرار گیرد؛ و چنین نیز شد. اساسنامهٔ تشکیل این شرکت‌ها در ماه اسفند سال ۱۳۵۲ به تصویب رسید. گرچه، پیش از این نیز رشته اقدام‌هایی از این شرکت‌ها آغاز شده بود و در حقیقت، تأسیس این شرکت‌ها به سال ۱۳۴۷ بازمی‌گشت. در تدارک ایجاد این شرکت‌ها چنین مقرر شده بود: «در واحدهای روستایی که وزارت تعاون و امور روستاها مقتضی بداند و اکثریت اشخاص، داوطلبِ عضویت [در] شرکت‌های سهامی باشند، اقدام به تأسیس شرکت‌های سهامی زراعی خواهد کرد.» (مادهٔ ۱۱ اساسنامه) به این ترتیب، از همان سال ۴۷، در بسیاری از بخش‌های حاصلخیز و پُررونقِ کشاورزی، زمین‌ها و منابع تولیدِ خرده‌مالکان و دهقانانِ صاحب نَسَق که بر اثر اصلاحات ارضی صاحبِ زمینی شده بودند، از اختیار صاحبانِ جدیدشان خارج شد. این قطعه‌زمین‌ها یکپارچه شد و در راستای منافع زمین‌دارن و سرمایه‌داران بزرگ، به عنوان نوعی مؤسسات بزرگِ کشت و صنعتِ چندمنظوره، به بهره‌برداری درآمدند. از این سال تا سال ۵۴، در مجموع ۸۹ شرکت تشکیل شد که بنا به آمار آن زمان، ۸۱۳ پارچه دِه و مزرعه را در بر می‌گرفت. مساحت اراضی محدودهٔ این شرکت‌ها به ۴۰۰هزار هکتار، و مساحت زمین‌های متعلق به شرکت‌ها به حدود ۳۲۰هزار هکتار می‌رسید.

اگرچه در متن قانون گفته می‌شد که این شرکت‌ها با قبولِ داوطلبانهٔ اکثریت مالکانِ زمین‌ها- اعمّ از خرده‌مالکان و مالکان بزرگ- تشکیل می‌شود، ولی دولت در عمل با مشروط کردن ارائهٔ خدماتِ خود در این مناطق، به نوعی خرده‌مالکان را برای عضویت در این شرکت‌ها زیر فشار می‌گذاشت و شرکت آنها محدود می‌شد. در این شرکت‌ها تصمیم‌گیری و تقسیم سود بر اساس میزان سهامی است که بر اساس زمین و آورده‌های نقدی تبیین می‌شود. از این رو، خرده‌مالکان در عمل به چرخ پنجم این شرکت‌ها در تأمین نیروی کار بدل می‌شوند و زمین‌هایشان در مالکیتِ جمعیِ این شرکت‌ها تحلیل می‌رود، زیرا به هنگام توسعه و افزایش سرمایه بنا به تصمیم اکثریت سهام‌داران که همان بزرگ‌مالکان و سرمایه‌دارانند، دهقانان و خرده‌مالکان ناگزیر از واگذاریِ سهام (زمین) خود می‌شوند یا آنکه سهام آنان بر اساس تقسیم‌بندیِ سهامِ جدید کاهش می‌یابد. برای مثال، در این شرکت‌ها رأی ۵۰ مالک ۱ هکتار زمین برابر رأی مالکی است که ۵۰ هکتار زمین دارد. به‌علاوه، در این شرکت‌ها سرمایه‌گذاری برای ایجاد تأسیسات و امکانات فنّی در تبیین سهام نقش بسزایی ایفا می‌کند. با بالا گرفتن اعتراض‌های دهقانان در جریان انقلاب ۵۷ به این شرکت‌های غیردموکراتیک و در خدمتِ سرمایه‌داران و بزرگ‌مالکان، متأسفانه دولت موقت رأی به انحلال این شرکت‌ها داد و با این رأی مشکل دیگری بر مشکل پیشین افزود، زیرا تفکیکِ مجدد زمین‌ها و تأسیساتِ مشترک کار دشواری بود. نظر حزب تودهٔ ایران در مورد حل مشکل، آن بود که شرکت‌های سهامی زراعی به شرکت‌های تعاونی تبدیل شوند. هرچند که در برخی نواحی، دهقانان خود به این کار دست یازیدند، اما هیئت ۷نفرهٔ واگذاری زمین، رأی به تفکیک و تقسیم دارایی این شرکت‌ها داد، و بنابراین، بسیاری از این شرکت‌ها منحل شدند و فقط ۴ شرکت از میان آنها، آن هم به صورت شرکت تعاونی باقی ماند. با این حال، در سال‌های گذشته و به تبعیّت از سمت‌گیری‌های اقتصادی-اجتماعی حاکمیت کنونی، تأسیس این شرکت‌ها بار دیگر در دستور کار دولت قرار گرفته است. بر اساس سالنامهٔ آماری کشاورزی سال ۹۵، وزارت جهاد کشاورزی شمار این شرکت‌ها ۳۰ شرکت اعلام شده است که ۸،۰۶۳ سهام‌دار و ۷۵،۶۵۷هزار هکتار از اراضی کشاورزی را در اختیار دارند. با این حال، به گفتهٔ مدیرکل دفتر نظام بهره‌برداریِ

سازمانِ مرکزیِ تعاون روستاییِ کشور، ۳۶ شرکت سهامی زراعی در ۱۱ استان کشور به طور قابل‌توجهی فعالیت دارند. این شرکت‌ها ۸۰هزار هکتار از اراضی کشور را زیرِ کشتِ محصولات دارند و وزارت جهاد کشاورزی قصد دارد در برنامهٔ ششم توسعه، ۱۰۰ شرکت سهامی زراعی دیگر در کشور ایجاد کند.» (فرهنگ نیوز، ۹۵/۳/۵)

همچنین، در تأیید تقویت این شرکت‌ها و زیر فشار گذاشتن دهقانان خرده‌پا می‌توان به گفته‌های مدیر امور اراضیِ جهاد سازندگی استان اردبیل استناد کرد که می‌گوید: «در نظام بهره‌برداری از اراضیِ پایابِ سدّ خداآفرین، شرکت‌های سهامی زراعی و کشت و صنعت‌ها از امتیاز بالایی برخوردار هستند.»

نظام‌های بهره‌برداری از زمین‌های کشاورزی و آب

دامنهٔ فراهم آوردنِ شرایطِ برخورداری از رانت‌ها یا اعطای رانت‌های دولتی با هدف تقویت بخش خصوصی، به معنای عامّ آن فقط به واگذاری‌ها ختم نمی‌شود و حوزه‌های وسیعی از جمله برخورداری از ارز دولتی، وام‌ها، اِعمال نفوذ در الگوهای کِشت، سامان‌دهی مجدّد نظام‌های بهره‌برداری از منابع آب، و بسیاری حوزه‌های دیگر را شامل می‌شود. در ادامهٔ این گفتار، به هر یک از این حوزه‌ها به‌تفصیل بازخواهیم گشت. در اینجا فقط به ذکر نمونه‌ای از آنها اکتفا می‌کنیم. عظیم رجایی، مدیرعامل هُلدینگ بنیاد مستضعفان، به هنگام کلنگ‌زنیِ سدّ دِلفان در لرستان به منظور بهره‌برداری واحد دامپروریِ این بنیاد می‌گوید: «تا کنون ما نتوانسته‌ایم از منابع دولتی در زمینهٔ گاوداری شش‌هزار رأسیِ دِلفان استفاده کنیم و انتظار داریم تسهیلات مورد نیاز در اختیار این هُلدینگ قرار گیرد تا بتوانیم این گاوداری بزرگ را در شهر دلفان به‌خوبی اجرا کنیم. این گاوداری شش‌هزار رأسی در ۵۴ هکتار راه‌اندازی می‌شود و تا کنون دو حلقه چاه در این زمینه حفاری شده است و از لحاظ مجوّزهای برق، آب، و... مشکلی ندارد. تغییر الگوی کِشت یکی دیگر از کارهایی است که با راه‌اندازی این گاوداری در شهرستان انجام داده می‌شود. از این رو، استان‌های لرستان و کرمانشاه از نظر پروژه‌های توسعهٔ گروه کشاورزی بنیاد مستضعفان رتبهٔ اول را دارند. گاوداری دِلفان در سه فاز در سه سال و هر سال یک فاز، به بهره‌برداری می‌رسد. با بهره‌برداری از این سه فاز، سالانه شاهد تولید ۳۶هزار تُن شیر در شهرستان دِلفان هستیم که این مقدار بیشتر از نیازِ استان لرستان است و با توجه به اینکه این استان با مرز عراق فاصلهٔ چندانی ندارد، لذا می‌توانیم مازادِ شیر را به کشور عراق صادر کنیم، زیرا سالانه دو میلیون تُن شیر از ایران به عراق صادر می‌شود...» فرماندار دِلفان نیز در این مراسم گفت: «سدّ دِلفان یکی از دستاوردهای سفر رئیس‌جمهور در سال ۹۳ به استان لرستان است که با پیگیری‌های مهندس بازوند، استاندار لرستان، امروز به ثمر نشسته و کلنگ‌زنی شد.» (تأکیدها از ماست) عظیم رجایی امّا نگفت که به ازای برخورداری از این همه حمایتِ دولتی، درآمد این طرح‌ها چه می‌شود و به جیب چه کسانی سرازیر می‌شود؟!

شرکت‌های تعاونی روستایی و کشاورزی

همان‌طور که گفته شد، شرکت‌های تعاونی سوی دیگرِ سمت‌گیری اقتصادی-اجتماعی با رویکرد مردمی است. این شرکت‌ها به صورت دموکراتیک و به طور داوطلبانه توسط خرده‌مالکانی که نه به کار دیگران بلکه به کار خود متّکی هستند، در روستاها و نواحی تشکیل می‌شود و رأی افراد در این تعاونی‌ها نه بر اساس سهام، که بر اساس تعداد اعضای آنهاست، هرچند که سودِ حاصل بر اساس سهم یا میزان زمین و مشارکت تقویم و تقسیم می‌شود. روشن است که با پیوستن شرکت‌های تعاونی به یکدیگر، اتحادیهٔ تعاونی‌های دهقانی در عرصه‌های تولید، توزیع، و تأمین تجهیزات در مقیاس محلی، منطقه‌یی، و ملّی شکل می‌گیرد. همچنین، روشن است که در این رویکرد، با حذف استثمار و کوتاه شدن دست واسطه‌ها، سَلَف‌خران، و دیگر لایه‌های غیرمولّد، سود یا ارزش‌افزودهٔ حاصل از فعالیت این تعاونی‌ها به روستاها برمی‌گردد و در رونق روستاها مؤثر خواهد بود. به‌علاوه، این تعاونی‌ها و اتحادیه‌های برآمده از آنها بر قدرت دهقانان در چانه‌زنی و در توزیع عادلانهٔ ثروت می‌افزایند.

از این روست که از همان سال‌های نخستین پس از انقلاب ۵۷، محافل نیرومندی عَلَمِ مخالفت با آن را برداشتند و به‌تدریج، با حاکم شدن سیاست‌های مبتنی بر تقویت بخش خصوصی، شرکت‌های تعاونیِ مردم‌نهاد زیر فشار گذاشته شدند تا به مُحاق فراموشی سپرده شوند. بنا بر سالنامهٔ آماری کشاورزی سال ۹۵، از مجموع ۴۸،۳۲۸ تعاونی‌های ثبت شده در سال ۸۰، ۱۹۰۴

تعاونی باقی مانده است که از این تعداد فقط ۱۳۰۶ شرکت فعال بوده‌اند.[۶] جدول شمارهٔ ۱۶، برگرفته از سالنامهٔ آماری کشاورزی، شمار شرکت‌های تعاونی تولید روستایی را به تفکیک حوزه‌های فعالیت نشان می‌دهد.

جدول شمارهٔ ۱۶: **مشخصات عمومی شرکت‌های تعاونی کشاورزی برحسب نوع تعاونی تا پایان سال ۹۵**

نوع تعاونی	تعدادشرکت			تعداد اعضا	تعداد شاغلان(نفر)		
	فعال	غیرفعال	جمع		جمع	حقوق بگیر	کارمزدی
دامداران	۳۲۶	۹۱	۴۱۷	۴۶۷۳۱۷	۱۸۸	۲۵۱	۱۴۳۹
مرغ‌داران گوشتی	۲۵	۷	۳۲	۴۵۵۷	۱۲	۱۳۱	۱۴۳
مرغ داران تخم‌گذار	۲۴	۱۰	۳۴	۱۱۲۳	۷	۵۷	۶۴
مرغ داران	۱۸۲	۶۲	۲۴۴	۱۹۰۱۰	۲۴۷	۷۹۹	۱۰۴۶
مرغ داران صنعتی	۲	۳	۵	۶۱	۱	۴	۵
گندم کاران	۴۱	۵۶	۹۷	۲۹۴۷۰	۱۱	۶۷	۷۸
پنبه کاران	۶	۹	۱۵	۹۹۱۳	۱۴	۴۵	۵۹
پسته کاران	۶	۴	۱۰	۴۰۶۲	۳	۲۲	۲۵
زیتون کاران	۰	۲	۲	۶۴	۰	۰	۰
ذرّت کاران	۱	۱	۲	۱۲۹۷	۰	۲	۲
سیب زمینی کاران	۶	۱۳	۱۹	۸۱۹۷	۱	۹	۱۰
چای کاران	۳۱	۸	۳۹	۳۶۶۴۸	۱	۲۵	۲۶
زعفران کار	۴	۴	۸	۱۱۱۵۲	۱	۴	۵
باغ داران	۶۱	۳۱	۹۲	۱۳۳۹۶۰	۲۳	۱۹۵	۲۱۸
نخل داران	۷	۵	۱۲	۵۷۶۷۷۹	۰	۹	۹
مرتع داران	۲۶	۲	۲۸	۷۹۸۷	۶	۳۸	۴۴
گلخانه داران	۱۴	۱۲	۲۶	۱۷۵۶	۵	۸۰	۸۵
گل و گیاه زینتی	۱۳	۴	۱۷	۳۸۳۴	۰	۲۸	۲۸
سبزی و صیفی	۶	۵	۱۱	۷۰۵۹	۰	۱۲	۱۲
شیلات و آبزیان	۱۵	۱۳	۲۸	۸۳۳	۲۱	۱۴	۳۵
زنبورداران	۱۵۳	۴۶	۱۹۹	۶۵۸۱۸	۵۰	۱۲۸	۱۷۸
نوغان داران	۲	۵	۷	۱۰۰۸۳	۰	۴	۴
بهره برداری و احیای جنگل	۱۵	۸	۲۳	۶۹۵۰	۶۷	۲۵۹	۳۲۶
مکانیزاسیون	۲۰	۲۱	۴۱	۳۱۴۱	۱۲	۲۸	۴۰
کمباین داران	۵	۱۰	۱۵	۳۰۴۴	۲	۶	۸
گوسفندداران	۱۶	۵	۲۱	۱۵۳۶۹	۱۱	۲۸	۳۹
کشاورزان	۴۶	۱۶	۶۲	۳۲۷۰۱	۵۲	۹۲	۱۴۴
گاوداران	۸۵	۴۴	۱۲۹	۹۲۰۷۰	۸۲	۴۴۴	۵۲۶

۶ – رجوع شود به سالنامهٔ آماری ۱۳۹۵.

جدول شمارهٔ ۱۶ – **ادامه**

نوع تعاونی	تعدادشرکت			تعداد اعضا	تعداد شاغلان (نفر)		
	فعال	غیرفعال	جمع		جمع	حقوق بگیر	کارمزدی
علوفه کاران	۳	۱	۴	۶۹۲۹	۲	۴	۶
زرشک کاران	۲	۳	۵	۱۸۴۳	۱	۱	۲
منابع طبیعی	۶۵	۵	۷۰	۱۲۶۴۶	۱۷	۱۷	۳۴
شترداران	۲	۱	۳	۳۵۴	۰	۲	۲
پیاز کاران	۲	۱	۳	۴۲۹۸	۲	۱	۳
تراکتورداران	۵	۱	۶	۲۹۹۶	۰	۶	۶
سقزکاران	۰	۱	۱	۰	۰	۰	۰
برنج کاران	۱	۰	۱	۱۳۶	۰	۰	۰
نخودکاران	۰	۶	۶	۱۷۹	۰	۰	۰
قارچ کاران	۲	۳	۵	۲۶	۰	۱	۱
سایرشرکت‌ها	۸۶	۷۹	۱۶۵	۳۵۰۳۴	۴۳	۴۱۷	۴۶۰
جمع کل	۱۳۰۶	۵۹۸	۱۹۰۴	۱۰۴۷۶۸۴	۸۸۲	۴۲۳۰	۵۱۱۲

همان‌طور که دیده می‌شود، این تعاونی‌ها در حوزه‌های مختلف به فعالیت مشغول‌اند و همهٔ آنها را نمی‌توان تعاونی‌های زراعی دانست. به‌علاوه، اعضای این تعاونی‌ها ممکن است در بیش از یک تعاونی فعال باشند. جدول شمارهٔ ۱۷، برگرفته از جدول ۱۶، شمار تعاونی‌های فعال و شمار اعضای آنها در عرصهٔ زراعی را بازگو می‌کند.

جدول شمارهٔ ۱۷: **شرکت‌های تعاونی زراعی برحسب نوع تعاونی تا پایان سال ۹۵**

نوع تعاونی	تعداد شرکت			تعداد اعضا	تعداد شاغلان (نفر)		
	فعال	غیر فعال	جمع		جمع	حقوق‌بگیر	کارمزدی
گندم‌کاران	۴۱	۵۶	۹۷	۲۹۴۷۰	۱۱	۶۷	۷۸
پنبه‌کاران	۶	۹	۱۵	۹۹۱۳	۱۴	۴۵	۵۹
ذرّت‌کاران	۱	۱	۲	۱۲۹۷	۰	۲	۲
سیب‌زمینی‌کاران	۶	۱۳	۱۹	۸۱۹۷	۱	۹	۱۰
چای‌کاران	۳۱	۸	۳۹	۳۶۶۴۸	۱	۲۵	۲۶
زعفران‌کاران	۴	۴	۸	۱۱۱۵۲	۱	۴	۵
کشاورزان	۴۶	۱۶	۶۲	۳۲۷۰۱	۵۲	۹۲	۱۴۴
علوفه‌کاران	۳	۱	۴	۶۹۲۹	۲	۴	۶
پیازکاران	۲	۱	۳	۴۲۹۸	۲	۱	۳
برنج‌کاران	۱	۰	۱	۱۳۶	۰	۰	۰
نخودکاران	۰	۶	۶	۱۷۹	۰	۰	۰
قارچ‌کاران	۲	۳	۵	۲۶	۰	۱	۱
جمع	۱۴۳	۱۱۸	۲۶۱	۱۴۰۹۴۶	۸۴	۲۵۰	۳۳۴

بر اساس این جدول، شمار اندکی از کشاورزان و دهقانان در تعاونی‌های تولید زراعی متشکل هستند. طبق داده‌های سالنامهٔ مذکور، در مجموعِ زمین‌های زراعی، باغی، مرتع‌ها، منابع طبیعی، و بهره‌برداری از جنگل‌ها که در اختیار ۱۳۰۶ تعاونیِ فعال در بخش کشاورزی و زراعی است، ۲،۵۱۲،۹۱۸ هکتار آبی و ۸۰۵،۲۰۵ هکتار دِیم است.

به‌علاوه، نباید نادیده انگاشت که دخالت‌های دولتی در انتخاباتِ تعاونی‌ها و ترویج فساد در میان اعضای هیئت‌مدیرهٔ آنها از جمله عوامل تضعیف تعاونی‌های زراعی و به طور کل تعاونی‌ها بوده است. از جملهٔ این نوع دخالت‌ها برای منحرف کردن تعاونی‌ها، می‌توان به گفته‌های مدیرعامل سازمان تعاونی روستایی ایران اشاره کرد: «اتحادیهٔ مرکزی تعاونی‌های تولید کشاورزی و روستایی کشور باید در اندیشهٔ تأسیس واحدهای خدمات تجاری و بازرگانی جدیدی با شکل حقوقی شرکت‌های سهامی خاص باشد تا مدیریتِ واردات و صادراتِ نهاده و محصولات کشاورزی را بر عهده گیرد.» (اقتصاد آنلاین، ۹۷/۴/۱۹) پرسش این است که آیا مدیرعامل سازمان تعاون روستایی کشور نمی‌داند که ساختار حقوقی شرکت‌های تعاونی با شرکت‌های سهامی متفاوت است، و تعاونی‌ها در اساس در تقابل با این شرکت‌ها شکل گرفته‌اند؟ آیا مدیرعامل این سازمان نمی‌داند که شرکت‌های تعاونیِ چندمنظوره و اتحادیه‌های تعاونی مطابق با اساسنامه‌های خود می‌توانند و باید در کنارِ خود به تأسیس واحدها یا شرکت‌های تعاونی فرعی برای تسهیل و بهبود عرضهٔ خدمات به اعضای خود و فراهم آوردن امکانات برای عرضهٔ مستقیم محصولات شرکت اقدام کنند؟ روشن است که او و همپالکی‌هایش به‌خوبی به این تفاوت‌ها واقف‌اند، امّا هدف، به تبعیّت از سمت‌گیری و سیاست‌های کلان جمهوری اسلامی، زدن تیر خلاص به تعاونی‌ها از طریق وارد کردن سرمایه‌های خصوصی به این شرکت‌ها و تدارک سلطهٔ سرمایه‌داری در ترکیب و تصمیم‌گیری‌های مربوط به این تعاونی‌هاست!

سامان دهی و تثبیت مالکیت‌های روستایی و کشاورزی

همان‌طور که در بخش نخست این گفتار اشاره کردیم، هدف از تمام طرح‌های توسعهٔ کالبدی-فضایی روستاها، سامان‌دهی سلسله‌مراتب بازارها و فراهم آوردن شرایط لازم برای توسعهٔ گردش مالی، بازارهای فروش محصولات صنعتی، مصرفی، خدماتی، وارداتی، و دستیابی به نیروی کار ارزان در سطح روستاها در راه تأمین منافع کلان سرمایه‌داران، دلالان، زمین‌خواران، و بساز و بفروشان و انبوه‌سازان است. روشن است که برای تحقق این هدف، مالکیت در روستاها باید به نفع مالکیت‌های خصوصی تغییر یابد و تثبیت شود. از همین روست که دو طرحِ صدور سند برای زمین‌های مسکونی در محدودهٔ دِه و شناسایی مالکیت‌ها و صدور سند برای زمین‌های کشاورزی به اجرا گذاشته شد.

شناسایی و صدور سند برای زمین‌های مسکونی در بافت قدیم روستاها

تا پیش از طرح توسعهٔ شهرها از طریق شهر شدن برخی روستاها، مالکیت منازل مسکونی در روستاها به صورت مُشاع و حق تصرّف بود. در این نوع مالکیت، سهم هر خانوار روستایی از زمین‌های مسکونی بر اساس میزان تصرّف خود از بافت مسکونی تعریف و شناسایی می‌شد. در پی اجرای طرح‌های ناظر بر توسعهٔ کالبدی-فضایی روستاها که بازتعریفِ محدوده و حریم روستاها و گسترش آن بر پایهٔ افق«توسعهٔ آتی» آن یا به عبارت بهتر توسعهٔ بازارهای سرمایه‌داری را به دنبال دارد، باید این نوع مالکیت به سمت تثبیت مالکیت فردی و خصوصی چرخش می‌یافت. در توجیه اجرای این طرح، در سایت بنیاد مسکن از جمله آمده است: «این طرح در بر گیرندهٔ مجموعهٔ فعالیت‌های حقوقی و فنّی تهیه و تنظیم مدارک و نقشه‌های لازم جهت صدور اسنادِ اماکن روستایی است. اهداف مورد نظر این فعالیت عبارت است از ۱-ساماندهی و تثبیت نظام مالکیت اراضی واقع در بافت روستاها، ۲-کاهش و رفع اختلافات حقوقی ناشی از مالکیت‌ها در روستا، ۳-امکان بهره‌گیری روستاییان از تسهیلات بانکی، ۴-کمک به توسعهٔ اقتصادی روستا از طریق افزایش ارزش حقوقی و اقتصادی اماکن واقع در روستا، ۵-فراهم آوردن بستر مناسب قانونی به منظور تسریع در خدمات‌رسانی به روستاها. شرایط لازم: ۱-در برنامهٔ چهارم توسعهٔ اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، روستاهایی که دارای شورای اسلامی باشد مشمول اجرای طرح می‌باشند. ضمناً، اعلام آمادگی حداقل ۵۰ درصد صاحبان املاکِ بافتِ مسکونی در تأمین و پرداخت هزینه‌های تهیهٔ نقشه و ارائهٔ مدارک مالکیتِ املاکِ متصرّفی، خود جزو شرایط لازم است. ۲-وقوع املاک در بافتِ مسکونی روستا» (تأکیدها از ماست) با اندک تعمّق در اهداف این طرح می‌توان به ماهیت طبقاتی و سمت‌گیری اجتماعی-اقتصادی آن پی برد. نکتهٔ مهم در این میان، تکیهٔ این طرح بر اقشار متموّل روستایی است (بند ۴) که بیشترین سهم را از زمین‌های بافتِ روستا دارند و از ورود بورس‌بازی به روستا، گسترش حریم روستا، و پیامدهای اقتصادی آن بیشترین سود

را می‌برند و قادر به پرداخت هزینه‌های اجرایی آن هستند. روشن است که با اجرای این طرح، بیکاران، تهی‌دستان، و خوش‌نشینانِ فاقدِ زمینِ زراعی به دلایل مختلف مجبور به فروش سهم زمین‌های خود از مالکیتِ مُشاع برای دستیابی به اندک مایه‌ای می‌شوند، و در جست‌وجوی کار راهی شهرهای بزرگ می‌شوند.

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، در گسترش دادن محدودهٔ روستاها، موضوع واگذاری، و تغییر کاربَری زمین‌های کشاورزی، باغ‌ها، مرتع‌ها، و جنگل‌ها در خارج از بافتِ قدیم روستا، که اکنون بخشی از آنها در محدودهٔ جدید واقع شده و می‌شوند، هدفِ اصلی زمین‌خواری، جنگل‌خواری، مرتع‌خواری، کوه‌خواری، دریاخواری، و ویلاسازی است.

زمین‌های کشاورزی و باغی، و صدور سند

گفتنی است که مالکیت دهقانان بر زمین‌های کشاورزی در روستاها به طور عمده از طریق حق نَسَق، سهم از مالکیت‌های مُشاع، و حق تصرّف برای احیای زمین‌های بایر بر اساس اسناد واگذاری زمین‌ها در جریان اصلاحات ارضی و دیگر واگذاری‌های پس از انقلاب شناسایی شده و می‌شوند. روشن است که سرمایه‌داری این الگوی مالکیت را مانعی در راه تثبیت مالکیت‌های خصوصی در فرایند تمرکزگرایی می‌بیند و آن را برنمی‌تابد. از همین رو، تمام توجیه‌های برشمرده دربارهٔ زمین‌های مسکونیِ واقع در بافتِ قدیم روستاها، در مورد زمین‌های کشاورزی نیز، به مفهوم عامّ آن، صدق می‌کند.

طبق قوانین جاری، و از جمله منع تقسیم زمین‌های کمتر از نِصابِ فنّی و اقتصادی، برای زمین‌های کشاورزی که مساحت آنها کمتر از نصابِ تعیین‌شده است، سند مُشاع صادر می‌شود. فروش این زمین‌ها فقط می‌تواند به صورت مُشاع به فرد یا افراد، در درون یا بیرون از مالکیتِ مشاع صورت پذیرد. در ضوابطِ ناظر بر تعیین نصاب در استان‌ها و نواحی کشور، از جمله به کفاف دادن آن برای تأمین هزینهٔ یک خانوار کشاورز اشاره شده است. پرسش اینجاست که چرا زمین‌های بالاتر از این نصاب مشمول صدور سند تفکیکی است و زمین‌های زیر این نصاب که کفاف هزینه‌های زندگی خانوارهای کشاورز را نمی‌دهد، مشمول آن نیست؟ واقعیت این است که هدف از اجرای این قوانین، زیر فشار گذاشتن دهقانانِ دارای کمتر از نصاب است که به طور عمده در تعاونی گرد آمده‌اند، تا آنها را به فروش جمعی زمین‌های خود یا تبدیل آنها به شرکت‌های سهامی زراعی وادار کنند. روشن است که در نتیجهٔ چنین فشارها و اضطرارهایی، بسیاری از دهقانان مجبور به فروش یا واگذاری زمین‌های خود می‌شوند. حل مسئله فقط از طریق تشویق به تأسیس تعاونی‌های گسترده و فراگیر و حمایت همه‌جانبه از آنها چه در زمینهٔ کشت‌وکار و آموزش و چه در زمینه‌های تأمین ابزار و مواد لازم و چه در عرصهٔ فروش و عرضهٔ محصولات در بازار میسّر است.

از طرف دیگر، تفکیک زمین‌های بالاتر از نصاب، دیر یا زود دهقانانِ منفرد شده را، در نتیجهٔ افزایش روزافزون هزینه‌های زندگی و کشت‌وکار و گرفتاری در چرخهٔ ناسالم روابط بانکی و سَلَف‌خری و دلالی، ناگزیر از واگذاری زمین‌های خود یا تحلیل رفتن در شرکت‌های سهامی زراعی خواهد کرد. از این روست که سخنگویان و مدافعان خصوصی‌سازی و لغو سیاست‌های حمایتی نمی‌توانند شادی خود را از چنین سمت‌گیری‌های ضدمردمی پنهان کنند. «سرانجام طرح تشویق به «یکپارچه‌سازی» و «جلوگیری از خرد شدن اراضی کشاورزی» که چندین سال میان مجلس و شورای نگهبان دست به دست می‌شد، با مصوّبهٔ مجمع تشخیص مصلحت در روز شنبه ۲۱ بهمن‌ماه ۸۵، قابلیت اجرایی پیدا کرد و با ابلاغ رئیس‌جمهوری به وزارت کشاورزی، این مصوّبه سرنوشت محصولات زراعی را به صورت غیرمستقیم دگرگون خواهد کرد. با ممنوعیت خرد شدن اراضی، ارائهٔ هرگونه خدمات ثبتی از قبیل صدور سند مالکیت تفکیکی مجاز نخواهد بود و در صورت تقاضا، فقط سند مُشاعی صادر و نقل و انتقال اسناد نیز تنها به طور مُشاعی امکان‌پذیر خواهد بود. تجمیع اراضی و جلوگیری از خرد شدن آن موجب می‌شود تا عملکرد در هکتار تولید افزایش یافته و ضمن رقابتی شدن تولید، کشاورزیِ مدرن جای کشاورزیِ سنّتی را بگیرد. ضمن آنکه ابلاغ این مصوّبه می‌تواند دخالت نهادهای دولتی در تولید و بازرگانی داخلی و خارجی را کاهش دهد. طبق مادهٔ ۳ این قانون، دولت و سایر دستگاه‌های ذی‌ربط موظفند به منظور تشویق مالکین زمین‌های کشاورزی (که میزان مالکیت آنان کمتر از حدّ نصاب فنّی، اقتصادی است) به تجمیع و یکپارچه‌سازی آن زمین‌ها به مساحت‌های در حدّ نصاب‌های تعیین‌شده و بالاتر، نسبت به اعطای امتیازات و تسهیلات ویژه از قبیل: مالی، اعتباری، حقوقی، بازرگانی، فنّی، و ساخت زیربناهای تولیدی و پرداخت یارانه‌های حمایتی مورد نیاز اقدام کند.» (دنیای اقتصاد، ۸۶/۱۱/۱۵)

با اندک تعمّقی در این لفّاظی عوام‌فریبانه می‌توان دید که هدف از اجرای این قوانین، رقابتی کردن تولید کشاورزی- بخوان خانه‌خرابی خرده‌مالکان- حذف کشاورزان سنّتی و جایگزین کردن کشاورزی مدرن- بخوان کلان‌سرمایه‌داران و زمین‌داران- و

حذف هر نوع حمایت دولتی از دهقانان خرده‌پا برای زیر فشار گذاشتن و بیرون راندن آنان از چرخهٔ تولید است. ما مخالف تجمیع زمین‌های خرد کشاورزی نیستیم. مخالفت ما با آن سیاست‌های ضدمردمی و غیردموکراتیکی است که به بهای نابودی میلیون‌ها زندگی، فقط سودوَرزیِ بزرگ‌سرمایه‌داران و زمین‌داران را دنبال می‌کند.

زمین‌های وَقفی، دولتی، و اجاره‌یی

پس از انقلاب ۵۷، کارزار گسترده‌ای از سوی زمین‌داران و زمین‌خواران برای بازپس‌گیری زمین‌های وَقفیِ واگذار شده به دهقانان سازمان یافت. در پی یورش سراسری به حزب تودهٔ ایران از بهمن ۱۳۶۱، آن کارزار نیز از سال ۶۲ صورتِ جهشی به خود گرفت و به‌ویژه در مناطق حاصل‌خیز، بسیاری از دهقانان برخلاف عرف و قوانین جاری خلع‌ید، و در بهترین حالت به اجاره‌دار تبدیل شدند. این تهاجمِ هم‌زمان با طرح سامان‌دهیِ مالکیت‌های کشاورزی بار دیگر به طور همه‌جانبه و در مقیاس کشوری در دستور کار قرار گرفت. با اجرای این طرح و طرح‌های پیش از آن، بسیاری از دهقانان در بهترین حالت به اجاره‌دارانِ زمین‌های وَقفی تبدیل شده و خواهند شد، و هر سال باید بابت آن اجاره‌بهای بیشتری بپردازند. روشن است که با توجه به مجموعهٔ سیاست‌های اتخاذ شده، پیامدهای این طرح‌ها چه سرنوشتی را برای دهقانان و خرده‌مالکانِ منفرد رقم می‌زند. این در حالی است که بر اساس عرف و قوانین، و از جمله حق نَسَق و حق بهره‌برداری، زمین از آنِ کسانی است که آن را آباد کرده‌اند و بر روی آن کار می‌کنند. «تفاهم‌نامهٔ همکاری مشترک بین بنیاد مسکن انقلاب اسلامی و سازمان اوقاف و امور خیریه» که به منظور ایجاد وحدتِ رَوِیه در صدور اسناد مالکیت اراضی موقوفه و در اجرای سیاست‌های کلّیِ قانون برنامهٔ ششم توسعهٔ کشور و قانون سامان‌دهی و حمایت از تولید و عرضهٔ مسکن و الحاقیه‌های بعدی و آیین‌نامه‌های اجرایی آن به امضا رسید، جزئی از یک سیاست و برنامهٔ کلّی است. رئیس بنیاد مسکن در جریان امضای این تفاهم‌نامه گفت: «در سراسر کشور، مخصوصاً در روستاها و شهرهای کوچک، اراضی‌ای هستند که وقفی هستند و متعلق به اوقاف است. لذا فرهنگ وقفی که به تأسّی از احکام نورانی اسلام و تأکیدات مقام معظم رهبری باید گسترش پیدا کند، ان شاءالله روز به روز شاهد این باشیم که این اراضی بیش از پیش شود. نمایندهٔ ولی فقیه و رئیس سازمان اوقاف و امور خیریه ادامه داد: ما در روستاها و شهرهای کوچک مشکلاتی داشته و داریم. مردم موقوفاتی را وَقف کردند که به لحاظ احرازِ سند مالکیت باید تکلیفشان مشخص شود. یقیناً بنا به اقتضائاتِ تمدن بشری و زندگی اجتماعی که رو به پیشرفت است، قطعاً تغییراتی در روستاها و شهرهای کوچک ایجاد خواهد شد. از طرفی هم لازم است حق و حقوق واقف را رعایت کنیم. این موضوع را دوستان، هم به لحاظ شرعی و هم به لحاظ حقوقی بررسی کرده‌اند. بعضی ممکن است با کم‌لطفی عنوان کنند که وقف مانع پیشرفت اقتصاد می‌شود؛ در حالی که این طور نیست. یکی از مؤلفه‌های اقتصاد مقاومتی و کاهش فاصلهٔ طبقاتی بین جامعه، وَقف است.» (ایسنا، ۹۶/۲/۱۸؛ تأکیدها از ماست)

متأسفانه افزایش روزافزون اجاره‌بهای زمین‌های زراعی دولتی، اجاره‌دارانِ این زمین‌ها را نیز با مشکلات روزافزونی روبرو کرده و می‌کند. بی‌تردید، سرنوشت این اجاره‌داران نیز بهتر از گروه نخست نخواهد بود. «متأسفانه در دو سال گذشته اجارهٔ اراضی دولتی به یکباره حدود ۵ برابر بیشتر شده است. سال گذشته با پیگیری‌هایی که تشکل‌ها و انجمن‌های کشاورزی انجام دادند، نرخ اجاره کاهش داده شد، امّا امسال نیز کشاورزان شاهد ۵ برابر شدن نرخ اجارهٔ اراضی دولتی هستند و این مسئله باعث وارد شدن فشار روحی، روانی، و اقتصادی به کشاورزان شده است. این موضوع را از طریق نمایندگان مجلس، فرمانداری‌ها، و جهاد کشاورزی پیگیری و عنوان کرده‌ایم که با این وضعیت، نارضایتیِ شدیدی میان کشاورزان به وجود می‌آید، زیرا در استان خوزستان و به‌خصوص شهرستان شوش، مردم کشاورز هستند و این مسئله با توجه به شرایط اقتصادی برای آنها مَزید بر علّت شده است... از یک سو شاهد بالا رفتن نرخ اجاره‌بهای اراضی کشاورزی دولتی هستیم، و از سوی دیگر بحث تورّمیِ این مسئله است که هزینه‌های تولید را افزایش داده است... همچنین، اعلام نشدن نرخ تضمینی محصولات کشاورزی و متناسب نبودن قیمت خرید با نرخ تورّم، مسائلی هستند که باعث بروز مشکلات فراوانی برای کشاورزان شده است.» (رئیس انجمن صنفی کشاورزان شوش، ایسنا۹۷/۱/۲۶) به یاد داشته باشیم که جمعیت کثیری از بهره‌برداران را اجاره‌داران دولتی تشکیل می‌دهند. نمایندگی ولی فقیه در سازمان امور اراضی کشور می‌گوید: «افرادی که در هیئت هفت‌نفرهٔ این سازمان از دولت زمین اجاره کرده باشند و دست‌کم ده سال اجارهٔ زمین را پرداخته باشند، می‌توانند سند دریافت کنند. از ابتدای انقلاب تا کنون، یک میلیون هکتار زمین دولتی به کشاورزان اجاره داده شده است و تا کنون برای ۳۰۰هزار هکتارِ آن سند صادر شده است. انتقال سند بر اساس مادهٔ ۱۱۰ مصوّبهٔ مجلس شورای اسلامی به کشاورزان واگذار می‌شود.» (کانال رسمی گرگانو، ۳۰ مرداد ۹۶) امّا مادهٔ ۱۱۰ قانون تنظیم بخشی از مقررات دولت می‌گوید: «وزارت جهاد کشاورزی موظف است اراضی واگذار شده توسط هیئت‌های واگذاری زمین را بدون استثناء و بدون هیچ پیش‌شرطی به کشاورزانِ متقاضیِ خرید با حفظ کاربَری کشاورزی، به حداکثر قیمتِ منطقه‌یی زمانِ واگذاری، به صورت نقد یا اقساط بفروشد و

درآمد حاصله را به حساب درآمد عمومی (نزد خزانه‌داری کل) واریز نماید.» به یاد داشته باشیم که وضع چنین قوانینی موجب ورود این زمین‌ها به بورس و افزایش بهای آن می‌شود. بنابراین، طبیعی است که دهقانان اجاره‌دار که در پرداخت اجاره‌زمین‌ها با دشواری روبرو هستند، قادر به پرداخت بهای روز آن نباشند. روشن است که در چنین شرایطی، وزارت کشاورزی و جهاد سازندگی زمین‌ها را به کسانی واگذار خواهد کرد که توانایی خرید آن را داشته باشند. نیازی نیست که بگوییم این عده چه کسانی خواهند بود. این هم تعرّضی دیگر به زمین‌های واگذار شده در سال‌های پس از انقلاب! یادآور می‌شویم که زمین‌های واگذار شده از سوی هیئت‌های ۷نفره به طور عمده شامل زمین‌های مَوات و بایر بود و دهقانانِ صاحب زمین شده برای بهره‌برداری بهتر به ایجاد تعاونی‌ها در این زمین‌ها روی آوردند و طی سال‌ها رنج و زحمت، آنها را با همان حق‌آبه‌های معیّن آباد کردند، و از همین روست که اکنون در حدود یک‌سوّم از زمین‌های زراعیِ آبی در اختیار تعاونی‌هاست. با این توضیح، اکنون بهتر می‌توان پی برد که قانون مذکور و قانون‌هایی از این دست با چه دید و منظوری به تصویب می‌رسند. روشن است که دیگر لبهٔ تیز این قانون متوجه اِعمال فشار بر بهره‌برداران کم‌زمین و تعاونی‌های آنان است. تردید نمی‌توان داشت!

بیمهٔ محصولات کشاورزی

در آمارنامهٔ کشاورزی سال ۱۳۹۵ که از سوی وزارت جهاد کشاورزی انتشار یافته است، در فصل هشتم، آمار بیمهٔ محصولات کشاورزی را در بخش‌های مختلف به شرح جدول ۱۸ تقویم کرده است:

جدول شمارهٔ ۱۸: **آمار مقایسه‌یی زیربخش‌های مختلف بیمه محصولات کشاورزی در سال ۹۵**

زیربخش	تعداد قرارداد	میزان بیمه شده		حق بیمه سهم بیمه‌گذار (میلیون ریال)	
		سطح/میزان	میانگین هر قرارداد	جمع کل (میلیون ریال)	میانگین هر واحد (ریال)
زراعت (هکتار)	۶۴۲۹۷۷	۳۸۱۳۳۰۳	۶	۸۰۰۲۳۰	۲۰۹۸۵۲
باغ (هکتار)	۶۰۱۳۰۱	۵۲۳۷۴۰	۱	۱۶۲۱۸۵۳	۳۰۶۹۶۷۶
دام (واحد دامی)	۱۲۴۴۷۵	۷۸۳۸۸۷۴	۶۳	۴۱۹۷۰۲	۵۳۵۴۱
طیور (قطعه)	۲۸۵۳۷	۵۶۷۰۵۵۶۱۶	۱۹۸۷۱	۶۶۴۳۳۹	۱۱۷۲
آبزیان (هکتار)	۳۵۹	۳۹۸۶	۱۱	۶۸۲۷	۱۷۱۲۷۴۵
تنه درختان (هکتار)	۴۶۶۳۹	۴۷۲۰۱	۱	۲۲۲۴۷	۴۷۱۳۲۵
منابع طبیعی (هکتار)	۱۰۷۵	۲۴۳۹۰۰۲	۲۲۶۹	۴۶۶۶	۱۹۱۳
جمع کل	۱۴۴۵۳۶۳	-		۳۵۳۹۸۶۴	-

همان‌طور که از این جدول و از توضیح‌های تکمیلی آن برمی‌آید، در سال زراعی ۱۳۹۴-۱۳۹۵، در زیربخشِ زراعت، در مجموع ۳٫۸میلیون هکتار از اراضی کشاورزی کشور تحت پوشش بیمه بوده که بیشترین مساحت آن مربوط به گندم دِیم با ۱میلیون و ۹۳۰هزار هکتار بوده، و در بین استان‌های کشور، استان خوزستان با ۸۳۵هزار هکتار سطح بیمه رتبهٔ نخست مساحت بیمه‌شدهٔ محصولات کشاورزی را به خود اختصاص داده است. در زیربخشِ باغبانی کشور نیز ۵۲۳٫۷هزار هکتار از پوشش بیمه برخوردار است که بیشترین سطح پوشش حمایتی بیمه مربوط به محصول پِسته با ۱۱۵هزار هکتار و رتبهٔ نخست مربوط به استان کرمان با ۹۸هزار هکتار بیمه‌شده است. در زیربخشِ دام، در حدود ۷٫۸میلیون واحد دامی تحت پوشش بوده که بیشترین تعداد بیمه‌شده مربوط به بیمهٔ دام‌های سبُک (گوسفند و بز) با ۳٫۸ میلیون رأس است. استان اصفهان با نزدیک به ۷۸۲هزار واحدِ دامی بیشترین میزان بیمه‌شده از سرمایهٔ دامی کشور را داراست.

اگر این نسبت‌ها را به کل زمین‌های کشاورزی، باغی، منابع طبیعی، و به تعداد کل واحدهای دامی و غیره بسنجیم، می‌بینیم که درصد اندکی از محصولات زیربخش‌های کشاورزی کشور از پوشش بیمه برخوردارند. به‌علاوه، اگر رَدّ این قراردادها را دنبال کنیم، متوجه می‌شویم که فقط واحدهای بزرگ کشاورزیِ دامی از پوشش بیمه برخوردارند. نرخ میانگین حق بیمهٔ هر واحد نیز

جز این نمی‌گوید. به یاد داشته باشیم که بیشترین بهره‌برداران کشاورزی و دامی را خرده‌مالکان و دامدارانِ خُرد تشکیل می‌دهند که قادر به تأمین این هزینه‌ها نیستند، زیرا گذشته از نداشتن توانایی مالی در پرداخت این هزینه، بسیاری از خرده‌مالکان هنوز از سند به‌اصطلاح «معتبر» برخوردار نیستند، و اصولاً برای شرکت‌های بیمه صرف ندارد که در عرصه‌های خُرد سرمایه‌گذاری کنند (رجوع شود به میانگین سطح/میزان هر قرارداد در جدول ۱۸). از این رو، وظیفهٔ دولت‌هاست که به حمایت از تولیدکنندگان مولّد برآیند و از طریق تعاونی روستایی به یاری آنان بشتابند. امّا نه‌فقط چنین نمی‌شود، که هر روز دولت‌ها با شانه خالی کردن از زیر بار این مسئولیت، شتابان در مسیر خصوصی‌سازی، و تضعیف و تبدیل وضعیت تعاونی‌ها می‌تازند. از همین روست که در آمارنامهٔ پیش‌گفته می‌خوانیم: «...در رابطه با واگذاری عملیات بیمه‌گری به بخش غیردولتی نیز، در اجرای تکلیف برنامهٔ پنجم توسعه، صندوق بیمه با انجام تمهیدات و بسترسازی برای گسترش همه‌جانبهٔ بیمهٔ محصولات کشاورزی، برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی لازم برای استفاده از خدمات بخش خصوصی و تعاونی در زمینهٔ بیمه‌گری، مشتمل بر صدور بیمه‌نامه و ارزیابی خسارت را در رأس برنامه‌های خود قرارداده و موفق شد با به‌کارگیری خدمات اشخاص حقیقی و حقوقیِ متخصص و صاحب صلاحیت در زمینهٔ کشاورزی، و با تأکید بر استفاده از فارغ‌التحصیلان کشاورزی در قالب تشکل‌های فنّی و حرفه‌ای، از جمله اعضای سازمان نظام مهندسی کشاورزی و منابع طبیعی و نظام دامپزشکی کشور، با تدوین ضوابط و استانداردهای مطلوب و بهره‌گیری از ۲۴۰ نمایندگی بیمهٔ کشاورزی (شرکت‌های خدمات بیمهٔ کشاورزی) در کشور که منحصراً در زمینهٔ بیمهٔ کشاورزی فعالیت می‌نمایند، اقدام کند.» نیازی به گفتن نیست که منظور از شرکت‌های خدمات بیمهٔ کشاورزی همان شرکت‌های بیمهٔ خصوصی است.

بانک‌ها، رباخواران، و سَلَف‌خران

یکی دیگر از معضل‌های کشاورزان و دهقانان و به طور کلی روستاییان کشور، معضل بازپرداخت وام‌های بانکی اعمّ از وام مسکن، وام خرید ابزار و کالاها، و وام‌های مربوط به کشت‌وکار است. سیاست‌های تضعیف تعاونی‌ها و نبود حمایت از دهقانان و کشاورزان ناگزیر آنان را در تأمین منابع مالی به سمت وابستگی هرچه بیشتر به بانک‌ها سوق داده است. از جمله اهدافِ تثبیت مالکیت‌ها در روستاها، تشدید این وابستگی و گسترش شبکه‌های بانکی وابسته به اُلیگارشی‌های مالی تا اعماق روستاهاست. ما در اینجا ترجیح می‌دهیم که دربارهٔ شدّت و گسترهٔ این معضل روستاییان به نمونه‌ای از گزارش‌های مندرج در روزنامه‌های رسمی اشاره کنیم: «کشاورزانِ خراسان شمالی در سال‌های اخیر با مشکل کمبود آب، خشکسالی، و کاهش درآمد روبرو بوده‌اند. اکنون مشکل دیگری به نام اِستِمهال نشدن [مهلت ندادن] وام‌های کشاورزی گریبانگیر تولیدکنندگان شده و خواب را از آنان ربوده است. بازپرداخت وام‌های دریافت‌شده کابوسی است که بر دل کشاورزان لرزه انداخته است، زیرا آنان باید بار سنگین جریمه‌های بانکی را بر دوش بکشند. گمان این بود که با اجرایی شدن طرح اِستِمهال [مهلت دادن] وام‌های بانکی، مشکل بازپرداخت کشاورزان حل می‌شود، امّا این طرح اکنون آنان را بدهکارتر کرده است. قرار بود با اجرای طرح اِستِمهال، وام کشاورزانِ خسارت‌دیده از محل اعتبارات مادهٔ ۱۲ ستاد مدیریت بحران، اعتبار مورد نیاز تأمین شود، امّا این اعتبار به دست بانک‌ها نرسید و کشاورزان نه‌فقط سودی نبردند، بلکه بدهکارتر شدند و اکنون ۴۰ تا ۵۰ درصد به میزان بدهکاری آنان افزوده شده است. در سال‌های ۹۳، ۹۴، و ۹۵ بدهی‌های جاری تا یک سال و بدهی‌های سرمایه‌یی تا سه سال تمدید شد و بانک کشاورزی نسبت به اِستِمهال تسهیلاتِ کشاورزانِ خسارت‌دیده اقدام کرد، امّا اعتبار آن توسط دولت تأمین نشد و بارِ روی دوش کشاورزان برای پرداخت این بدهی‌ها سنگین‌تر شد، و با گذشت زمان، بر این مشکل افزوده می‌شود. یک کشاورز بجنوردی در این باره به خبرنگار ایرنا گفت: «بانک پول خود را می‌خواهد و کاری ندارد که کشاورز در این سال‌ها چرا و به چه علّت وام را نپرداخته است و ما مانده‌ایم اکنون چگونه این میزان بدهی را پرداخت کنیم. یک کشاورز بجنوردی دیگر هم با اشاره به اینکه بابت دیرکرد پرداخت اقساط بانک مبلغ زیادی را بدهکار شده است گفت: با اجرای طرح تسویهٔ وام، قرار بود جریمه‌ها بخشوده شود، امّا با این وضعیت به بدهی افزوده و نگرانی‌ها را بیشتر کرده است. علی گریوانی اظهار داشت: چند سالی است که خشکسالی‌ها درآمدم را کاهش داده و سرمای دیررسِ بهاره هم امسال بخش زیادی از محصولات باغی را نابود کرده است. یک کشاورز دیگر نیز با گلایه از هزینه‌های بالای تولید و کاهش درآمدها گفت: در این وضعیت، بازپردخت وام‌های دریافت‌شده، قوز بالای قوز شده و کمر ما را خم کرده است. در این سال‌ها بدهکارتر شده‌ایم و با این وضعیت توان مالی کشاورزان کمتر شده است و بیم این هست که دار و نَدارِ خودمان را برای پرداخت وام از دست بدهیم.» (ایرنا، ۹۷/۳/۶)

مشکل وابستگی کشاورزان به بانک‌ها و دشواری بازپرداخت وام‌ها به دلیل کاهش درآمدها در نتیجهٔ عوامل اقتصادی، اجتماعی، و طبیعی از یک سو، و عدم برخورداری از حمایت‌های دولتی از دیگر سو، روشن‌تر از آن است که نیاز به توضیح و تفسیر بیشتر ما

داشته باشد.

امّا همان‌طور که اشاره شد، کسانی قادر به گرفتنِ وام‌های بانکی هستند که سند مالکیت، اعمّ از مِلک مسکونی یا زمینِ زراعی و باغی، داشته باشند. روشن است که سایر کشاورزان و دهقانانی که سند معتبرِ مالکیت ندارند، ناچار گرفتار رباخواران و سَلَف‌خران خواهند شد. به‌علاوه، به دلیلِ کم بودن وام‌های پرداختی، این وام‌ها نمی‌توانَد پاسخگوی نیازهای سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های زراعی و دامی‌شود و به سَمتِ خرید کالاهای خانگی و مصرفی انحراف مسیر می‌دهد. نمی‌توان پنداشت که برنامه‌ریزان، قانون‌گذاران، و دولت‌ها از این انحراف باخبر نباشند. ده‌ها گزارش از مؤسسه‌های پژوهشی وابسته به حاکمیت در دست است که به این انحراف اشاره دارند. گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس دربارهٔ وام‌های زودبازده و وام‌های به‌اصطلاح توسعهٔ اشتغال و سرمایه‌گذاری در میان روستاییان و عشایر از این زمره است. اکنون پرسش این است که با وجود اطلاع از این انحراف، و در نتیجه ناکافی بودن وام‌ها برای سرمایه‌گذاری، چرا همچنان بر این رَویّه و تداوم آن تأکید می‌شود؟ پاسخ آن بسیار روشن است: مطابق یک اصل شناخته‌شدهٔ سرمایه‌داری، این وام‌ها دو هدف اساسی را دنبال می‌کنند: نخست، تحرّک‌بخشی به بازارهای مصرف، و دیگر، واداشتن بدهکاران به بیگاریِ مضاعف خود و خانواده‌هایشان. طبیعی است که اگر بدهکار به‌رغم تمام جان کندن‌ها نتواند بدهی خود را تصفیه کند، باید دارایی‌های خود را واگذارد و خانه به دوشی پیشه کند. حجم روزافزون بدهی‌های انباشتهٔ دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین خطر دیگری است که زندگی بسیاری از آنان را تهدید می‌کند، زیرا این خود شاخص دیگری است که درآمدهای آنان کفافِ بازپرداخت وام‌ها که سهل است، کفافِ هزینه‌های زندگی آنان را هم نمی‌دهد.

در پی اجرای سیاست‌های تعدیل اقتصادی، یا به عبارت بهتر حذف مقررات حمایتی از کارگران و زحمتکشان شهرها و روستا، تشدید خصوصی‌سازی‌ها و حاکم کردن بازار آزاد بر مناسبات اقتصادی، به‌ویژه از سال‌های آخر دههٔ ۶۰، هر روز از تولیدهایی که مشمول خریدهای تضمینی دولت بودند کاسته شد و در اثر نفوذ فزایندهٔ بخش خصوصی- کلان‌سرمایه‌داران و بازرگانان عمده- بهای اقلام مشمول بر پایهٔ پایین‌ترین بهای خرید، یعنی در حدود بهای خریدِ سرِ خرمن، تعیین شد. به عبارت دیگر، اگر محصولات استراتژیکِ کشاورزی و مشمول طرحِ خریدِ تضمینی از انواع خطر طبیعی و غیرطبیعی جان به در برند، دولت‌ها به خرید آن با شرایطی که ذکر شد اقدام می‌کنند. پرداخت همین بهای اندک نیز همواره به تعویق می‌افتد و گاه تسویه حساب‌ها به بیش از یک سال می‌رسد. بر کسی پوشیده نیست که در مناسبات کنونی حاکم بر بازارِ محصولات کشاورزی، اگر کشاورزان خُرد به طور عموم بتوانند با فروش محصولات خود هزینه‌ها و درآمدها را سربه‌سر کنند، آن سال را موفق بوده‌اند، زیرا فعالیت آنان اگر به بار بنشیند، سود عمدهٔ حاصل از آن نصیبِ عمده‌فروشان و صادرکنندگان متشکل در سندیکاهای کارفرماییِ کشاورزی و هدایتگرانِ بازارهای تره‌بار خواهد شد. به‌علاوه، به یاد داشته باشیم که خرید تضمینی فقط اقلام معدودی را در بر می‌گیرد و بسیاری از کشاورزان مجبورند که تولیدهای غیرمشمول این طرح را به قیمت بس پایین‌تر از فروشِ سرِ خرمن عرضه کنند. حال و روز کشاورزانی که به دلیل گرفتاری‌های مالی مجبور به پیش‌فروش محصولات خود به پایین‌ترین بها به سَلَف‌خران شده‌اند، معلوم است.

مقایسهٔ بهای خریدِ تضمینیِ مشمول این طرح و بهای سر خرمنِ آن از یک سو، و بهای تمام‌شدهٔ هر کیلوگرم از این محصولات از سوی دیگر، حتّی بنا به روایت آمارهای رسمی، به‌خوبی مناسبات غیرعادلانهٔ حاکم را نشان می‌دهد. برای مثال، سالنامهٔ آماری کشاورزی در سال ۹۵ بهای تمام‌شدهٔ هر کیلو گندمِ آبی، گندمِ دِیم، جو آبی، و جو دِیم را به ترتیب ۵۳۸۰ ریال، ۵۵۱۰ ریال، ۵۵۴۰ ریال، و ۶۰۴۰ ریال تقویم کرده است. این در حالی است که همین منبع قیمتِ فروشِ سرِ خرمنِ هر کیلو گندم و جو را به ترتیب۱۲،۴۲۳و ۸۵۴۰ ریال، و قیمت خریدِ تضمینیِ این دو قلم را به ترتیب ۱۲،۷۰۵ و ۱۰،۰۲۸ ریال اعلام کرده است. دردناک‌تر آنکه همین نرخ‌های ناچیز، و البته طرح خرید تضمینی به طور کلّی، با مخالفت گستردهٔ عمده‌فروشان و بازرگانان و سرمایه‌داران کلان روبروست.

به خرید تضمینی شیر و مقابلهٔ کلان‌سرمایه‌دارانِ متشکل در سندیکاهای کارفرمایی دامداری با آن، در بخش دامداری اشاره خواهیم کرد. در اینجا به نمونه‌ای دیگر از این اقدام‌ها اشاره می‌کنیم. بهرام بیرانوند- نمایندهٔ سابق مجلس- در گفت‌وگو با خبرگزاری فارس (۹۶/۸/۸) دربارهٔ کسانی که به بهانهٔ ارزان بودن گندمِ خارجی می‌گویند که به‌جای تولید گندم و خرید تضمینی، از گندم وارداتی خارجی استفاده کنیم، می‌گوید: «آنهایی که این حرف را می‌زنند، مفهوم استقلال و امنیت ملّی و غذایی کشور را نمی‌دانند. ممکن است امروز گندمِ ارزان به ما بفروشند، امّا گندم مانند کالاهای نظامی و دفاعی کشور ضروری است که باید در داخل کشور تهیه شود. کسانی که نرخ جهانی گندم را در واردات و صادرات در نظر می‌گیرند، اگر راست می‌گویند در زمانی که نرخ جهانی هر کیلو گندم ۱۵۰۰ و ۱۶۰۰ تومان بود، امّا برای گندم داخلی کیلویی ۶۰۰ تومان پرداخت می‌شد، چرا آن موقع حرف نمی‌زدند و چرا خسارت کشاورزان بابت تولید آن سال‌های گندم را نمی‌دهند. زمزمه‌های واردات گندم در واقع حرف دیکته شدهٔ دشمن است که از

زبان عده‌ای بیرون می‌آید، در حالی که اگر به کشاورزی و تولید گندم سوبسید می‌دادیم یا لااقل حق تولید او را حساب می‌کردیم، امروز روستاهای ما خالی نمی‌شد. مردم روستا معیشتشان به تولید گندم و همچنین پرورش دام وابسته است، امّا آنهایی که چشم به واردات دوخته‌اند نمی‌دانند که با واردات محصولات کشاورزی، در واقع روستاها را به دست خود خراب می‌کنند. وزیر بهداشت می‌تواند در مورد میزان نمکِ نان صحبت کند، اما او نمی‌تواند توصیه کند که گندم وارد کنیم. همچنین از این قضیه نمی‌توان نتیجهٔ منطقی گرفت که برای بهتر شدن کیفیت نان حتماً باید گندم وارد شود. کشاورزان ما هزاران سال گندم کاشته و نان با کیفیت بالا تولید و مصرف کرده‌اند و هیچ مشکلی پیش نیامده است. واردات گندم جفا به کشاورزان و مردم است، زیرا ما نمی‌دانیم منشأ محصولات وارداتی مانند گندم از چیست؛ آیا گندمِ وارداتی تَراریخته [از لحاظ ژنتیکی دستکاری شده] است یا نه؟ در حالی که گندمِ داخلی کاملاً طبیعی و به دست کشاورز کشور تولید شده است.»

روشن است که با اِعمال چنین سیاست‌هایی، دهقانان و کشاورزانِ منفرد و نومید اگر بتوانند به طور قانونی و غیرقانونی به کمک دلالان به بایر کردن زمین برای تغییر کاربَری و فروش یا واگذاری زمین‌های خود روی می‌آورند. امّا تغییر کاربَری همواره ممکن نیست و این اتفاق به طور عمده در نواحی خوش آب‌وهوا رخ می‌دهد. در سایر نواحی، دهقانان و کشاورزان چاره‌ای جز رها کردن زمین‌های خود و در پیش گرفتن راهِ مهاجرت به حاشیهٔ شهرهای بزرگ نمی‌یابند. بنابراین، از هر منظری که نگاه کنیم، لشکری از دلالان، سَلَف‌خران، شبکه‌های مالی، بزرگ‌زمین‌داران و کلان‌تاجران و سرمایه‌داران به غارت دسترنج کارگران کشاورزی و دهقانان و تهی کردن روستاها از منابع خود کمر بسته‌اند.

مراتع و دامپروری

پیش‌گفتار

جدول ۱۹ کل مساحتِ مرتع‌های کشور در سال ۹۵ را به تفکیک نوعِ مرغوبیّت آنها در مقایسه با سال ۶۱ نشان می‌دهد.

جدول شمارهٔ ۱۹: **تغییرات مراتع کشور (میلیون هکتار)**

مرتع کشور	جمع	مرتع خوب	مرتع متوسط	مرتع فقیر
سال ۶۱	۱۰۰	۱۹	۲۵	۵۶
سال ۹۵	۸۴٫۸	۷٫۲	۲۱٫۴	۵۶٫۲

مأخذ سالنامه کشاورزی سال ۱۳۹۵ و سالنامه آماری کشوری سال ۱۳۶۱

این جدول روند تخریبِ فاجعه‌بار مرتع‌های کشور را طی نزدیک به ۳۵ سال نشان می‌دهد و بیانگر آن است که بیشترین تخریب متوجه مرتع‌های خوب (با تراکمِ تاجِ پوششِ بیش از ۵۰ درصد گیاهانِ یک یا چندساله) و مرتع‌های متوسط (با تراکمِ تاجِ پوششِ ۲۵ تا ۵۰ درصد گیاهان یک یا چَندساله) بوده است[۷]. متأسفانه، همان‌طور که پیش‌تر هم گفته شد، آمارِ موجودیِ مَرتع‌های کشور، و به‌ویژه موجودیِ مرتع‌های مرغوب و نیمه‌مرغوب، مورد تردید بسیار جدّیِ کارشناسان و از جمله «دیدبانان زمین» است. آنچه تا کنون دربارهٔ عوامل تخریب زمین‌های رزاعی و از جمله تغییر کاربَری‌ها با هدفِ زمین‌خواری، خصوصی‌سازی، احداث سدّ، راه‌سازی، ایجاد شهرک‌های صنعتی و صنایع بزرگ در این زمین‌ها بدون بررسی‌های اقلیمی و کارشناسانه، و از همه مهم‌تر، سهل‌انگاری در نگهداری اراضی طبیعی و ملّی گفته شد، همگی دربارهٔ مرتع‌ها و جنگل‌ها نیز صادق است. ولی، همچون همیشه، سخنگویان جمهوری اسلامی، کلان‌سرمایه‌داران، رانت‌خواران، و دلالان برای رد گُم کردن، انگشتِ اتّهام را به سوی کشاورزان، دامدارانِ سنّتی، و عشایر نشانه می‌روند. ولی واقعیت جز این است.

عشایر

بر اساس آخرین سرشماریِ عشایرِ کشور در سال ۱۳۸۷، «جمعیت عشایریِ کشور ۱،۱۸۹،۳۸۲ نفر در قالب ۲۱۳،۷۹۱ خانوار،

۷ – بر اساس تعریف سالنامهٔ آماری کشاورزی، به مراتعی گفته می شود که از تراکم تاجِ پوشش ۲۵ تا ۵۰ درصد (گیاهان یک یا چندساله) برخوردار باشند.

۱۰۴ ایل و ۵۲۵ طایفه است.» این در حالی است که در سال ۱۳۴۲، جمعیت عشایر در کشور ۲میلیون نفر در قیاس با جمعیت ۲۱میلیون نفری کشور (۹٫۶ درصد) بود. از این رو، با توجه به کاهش فزایندهٔ جمعیت عشایرِ کوچ‌رو، می‌توان حدس زد که این جمعیت طی حدود ۱۰ سال که از سرشماری پیشین می‌گذرد، باز هم رو به کاهش گذاشته باشد. اگرچه آمار دقیقی در این خصوص در دست نیست، امّا گفته‌های مسئولان جمهوری اسلامی به‌خوبی روندِ رو به کاهش آن را نشان می‌دهد. رئیس سازمان عشایر کشور می‌گوید: «بیش از ۹۰هزار خانوار عشایر در کانون‌های خودجوش و هدایتی مستقر شده‌اند.» (پایگاه اطلاع‌رسانی وزارت جهاد کشاورزی، ۹۶/۶/۲۷) با این حال، مشاهدات عینی ما و اظهار نظر بسیاری از کارشناسانِ این حوزه حاکی از آن است که دیگر نام و نشان چندانی از عشایرِ کوچ‌رو باقی نمانده است. سالنامهٔ آماری کشور در سال ۹۵ شمارِ ناچیزِ خانوارهای غیرساکن را تأیید می‌کند (رجوع شود به جمعیت خانوارهای کشور، سالنامه آماری ۹۵).

برای نشان دادن سیاست‌های ضدمردمی حاکمیت جمهوری اسلامی در قبالِ جمعیتِ به طور عمده زحمتکش و مولّد، نیازی به مراجعه به صدها سندِ پژوهش و میدانیِ در دست نمی‌بینیم؛ برای این منظور کافی است به پیش‌گفتارِ «تصویب‌نامهٔ هیئت وزیران» و آیین‌نامهٔ اِسکان عشایر مصوّب سال ۸۴ و آیین‌نامه‌های مصوّب سال ۱۳۸۹ که در قالب یک مجموعه ارائه شده است، اشاره کرد. در این پیش‌گفتار از جمله آمده است: «بحثِ ملال‌انگیز کوچ یا اِسکان، رویکردی انحرافی بود که در سال‌های اخیر دستاوردی جز توسعه‌نیافتگیِ مناطق عشایری در بر نداشت، بیش از پیش آنان را به حاشیه راند و جامعهٔ عشایری از منابع و مواهب بی‌نصیب ماند. اِسکان اگر به عنوان شیوه‌ای برای ایجاد تحوّل و بهبود زندگی عشایر مطرح می‌گردید و الزامات و ابزار آن نیز فراهم می‌شد، می‌توانست توفیق یابد. ولی بیان این پدیده بدون توجه به پیچیدگی و موانع آن به عنوان یک سیاست، و تعجیل برای تبدیل چادر به چاردیواری، توأم با نگاهِ قالبی و ارزیابی‌های کمّیِ بدون انسجام و هماهنگی در تعهدات، اشتباه دیگری بود که به میزان قابل‌توجهی فرصت را از دست برد و امکان انتخاب را برای عشایر فراهم ننمود. توسعه‌نیافتگی و عقب‌ماندگیِ مناطق عشایری به خاطر شیوهٔ زیست یا شانس و اقبال آنان نیست، بلکه علّت را در توزیع نابرابر منابع و نبود فرصت برای خانوارهای عشایری باید جست‌وجو کرد. اصرار در به‌کارگیری الگوهای مدیریت مراتع و مدل‌های توسعهٔ بلوک غرب برای مناطق عشایری در جوامع شهری و روستایی آسیب‌های جدّی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را باعث شد. نادیده گرفتن حقوق عرفی، وابستگی و انگیزه‌های مشارکتی مردم، لطمات جبران‌ناپذیری هم به منابع پایه، محیط‌زیست، مراتع، و چراگاه‌ها وارد نمود، و هم زندگی جوامع کوچنده دچار نابسامانی و فروپاشی گردید. در این روند، عواملی مانند پراکندگیِ خانوارهای عشایری، محدودیت‌های جغرافیایی، پیدایش بخش‌ها، شهرها، و استان‌های جدید بر اساس تقسیم‌های کشوری، مزید بر علّت شد و عشایر را با چالش‌های روزافزون روبرو ساخت.» (تأکید از ماست)

مطالعهٔ این پیش‌گفتار چنین تصوّری را پیش می‌آورد که گویا جمهوری اسلامی در آن سال سیاستِ دیگری در تناقض با سیاست‌های گذشته اتخاذ کرده است. امّا واقعیت این است که این عبارت‌های خوش آب‌ورنگ فقط برای عوام‌فریبی و پنهان داشتن محتوای ضدمردمی این تصویب‌نامه و آیین‌نامه‌های بعدی آن بود، زیرا موضوعِ مرکزی در این تصویب‌نامه، اِسکان عشایر به دو صورت «اِسکان هدایتی-حمایتی» و «اِسکان خودجوش» است، و برای پذیرا کَردن اِسکان در این کانون‌ها، یا به عبارتی برای تحمیلِ «نرم»ترِ سیاست‌های گذشته، بسته‌های حمایتی مطابق پیوست‌های آن را وعده می‌دهند. بنابراین، برای گروه‌های عشایری در برخورداری از حمایت‌های نیم‌بندِ دولت یا محرومیّت از آن‌ها، به موازاتِ تحمّل انواع فشارهای محسوس و غیرمحسوس، انتخاب دیگری نمی‌گذارد. در این تصویب‌نامه وعده داده می‌شود که: «مراتعی که در قطبِ مخالفِ اِسکان عشایر قرار داشتهِ حقوق بهره‌برداری آن متعلق به عشایر داوطلبِ اِسکان است. به عنوان مثال، اگر عشایرِ علاقه‌مند به اِسکان در محدودهٔ مراتعِ قشلاقی خود باشند، مراتع ییلاقی ایشان به عنوان قطبِ مخالفِ اِسکان تلقی می‌گردد.» با این حال، در «دستورالعمل واگذاریِ اراضی منابع ملّی و دولتی برای طرح‌های کشاورزی تولیدی و غیرکشاورزی» مصوّب ۲۱ فروردین ۱۳۸۵، در مادهٔ ۵ و تبصره‌های آن آمده است: «مادهٔ ۵-عشایرِ دریافت‌کنندهٔ اراضی متعهد خواهند بود که حداکثر ظرف مدّت یک سال پس از شروع بهره‌برداری، در چارچوب تبصره‌های زیر، طبق تأیید مرجع واگذارکننده نسبت به تحویل اراضی مرتعی واقع در قطب مخالفِ اِسکان اقدام و از کوچ به قطبِ مخالفِ اِسکان خودداری نمایند. تبصرهٔ ۱-عشایری که در مناطق تعیین‌شده اِسکان پیدا می‌نمایند موظف‌اند طبق ضوابط سازمان جنگل‌ها، مراتع، و آبخیزداری نسبت به معرفی بهره‌بردارِ جایگزین در قطبِ مخالفِ اِسکان خود به سازمان یاد شده اقدام نمایند. تبصرهٔ ۲-سازمانِ یادشده موظف است ظرف یک سال پس از شروع بهره‌برداری از اراضی کشاورزی و معرفی بهره‌بردارِ جایگزین در مراتعِ قطبِ مخالف توسط عشایر، نسبت به صدور اسناد قطعی از طریق سازمان امور اراضی به نام عشایر

ذی‌نفع و اِبطال پروانهٔ بهره‌برداری در قطب مخالفِ اِسکان به طور هم‌زمان اقدام نماید. حداکثر دورهٔ انجام اقدامات زیربنایی و آماده‌سازی بهره‌برداری از اراضی کشاورزی و معرفی بهره‌بردارِ جایگزین و صدور اسناد قطعی چهار سال خواهد بود. تبصرهٔ ۳-در صورتی که عشایر اِسکان داده شده ظرف مدّت یک سال پس از بهره‌برداری از اراضی کشاورزی نسبت به معرفیِ بهره‌بردارِ جایگزین اقدام ننمایند، سازمان جنگل‌ها، مراتع، و آبخیزداری نسبت به اِبطال پروانهٔ چرا اقدام و مرتع مذکور بلامُعارض و در اختیار سازمانِ یادشده قرار می‌گیرد تا متناسب با استعداد آن، که توسط کمیسیون استعدادیابی تعیین خواهد شد، واگذار شود.» به این ترتیب، پس از اِسکان عشایر دیگر نشانی از آن وعده‌ها نیست و محل اِسکان عشایر مشمول ضوابط روستاها می‌شود، زیرا در بندهای الف و ج ابلاغیهٔ ۸۹/۴/۱۳ هیئت وزیران گفته شده است: «وزارتخانه‌های کشور و جهاد سازندگی (سازمان عشایر ایران) پیگیری‌های لازم را انجام دهند تا کلیهٔ مراکز جمعیت‌های عشایری که اِسکان یافته‌اند، و همچنین در محل قشلاق ایشان بیشتر از ۲۰ خانوار زندگی دائم دارند، پس از سیر مراحل قانونی به عنوان روستا شناخته شوند. جمعیت این مراکز پس از شناخته شدن به عنوان روستا در محاسبات مربوط به خدمات زیربنایی از زمرهٔ جمعیت عشایری تلقی نمی‌شوند و به عنوان جمعیت روستا محسوب می‌گردد.» و امّا دربارهٔ ضوابط ناظر بر دامداری و مرتع‌داری در روستاها در شیوه‌نامهٔ فنّی و اجرایی، ضوابط و شرایطِ بهره‌برداری از منابع طبیعی و مراتع کشور» در مادهٔ ۳۳ و تبصره‌های آن آمده است: «مادهٔ ۳۳-معرفی روستایی دامدار، در مراتع روستایی به عهدهٔ شورای اسلامیِ محل و تأیید آن به عهدهٔ هیئت‌های مُمیّزی مرتع می‌باشد. تا زمانِ تشکیل شورای اسلامی روستا یا در صورتِ انحلال شورا، معرفی روستاییِ دامدار به عهدهٔ مُعتمدین همان روستا خواهد بود. تبصرهٔ یک: در صورتی که پس از مُمیّزیِ مرتع، بهره‌بردارانِ مرتع روستایی (روستاییِ دامدار) تغییر نمایند، سیاههٔ اسامی جدید توسط شورای اسلامی تهیه و اعلام و مدارک پس از تأیید ادارهٔ کلّ، اصلاح می‌گردد. تبصرهٔ دو: در راستای مدیریتِ بهینهٔ مراتع روستایی، ادارهٔ کل می‌تواند در هر مرتع به یکی از اشکال ذیل عمل نماید:

– برای مراتع روستایی پس از ممیّزی، طرح مرتع‌داری تهیه و جهت اجرا واگذارمی‌گردد. مسئولیت حُسنِ اجرای طرح به عهدهٔ شورای اسلامی یا نمایندهٔ مرتع‌دارانِ ذی‌حق می‌باشد.

– دامدارانِ زیر ۱۰ واحد دامی می‌توانند با اطلاع ادارهٔ کل نسبت به معرفیِ شورای اسلامی روستا یا تشکل مرتع‌داری به عنوان نماینده اقدام نمایند و در هر زمان که صلاح بدانند، با اطلاع ادارهٔ کل و با اکثریت آرا نمایندهٔ خود را تغییر دهند.

– برای دامدارانِ فوق، بخشی از مرتع مشخص و ترجیحاً تَنسیق گردد.

– برای مرتع‌دارانِ بالای ۵۰ واحد دامی مُجاز، پروانهٔ چرای دام مُجزّا صادر گردد.» (تأکیدها از ماست)

این شگردِ شناخته‌شدهٔ جمهوری اسلامی است که در هنگام تغییر دولت‌ها یا تصویب قانون‌های جدید، عوام‌فریبانه به نقد دولت‌ها و قانون‌های گذشته برمی‌آیند و نوید بهشت می‌دهند. امّا دیری نمی‌پاید که توخالی بودن وعده‌ها آشکار می‌شود. واقعیت این است که برخلاف این وعده‌ها، نه‌فقط وضع بهتر نمی‌شود، بلکه هر بار به سَمت بد و بدتر شدن سیر می‌کند!

از میان ده‌ها بررسی صورت گرفته دربارهٔ وضع عشایر اِسکان‌یافته و عشایر اِسکان‌نیافته که از عدم تغییر جدّی در شرایط زندگی عشایر و حتّی تنزّل سطح زندگی آنان سخن می‌گویند، به نمونه‌ای از آنها اشاره می‌کنیم: «با توجه به نتایج انجام گرفته، مشخص گردید [که] جامعهٔ عشایرِ اِسکان‌یافته و اِسکان‌نیافته در منطقهٔ مورد مطالعه (کوهرَنگ)، در زمینهٔ شاخص‌های اقتصادی نظیر درآمد، مالکیت، تولید، و اشتغال تفاوت چندانی ندارند. این امر به دلیل آن است که در زمان اِسکان گروه‌های عشایری کوچ‌رو در مناطق مورد مطالعه، امکان اشتغال تولیدمحور و درآمدِ پایدار برای آنان ایجاد نشده و به همین علّت، وضع اقتصادیشان تقریباً یکسان با اِسکان‌نیافته‌هاست[۸].» روشن است که بحث ما در اینجا اِسکان یا عدم اِسکان گروه‌های عشایری نیست. موضوع این است که اگر اِسکان عشایر نتواند به بهبود زندگی و دسترسی آنان به خدمات اجتماعی و رفاهی بینجامد، نه‌فقط گرهی از مشکلات آنها نخواهد گشود که بر این مشکلات خواهد افزود.

اشاره کردیم که همین که عشایر به هر دو شیوهٔ ممکن اِسکان یابند، شعارهای عوام‌فریبانهٔ حمایتیِ ذکر شده در پیش‌گفتار «تصویب‌نامهٔ کانون‌های عشایری» رنگ می‌بازد، زیرا کانون عشایری از این پس روستا تلقی می‌شود و تابع قوانین و مقررات ناظر بر روستاها خواهد بود. پیش‌تر دربارهٔ حال و روز روستاها و توسعهٔ کالبدی آنها توضیح دادیم. از همین روی، این کانون‌ها را باید حلقه‌ای از زنجیرهٔ سازمان‌دهی «سلسله‌مراتب بازار» و «سامان‌دهی و تثبیت مالکیت‌ها» در راستای تعمیق مناسبات سرمایه‌داری و

۸ – بررسی تطبیقی شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی عشایرِ اِسکان‌یافته و اِسکان‌نیافته (مطالعهٔ موردی: شهرستان کوهرَنگ)؛ نوروزی، محمودیان، زمستان ۹۴.

به سود مجتمع‌ها و هُلدینگ‌های دامداری و دامپروی، و البته چنگ انداختن به مرتع‌های عرفی و سنّتی عشایر دانست.

در سالنامهٔ آماری کشور در سال ۹۵، بر اساس نتایج سرشماری کشاورزی در سال ۹۳ گفته می‌شود: «در ۱۱۶۴هزار بهره‌برداری پرورش‌دهندهٔ دامِ سبُک و جمعاً ۳۱،۴۲۱هزار رأس گوسفند و برّه و ۱۲،۳۳۳هزار رأس بز و بزغاله نگهداری می‌شود که حدود ۲/۳۲ درصد از این بهره‌برداری‌ها هر دو نوع دام را در بر می‌گیرند. حدود ۶۹۶هزار بهره‌برداری کشاورزی کشور دارای فعالیت پرورش گاو و گوساله هستند. تعداد گاو و گوساله در این بهره‌برداری‌ها ۴۲۳۲هزار رأس است که ۷۵ درصد آنها مادّه هستند.» در سالنامهٔ آماری کشاورزی سال ۹۵ تعداد دام‌های سنگین اعمّ از بومی و دورگه و اصیل، حدود ۵۱۲۶هزار رأس اعلام شده است. همچنین، در آمارگیری دامداری‌های صنعتی سال ۹۵ آمده است که: «تعداد کل دامداری‌های صنعتی کشور ۲۱،۰۶۱ واحد با ظرفیت ۳،۶۱۹،۶۹۶ رأس است. از این تعداد ۱۷،۱۳۲ گاوداری صنعتی با ظرفیت کل ۲،۴۴۲،۹۴۳ رأس مربوط به پرورش گاوِ شیری و تعداد ۸۹۲۹ با ظرفیت کل ۱،۱۷۶،۷۵۰ رأس مربوط به فعالیت پَرواربندیِ گاو و گوساله است.» از آنجا که در سالنامهٔ قبلی عشایر کشور در سال ۸۷ تعداد دام‌های سنگین عشایر ۹۸،۹۵۱ گاو و گوساله، ۱۶۴۲ گاو میش و بچه‌گاومیش، و ۱۰،۹۳۸ شتر و بچه‌شتر ذکر شده است، می‌توان گفت که از مجموع دام‌های سنگین کشور، عشایر سهم اندکی دارند و بیشترین سهم به دامداری‌های صنعتی تعلق دارد. سهم دامداری‌های سنّتی و به طور عمده روستاییِ کشور اندکی بیش از ۶۰۰ هزا رأس و در حدود ۱۴ درصد است. با مراجعه به جدول‌های۶، ۷، و ۸ همین سالنامه می‌توان دید که بالغ بر ۶۷ درصد گاوداری‌های صنعتی را گاوداری‌های با کمتر از۱۰۰ رأس گاو تشکیل می‌دهند، ولی گاوداری‌های با بیش از ۱۰۰ رأس گاو به طور عمده متعلق به دولت و هُلدینگ‌ها و مجتمع‌های وابسته به بنیادها، آستان قدس رضوی، و کلان‌سرمایه‌داران متشکل در اتاق‌های بازرگانی‌اند که نزدیک به ۶۰ درصد تولید شیر و پَرواربندی را در اختیار دارند. این درحالی است که هر سال شاهد واگذاری بخشی از دامداری‌های دولتی به بخش خصوصی و به بنیادها هستیم.

از جمله مجتمع‌های عظیم دامداری در مناطق مرکزی می‌توان از «شرکت زرّین غزال» (دائِتی) با ۴۷هزار رأس گاو و مجتمع دامداری ۳۰هزار رأسی پَرواربندی گوسفند (داشتی) در شهرستان خمین در مناطق عُرفی عشایر اشاره کرد[۹]. روشن است که تولیدکنندگان خُرد، اعمّ از تولیدکنندگان سنّتی و صنعتیِ شیر و دام‌های سبُک و سنگین، به علّت برخوردار نبودن از شبکه‌های توزیع و تولید فراورده‌های لبنی، ناگزیر به این مجتمع‌های بزرگ وابسته می‌شوند و تعاونی‌های روستایی، در بهترین حالت نقش واسطه را برای جمع‌آوری و تحویل تولید دام و شیرِ روستایی و عشایری به این مجتمع‌ها ایفا می‌کنند. به عبارت دیگر، این مجتمع‌های بزرگ همراه با کلان‌تجّارِ واردکننده، نقش تعیین‌کننده در قیمت‌گذاری و عرضهٔ شیر، گوشت، و فراورده‌های لبنی دارند؛ فراورده‌های این واحدهای تولیدی را به ثَمَنِ بَخس و بسیار ارزان می‌خرند و با بالاترین قیمتِ ممکن در بازارهای مصرف می‌فروشند. به نمونه‌ای اشاره می‌کنیم: «توقف خریدِ حمایتی شیر، و از سوی دیگر افزایش قیمت نهاده‌های دامی و نرخ ارز در ماه‌های نخست، بار دیگر بازار خرید و فروش شیر خام را دچار مشکل کرد و دام‌های مولّد روانهٔ کشتارگاه‌ها شدند. هرچند که از اردیبهشت امسال با تغییر مجدد مدیرعامل تعاون روستایی و ورود حسین شیرزاد (مشاور ویژهٔ حجتی) به این سازمان، خریدِ حمایتی از سر گرفته شد، امّا به دلیل نبود سازوکار مناسب و عدم پیش‌بینی از محل تأمین اعتبار و پرداخت به‌موقع پولِ دامداران، این طرح به بن‌بست رسید و به‌زودی با فشار کارخانجات لبنی و برخی ذی‌نفعان متوقف و برای همیشه بایگانی شد. به گفتهٔ منابع آگاه، برخی از کارخانجاتِ پُرقدرت لبنی که لابیِ خوبی در مجموعهٔ وزارت صنعت و کشاورزی دارند، در ماه‌های گذشته تلاش می‌کنند طرحِ شیرِ حمایتی را به کُما ببرند و از دستور کار وزارت جهاد کشاورزی خارج کنند.» (جوان، ۹۷/۴/۱۹)

این وضعیت در تولیدِ گوشت و شیرِ دامِ سبُک به گونهٔ دیگری است. بر اساس نتایج تفصیلیِ سرشماری کشاورزی در سال ۹۳، طبق جدول‌های ۵۰ و ۵۱، تعداد دام‌های سبُک مشتمل بر گوسفند و بز ۴۳،۷۵۳،۸۳۹ رأس بوده است. سالنامهٔ آماریِ عشایر کشور در سال ۱۳۸۷ جمعیت دام‌های سبُکِ عشایر را در بالاترین حدّ سال (جدول ۳۱ سالنامهٔ آماری) ۲۳،۲۱۵،۸۹۱ رأس تقویم کرده است. از آنجا که در فاصلهٔ نزدیک به ۱۰ سال از داشته‌های عشایر در این خصوص اطلاع دقیقی در دست نیست و مسئولان سازمان عشایر کشور تعداد دام‌های سبُکِ عشایر را در سال‌های اخیر ۲۵ درصد کل جمعیت دام‌های سبُک کشور ذکر می‌کنند، به طور منطقی می‌توان نتیجه گرفت که شمار دام‌های سبُکِ عشایر کشور رو به کاهش چشمگیری نهاده است[۱۰]. علّت‌های آن هم

---

۹ – برای درک و دریافت ابعاد غول‌آسای این شرکت‌ها که از ناوگان حمل‌ونقل و شبکهٔ گستردهٔ توزیع کافی برخوردارند، به وب‌سایت رسمی آنها مراجعه کنید.

۱۰ – بر اساس اظهارنظرِ رئیس سازمان عشایر کشور، نزدیک به ۱/۸ درصد جمعیت کل کشور را عشایر تشکیل می‌دهند، و ۲۵ درصد تولید

روشن است: اِسکان عشایر و تبدیل وضعیت آنان به ساکنان روستاها و از آنجا به حاشیهٔ شهرها، واردات بی‌رَویّه، خشکسالی‌ها و سیاست‌های زیرِ فشار گذاشتن عشایر با هدف چنگ‌اندازی به مراتع آنها، و به‌ویژه به مراتع مرغوبِ عرفی آنها. بی‌دلیل نیست که به موازات این سیاست‌های ضدمردمی که ثمری جز خانه‌خرابیِ عشایر و درغلتیدن آنان به فقر فزاینده نداشته است، طی دههٔ اخیر رویکرد تأسیس گوسفندداری‌های صنعتی از طریق بخش خصوصی با برخورداری از حمایت‌ها و رانت‌های دولتی و با مشارکت سرمایه‌داران کشورهای حاشیهٔ خلیج فارس در دستور کار جمهوری اسلامی قرار گرفته است. امیر طاهری یگانه، رئیس مرکز اصلاحِ نژاد و بهبود تولیدات دامی کشور، روز چهارشنبه ۱۵ شهریور ۹۵ در گفت‌وگو با پایگاه اطلاع‌رسانی صنایع غذایی و کشاورزی می‌گوید: «کشورهای عرب و عرب‌نشینِ خلیج فارس تمایل زیادی به دامِ سبُک برای مراسم اعیاد مذهبی و... دارند. آنها با طعم لذیذ گوشت گوسفند و بز ایرانی سابقهٔ چندین دهه آشنایی داشته و البته مسافتِ کوتاه و ارزان حمل‌ونقل دریایی و زمینی بر جذابیّت خرید دام سبُک از ایران می‌افزاید... علاوه بر این، ذائقهٔ جمعیت ۸۰ و اندی میلیونی ایران (اگر توان خرید داشته باشند) گوشت گوسفند را بر گاو و گوساله ترجیح می‌دهد و شاهد آن، واردات گوشت گوسفند از نیوزیلند و استرالیا و... و آگهی‌های پی‌درپی فروشگاه‌های زنجیره‌ای برای عرضهٔ بیشتر آن است. امّا واقع امر این است که گوسفندداری به سبکِ نیاکان، حالا دیگر نه اقتصادی است نه سرعت عمل‌آوری و تولید برای رفع نیاز کشور و صادرات را دارد، و صد البته مراتع کشور نیز توانایی پاسخگویی به چرای طبیعی و پذیرای گوسفندان عشایر را ندارد.» (تأکید از ماست) امیر طاهری یگانه امّا نگفت که چه فرقی میان دامپروری عشایر با گوسفندداری صنعتی است که او و هم‌پالکی‌هایش آن را دنبال می‌کنند؟ اگر منظور بهره‌برداریِ بی‌رَویّهٔ عشایر از مراتع است، باید گفت که این ادّعا خلافِ تمام واقعیت‌های موجود است. تخریب مرتع‌ها در کشور بیش و پیش از هر چیز به بی‌کفایتی و رانت‌خواری مسئولان، مرتع‌خواری، دلال‌بازی، غارتگری‌های بخش خصوصی، تخریب منابع طبیعی به دلیل انجام نشدن مطالعات اصولی در توسعهٔ راه‌ها و تأسیسات نظامی، و مسائلی از این دست مربوط می‌شود. بسیاری از همین طرح‌های به‌اصطلاح «عمرانی» و اغلب ناتمام، فقط به دلیل فشار گروه‌های قدرتمند و بانفوذ و با هدفِ سودوَرزی از راه گسترش بورس‌بازی در بستر این طرح‌ها مطرح شده است. ما نیز طرفدار تداوم بهره‌برداری و تولیدِ خُرد کشاورزی نیستیم و راه مقابله با بسیاری از مشکلات و معضلات موجود را در گسترش واحدهای بزرگ دامداری و دامپروریِ بزرگ می‌دانیم. امّا همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، از راه توسعهٔ دموکراتیک و مردمی می‌توان به این هدف رسید. بنابراین، حتّی اگر ادّعای سردمداران جمهوری اسلامی را مبنی بر تخریب مرتع‌ها به دلیل بهره‌برداری نادرستِ عشایر بپذیریم- که نمی‌پذیریم- باز گناهِ اصلیِ آن متوجه خود جمهوری اسلامی است که به‌جای ترویج آموزش‌های اصولی و توسعهٔ تعاونی‌های تولید و توزیع، و تأسیس نهادهای دموکراتیکِ مشارکتی و نظارتیِ مردمی با هدف ارتقای سطح زندگی عشایر و بهره‌مندی آنان از خدمات اجتماعی، راه حذف و نابودی آنان را در پیش گرفته است. از این روی، تردید نداریم که هدف از این اتهام‌زنی‌ها و فرافکنی‌ها فقط پنهان کردن ناتوانی رژیم حاکم در حل مسائل اجتماعی و اقتصادی از یک سو، و پرده‌پوشی بر روش‌های غارتگرانهٔ مبتنی بر توسعهٔ سرمایه‌داری و نولیبرالیسم در خدمت رانت‌خواران و کلان‌سرمایه‌داران است. در این باره می‌توان به صدها پروندهٔ شکایت و اعتراض عشایر کشور، و به‌ویژه عشایر مناطق مرکزی، و از جمله اعتراض عشایر « کُمِهر» و «سُرخی» به چنگ‌اندازی بر مرتع‌های عرفی آنان از سوی باندهای غارتگر از میان سپاهیان و حکومتیان اشاره کرد که از حمایت سازمان‌هایی چون منابع طبیعی، امام جمعه‌ها، و سران قضایی منطقه برخوردارند. دلیلِ محرمانه اعلام شدن این شکایت‌ها نیز نباید بر کسی پوشیده باشد.

به نمونه‌ای از این چنگ‌اندازی در موضوع احداثِ گاوداری ۶هزار رأسیِ بنیاد مسکن در دِلفان لرستان اشاره کردیم. این موضوع را می‌توان در احداث و ساخت مجتمع‌های بزرگ کشت و صنعت و دامداری‌های بزرگ در استان فارس دید. در این میان، روشن است که سیاست تهدید و تطمیع سران عشایر حلقه‌ای از زنجیرِ به‌هم‌پیوستهٔ فشار برای به تسلیم کشاندن عشایر کشور است. در پروندهٔ شکایت عشایر سُرخی از جمله می‌خوانیم: «۱-ما عشایرِ سُرخی، مرکّب از طوایف شش‌گانهٔ بُگی و جبّارزار و جیحون و شَکَره و دهدار و ناصرو، اعلام می‌کنیم که مراتع کوهپایهٔ دَلو شامل مراتع مجاور تنگِ خانی واقع در محدودهٔ ثبتی دارَنگان و مراتع حدّ فاصل جادهٔ قدیمی دارنگان به میشوان در محدودهٔ کوهپایهٔ دَلو خارج و واقع در پلاکِ ثبتی بدیگان (حسین‌آباد) بلوکِ سیاخ، مرتع آباء و اجدادی ما بوده و صدها سال است که این مرتع موطن و مورد بهره‌برداری ما بوده است. ۲-ما عشایر سُرخی اعلام می‌کنیم

گوشت کشور و ۳۵ درصد تولید صنایع دستی کشور توسط عشایر صورت می‌گیرد. (پایگاه اطلاع‌رسانی وزارت جهاد کشاورزی، ۹۶/۶/۲۷)

که در طول نسل‌های متمادی از حریم موقوفهٔ بدیگان (حسین‌آباد) در مقابل متجاوزان حفاظت کرده و در جریان انقلاب شکوهمند اسلامی در مقابل کسانی که می‌خواستند این موقوفه را غارت کنند مسلّحانه ایستادگی کردیم. به این دلیل، از عملکرد کنونی موقوفه‌خواران در چپاول اراضی موقوفهٔ فوق به‌شدّت اعلام انزجار می‌کنیم. ۳-ما عشایر سُرخی اعلام می‌کنیم که موقوفه‌خواران می‌خواهند به بهانهٔ موقوفهٔ بدیگان، که برای ما مقدّس و محترم است، حدود دوهزار هکتار مراتع آباء و اجدادی ما را به پول تبدیل کنند و به این ترتیب منطقهٔ ما را به نابودی و عشایر منطقه را به فلاکت بکشانند. هدف از این اقدام سودجویانه، انباشتن جیب‌های خود با اموال غارت شدهٔ مردم و عشایر محروم منطقه و موقوفهٔ سالارِ شهیدان (علیه‌السلام) می‌باشد. ۴-ما عشایر سُرخی از جناب آقای استاندار به عنوان نمایندهٔ رئیس‌جمهوری اسلامی ایران و ریاست کل دادگستری فارس به عنوان نمایندهٔ قوه قضاییه خواستاریم که به این پرسش‌های ما پاسخ دهند: ۴-۱:علّت واگذاریِ حدود دوهزار هکتار مراتع عشایر سُرخی (از مراتع غرب میشوان تا مراتع جنوب موقوفهٔ بدیجان [بدیگان] و حسین‌آباد تا مراتع تنگِ خانی دارَنگان) به شرکت‌های احرار و بهار و غیره و افراد بومیِ فاقدِ حُسن شهرت یا غیربومیان چیست؟ آیا این واگذاری مراتع و یُرد و ایل‌راه عشایر خلاف نصّ صریح قانون نیست؟ ۴-۲:چرا و با حمایت چه کسان و با چه مجوّزی این شرکت‌ها و افراد مراتع مشجّر را تخریب کرده و با از بین بردن پوشش گیاهی و علوفه‌ای، آن هم در محدودهٔ حفاظت شدهٔ محیط زیست، و احداث جاده، این مراتع را به قطعات یک‌هزار متری و بیشتر تفکیک کرده و فروخته و می‌فروشند. ده‌ها میلیارد تومان پول حاصل از فروش این مراتع به جیب چه کسانی می‌رود؟ ۴-۳:علّت حمایت مقامات ادارات منابع طبیعی و امور اراضی و محیط زیست از زمین‌خواران و تخریبگرانِ مراتع چیست؟ ۴-۴:برای نمونه، به چه دلیل فردی به نام صمد جعفری به‌رغم اینکه ۱۵ هکتار واگذاری او در مراتع ما در ایل‌راهِ تنگِ خانی باطل شده و تنها ۵ هکتار برای وی باقی مانده، که نسبت به واگذاری این پنج هکتار نیز معترضیم، حدود ۶۰ هکتار مرتع مشجّر را علناً تخریب و تفکیک می‌کند و مقامات منابع طبیعی و قوه قضاییه و محیط زیست در مقابل این عمل متجاوزانه و غیرقانونی او کاملاً ساکت و حتّی با وی همراهند؟ توجه کنید به نامهٔ مورّخ ۱۱ خرداد ۸۷ مدیر جهاد کشاورزی شهرستان شیراز به رئیس شعبهٔ ۱۰۲ دادگاه جزایی. و زمانی که عشایر سُرخی می‌کوشند مانع تخریب او شوند، از سوی مقامات قضایی در جایگاه متهم قرار می‌گیرند، در حالی‌که فرد فوق، خاطی و فاقد مجوّز قانونی برای تصرّف و تخریب مراتع ماست. »

امروزه بر کسی پوشیده نیست که یکی از علّت‌های عمدهٔ تخریب مراتع کشور، تخریب سکونتگاه‌های طبیعی عشایر و تخلیهٔ روستاها در مناطق مرزی به دلیل فقر روزافزون ساکنان روستاهاست. این واقعیتی است که حتّی در برخی از گزارش‌های وزارت جهاد کشاورزی و دیگر مسئولان حکومت نیز گاه‌به‌گاه به آن اشاره می‌شود.

این شیوهٔ شناخته شدهٔ جمهوری اسلامی و کارگزاران آن است که بسته به موقعیت‌ها و هدف‌های پشتِ این یا آن سیاست، آمارهای متناقض با کاربُردهای مختلف ارائه کنند. از این رو، زمانی که هدف زیرِ فشار گذاشتن عشایر و به زیر ضرب بردن آنها باشد، از ۶۳میلیون دامِ سبُک (گوسفند و بز) در ایران و مازادِ آن در سطح مراتع کشور، و سودآور نبودنِ آن سخن می‌گویند[۱۱] و آنگاه که هدف، تسهیلِ شرایط برای غارتگری کلان‌سرمایه‌داران، مرتع‌خواران، و رانت‌خواران باشد، از کمبودِ دام سخن می‌گویند و به تأسیس گوسفندداریِ صنعتی با توجه به سودآوری آن سخن می‌رانند. به عنوان نمونه‌ای از این اظهارات فاضلانه، به گوشه‌هایی از یک فراخوانِ بلندبالا در جذب سرمایه‌گذاران اقتصادی (اقتصاد آنلاین، ۹۵/۸/۲۹) اشاره می‌کنیم: «گوسفند یک حیوان نسبتاً خوش‌بُنیه‌ای است که آب و هوای متغیّر و خشک را تحمل می‌کند و با فقیرترین علوفه و غذا به رشد خود ادامه می‌دهد. به‌وسیلهٔ گوسفند می‌توان زمین‌های نامرغوبی که برای کشت و زرع مناسب نیستند را با ایجاد مرتع مصنوعی مورد استفاده قرار داد. گوسفند در مقایسه با سایر دام‌ها به جیرهٔ نگهداری کمتری احتیاج دارد و بیشتر غذایی را که دریافت می‌کند صرف تولید رشد و نموّ خود می‌نماید. به همین سبب، در بیشتر کشورهای دنیا از نظر اقتصادی در رتبهٔ اول قرار دارد. انواع فراورده‌های گوسفند را در تمام طول سال می‌توان به بازار عرضه کرد، به همین جهت دامدار کمتر با مشکلات مالی مواجه می‌شود. پشم حاصله را می‌توان به‌راحتی

۱۱ - رجوع شود به اظهارات معاون وزیر کشاورزی در همایش روزِ جهانی بُز، ایلنا ۹۶/۶/۲۷. این درحالی است که رحیم آقایی، رئیس سازمان جنگل‌ها، مراتع، و آبخیزداری کشور، تعداد دام‌های کشور را ۸۰میلیون ذکر کرد. (ایرنا، ۹۶/۱۲/۹). مقایسهٔ این ادّعاها با نتایج سرشماری کشاورزی در سال ۹۳ به‌خوبی نادرستی این ادّعا را نشان می‌دهد، زیرا چگونه ممکن است که با توجه به شرایط خشکسالی، تخریب روزافزون منابع طبیعی، واردات بی‌رویّه، و خانه‌خرابی بسیاری از روستاییان و عشایر کشور، در زمینهٔ موجودی دام‌های سبُک طی فقط ۲ سال به جهش ۲۰ و ۴۰میلیونی دست یافته باشیم!

انبار کرد و در زمان مناسب به بازار عرضه کرد یا به مسافت‌های دور فرستاد. چربی خالص پشم (لالولین) که از پَسابِ حاصله از شستشوی پشم به‌وسیلهٔ روش‌های شیمیایی جدا می‌گردد به عنوان مخلوط کنندهٔ کِرِم‌های آرایشی و طبّی استفاده می‌شود.» (تأکیدها از ماست) پس مشکل کجاست؟ اگر مشکل، دامداریِ سنّتی عشایر است که می‌توان با آموزش و نظارت از طریق توسعهٔ دموکراتیک تعاونی‌ها، شوراها، و اندام‌های نظارتی آن را حل کرد. به نظر می‌آید که مشکل جای دیگری است. مشکل این است که می‌خواهند عشایر در بازارهای تولید و عرضهٔ دام‌های سبُک، جای خود را به کلان‌سرمایه‌داران و عوامل آنها دهند، حتّی اگر این رویکرد به خانه‌خرابی صدهاهزار زحمتکش عشایری و روستایی بینجامد! با این حال، واقعیت این است که عشایر طی سده‌ها با جمعیتی بسی بیش از امروز به دامداری در مرتع‌ها مشغول بوده‌اند و هیچ‌گاه دامنهٔ تخریبِ مرتع‌ها این چنین گسترده نبوده است. هر کس اندکی آشنایی با عشایر زحمتکش داشته باشد می‌داند که آنان تا چه حدّ ارزش مرتع را می‌دانند و به آن ارج می‌نهند، زیرا حیاتشان به آن وابسته است. پس، هدف از متهم کردن عشایر چیزی جز پنهان کردن دست‌اندازیِ کلان‌سرمایه‌داران به مرتع‌های عُرفی آنان و تغییر کاربَری‌های سودوَرزانه نیست!

واقعیت این است که عشایر کشور، با توجه به جمعیت محدودشان، فعال‌ترین گروهِ جمعیتی کشور و از مولّدترین آنها به‌شمار می‌روند. داده‌های سرشماری سال ۸۷ حاکی از آن است که از جمعیت ۱میلیون و ۳۸۲هزار نفری این گروهِ جمعیتی، ۹۶۱،۳۷۷ نفر ۶ ساله و بیشتر بوده‌اند. جدول ۲۰ که از داده‌های آماری همین سرشماری گرفته شده، ترکیب جمعیتِ فعال و غیرفعال عشایر کشور را نشان می‌دهد.

جدول شمارهٔ ۲۰: **جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر فعال و غیر فعال از نظر اقتصادی عشایر (نفر)**

جمعیت فعال	مرد و زن	مرد	زن
جمع	**۶۷۴۸۶۶**	**۲۷۱۷۳۱**	**۳۰۳۱۳۵**
دامدار	۵۹۴۴۰۰	۳۲۷۱۱۰	۲۶۷۲۹۰
باغدار و زراعت‌کار	۱۰۲۶۴	۷۲۲۲	۳۰۴۲
بافنده قالی، گلیم،جاجیم و ...	۱۷۷۵۷۹	۱۳۴۴	۱۶۲۳۵
کارگر ساده کشاورزی	۳۴۷۶۳	۲۰۹۹۶	۱۳۷۶۷
سایر	۱۷۸۶۰	۱۵۰۵۹	۲۸۰۱
بیکار	۳۸۵۵۹	۲۸۲۸۸	۱۰۲۷۱
جمعیت غیر فعال			
جمع	**۲۴۷۹۵۲**	**۹۳۵۳۲**	**۱۵۴۴۲۰**
محصل	۱۳۱۲۳۰	۷۴۶۰۲	۵۶۶۲۸
خانه دار	۸۲۸۸۲	۰	۸۲۸۸۲
دارای درآمد بدون کار	۱۰۷۱۹	۴۹۰۷	۵۸۱۲
سایر	۲۰۱۱۰	۱۲۷۵۰	۷۳۶۰
اظهارنشده	۳۰۱۱	۱۲۷۳	۱۷۳۸
جمع فعال و غیر فعال	**۹۲۲۸۱۸**	**۴۶۵۲۶۳**	**۴۵۷۵۵۵**

منبع: سالنامه آماری عشایر سال ۱۳۸۷

همان‌طور که دیده می‌شود، بالغ بر ۸۸ درصد از جمعیت فعال عشایر به دامداری مشغول‌اند. ضمن آنکه می‌دانیم که در این گروه جمعیتی، کمتر زن یا کودک و نوجوانی را می‌توان دید که همراه با خانه‌داری یا تحصیل به کار مشغول نباشند. بنابراین، چگونه می‌توان باور کرد که عشایر کشور با توجه به وابستگی زندگی آنان به مرتع، عامل اصلی تخریب مرتع‌ها باشند. قرن‌هاست که عشایر در مراتع کشور به دامداری مشغول‌اند، و حتّی به فرضِ پذیرشِ ادّعای بهره‌برداری بی‌رویّهٔ آنان، مراتع کشور هرگز تا این حدّ- در بازهٔ

زمانی نزدیک به ۳۰ سال- دستخوش ویرانی نبوده است.

جدول ۲۱ نیز ترکیب دام‌های سبُک و سنگین عشایر را در همان سال نشان می‌دهد.

جدول شمارهٔ ۲۱: **شمار دام‌های عشایر (رأس - نفر)**

گوسفند	۱۳۵۸۵۶۸۹
بز و بزغاله	۸۳۴۸۵۲۹
گاو و گوساله	۲۵۳۸۷۷
گاو میش و بچه گاو میش	۹۲۷۱
شتر و شتربچه	۴۱۶۴۲
اسب و کرّه اسب	۱۷۰۹۷
قاطر و استر	۱۶۰۲۹
الاغ و کرّه الاغ	۱۶۸۴۱۸

منبع سال‌نامه آماری عشایر سال ۱۳۸۷

حتّی بر اساس داده‌های آماری این جدول می‌توان دید که سهم عشایر از دام‌های سبُک در سال ۱۳۸۷ بسی کمتر از ادّعاهای کارگزاران جمهوری اسلامی است. واقعیت این است که در این ده سال، عشایر به علّت‌های پیش‌گفته ناگزیر از فرستادن دام‌های خود به کشتارگاه‌ها بوده‌اند. طبیعی است! کاهش روزافزون جمعیت عشایر و مصادرهٔ مرتع‌های عرفی آنان جز این نمی‌گوید!

دامداری و روستاها

با توجه به گسترش محدودهٔ روستاها، در مناطق روستایی نیز فشار مُضاعفی بر دامداران سنّتی وارد می‌شود تا آغُل‌ها و اصطبل‌های واقع در روستاها به خارج از حریم روستاها انتقال یابد. روشن است که این فشارها دامداران سنّتی و خُرد روستایی را با دشواری‌های دوچندانی روبرو کرده است و بسیاری از آنان چاره را فقط در کشتار دام‌های خود یا فروش آنها به دامداران بزرگ‌تر می‌بینند که امکان تأسیس دامداری در خارج از محدودهٔ روستا را دارند. کافی است به نمونه‌ای از گزارش‌های میدانی موجود در این زمینه (قم نیوز، ۹ آذر ۱۳۹۴) توجه کنیم: «محمد علی زاهدی، پیرمرد روستایی، به خبرنگار ما گفت: کشاورزی، دامداری، و دامپروری بخشی از زندگی روستاییان است و اگر این مشاغل را از روستاییان بگیرید، دیگر چه چیزی از روستا باقی می‌ماند؟ در گذشتهٔ نه‌چندان دور، روستاییان به‌جز قند و چایی، تقریباً تمام مایحتاج خود را خودشان تولید می‌کردند و نه‌تنها نیازی به شهر نداشتند، بلکه بسیاری از محصولات تولیدی خود را نیز برای فروش به شهرها می‌بردند. به بهانهٔ اینکه وجود دامداری در داخل روستا غیربهداشتی است و بوی بدی را تولید می‌کند، واحدهای دامداری را به بیرون از روستا بردند که این باعث شد بسیاری از جوانان روستا بیکار شوند. وقتی یک واحد دامداری در کنار خانهٔ من باشد، هزینه‌هایی که من باید برای این واحد انجام دهم بسیار پایین است، چرا که نیازی به نگهبان برای واحد دامداری ندارم و علوفه و آب و دان مورد نیاز مرغ و گوسفند را هم خانواده تأمین می‌کند. وقتی دامداری به خارج از روستا منتقل شد، اولاً دیگر نمی‌شود یک دامداری یا مرغداری کوچک داشت، باید حتماً یک واحد بزرگ و صنعتی احداث کنیم تا به‌صرفه باشد که این کار تقریباً از توان تمام روستاییان خارج است. از سوی دیگر، اگر یک واحدی را هم در بیرون روستا احداث کنیم، چون دیگر اهالی خانه نمی‌توانند نیازهای آن واحد را تأمین کنند، باید یک یا چند کارگر بگیریم و به آنها حقوق بدهیم تا کارهای دامداری یا مرغداری را انجام دهند. همین موضوع باعث شده که بسیاری از روستاییان، به‌خصوص جوانان روستایی، کار دامداری را رها کنند و برای امرار معاش به شهرها بیایند. محمد علی نجفی یک جوان روستایی که فارغ‌التحصیل بخش کشاورزی نیز بود، به خبرنگار ما گفت: معتقدم که روستا باید محل تولید باشد نه مصرف. امروز متأسفانه بسیاری از روستاییان به عنوان یکی از اقشار مصرف کنندهٔ جامعه مطرح هستند. متأسفانه برخی به بهانهٔ اینکه وجود واحدهای کوچک دامداری و مرغداری در داخل روستاها باعث وجود بوی نامطبوع در این مناطق و بعضاً مشکلات بهداشتی

می‌شود، اقدام به جابه‌جایی این واحدها به خارج از روستا کردند که همین موضوع باعث بروز مشکلاتی شده است. در این میان نقش شهرنشین‌هایی که برای خوش‌نشینی به روستاها روی آورده‌اند هم بسیار پُررنگ است، چرا که روستایی با این محیط زندگی کرده بود و طی چندین سالِ گذشته هیچ شکایتی هم از آن نداشت، ولی افرادی که از شهر آمدند و در روستاها سرمایه‌گذاری کردند و ویلاهایی را ایجاد کردند، بوی واحدهای دامداری چندان به مذاق آنها خوش نیامد و چنین نظریه‌ای را مطرح کردند. به نظر من باید تلاش کنیم که روستاها محلی برای تولید باشند و روستاییان ضمن اینکه محصولات مورد نیاز خود را تولید می‌کنند، بتوانند بخشی از این محصولات را نیز به شهرها بفرستند و از این طریق درآمدزایی داشته باشند. توانمندسازی روستاها این نیست که واحدهای دامداری و مرغداری کوچک را از داخل روستا خارج کنیم، بلکه این است که بتوانیم هزینه‌های تولید را برای این قشر پایین بیاوریم که بتوانند محصولات خود را با قیمت مناسب عرضه کنند.» این گزارش بازگو کنندهٔ‌نمونه‌ای از شرایط زندگی دامدارانِ خُرد در روستاهاست. یادآور می‌شویم که طبق نتایج سرشماری کشاورزی در سال ۹۳، از مجموع ۶۹۱،۵۲۵ بهره‌بردارِ دام‌های سنگین (گاو و گوساله) ۵۴۸،۷۶۲ نفر را دارندگان ۱ تا ۵ رأس تشکیل می‌دهند. با این حال، تصریح می‌کنیم که ما نیز مخالف تجمیع دام‌های روستایی و انتقال اصولی آنها به خارج از محدودهٔ روستاها نیستیم، ولی در این رویکرد، اصل باید بر رعایت ضوابط بهداشتی و تجمیع دام‌های روستایی در خارج از حریم روستاها در قالب تعاونی‌های دامداری در مقیاس روستاها و دِهداری‌ها باشد و این کار باید به صورت دموکراتیک و همراه با آموزش‌های اصولی انجام شود. در این میان، البته نقش دولت در حمایت از این تعاونی‌ها از راه واگذاری زمین‌های مناسب و تجهیزات لازم، تضمین خرید با قیمت‌های مناسب، و فراهم آوردن تسهیلات در ایجاد صنایع تکمیلی و عرضهٔ مستقیم محصولات آنان به بازار، و نیز ارائهٔ کمک‌های بلاعوض یا اعتبارات بانکی و مالی بلندمدّت و کم‌بهره، ضرورتی انکارناپذیر است.

جنگل‌ها و جنگل‌داری

جدول ۲۲ مساحت جنگل‌های کشور را در سال ۹۵ به تفکیک نوع جنگل در مناطق گوناگون کشور نشان می‌دهد.

جدول شمارهٔ ۲۲: **سطوح جنگل بدون احتساب بیشه‌زار و درختچه‌زار به تفکیک نواحی رویشی سال ۱۳۹۵ (هکتار)**

جمع	۱۴۳۱۹۰۶۳
هیرکانی	۱۹۶۷۳۱۶
ایرانی تورانی	۴۰۳۲۷۴۷
زاگرس	۶۰۰۰۰۰۰
ارسبارانی	۲۰۰۰۰۰
خلیج – عمانی	۲۱۱۹۰۰۰

منبع سالنامه آماری کشور سال ۱۳۹۵

سالنامهٔ آماری کشور در سال ۹۵ دربارهٔ تقسیم‌بندی جنگل‌های کشور به مساحت کل ۱۴٫۳میلیون هکتار چنین توضیح می‌دهد: ناحیهٔ هیرکانی (خزری) شامل استان‌های گلستان، مازندران، و گیلان که نوار سبز شمال کشور را تشکیل می‌دهد؛ ناحیهٔ ایران و تورانی شامل استان‌های البرز، تهران، خراسان (جنوبی، شمالی، و رضوی)، زنجان، سمنان، مرکزی، قم، کرمان، و یزد که به طور عمده در شرق، جنوب شرق، و مرکز ایران پراکنده‌اند؛ ناحیهٔ زاگرس شامل استان‌های آذربایجان غربی، کردستان، همدان، کرمانشاه، ایلام، لرستان، چهارمحال بختیاری، خوزستان، فارس، کهکیلویه و بویر احمد، و اصفهان که به طور عمده جنگل‌های بلوط غرب کشور را تشکیل می‌دهد؛ ناحیهٔ خلیج فارس شامل استان‌های هرمزگان، سیستان و بلوچستان، و بوشهر که در نوار ساحلی جنوب کشور پراکنده‌اند؛ ناحیهٔ اَرَسبارانی شامل آذربایجان شرقی و اردبیل که متشکل از گونه‌های نادر و منحصر به فرد در شمال غرب ایران است.

این در حالی است که سالنامهٔ آماری کشور در سال ۱۳۶۱ مساحت جنگل‌های کشور را ۱۸،۰۲۰،۴۸۷ هکتار و به شرح جدول ۲۳ تبیین کرده بود:

جدول شمارهٔ ۲۳: **مساحت جنگل‌های کشور به تفکیک نوع آن در سال ۱۳۶۱**

جمع	**۱۸۰۲۰۴۸۷**
جنگل‌های کرانهٔ دریای خزر	۳۴۲۰۴۸۷
جنگل‌های بلوط غرب	۱۰۰۰۰۰۰۰
جنگل‌های پسته (پراکنده در جنوب و شرق)	۲۴۰۰۰۰۰
جنگل‌های کوهستانی آهکی (جنگل‌های ارس)	۱۲۰۰۰۰۰
جنگل‌های گرمسیری و کویری	۱۰۰۰۰۰۰

منبع: سالنامه آماری کشور، سال ۱۳۶۱

با مقایسهٔ دو جدول اخیر می‌توان به میزان تخریب گسترده و وحشت‌زای جنگل‌های کشور و به‌ویژه مرغوب‌ترین آنها پی برد. همان‌طور که دیده می‌شود، طی نزدیک به ۳۵ سال، مساحت جنگل‌های کرانهٔ خزر ۴۲ درصد، جنگل‌های ارسبارانی یا ارس در حدود ۱۵ درصد، و جنگل‌های بلوط در حدود ۴۰ درصد کاهش یافته است. دربارهٔ علّت تخریب این نوع جنگل‌ها، و به‌ویژه جنگل‌های شمال، دیگر نمی‌توان عامل خشکسالی را عمده کرد و دیگر عوامل تخریب جنگل‌ها، از جمله به بهانهٔ توسعهٔ حریم شهرها و روستاها یا توسعهٔ راه‌ها، احداث تأسیسات نظامی و غیرنظامی، و از همه مهم‌تر جنگل‌خواری و بهره‌برداری‌های ویرانگرانه از جنگل‌ها را در پس آن (خشکسالی) پنهان داشت.

در گفتارهای پیشین به ابهام و نقص قوانین مصوّب که تغییر کاربَری‌ها و تخریب زمین‌های زراعی و مرتع‌ها را به بهانهٔ گسترش محدودهٔ روستاها و شهرها ولی به منظور سامان‌دهی سلسله‌مراتب بازارها، تثبیت مالکیت‌ها (بهره‌برداری‌ها)، و خصوصی‌سازی منابع ملّی ممکن کرده است، نوشتیم و تکرار آنها را در اینجا لازم نمی‌بینیم. دربارهٔ وسعت تخریب جنگل‌ها و مناطق حفاظت شده و دیگر منابع ملّی، سازمان‌ها و انجمن‌های طرفدار محیط‌زیست و از جمله «دیدبانان زمین» در هر منطقه و ناحیه به‌تفصیل نوشته‌اند و ما از تکرار آنها درمی‌گذریم. هدفِ ما در اینجا آشکار ساختن بهره‌برداری‌های بی‌رَویّه از جنگل‌ها در نتیجهٔ واگذاری‌ها، یا به عبارت بهتر خصوصی‌سازی‌ها، با عنوان بی‌مُسمّای «طرح حفاظت» از جنگل‌هاست. مسخره و تأسف‌بار است!

در پی مطرح شدن طرح تنفس جنگل‌ها در واکنش به تعهدات و الزامات ناشی از مصوّبات بین‌المللی در حفظ و نگهداری جنگل‌ها، به هنگام طرح و بررسی برنامهٔ ششم توسعه، روزنامهٔ اطلاعات (۱۶ آبان ۹۴) در مقاله‌ای نوشت: «برخی کارشناسان بر این باورند که با قطع بهره‌برداری از جنگل‌ها، مدیریت این اِکوسیستمِ طبیعی به دلیل گره خوردن اجرای طرح‌های جنگل‌داری به درآمد حاصل از فروش چوب، دچار اختلال خواهد شد. امّا گروهی دیگر تأکید می‌کنند که جنگل‌های شمال ایران تابِ تحمل فشار مضاعف بهره‌برداری را ندارند و طرح‌های بی‌قاعدهٔ توسعه‌ای و گردشگری و فشار مردم محلی، اِکوسیستم‌های جنگلیِ شمال را به نابودی سوق می‌دهد.» (تأکید از ماست)

طبیعی است که به موازات مخالفتِ کلان‌بهره‌بردارانِ جنگل‌ها، لابیِ آنها در مجلس نیز برای متوقف کردن آن طرح دست به کار شوند و در کنار آن، افرادی با عنوان پُرطمطراق «کارشناس» در مخالفت با آن به دلیل‌های شِبه‌علمی متوسل شوند. مسخره‌ترین استدلال این است که چون بودجهٔ جنگل‌داری به فروش چوب وابسته است، پس قطعِ فروش چوب موجب اختلال در سیستم اِکولوژی جنگل‌ها می‌شود! به یاد داشته باشیم که گره خوردن بودجهٔ شهرداری‌ها و دِهداری‌ها با تغییرِ کاربَری و فروش مجوّز ساخت‌وساز چه خسارت‌های جبران‌ناپذیری را در عرصهٔ زمین‌های زراعی و باغی در درون و برون حریم شهرها و روستاها به بار آورد. این همان است! استدلال دیگرِ این به‌اصطلاح کارشناسانِ نوکرمآب آن است که: «جنگل‌ها را باید تراشید و به‌جای آنها، جنگل‌های مفید کاشت!» (همان منبع) ما با دکتر دلیری، رئیس انجمن جنگلبانی کشور موافقیم که می‌گوید: «درخت را نباید با جنگل اشتباه گرفت، زیرا جنگل یک اِکوسیستمِ بسیار پیچیده است که در طول زمان به تنوّع رسیده و عنصر اصلی این اِکوسیستم نیز درختان است. حال اگر این مجموعهٔ پیچیده را از میان ببریم و فقط روی درختان آن تمرکز کنیم، چنین مجموعه‌ای جنگل نخواهد شد و پایداری خود را از دست خواهد داد. شروعِ بیابان‌زایی از قطع بی‌موردِ یک درخت آغاز می‌شود. وقتی یک اِکوسیستم پیچیده را از وضعیتِ [تعادل] آن خارج می‌کنید، بردباریَ آن را در برابر شرایط سخت اِکوسیستمی کاهش می‌دهید. درختان وقتی در کنار هم قرار می‌گیرند، اثرات حمایتی و حفاظتی بر روی یکدیگر دارند، بنابراین، عناصر جنگل می‌توانند در طولانی‌مدّت در مقابل

تغییر شرایط محیطی و اقلیم نامساعد دوام بیاورند. امّا هرچه توده‌های جنگلی تُنُک‌تر و دخالت در آنها بیشتر شود، پیچیدگی این توده‌ها کاهش می‌یابد و محیط شکننده‌تر و آسیب‌پذیرتر می‌شود. در باغ‌های میوه و جنگل‌های زاگرس، به دلیل تُنُک بودن، همواره شاهد وجود آفات و بیماری‌های گیاهی هستیم. درختان شهری هم همیشه آفت دارند. در جنگل‌های تُنُک شدهٔ زاگرس، تغییر اقلیم، خشکیِ سراسریِ بلوط‌ها را به همراه داشته است. در حالی که اگر ساختار پیچیدهٔ این جنگل‌ها حفظ شده بود، امکان نداشت با تغییر اقلیم دچار آسیب‌های جدّی شود. بنابراین، بهره‌برداران برای دستیابی به این هدف باید به کل جنگل توجه کنند. امّا در حال حاضر، مُجریان طرح‌ها برای اینکه فعالیت‌هایشان اقتصادی‌تر باشد، برداشت از جنگل‌ها را به شکل متمرکز انجام می‌دهند. یعنی میزانِ چوبی که در ۱۰ سال باید به طور تک‌گزینی از کل سطحِ سری (قطعهٔ محدود شده‌ای از جنگل است که مناسب برای عملیات بهره‌برداری و ادارهٔ جنگل تعریف می‌شود) برداشت شود، همه را متمرکز و در یک سال برداشت می‌کنند که این رفتار، اجرای شیوهٔ تک‌گزینی نیست... جنگل‌های شمال در حال نابود شدن، و مرگ‌ومیر دسته‌جمعیِ درختان در این منطقه در حال رخ دادن است، که با استمرار این وضع، متأسفانه جنگل‌های شمال هم به سرنوشتِ جنگل‌های زاگرس دچار می‌شود. گونه‌هایی مثل شمشاد و شاه بلوط در جنگل‌های شمال به صورت گروهی در حال خشک شدن است و بیابان‌زایی هم در اطرافِ درختان هیرکانی به این جنگل‌ها فشار می‌آورد... اگر امروز ۱۰۰ تا ۲۰۰میلیارد تومان کاهش درآمد از محل برداشتِ چوب را جبران نکنیم، در آینده برای اصلاح جنگل‌ها به هزاران هزار میلیارد تومان اعتبار نیاز داریم که قطعاً قادر به تأمین آن نخواهیم بود... عدم توجه به مسائل اِکولوژیکی در بلندمدّت فاجعهٔ اقتصادی به بار خواهد آورد. نمونهٔ بارز عدم توجه به مسائل اِکولوژیکی، وضعیت امروز دریاچهٔ ارومیه و جنگل‌های زاگرس است که دولت ناگزیر است با پرداخت هزینه‌های سنگین، این خسارات را جبران کند. متأسفانه ما قبل از اینکه جنگل‌هایمان را بشناسیم، آنها از دست می‌دهیم!» (همان منبع؛ تأکید از ماست)

به‌علاوه، حق با اوست که در پاسخ به کسانی که «نگران» توقف بهره‌برداری از جنگل‌ها به علّت از دست رفتن اشتغال بهره‌برداران هستند، می‌گوید: «صنایع چوب کشور به ۲ دستهٔ بالادستی و پایین‌دستی تقسیم می‌شوند. حذف بهره‌برداری برای این صنایع مشکلی ایجاد نمی‌کند، زیرا مجوّز آنها بر مبنای واردات چوب صادر شده است. اشتغال یک گروه ۳ تا ۴هزار نفره [منظور بهره‌برداران از جنگل‌هاست] به صورت مستقیم با بهره‌برداری از جنگل‌ها در ارتباط است. بنابراین، اگر امروز بهره‌برداری از جنگل‌ها متوقف شود، دولت باید مشکلات اقتصادی-اجتماعیِ بهره‌برداران از جنگل‌ها را رفع کند. امّا اقدامات دیرهنگام سبب می‌شود در کمتر از ۱۰ سال آینده، دولت ناگزیر به حل مشکلات و پیامدهای حذف جنگل‌ها برای یک جمعیت ۷۰میلیون نفری ایرانی باشد! در بهترین حالت و در بالاترین حدّ، ظرفیتِ بهره‌برداری از جنگل‌های شمال ۷۰۰هزار مترمکعب چوب در سال است. در حال حاضر، میزان مصرف چوب در کشور ۷میلیون مترمکعب است. سؤال این است که این میزان چوب از کجا تأمین می‌شود؟ اگر بپذیریم یک‌میلیون مترمکعب چوب از محل زراعتِ چوب و ۲میلیون مترمکعب از محصولات باغی تأمین می‌شود و آمار واردات هم حدود یک‌میلیون مترمکعب به ثبت رسیده است، بقیهٔ چوب مورد نیاز کشور از کجا تأمین می‌شود؟ حدود ۲میلیون مترمکعب چوب در کشور از محل قاچاق تأمین می‌شود و باید برای جلوگیری از این روندِ مخرّب، برنامه‌ریزی انجام گیرد.» (همان منبع)

ما این گفتارِ تلخیص شده از گفت‌وگوی بلندبالا و کارشناسانه را از آن رو نقل کردیم که به بسیاری از حقایق وحشتناک حاکم بر بهره‌برداریِ راهزنانه از جنگل‌های کشور اشاره دارد و ما را از استناد به مشاهدات خود و ده‌ها گزارش موجود دیگر در این زمینه بی‌نیاز می‌کند. امّا پرسش اصلی اینجاست که چرا باید جنگل‌داری در کشور به فروش چوب، یا به عبارت بهتر به واگذاری جنگل‌ها به بخش خصوصی، وابسته باشد و در عین حال، هر بار که از تخریب جنگل‌ها سخنی به میان می‌آید، دولت‌ها با فرافِکنی از کمبود بودجه در تأمین تجهیزات و جذب نیروی انسانی کارآمد در حفظ و نگهداری جنگل‌ها سخن می‌گویند! در حالی که با دستِ گشاده، درآمدهای عمومی را حیف و میل می‌کنند. آخر چه وظیفه‌ای مهم‌تر از حفظ و نگهداری دارایی ملّی و ثروت‌های عمومی است؟ پرسش دیگر این است که این حجم برداشت که آقای دلیری از آن به قاچاق تعبیر می‌کند، توسط چه کسانی و چگونه صورت می‌پذیرد؟ روشن است که همچون همیشه، سخنگویانِ کلان‌سرمایه داریِ نوکیسه و به‌اصطلاح «کارشناسان» جیره‌خوار آنان، برای رَد گم کردن، انگشتِ اتهام را به سوی روستاییان و کشاورزان برمی‌گردانند. حتّی اگر این اتهام را هم بپذیریم- که نمی‌پذیریم- پرسش دیگر این است که خریدارانِ این حجم از چوب چه کسانی هستند، یا به عبارت دیگر، این حجم از برداشت به سفارش چه کسانی صورت می‌پذیرد که از هر گونه پیگرد و مجازات مصون‌اند؟

در اینجا نیز، همچون دیگر عرصه‌ها، به مجتمع‌ها و هُلدینگ‌ها یا شرکت‌های مادرِ آستان قدس رضوی، بنیادها، و کلان‌سرمایه‌داران گرد آمده در اتاق‌های بازرگانی در همدستی با بورژازی بوروکراتِ پا سِفت کرده در دستگاه‌ها و شرکت‌های دولتی می‌رسیم. به دلیل

گستردگی و پیچیدگی روابط درونی و بیرونیِ این مجتمع‌ها با شرکت‌های وابسته به خود و بهره‌برداران به‌اصطلاح مستقل امّا طرفِ معامله و سفارشِ آن‌ها، فقط به نمونه‌هایی از آن اکتفا می‌کنیم.

بر اساس داده‌های رسمیِ سازمان اقتصادی آستان قدس رضوی، هُلدینگ صنایع چوب این سازمان- شرکت صنایع چوب آستان قدس رضوی- در کنار دیگر فعالیت‌های خود، انحصار تأمین، تجهیز، و ترمیمِ فرش‌بافت‌ها و سازه‌های چوبیِ مساجد، امامزاده‌ها، اماکن متبرکه، و عتبات عالیه در داخل و خارج از کشور را نیز در اختیار دارد. با مراجعه به سایت رسمی این شرکت می‌توان از لابه‌لای خبرهای مندرج در آن به دامنهٔ گستردهٔ فعالیت این شرکت پی برد. برای نمونه، در تاریخ ۹۴/۴/۱۶، این شرکت از این فعالیت‌ها خبر می‌دهد: «در حال حاضر، ساخت درب‌های طرح توسعهٔ صحن آزادیِ حرم مطهّر حضرت رضا(ع) با استفاده از هنرهای اصیل آلاتِ چینی و گره چینی به پایان رسیده است. کارِ تجهیز سالن جلسات شورای شهر مشهد شامل دکوراسیون داخلی، ملزومات اداری و چوبی، و همچنین ساخت و نصب درب و چهارچوب‌های بلوک C بُرج پاژ انجام شده است. تجهیزات کتابخانه‌ای و پنجره‌های سنّتی در طرح توسعهٔ ضلع شرقی حرم حضرت معصومه(س) در قم، و تجهیزات و ملزومات اداری تالار شهر شهرداری مشهد با استفاده از محصولات ویژه و خاص شرکت صنایع چوب ساخته شده است. پروژه‌هایی همچون ساخت نورگیرهای رَواق امام خمینی، حرم مطهّر رضوی، پنجره‌های هتل قدس مشهد، و همچنین درب‌های شبستان حضرت فاطمه زهرا(س) و حرم مطهّر حضرت علی(ع) واقع در نجفِ اشرف، در مرحلهٔ ساخت قرار دارند. کارِ ساخت درب و چهارچوب‌های سنّتی موقوفات باغ دولت‌آبادِ یزد با بهره‌گیری از هنرهای گره چینی و آلات چینی هم‌اکنون در مرحلهٔ مشاوره برای طراحی و بررسی طرح است. تجهیزات و دکوراسیون هتل نسترن برای تأمین تمام تجهیزات، همچون مبلمان، کمد، و... در مرحلهٔ نصب و پایان کار، و همچنین ساخت درب و چهارچوب‌های سنّتی از نوع گره چینی برای مسجد مالک اشتر ستاد ناجا در تهران نیز در دست اقدام است.» همچنین، در خبر روز ۹۷/۲/۲۲ آمده است: «سرپرست شرکت صنایع چوب آستان قدس رضوی گفت: هشتمین محمولهٔ چوبیِ حرم حضرت علی(ع) با حضور سیدرضا فاطمی امین، مدیرعامل سازمان اقتصادی رضوی، ارسال شد. این محموله شامل انواع درب و پنجره‌های نفیس با طراحی سنّتی است. جنس این محموله از چوب ساج برِمه است که به علّت خواص فیزیکی خاص خود و بافت چرب آن، در شرایط آب و هوایی نجف که اختلاف دما در فصول مختلف سال بیش از ۶۰ درجه می‌باشد، مقاوم است. ارسال ۷۶ عدد درب و پنجره، معادل ۳۰۰ مترمربع در هشتمین محمولهٔ چوبی، مربوط به بخشی از درب‌های کفشداری و بخشی از درب‌های مدرسهٔ طلاب در بخش زیارتی و همچنین درب و پنجره‌های ساختمان موزه و بخشی از درب و پنجره‌های ساختمان اداری واقع در بخش غیرزیارتی است. با ارسال این محموله، تعداد ۵۵۱ باب درب و پنجره برای بخش زیارتی و تعداد ۱۰۵ عدد درب و پنجره ویژهٔ بخش غیرزیارتی توسط شرکت چوب آستان قدس رضوی تهیه و ارسال شده است. در این درب و پنجره‌ها از هنرهای معماری ایرانی اسلامی شامل گره چینی، آلات چینی و مُنبّت استفاده شده است. قبل از این قرارداد، تعداد ۱۲ باب درب بابت اتصّالِ حرم قدیم به رَواق حضرت زهرا سلام‌الله علیها و همچنین پنجرهٔ فولاد حضرت اُم‌البنین توسط این شرکت ساخته شده است. تولیدات این شرکت پاسخگوی نیاز بخش عمده‌ای از مصنوعات چوبی در داخل کشور است. این شرکت در تمامی حوزه‌های مربوط به ساخت ملزومات چوبیِ اماکن مذهبی، ملزومات چوبیِ اماکن اقامتی و هتلی، ملزومات چوبیِ کتابخانه‌ها، ساخت تجیزات چوبیِ اداری و... فعالیت می‌کند.» (تأکیدها از ماست) همان‌طور که می‌بینیم، این شرکت علاوه بر آنکه از بهره‌برداران عمدهٔ جنگل‌هاست، خریدار عمدهٔ بسیاری از تولیدات چوب یا محصولِ بهره‌برداران جزء و کلِ جنگل‌های کشور است؛ در تولید و ساخت از روش برون‌سپاری بهره می‌گیرد و به عنوان فروشنده و پیمانکار، محصول نهایی را بر اساس قرارداد به مراکز برشمرده در گزارش‌های فوق می‌فروشد. خریدارانِ این محصولات نیز بهای آنها را از محل کمک‌های مردم، درآمدهای اختصاصی خود از قبیل موقوفات و سرمایه‌گذاری‌های مستقل، و البته از محل اعتبارات دولتیِ خاص خود پرداخت می‌کنند. ناگفته پیداست که این شرکت، همچون همهٔ شرکت‌های دیگر از این دست، «ید طولایی» در وارداتِ چوب و فراورده‌های چوبی نیز دارد.

هنگامی که در سال ۱۳۹۵ طرحِ بحثِ «تنفس جنگل‌ها» مطرح شد، از جمله مخالفان طرح مذکور، همین سازمان بود که با لابیگری‌های خود و دیگر بهره‌بَرداران عمده، مانع از اجرای آن شد و این مخالفت به مسکوت گذاشتن طرح به مدّت ۳ سال منجر شد. خبرنگار اقتصادی ایلنا در تاریخ ۹۶/۲/۲۰ در این باره می‌نویسد: «بر اساس سیاست دولت، وزارت جهاد کشاورزی و سازمان جنگل‌ها و مراتع کشور مبنی بر واگذاریِ امور به بخش خصوصی و مشارکت دادن صاحبان صنایع مرتبط با جنگل در

حفظ، حراست، احیا، بازسازی، و بهره‌برداریِ بهینه از جنگل‌ها، در سال ۱۳۶۵ و با موافقت تولیت آستان قدس رضوی، «شرکت کشاورزی و عمران جنگل‌های قدس رضوی» تأسیس و به ثبت رسید. بنابراین، یکی از مهم‌ترین وظایف این شرکت که «احیا»ی جنگل‌ها عنوان شده، از طرف آستان قدس رضوی به این شرکت سپرده شده است. پس از اظهارات «ابتکار» مبنی بر اینکه «دستور توقف کامل بهره‌برداری از جنگل داده شده است»، ابراهیم رئیسی- تولیت آستان قدس رضوی- در همایش تجلیل از محیط‌بانان برتر کشور، از توقف بهره‌برداری از جنگل‌ها توسط شرکت‌های وابسته به آستان قدس رضوی خبر داد و گفت: بهره‌برداری از جنگل‌ها را در شأن آستان قدس رضوی نمی‌دانیم. اظهارات تولیت آستان قدس رضوی در حالی مطرح شد که طبق گزارش ساکنان محلی، در حال حاضر شرکت وابسته به آستان قدس رضوی در حال بهره‌برداری از جنگل ویسر است که در بخش کجور واقع شده است. همچنین، طبق گزارش ساکنان محلی، بهره‌برداری از جادهٔ جنگلی صدا و سیما، که به خاطر دکل‌های صدا و سیما این اسم را برای آن انتخاب کرده‌اند و در شهر کلارآباد واقع شده است، نیز ادامه یافته است. از آستان قدرس رضوی انتظار می‌رود پاسخ دهد که آیا این گزارشِ ساکنان محلی در خصوص تداوم بهره‌برداری از جنگل‌های شمال کشور صحّت دارد یا خیر؟ و اگر صحّت دارد، مجوّز آن از سوی چه نهادی صادر شده است؟» در پی درج مطالبی از این دست در برخی رسانه‌ها دربارهٔ بهره‌برداری از جنگل‌های شمال کشور، روابط عمومی آستان قدس رضوی بیانیه‌ای در پاسخ صادر کرد. در این بیانیه آمده است: «در سال ۱۳۹۲ و در زمان تولیت فقید آستان قدس رضوی، حدود طی تشریفات قانونی به بخش خصوصی واگذار شد، و پس از انتصاب تولیت جدید آستان قدس رضوی، با دستور ایشان و با توجه به رویکرد و سیاست‌های جدیدِ ناظر به عدم ضرورت در تداوم فعالیت‌های مربوط به بخش جنگل، مقرر شد کلیهٔ سهام اسمی این شرکت از آستان قدس خارج و به بخش خصوصی واگذار شود که هم‌اکنون مراحل اجرایی انتقال سهام به بخش خصوصی در حال اتمام است. در بخش دیگری از این بیانیه خاطرنشان شده است: از آنجایی که در حال حاضر آستان قدس رضوی هیچ‌گونه نقش و دخالتی در اقدامات و پروژه‌های این شرکت ندارد، مسئولیتِ هر گونه اقدام بعدی متوجه آستان قدس رضوی نیست.» (خبرگزاری مهر، ۲۵ اردیبهشت ۹۶) با کمی تعمّق در این بیانیه می‌توان به شیوهٔ مزورانه این تولیت پی برد، زیرا کمتر کسی است که نداند، تأسیس سازمان اقتصادی رضوی در جنب آستان قدس رضوی با شخصیت حقوقیِ مستقل بیانگر استقلال این سازمان از آن آستان نیست. به‌علاوه، معلوم نیست واگذاری ۹۰ درصد سهام شرکت کشاورزی و عمران جنگل‌های قدس رضوی، که خود شرکتی خصوصی و تابع مقررات شرکت‌های خصوصی است، به بخش خصوصی دیگر چه صیغه‌ای است؟ از طرف دیگر، آن شرکتی که آستان قدس از آن به عنوان بخش خصوصی نام می‌برد، خود یکی دیگر از شرکت‌های اَقماریِ آستان و سازمان اقتصادی آستان قدس رضوی است. وابستگیِ سازمان اقتصادی اخیر به تولیت آستان رضوی نیز بر کسی پوشیده نیست! اگر چنین نیست، پس چرا در وب‌سایت این آستان از سازمان اقتصادی رضوی به عنوان جزء جدایی‌ناپذیر آستان قدس یاد می‌شود؟ و امّا، دربارهٔ «شرکت کشاورزی و عمران جنگل‌های قدس رضوی» باید گفت این شرکت دیرتر به هُلدینگ‌ها و شرکت‌های به‌ظاهر مستقل تقسیم و تفکیک شد و در این میان «شرکت کشاورزی و عمران جنگل‌های قدس رضوی» به «شرکت صنایع چوب آستان قدس رضوی» تغییر نام یافت. این است آن واگذاری‌ای که رئیسی از آن یاد می‌کند! دروغ‌گویی و دغل‌کاری تا کجا؟

الگوی رفتاریِ سازمان فوق در بهره‌برداری از جنگل‌ها قابل انطباق بر تمام مجتمع‌ها و هُلدینگ‌های وابسته به دیگر بنیادها و کلان‌سرمایه‌دارانِ کشور است. از دیگر مجتمع‌های عظیم اقتصادیِ فعال در این زمینه می‌توان به «شرکت سرمایه‌گذاری صنایع چوبی و سلولزی پارس» وابسته به بنیاد مستضعفان و شرکت‌های وابسته به این شرکت سرمایه‌گذاری اشاره کرد: ۱-شرکت تولیدی و صنعتی ایران چوب؛ ۲-شرکت تخته فشاری و فورمیکاسازی؛ ۳-شرکت صنعت چوب شمال؛ ۴-شرکت نئوپان کارون؛ ۵-شرکت کشت و صنعت پیوند هراز و شرکت نئوپان خلخال. خوانندگان می‌توانند با مراجعه به وب‌سایت رسمی این شرکت‌ها به ابعاد گستردهٔ فعالیت آنها پی ببرند.

از دیگر فعالیت‌های ضدمردمیِ دولت‌ها، واگذاریِ جنگل‌ها و منابع طبیعی به ازای دستمزد پیمانکارانِ طرف قراردادهای جاده‌سازی و نظایر آن است. از نمونهٔ این واگذاری‌ها با اختیارِ واگذاری به غیر برای فروش و تغییرِ کاربَری، باید به ساختن بزرگراه تهران-شمال اشاره کرد. در ساختن این بزرگراه ۳ پیمانکار اصلی و تعداد زیادی پیمانکار فرعی دخالت دارند. مهم‌ترین پیمانکارِ اصلی این طرح، بنیاد مستضعفان است. بنا بر گزارش خبرگزاری فارس(۹۶/۱۲/۱۴) فقط در یک مرحله از ساخت در سال ۷۵، دولتِ وقت ۲۸۷۰ هکتار از زمین‌های اطراف این بزرگراه را به بنیاد مستضعفان واگذار کرد که بیش از هزار هکتار از آن، زمین‌های جنگلی بود!

تخریب منابع طبیعی

تمام آنچه دربارهٔ تخریب زمین‌های زراعی، مرتع‌ها، و جنگل‌ها گفته شد، در مورد چشمه‌سارها، روان‌آب‌ها، تالاب‌ها، دریاچه‌ها، آلودگی آب‌های زیرزمینی و روان‌آب‌ها، و حتّی مناطق حفاظت شده نیز صادق است. در این باره پژوهش‌های میدانیِ بسیاری صورت گرفته است که خوانندگان را به این پژوهش‌های مستقل فعالان محیط‌زیست و از جمله «دیدبانان زمین» ارجاع می‌دهیم که به صورت تفصیلی و میدانی دامنهٔ این تخریب‌ها را در هر ناحیه و منطقه پی گرفته‌اند.

تولید دام، طیور، و آبزیان

طبق داده‌های آماری سالنامهٔ کشاورزی وزارت جهاد کشاورزی، تولید دام و طیور و آبزیان در سال ۱۳۹۵ به شرح جدول ۲۴ بوده است:

جدول شمارهٔ ۲۴: **تولید دام و طیور - سال ۱۳۹۵ (هزار تُن)**

گوشت قرمز	۸۲۳
گوشت مرغ	۲۰۶۹٫۲
گوشت ماهی	۱۰۶۲٫۳
گوشت میگو	۳۰٫۷۵
شیر	۹۶۵۳٫۴
تخم مرغ	۹۴۰٫۵
عسل	۸۱٫۵
پیله‌تر	۹۲۳
ابریشم خام	۱۴۷
ماهی کیلکا	۲۲٫۴
مزارع گرم آبی	۲۰۱
مزارع سرد آبی	۱۴۰٫۶

بر اساس داده‌های آماری، تولید دام، طیور، و آبزیان در ۴۰ سال گذشته سیر صعودی داشته است. این در حالی است که بر پایهٔ نتایج آمارگیری‌های دامداری‌ها و مرغداری‌های صنعتی، دیده می‌شود که تعداد واحدهای فعال در این عرصه سیر نزولی طی کرده است. برای مثال، از ۲۶،۰۶۱ دامداری صنعتی و ۶۰۳ مؤسسهٔ تولید مرغ مادر، به ترتیب ۱۸،۵۴۷ دامداری و ۴۶۶ مؤسسهٔ تولید مرغ مادر در سال ۹۵ فعال بوده است. اگر در کنار این داده‌ها به واقعیت‌هایِ موجود نظر بیندازیم می‌بینیم که در رقابت‌های موجود، واحَدهای کوچک و متوسط بوده‌اند که از دور کنار رفته‌اند. از این رو، با توجه به خصوصی‌سازی فزاینده و واگذاری واحدهای دولتی به بخش خصوصی می‌توان نتیجه گرفت که مسیر تولید در این عرصه از فعالیت‌های کشاورزی، به سود تولید صنعتی و به سمتِ انحصاری شدن این تولید در قالب شرکت‌ها و مؤسسه‌های وابسته به هُلدینگ‌های بزرگ و متشکل در سندیکاهای کارفرمایی چرخش یافته است. واقعیت این است که نقش تعاونی‌ها در این بخش نیز، همچون سایر بخش‌های کشاورزی، در بهترین حالت به جمع‌آوری و تحویل تولید خُردِ قابل عرضهٔ خود در بازار به شرکت‌ها و مؤسسه‌های بزرگ تولید فراوری‌های دامی و شرکت‌های پخش و عرضهٔ این تولیدها، اعمّ از دولتی و خصوصی، کاهش یافته است، و همان‌طور که گفته شد، هُلدینگ‌ها و مجتمع‌های بزرگ با در اختیار داشتن واحدهای فراوریِ مؤسسه‌های بزرگ و برخوردار از شبکهٔ گستردهٔ پخش و عرضهٔ این محصولات، در قیمت‌گذاریِ محصولات نقش تعیین کننده دارند؛ با هر گونه خرید تضمینیِ دولت مخالف‌اند و می‌کوشند که این محصولات را به ارزان‌ترین بها بخرند و به بالاترین قیمت بفروشند. روشن است که در این فرایند، کشاورزان و دامداران به طور غیرمستقیم تحت استثمار شرکت‌ها و مجتمع‌های بزرگ درمی‌آیند. نیز، نباید فراموش کرد که این مجتمع‌ها که خود جزئی از مافیای واردات و صادرات‌اند، از حربهٔ واردات برای واداشتن تولیدکنندگان خُرد به گردن گذاشتن به این خواستشان حداکثر بهره را می‌برند.

برای آشنایی با دامنهٔ عمل این غول‌های اقتصادی و عملکرد آنها در بازارهای تولید، توزیع، و صادرات و واردات کافی است به این آگهی نظری بیندازیم: «شرکت توسعهٔ دامپروری و کشاورزی امداد (وابسته به مجتمع اقتصادی کمیتهٔ امداد امام خمینی) به عنوان هُلدینگ تخصصیِ بخش کشاورزی و دامداری، با دارا بودن شرکت‌های فعال در زمینهٔ تولید محصولات باغی، زراعی، و دامی در اقصیٰ نقاط کشور، آمادگی دارد تا با شرکت‌های باسابقه و خوشنام در زمینهٔ صادرات و واردات محصولات کشاورزی، فراوری محصول، صنایع تبدیلی، و صنایع بسته‌بندی همکاری و مشارکت نماید. لذا از شرکت‌هایی که مایل به همکاری در زمینه‌های فوق‌الذکر می‌باشند دعوت می‌گردد تا درخواستِ مکتوب و مشخص خود را به همراه خلاصه‌ای از رِزومهٔ فعالیت‌های انجام شده با نهادهای مشابه با این هُلدینگ به آدرس این شرکت ارسال نمایند. بدیهی است شرکت پس از بررسی سوابق، تدریجاً با شرکت‌های مورد تأیید تماس حاصل خواهد نمود.»

گفتار چهارم

بحران آب و نظام بهره‌برداری از آب

پیش‌گفتار

کم‌آبی نه موضوعِ دیروز و امروز که موضوعی دیرینه‌سال است. پرسش اساسی این است که چرا به‌رغم هشدارهای کارشناسان نیروهای سیاسی و از جمله حزب تودهٔ ایران طی دهه‌های گذشته، کار به بحران دامنه‌دار امروزی کشیده شده است؟ چه فکری برای غلبه بر این بحرانِ فراگیر و جلوگیری از پیامدهای ویرانگر آن شده است؟

این جستار بر آن نیست که فقط به بازنماییِ خطرِ عظیمی بپردازد که از این ناحیه کشور را به کام خطر و فاجعه فرو برده است، زیرا امروز دیگر کمتر کسی را می‌توان یافت که از جدیّتِ این بحران بی‌اطلاع باشد. شرایط به گونه ای است که حتّی رژیم حاکم و کارگزاران آن نیز قادر نیستند با سکوت از کنار آن بگذرند. از همین روست که مُسبّبانِ این وضعِ بحرانی، مُجریان خواست‌های کلان‌سرمایه‌داران و بزرگ‌زمین‌داران، در مواجهه با این پدیده، همچون همیشه فرافِکنی می‌کنند و عوامل طبیعی و کشاورزی و به‌ویژه کشت‌وکار و سیستمِ آبیاری سنّتی را متهم ردیف اوّل معرفی می‌کنند. نزدیک به ۴ دهه است که بی‌اعتنا به هر گونه تغییرات جمعیتی، اقتصادی، اجتماعی، و ترکیبِ بافتِ شهر–روستاها و افزایش تولید آب به بیش از چندبرابر، همچنان می‌شنویم که سهم کشاورزی از مصرف آب بیش از ۹۰ درصد است و در این میان، سهم کشاورزیِ سنّتی در مصرف آب، سهمِ غالب است. پرسش این است که این جنگ روانی و هیاهوی تبلیغاتی چه هدف‌هایی را دنبال می‌کند؟

نخست آنکه می‌گویند نظر به اهمیت کشاورزی در تأمین امنیت و استقلال غذایی کشور، این شرایطِ بحرانی ناگزیر است، و مادام که چنین خواستی دنبال می‌شود، راهکارِ بنیادینی برای حل این بحران متصوّر نیست؛ راه حلِ اساسی دست کشیدن از این خواست، باز کردن کامل درهای کشور، و در پیش گرفتن سیاست واردات و صادرات بر اساس «مزیّت‌ها و هزینه‌ها»ست.

دوّم آنکه به دلیل عقب‌ماندگیِ مناسبات ارضی و نظام بهره‌برداری از آب، باید در این دو عرصه دگرگونی رخ دهد، و این دگرگونی از مسیر سرمایه‌داری و حذفِ بهره‌برداران خُرد به سودِ کلان‌سرمایه‌داران عملی می‌شود. از این دیدگاه، چه باک اگر این سمت‌گیری به بهای خانه‌خرابیِ میلیون‌ها کشاورز و زحمتکش تمام شود!! پیامدِ ناگزیر «توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی» ادّعایی، البته از مسیر سرمایه‌داری و سیاست‌های اقتصادی نولیبرالی، همین است و خواهد بود! اگر خطِ سِیر سیاست‌های اتخاذ شده در این عرصه را

طی نزدیک به ۴۰ سال گذشته پی گیریم، می‌بینیم که به‌رغم تمام شعارهای عوام‌فریبانه و فراز و فرودها، هدف فقط تقویتِ بخش خصوصی، یا به عبارت دیگر، تقویت و تثبیت هرچه بیشتر کلان‌سرمایه‌دارانِ فعال در بخش کشاورزی بوده است.

اما برخلاف این تبلیغاتِ عوام‌فریبانه و خاک پاشیدن به چشم مردم، حزب تودهٔ ایران از دهه‌ها پیش همواره بر اهمیت کشاورزی در تأمین امنیت و استقلال غذایی کشور پای فشرده است و بر ضرورت بهره‌برداری علمی و عادلانه از آب تأکید کرده است و آن را جزء جدایی‌ناپذیرِ اصلاح بنیادین مناسبات ارضی در کشوریِ کم‌آب چون ایران دانسته است.

پیشینهٔ تاریخی

از میان انبوه اسناد هشدار دهندهٔ حزب تودهٔ ایران دربارهٔ ضرورت بهره‌برداریِ بهینه و عادلانه از منابع آبی کشور، می‌توان به نقد «طرح قانونی توزیع عادلانهٔ آب» از جزوهٔ «سرنوشت انقلاب در گرو نظام اقتصادی-اجتماعی جمهوری اسلامی» در نیمهٔ سال ۱۳۶۱ و به هنگام طرح آن در مجلسِ وقت اشاره کرد. در آن زمان، حزب تودهٔ ایران ضمن نقد اصولی لایحهٔ مذکور، که در نیمهٔ دوّم همان سال به تصویب رسید، نسبت به پیامدهای فاجعه‌بار آن لایحه هشدار داد. قانون مذکور را که به «قانون آب» معروف شد، باید سنگِ زیرین و کژنهادهٔ بنای لرزان و شکنندهٔ کنونی دانست.

ما در گفتار مربوط به نظام بهره‌برداریِ کنونی از زمین‌های کشاورزی به کارزار گستردهٔ بزرگ‌مالکان و کلان‌سرمایه‌دارانِ برخوردار از حمایت روحانیان و بازاریان بزرگ و کارگزاران آنان در حکومت علیه جنبش کشاورزان کم‌زمین و بی‌زمین در روستاها، و لشکرکشی علیه حزب تودهٔ ایران در سال‌های پس از انقلاب اشاره کردیم و در اینجا دیگر تکرار آن را ضرور نمی‌بینیم. فقط اشاره می‌کنیم که پیش‌نویس قانون موسوم به آب که از نیمهٔ دوّم سال ۵۹ تهیه شده بود و در دست بررسی و تصویب بود، هدفی جز تثبیت همان نظام بهره‌برداری از آب را دنبال نمی‌کرد که در رژیم پیشین برقرار شده بود و مورد اعتراض جدّی مردم بود. در این قانون، اگرچه گفته می‌شود که به پیروی از اصل ۴۵ قانون اساسی، آب دریاها و رودخانه‌ها، اعمّ از سطحی و زیرزمینی، در شمارِ اَنفال (غنیمت و اموالِ) عمومی است و باید با در نظر گرفتن مصالح عامّه از آن بهره‌برداری شود، امّا در فصل‌ها و اصل‌های بعد که دربارهٔ شیوهٔ بهره‌برداری از آب‌های زیرزمینی و سطحی سخن گفته می‌شود، خلاف آن بیان شده است، و از این رو، می‌توان آن را صرف‌نظر از تغییراتی اندک، رونوشتی از همان قانون آبِ رژیم (پهلوی) گذشته دانست.

فصل دوّمِ قانون آب که ناظر بر نحوهٔ استفاده از آب‌های زیرزمینی است، مالکیتِ چاه‌های عمیق و نیمه‌عمیق و قنات‌ها را به این شرط که صاحبانِ آنها دارای پروانهٔ حفر یا بهره‌برداری باشند «محترم» می‌شمارد. به‌علاوه، تصریح می‌کند که اگر کسانی بدون پروانه اقدام به به حفر چاه و قنات و بهره‌برداری از آن کرده باشند، موظف‌اند به وزارت نیرو مراجعه کنند و پروانهٔ بهره‌برداری بگیرند و چنانچه وزارت نیرو این چاه‌ها و قنات‌ها را مضرّ برای مصالح عمومی (از لحاظ فنّی) تشخیص ندهد، پروانهٔ بهره‌برداری صادر خواهد کرد. جانِ کلام همین‌جاست! زیرا، این قانون مجوّز به غارتگرانی داد که پیش و پس از تصویب این قانون با اخذ پروانه یا بدون آن در زمین‌های پهناورِ خود به حفر چاه‌های متعدد اقدام کرده بودند و می‌کنند، و آب را که یکی از عوامل مؤثر کاشت و داشت است وسیلهٔ استثمار دهقانان کرده‌اند و می‌کنند. بنابراین، اگر بگوییم که مبنای بهره‌برداری غارتگرانه از منابع آب‌های زیرزمینی در سال‌های پس از انقلاب همین قانون است، سخن به گزاف نگفته‌ایم. مادهٔ ۷ این قانون می‌گوید: «در مورد چاه‌هایی که آبدِهیِ مجاز آنها بیش از مصرفِ معقولِ صاحبان چاه باشد، و مازاد آب چاه با ارائهٔ شواهد و قراین برای امور کشاورزی، صنعتی، و شهری مصرفِ معقول داشته باشد، وزارت نیرو با توجه به مقررات و رعایت مصالح عمومی برای کلیهٔ مصرف‌کنندگان اجازهٔ مصرف صادر خواهد کرد، و باید قیمت عادلهٔ آب به صاحبِ چاه پرداخت شود.»

به‌علاوه، در بند ب زیر مادهٔ ۳۳ آمده است: «در مواردی که آب‌بها به‌وسیلهٔ دولت انجام نمی‌پذیرد، دولت می‌تواند به ازای نظارت و خدماتی که انجام می‌دهد با توجه به شرایط اقتصادی-اجتماعیِ هر منطقه، در صورت لزوم عوارضی را تعیین و از مصرف‌کننده وصول نماید.» (تأکید از ماست) معنای این سخن آن است که مصرف‌کننده، یا همان دهقانانِ بی‌زمین و کم‌زمین، علاوه بر پرداخت آب‌بها به دارندگان چاه‌های اختصاصی، باید عوارضی نیز به دولت بپردازند. در مادهٔ ۳۴ این قانون نیز گفته شده است که در صورت عدم پرداخت آب‌بها و عوارض آن، پس از انقضای مهلتِ معیّن که دولت تعیین می‌کند، حق استفاده از آب برای مصرف‌کننده قطع خواهد شد. به این ترتیب، همان‌طور که دیده می‌شود، قانون دستِ صاحبان چاه‌های اختصاصی و وزارت نیرو را برای زیر فشار گذاشتن دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین باز گذاشته است.

فصل سوّم قانون مربوط به نحوهٔ استفاده از آب‌های سطحی است. مطابق این فصل، نخستین و مهم‌ترین وظیفهٔ وزارتخانه‌های

ذی‌ربط تبدیل حق‌آبه‌های موجود به پروانهٔ مصرف معقول است (مادهٔ ۱۸). ما مخالف تبدیل حق‌آبه‌های ناعادلانه به پروانهٔ بهره‌برداری عادلانه نبوده و نیستیم. امّا دیدیم که این تبدیلِ وضعیت به روش‌های مختلف چه شرایطِ دشواری را برای دهقانان کم‌زمین ایجاد کرده است بی‌آنکه مُتعرّض بهره‌برداران و فروشندگانِ بزرگ آب شود که همچنان به طور مجاز و غیرمجاز به حفر چاه‌های عمیق و نیمه‌عمیق مشغول‌اند.

به این ترتیب، برخلاف فصل نخستِ این قانون که عوام‌فریبانه آب‌های زیرزمینی و سطحی را از آنِ عموم دانسته است، فصل سوّم با مجاز دانستن حفر چاه عمیق و نیمه‌عمیق خصوصی و اولویّت دادن به بهره‌برداری از منابع آب‌های سطحی برای زمین‌داران و سرمایه‌داران بزرگ، راه را برای غارتگری هرچه بیشتر آنان از طریق حفر صدها هزار چاه مجاز و غیرمجاز هموار کرده است. می‌گوییم عوام‌فریبانه، زیرا محتوای این قانون چیزی نیست جز آنکه می‌گوید دارایی‌های ملّت و از جمله نفت و منابع زیرزمینی و روزمینی ملّی و عمومی است، امّا مالکیتِ کلان‌سرمایه‌داران بر آنها به رسمیت شناخته می‌شود و دستِ آنان در استخراج، بهره‌برداری، و فروش، یا به عبارت دیگر در استفاده از منافع حاصل از آنها به زیان توده‌های مردم، باز است.

حزب ما در هنگام طرح پیش‌نویس این قانون در نیمهٔ سال ۱۳۶۱ نوشت: «این طرح در شکل کنونی خود قادر به حل مسئلهٔ آب و آبیاری که برای کشاورزان از اهمیت درجه نخست برخوردار است، نیست. وفاداری به اصل ۴۵ قانون اساسی و مصالح انقلاب مردمی ما حکم می‌کند که مالکیت و مدیریت دولت بر تمام منابع آبیاری سطحی و زیرزمینی تأمین شود و در قبال پرداخت خسارت عادلانه به صاحبان آنها، مالکیت قانونیِ تمام چاه‌های عمیق، نیمه‌عمیق، قنات‌ها، چشمه‌سارها، موتورپمپ‌ها، و سایر تأسیسات به دولت منتقل شود... تا زمانی که منابع آب در مالکیت شخصی زمین‌داران و سرمایه‌داران بزرگ است، خدماتِ پُرهزینهٔ دولتی فقط و فقط به سود آنان تمام خواهد شد، نه به سود اکثریت زحمتکشان.» متأسفانه این قانون به تصویب رسید و تصویب ماده واحده‌های بعدی در سال‌های ۸۲ و ۹۰ نیز آن را تقویت و تحکیم کرد. نتیجه آنکه شاهد بحران کنونی هستیم که رهاوردِ غارتگری‌های کلان‌سرمایه‌داران و زمین‌دارانِ برخوردار از رانت‌های دولتی است.

چاه‌های عمیق و نیمه‌عمیق

براساس آمارهای موجود، تا سال ۱۳۵۵ شمار چاه‌های عمیق و نیمه‌عمیق به ترتیب ۱۶،۶۲۶ و ۴۲،۵۴۶ حلقه، و شمار قنات‌ها و چشمه‌های در دست بهره‌برداری به ترتیب ۱۸،۳۸۸ و ۸،۱۹۳ رشته، با میزان تخلیهٔ سالانهٔ ۲۴میلیارد مترمکعب بوده است. (ایران در آیینهٔ آمار، بهمن ۱۳۶۰) بر اساس اطلاعات آن دوره، می‌دانیم که صاحبان این چاه‌های عمیق و نیمه‌عمیق به طور عمده وابستگان به دربار، زمین‌داران، و سرمایه‌داران بزرگِ دارندهٔ زمین‌های پهناور یا حتّی بدون زمین بودند، و طی سالیان دراز، با فروش آب به دهقانان، حاصل زحمت آنان را غارت می‌کردند. امروزه شمار این چاه‌ها و قنات‌ها و چشمه‌ها چقدر است و چه کسانی دست به حفر و بهره‌برداری مجاز و غیرمجاز از آب‌های سطحی می‌زنند؟ چه میزان از آبِ حاصل از این منابع صرفِ مصارف کشاورزی سنّتی و چه میزان صرف سایر بخش‌ها می‌شود؟

در آمارهای رسمی (سالنامهٔ آماری کشور، ۱۳۹۵) شمار چاه‌های عمیق و نیمه‌عمیق را به ترتیب ۱۹۲،۸۲۲ و ۵۹۹،۱۷۸ حلقه، و شمار قنات‌ها و چشمه‌ها را به ترتیب ۴۱،۱۶۹ و ۱۷۶،۲۴۸ رشته، و مجموع آب استحصالی (حاصل) از این منابع را ۶۱،۴۶۲میلیارد مترمکعب ذکر شده است. جدول ۲۵ منابع آب‌های زیرزمینی و میزان تخلیهٔ سالانهٔ آنها را در سال ۱۳۹۵ نشان می‌دهد.

جدول شمارهٔ ۲۵: **منابع آب‌های زیرزمینی و مقدار تخلیهٔ سالانهٔ آنها در سال ۹۴ (میلیون متر مکعب)**

منابع آب‌های زیر زمینی	جمع تخلیه	چاه عمیق		چاه نیمه عمیق		قنات		چشمه	
		حلقه	تخلیه سالانه	حلقه	تخلیه سالانه	تعداد	تخلیه سالانه	تعداد	تخلیه سالانه
جمع	۶۱۴۶۲	۱۹۲۸۳۲	۳۳۱۴۰	۵۹۹۱۷۸	۱۲۲۶۳	۴۱۱۶۹	۴۶۶۰	۱۷۶۲۴۸	۱۱۲۰۰

سالنامه آماری کشور، مرکز آمار ایران، سال ۱۳۹۵

همان‌طور که دیده می‌شود، در ۴۰ سال گذشته تعداد چاه‌های عمیق و نیمه‌عمیق به حدود ۲۰ برابر، و بهره‌برداری از منابع زیرزمینی به بیش از دو برابر و نیم افزایش یافته است. آیا میزان زمین‌های زراعیِ آبی کشور نیز به همین نسبت افزایش یافته است؟ به این پرسش

دیرتر پاسخ خواهیم داد. امّا نکتهٔ مهم در این میان، شمار ۳۳۰هزار حلقه چاه غیرمجاز است (مدیرکل دفتر نظام‌های بهره‌برداری و حفاظت آب و آبفا، ایانا، ۹۵/۱۱/۲۱). آیا می‌توان این افزایش را با رشدِ برداشت آب در زمین‌های زراعی و به‌ویژه با رشدِ بهره‌برداری آب در کشاورزی سنّتی توجیه کرد؟ برای پاسخ به این پرسش، ابتدا باید دید که حفّاران و بهره‌برداران از این چاه‌های مجاز و غیرمجاز چه کسانی‌اند؟ چه میزان از آب‌های حاصل از آنها صرفِ کشاورزی می‌شود و چه میزان به مصارف دیگر تعلق دارد؟ منابع آماری رسمی به‌عمد در این باره اطلاعاتی ارائه نمی‌کنند. امّا بر ما روشن است، زیرا اگر در نظر گیریم که هیئت‌های ۷ نفرهٔ واگذاری زمین در سال ۷۱ به طور کل منحل شدند و واگذاری زمین زراعی به بی‌زمین‌ها و کم‌زمین‌ها متوقف گردید و امروز بسیاری از این زمین‌ها بر اساس طرح ساماندهی و تثبیت مالکیت زمین‌های زراعی و روستایی، اعمّ از واگذاری کشتِ موقت و اجاره‌یی و واگذاری‌های مُشاع با چالش روبروست و حق‌آبه‌های آنان نیز محل بحث است. نیز، اگر در نظر گیریم که ۷۵ تا ۸۰ درصد از بهره‌برداران زمین‌های زراعی به کشت‌وکار در زمین‌های زیر ۱۰ هکتار مشغول‌اند و حدود زمین و حق‌آبه‌های آنان از دیرباز روشن است، نیازی به اثبات نیست که بگوییم دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین نمی‌توانند متقاضیِ حفر چاه باشند و به طریق اولیٰ، قادر به حفّاری و بهره‌برداریِ غیرمجاز- با توجه به ریسکِ بالا و هزینه‌های گزاف آن- نیستند. آخر کدام دهقان بی‌زمین و کم‌زمین می‌تواند در زمین‌های محدود خود به ازای هر حلقه چاه به طور میانگین ۹۰ هزار مترمکعب آب برداشت کند؟ «میانگین برداشتِ آب به ازای هر حلقه چاهِ مجاز و غیرمجاز ۹۰ هزار مترمکعب است. (علی‌اکبر مردادی، معاون وزارت کشاورزی، خبرگزاری فارس، ۹۵/۵/۲۶)

در بخش‌های پیشین گفتیم که رشدِ شمار شهرها یا روستاهای شهر شده از یک سو، و گسترش محدودهٔ روستاها در نتیجهٔ اجرای طرح‌های توسعهٔ فضا-کالبدی روستاها از دیگر سو، به تغییرِ کاربَریِ گستردهٔ زمین‌های زراعی زیر نظر بنیاد مسکن به دستِ دِهیاری و شوراهای روستاها میدان داده است و در تمام نقاط کشور، و به‌ویژه نقاط خوش آب‌وهوا، باعث رشد قارچ‌گونهٔ ویلاها و ویلا-باغ‌ها شده است، و این ویلاها و ویلا-باغ‌ها به طور عموم چاه اختصاصی خودشان را دارند. آیا اینها را هم باید به حساب کشاورزی، و آن هم کشاورزی سنّتی گذاشت؟ در بخش‌های پیش نوشتیم که در نتیجهٔ گذاشتنِ قوانین متعدد ناشی از وضعیتِ خان‌خانی در دستگاه‌های حاکم، هر نهاد و اداره‌ای این امکان را دارد که به طور مستقل در حیطهٔ وَظایف و مسئولیت‌های خود برای احداث ساختمان و اجزای آن پروانه صادر کند. به‌علاوه، هنگامی که شهرداری‌ها و دِهیاری‌ها امکان صدورِ مجوّز تغییر کاربَری و احداث ویلا و ویلا-باغ را دارند، طبیعی است که صاحبان این املاک به پشتوانهٔ یک نهاد به حفّاری چاه اقدام کنند، و سایر نهادها با عمل انجام شده روبرو شوند و برای صدور مجوّزهای مربوط به خود، سهم شیر را طلب کنند. به‌ویژه آنکه در قانون آب آمده است: «در مناطق غیرممنوعه، حفر چاه و استفاده از آب آن برای مصرف خانگی و شُرب و بهداشتی و باغچه تا ظرفیت آبدِهی ۲۵ مترمکعب در شبانه‌روز مجاز است و احتیاج به صدور پروانهٔ حفر و بهره‌برداری ندارد، ولی مراتب باید به اطلاع وزارت نیرو برسد. وزارت نیرو در موارد لازم می‌تواند از این نوع چاه‌ها به منظور بررسی آب‌های منطقه و جمع‌آوری آمار و مصرف آن بازرسی کند. تبصرهٔ ۱-در مناطق ممنوعه، حفر چاه‌های موضوع این ماده با موافقت کتبی وزارت نیرو مجاز است و نیازی به صدور پروانهٔ حفر و بهره‌برداری ندارد. تبصرهٔ ۲-در صورتی که حفر چاه‌های موضوع این ماده موجب کاهش یا خشکانیدن آب چاه یا قناتِ مجاز یا چشمهٔ مجاور گردد، وزارت نیرو بَدوَاً به موضوع رسیدگی و سعی در توافق بین طرفین می‌نماید و چنانچه توافق حاصل نشد، معترض می‌تواند به دادگاه صالح مراجعه نماید.» (تأکیدها از ماست) وحشتناک است! معنای عبارت اخیر این است که اگر کسی حتّی در منطقهٔ ممنوعه (کم‌آب و بحرانی) به حفر چاه اقدام کرد و این چاه به کاهش آبدِهی یا خشک شدن منابع آبی دیگر منتهی شد، وزارت نیرو فقط می‌تواند برای فیصله دادن به آن اختلاف پادرمیانی کند، نه بیش از آن! بنابراین، اگر در آمارهای سالانه از بستنِ شمار محدودی از چاه‌های غیرمجاز سخن می‌رود، منظور همین چاه‌هایی است که مدّعی دارد، و البته که مدّعی باید «گردن کلفت‌تر» باشد!

بر اساس شواهد و قراین موجود، تمام آب مصرفی پارک‌های احداث شده در شهرها و روستاها و تمام ویلاها و ویلا-باغ‌ها به حساب کشاورزی گذاشته می‌شود، و از آنجا که تفکیک نمی‌شود که این کدام کشاورزی و باغداری است، تقصیرِ آن نیز به گردن کشاورزی و البته به گردن کشاورزان خُرد یا همان دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین انداخته می‌شود. برای نمونه، در سالنامهٔ آماری سال ۱۳۹۰، در تعریف باغداری گفته شده است: «بهره‌برداران باغی که باغ ندارند ولی درختان پراکنده دارند، به عنوان بهره‌برداران داری فعالیت باغداری به حساب می‌آیند.»

به سال‌های نخست انقلاب برمی‌گردیم. در پی تصویب آیین‌نامهٔ حداکثر زمینِ قابل‌واگذاری به متقاضیان کشاورزی (۵۸/۹/۲۴) در دولت موقت، ماده واحده‌ای نیز در شورای انقلاب به تصویب رسید که به موجب آن، به وزارت نیرو اجازه داده می‌شد که گواهی واگذاریِ زمین توسط وزارت کشاورزی را که به منظور کشت در اختیار افراد واجد شرایط گذاشته می‌شود، سندِ زمین تلقی کرده و

در صورت احراز دیگر شرایط، پروانهٔ حفر چاه عمیق صادر کند. از این روست که در پی این دو مصوّبه، چه بسیار از بزرگ‌مالکان و افراد و سازمان‌های بانفوذ توانستند برحسب منطقه، ۱۰ تا ۱۵ هکتار زمین آبی یا دو برابرِ آن زمین دِیم دریافت دارند و به دنبال آن اجازهٔ حفر چاه بگیرند. امّا به‌رغم آنکه به همّتِ جنبش اعتراضی دهقانان «آیین‌نامهٔ حداکثرِ مساحت زمین‌های واگذاری» لغو شد[1]، مالکیت زمین‌داران بزرگ بر چاه‌های عمیق و نیمه‌عمیق به قوّت خود باقی ماند. همان‌طور که گفته شد، قانون آب در سال ۱۳۶۱ نیز با کمال تأسف بر مالکیتِ صاحبان چاه‌های عمیق و نیمه‌عمیق صحّه گذاشت و برخلاف مفاد فصل نخستِ این قانون، اجازه داد تا آب‌فروشی ادامه یابد[2].

پیش‌تر و در بخش کشاورزی و زمین‌های زراعی کشور گفتیم که زمین‌های دارای قابلیت زراعیِ کشور از میزان ۱۸٫۷میلیون هکتار در سال ۱۳۸۳ به ۱۶٫۵میلیون هکتار در سال ۱۳۹۳ کاهش یافت. (رجوع شود به اظهاراتِ عادل آذر و افشار در گفتار مربوط به زمین‌های زراعی) امّا به‌رغم این کاهش در نتیجهٔ تغییر کاربَری‌ها و دیگر عواملِ متعدد در برخی نواحی، سطح زمین‌های زراعی و باغیِ آبی افزایش یافته است. چرا؟ دلیل آن را باید در جایی دیگر دید: در تبدیلِ زمین‌های بایر و دِیم، مرتع‌ها، و جنگل‌ها به زمین‌های زراعی و باغیِ آبی در برخی نواحی با استفاده از اولویّت واگذاری زمین‌های پایابِ سدّها و حق‌آبه‌های آن به بهره‌برداران بزرگ، و از جمله هُلدینگ و شرکت‌های سهامی زراعی. از طرف دیگر، همان‌طور که گفته شد، بخشی از افزایش زمین‌های باغیِ آبی در آمارهای ارائه شده، به رشد قارچ‌گونهٔ ویلاها و ویلا-باغ‌ها مربوط می‌شود. جدول ۲۶ تغییر مساحت زمین‌های زراعی آبی و دِیم را به تفکیک زمین‌های زراعی و باغیِ زیرِ کشت و آیش نشان می‌دهد.

جدول شمارهٔ ۲۶: **تغییر مساحت زمین‌های زراعی و باغی به تفکیک زمین‌های زیر کشت و آیش سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۹۳**

سال	زیر کشت			آیش			زمین‌های زراعی			زمین باغی
	جمع	آبی	دیم	جمع	آبی	دیم	جمع	آبی	دیم	
۱۳۵۶	۸۴۴۵	۳۰۲۱	۵۴۲۴	۶۲۰۹	۱۹۹۹	۴۲۱۰	۱۴۶۵۴	۵۰۲۰	۹۶۳۴	۷۴۵
۱۳۵۸	۹۱۶۵	۳۴۳۹	۵۷۲۶	۶۲۰۹	۱۹۶۷	۴۰۶۲	۱۵۱۹۴	۵۴۰۶	۹۷۸۸	۷۱۴
۱۳۶۱	۹۲۲۳	۳۴۶۵	۵۷۵۹	۴۸۹۵	۱۵۸۲	۳۳۱۳	۱۴۱۱۸	۵۰۴۷	۹۰۷۲	۷۲۷
۱۳۷۲	۹۷۵۴	۴۶۱۷	۵۱۳۷	۴۷۶۳	۱۵۴۰	۳۲۲۳	۱۴۵۱۷	۶۱۵۷	۸۳۶۰	۹۴۱
۱۳۸۲	۱۱۶۴۷	۵۱۴۱	۶۵۰۶	۴۵۵۰	۱۸۷۳	۲۶۷۷	۱۶۱۹۷	۷۰۱۴	۹۱۸۳	۱۴۶۸
۱۳۹۳	۱۱۱۰۶	۴۸۰۳	۶۳۰۳	۳۵۸۰	۱۱۹۳	۲۳۸۷	۱۴۶۸۶	۵۹۹۶	۸۶۹۰	۱۷۹۰

منبع: سالنامه‌های آماری، مرکز آمار ایران

همان‌طور که دیده می‌شود، در فاصلهٔ سال‌های ۶۱ تا ۹۳، مساحت زمین‌های آبی اعمّ از زراعی و باغی افزایش قابل‌توجهی داشته است. افشار، رئیس سازمان امور اراضی کشور، در این باره می‌گوید: «از سطح اراضی کشاورزی ۲٫۷میلیون هکتار به باغات و حدود ۱۴میلیون به اراضی زراعی اختصاص دارد که از این میزان اراضی زراعی، حدود چهارمیلیون هکتار آن به علّت آیش یا بایر بودن فعال نیستند و تنها حدود ۱۲میلیون هکتار به صورت فعال در تولید محصولات زراعی مختلف سهیم هستند. البته از این میزان، حدود شش‌میلیون هکتار به اراضی دِیم و حدود ۶٫۵میلیون هکتار (با احتساب زمین‌های باغی) به اراضی آبی بازمی‌گردد.» (عیار آنلاین، ۲۶ فروردین ۱۳۹۳). صرف‌نظر از آمارهای نادرست، غلوّ شده، و متناقضِ ارائه شده در اینجا که شیوهٔ معمول جمهوری اسلامی است[3]، فرض می‌گیریم که میانگین زمین‌های زراعیِ آبی و باغیِ زیرِ کشتِ در سال‌های اخیر ۶٫۵میلیون هکتار باشد و

---

۱ - رجوع شود به گزارش‌های جنبش اعتراضی دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین در آن سال‌ها که به طور گسترده در نشریه‌های حزب تودهٔ ایران انعکاس داشت.

۲ - رجوع شود به مادهٔ ۷ قانون و تبصره‌های آن که پیشتر به آنها اشاره شد.

۳ - افشار در اینجا رندانه موضوع تغییرِ کاربَری‌ها را مسکوت می‌گذارد. به‌علاوه، او از علّت‌های کاهش زمین‌های زراعی در برخی نقاط کشور سخنی نمی‌گوید. این درحالی است که بر اساس مشاهده‌های عینی و گزارش‌های کارشناسانه، این پدیده نه‌فقط متوقف نشده بلکه در بسیاری از مناطق روبه افزایش دارد: «تعدادی از کارشناسان معتقدند [که] مدیریت منابع آب کشور در شرایط فعلی مناسب نیست و موجب شده در طول سال‌های اخیر شاهد کاهش منابع آب‌های زیرزمینی و نیز کاهش سطح زیرِ کشت کشاورزی در برخی مناطق باشیم.» (صمت، ۹۶/۳/۳۰). به‌علاوه، اگر گفته‌های افشار و داده‌های سالنامهٔ آماری (جدول ۲۶) را کنارِ هم بگذاریم، می‌بینیم که بخشی از زمین‌های اعلام

جمع آن در بازهٔ زمانی سال‌های ۱۳۵۶ تا ۱۳۹۳ در حدود ۳میلیون هکتار افزایش یافته باشد. پرسش نخست این است که کدام بهره‌برداران امکان این تبدیل را داشته‌اند؟ همان‌طور که گفته شد، روشن است که این عده نمی‌توانند دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین، اعمّ از بهره‌برداران در زمین‌های اجاره‌یی، کشتِ موقت، یا مُشاع و غیرمُشاع باشند که حدود و صغور زمین‌ها و حق‌آبه‌های واگذار شده به آنان مشخص است و توانایی تأمین هزینه‌های حفر چاه و رویارویی با ریسکِ کاشتِ غیرمجاز را ندارند، زیرا هم‌اکنون نیز مالکیت و حق‌آبه‌های آنان با مشکل روبروست. از این روست که شمار این بخش از بهره‌برداران زمین دائم رو به کاهش است و فقط در فاصلهٔ سال‌های ۸۲ تا ۹۳ (سالنامه‌های آماری سال ۹۰ و ۹۵) از شمار آنان ۱۲۱هزار نفر کاسته شده است. بنابراین، از هر سو که بنگریم، می‌بینیم که تبدیل‌کنندگانِ زمین‌های دِیم و مرتع‌ها و جنگل‌ها به زمین‌های زراعی و باغیِ آبی جز بزرگ‌مالکانِ زمین‌های دِیم و کلان‌سرمایه‌دارانِ برخوردار از رانت‌های حکومتی در تصاحب زمین‌های دولتی، غیردولتی و ازجمله مرتع‌های عرفی عشایر نیستند. همچنین، نباید ویلاها و ویلا-باغ‌ها را که جزو زمین‌های باغیِ آبی محسوب می‌شوند، از نظر دور داشت.

آب‌های سطحی

گفته شده است که در فاصلهٔ سال‌های ۹۴-۹۵ میزان ورودی به سدّهای مخزنیِ بزرگ ۴۰،۶۹۵میلیون مترمکعب و خروجی آنها ۳۹،۸۱۶میلیون مترمکعب بوده است که از این میزان ۱۹،۹۶۴میلیون مترمکعب در بخش کشاورزی به مصرف رسیده است. جدول ۲۷ چگونگی مصرف آب سدّهای مخزنی را نشان می دهد.

جدول شمارهٔ ۲۷

جمع	کشاورزی	شُرب	صنعت	سایر
۳۰۳۰۱	۱۹۶۹۴	۳۱۸۲	۷۰۰	۶۷۲۲

بنابراین، اگر بپذیریم که آبِ حاصل از تمام روان‌آب‌ها و چاه‌های مجاز و غیرمجاز در بخش کشاورزی مصرف شده باشد، و سهم کشاورزی از مخازن سدّها ۱۹،۹۶۴میلیون مترمکعب باشد، مجموع آب مصرفی کشاورزی از کل ۱۰۲میلیارد مترمکعب آبِ تولید شده برابر با حدود ۸۰میلیارد مترمکعب می‌شود و این میزان، ۸۰ درصد آب مصرف شده در تمام بخش‌های مصرفی است. پرسش نخست این است که پس آن ۹۰ تا ۹۲ درصد سهم کشاورزی از مصرف آب چیست؟ واقعیت این است که تمام آب مصرفی از چاه‌های مجاز و غیرمجاز که مهم‌ترین منشأ مصرف منابع آبی کشور بوده است، به کشاورزی اختصاص ندارد. بنابراین، اصرار برای آنکه گفته شود سهم کشاورزی در مصرف آب ۹۰ تا ۹۲ درصد است و سهم آبیاری سنّتی بیشتر از بقیه است، دروغی است بزرگ برای گمراه کردن مردم، زیرا ریشهٔ بحران کنونی آب نه در کشاورزی سنّتی که در جای دیگری است. اکنون موضوع را از زاویهٔ دیگری ارزیابی می‌کنیم. اگر گفتهٔ افشار، رئیس سازمان اراضی ملّی را ملاک بگیریم و مساحت زمین‌های زراعی و باغیِ آبی کشور را در بالاترین سطح ۶/۵میلیون هکتار بدانیم، و باز هم فرض کنیم که تمام این زمین‌ها در سال زراعی زیرِ کشت باشند و به روش سنّتی آبیاری شوند و هر هکتار به ۱۰هزار مترمکعب آب نیاز داشته باشد، در آن صورت کل آب مصرفیِ در کشاورزی ۶۵میلیارد مترمکعب می‌شود. به عبارت دیگر، میزان مصرف آب در بخش کشاورزی به حدود ۶۵ درصد کاهش می‌یابد. با این حال، آخرین اظهارات رسمی حاکی از افزایش مصرف سالانهٔ آب تا ۱۰۵میلیارد مترمکعب است. بنابراین، پرسش بعدی این است که دستِ‌کم ۲۵ مترمکعب آب مصرفی، یا بر اساس آخرین داده‌ها ۳۰میلیارد مترمکعبی را که آمارسازان بر اساس ادّعای ۹۰ یا ۹۲ درصد مصرف آب در بخش کشاورزی به این بخش خورانده‌اند، چه شده است و در کجا مصرف می‌شود؟

اگرچه آمارهای رسمی از بازگوییِ چگونگیِ مصرف آب از منابع زیرزمینی به تفکیکِ بخش‌های گوناگون در مقیاس کشور طفره می‌روند و به وارونه‌سازی واقعیت متوسل می‌شوند، با مراجعه به اظهارات مسئولان و منابع آماری استان‌ها می‌توان کمی پرده از این دروغ بزرگ برگرفت: «در حال حاضر ۲۲ درصد از آب مصرفی استان تهران از سدّها، ۲۰ درصد از روان‌آب‌ها، و ۵۸ درصد از آب‌های زیرزمینی تأمین می‌شود.» (محمد پرورش، مدیرعامل شرکت آب و فاضلاب تهران، خبرگزاری دانشجو، ۱۵ شهریور ۹۶؛ تأکید از ماست)

«وابستگی آب در کشور متکی به منابع سفره‌های زیرزمینی بوده، امّا این مسئله در این استان حادتر است چرا که مصرف آب

شده در جدول در ستون مربوط به زمین‌های آیش، نه زمین‌های آیش، که زمین‌های بایر شده است.

از سفره‌های زیرزمینی در کشور نسبتی بین ۴۵ تا ۵۵ درصد را دارد. این نسبت در خراسان رضوی تا ۸۰ درصد است... اگر این استان را به ۳۷ محدودهٔ مطالعاتی و دشت تقسیم کنیم، ۳۴ دشت از این تعداد در شرایط بحرانی قرار دارد و سه دشتِ باقی‌مانده نیز دشت آزاد است و در نواحی مرزی خراسان رضوی قرار دارد و دارای وسعت کمی بوده، از پتانسیل کمی هم برخوردار است... محدودهٔ عمل این شرکت، به‌جز مشهد، شهرستان‌های دیگر این استان را نیز شامل می‌شود و جمعیت این شهرها حدود یک‌میلیون و ۹۰۰هزار نفر است و حدود ۷۰۰هزار مشترک آب داریم. برای تأمین آب شُرب این شهرها حدود ۴۶۰ حلقه چاه، چشمه، و قنات و بیش از ۶۰۰هزار مترمکعب مخزن ذخیرهٔ آب وجود دارد.» (مدیرعامل شرکت آب و فاضلاب خراسان رضوی، خبرگزاری فارس، وب‌سایت استان خراسان رضوی، ۹۶/۳/۲۸؛ تأکیدها از ماست) ما می‌توانستیم این رد را در تمام استان‌های کشور پی بگیریم. ولی تصوّر می‌کنیم که با توجه به گنجایش این نوشتار، همین نمونه‌ها کافی است تا آن ادّعاهای دروغین را برملا سازد.

تبخیر آب

کمبود آب در سرزمین ما علّت‌های گوناگون دارد و به طور عمده آمیزه‌ای از بی‌تناسبی‌ها در توزیع زمانی و مکانیِ بارندگی و بالا بودن میزان تبخیر (بخار شدن) آب، وزش بادهای شدید، شرایط توپوگرافی (عوارض طبیعی زمین)، دمای زیاد و زاویهٔ تابش خورشید، وجود موانع طبیعی در مسیر جریان‌های هواییِ حامل رطوبت (رشته کوه‌های البرز و زاگرس)، کمبود پوشش ابر، و رطوبت نسبی از جمله عواملی‌اند که سبب ایجاد اقلیم‌هایِ نیمه‌خشک، خشک، و فراخشک در بیش از ۸۰ درصد از مساحت کشور شده است. آمارهای وزارت نیرو بیانگر این مطلب است که حجم بارش‌ها در کشور بالغ بر ۴۱۳میلیارد مترمکعب است که از این میزان، در حدود ۲۸۲میلیارد مترمکعب به صورت تبخیر و تعرّق از دسترس خارج و بقیه در حوزه‌های آبخیز به شکل رَوان‌آب‌های سطحی و همچنین نفوذ در خاک، سبب تغذیهٔ شبکه‌های هیدروگرافی (آبی) و سفره‌های آبِ زیرزمینی می‌شود. منابع موجود آب در کشور ۱۳۰میلیارد مترمکعب است که ۱۰۵میلیارد مترمکعب از آن مورد مصرف قرار می‌گیرد. از این رو، به طور عادی ۷۵ درصد از مساحت کشور با کمبود شدید آب روبروست. متأسفانه سدّهای احداث شده به علّت‌های متعدد و از جمله به علّت نبود یا نقصانِ مطالعات کارشناسانه و سودوَرزی‌های بی‌حسابِ شرکت‌های بزرگِ سازنده و بهره‌برداران عمدهٔ آنها که در قرارگاه‌های سپاه، بنیادها، و هُلدینگ‌های کشاورزی و صنعتی جمع شده‌اند، موجب شده است که در بسیاری از مخزن‌های سدّها میزان تبخیر به نسبت روان‌آب‌ها افزایش یابد: «طبق برآوردها، بیش از ۵میلیارد مترمکعب از آب دریاچهٔ پشت سدّها تبخیر می‌شود که باید میزان آن کاهش یابد.» (ایانا، ۹۴/۱۱/۲۴) به عبارت دیگر، احداث سدّهای اغلب غیرکارشناسانه که فقط به انگیزهٔ سود بردن ساخته می‌شوند، در مقایسه با قنات‌ها و روان‌آب‌ها نه‌فقط از حجم تبخیر آب در کشور نکاسته بلکه بر حجم آن افزوده است. جالب آنکه تبخیر در مخازن سدّها نیز به حساب کشاورزی گذاشته می‌شود: «وزارت نیرو مصرف آب کشاورزی را ۹۰ درصد از آب مصرفی کل کشور اعلام کرده در حالی که ۵میلیارد مترمکعب میزان تبخیر سطح دریاچه‌های پشت سدّها و آبی را که در فصل غیرزراعی برای تولید برق و به چرخه درآوردن توربین‌ها از سدّها خارج می‌شود هم به حساب ما می‌گذارند. گسترش فضاهای سبز در کلان‌شهرها و افزایش تعداد ویلاهای اختصاصی و حفر چاه‌های غیرمجاز از دیگر مواردی است که برداشت آب را افزایش می‌دهد. در واقع، مصرف آبِ بخش کشاورزی از کل آب مصرفی کشور ۶۰ درصد است نه ۹۰ درصد!» (عیار آنلاین، به نقل از معاون وزارت کشاورزی، ۹۶/۵/۲۶؛ تأکید از ماست)

مصرف آب در صنعت و معدن

سیدمحمدعلی سیدابریشمی، معاون وزیر صنعت، معدن، و تجارت و مدیرعامل سازمان صنایع کوچک و شهرک‌های صنعتی ایران (صمت، ۹۴/۸/۳) می‌گوید: «بنا بر تصمیم شورای‌عالی آب کشور، سهم آب بخش صنعت که هم‌اینک ۱٫۷ درصد کل آب مصرفی است تا سال ۱۴۰۴ به ۵ درصد افزایش می‌یابد، در حالی که اکنون بیشترین آب مصرفی در بخش کشاورزی گزارش شده است.» اما ببینیم که چگونه ممکن است مصرف آب در صنایع ۱٫۷ درصد باشد و این معاون وزیر چرا چنین دروغ آشکاری را به زبان می‌آورد و سعی در پنهان کردن چه چیزی دارد؟ کرباسیان معاون وزیر صنعت، معدن، و تجارت در سال ۹۵ (اقتصادنیوز، ۹۵/۱۱/۲۶) دربارهٔ اهداف برنامه‌یی توسعهٔ صنایع فولاد تا سال ۱۴۰۴ چنین توضیح می‌دهد: «در حال حاضر میزان تولید آهن و فولاد در سال در حدود ۴۰ تا ۴۲میلیون تُن است. ایران با تولید ۱۴٫۵ میلیون تُن آهنِ اسفنجی در سال ۲۰۱۶ رتبهٔ نخست جهان را کسب کرده است. در بخش تولید فولاد خام، ظرفیت فعلی تولید ۲۷میلیون تُن است که نیاز به توسعهٔ ۲۸میلیون تُنی تا رسیدن

به چشم‌انداز فولادی دارد. همچنین ظرفیت فعلی تولید در آهنِ اسفنجی ۲۵میلیون تُن است که این رقم نیز تا سال ۱۴۰۴ باید تا ۳۳میلیون تُن دیگر افزایش یابد. در بخش گُندُله نیز در حال حاضر ظرفیت ۲۳میلیون تُنی وجود دارد که برای رسیدن به اهداف برنامهٔ جامع فولادی باید ۳۲میلیون تُن دیگر به این ظرفیت افزوده شود. همچنین، در حوزهٔ کُنسانتره با وجود ۴۳میلیون تُن ظرفیت، باید به همین میزان توسعه تا رسیدن به اهداف چشم‌انداز ۱۴۰۴ اتفاق بیفتد.» (تأکیدها از ماست)

پایگاه خبری اینترنتی ستاد اقتصاد مقاومتی نیز در تاریخ ۹۶/۱۲/۲۲ می‌نویسد: «طبق آخرین گزارش انجمن جهانی فولاد، ایران با تولید ۲۱میلیون و ۷۲۶هزار تُن فولادِ خام در سال ۲۰۱۷ و رشد ۲۱٫۴ درصدی نسبت به سال ۲۰۱۶، با یک پله صعود، عنوان سیزدهمین تولیدکنندهٔ بزرگ فولاد جهان را به خود اختصاص داد. همچنین با تولید ۲۰میلیون و ۵۴۰هزار تُن آهنِ اسفنجی، معادل ۲۸٫۲ درصد کل تولید جهانی در سال ۲۰۱۷ پس از هند در جایگاه دوّم جهانی در زمینهٔ تولید این محصول قرار گرفت. این در حالی است که تولید این محصول استراتژیک در قبل از انقلاب تنها ۳۶هزار تُن در سال بود و ایران توانسته است پس از انقلاب رشدی ۶۰۰ برابری در تولید فولاد داشته باشد.» (تأکید از ماست)

تا اینجا تا حدودی معلوم شد که چرا مصرف آب در صنایع باید مطابق با اهداف برنامه‌یی تا سال ۱۴۰۴ به ۳ برابر افزایش یابد. بر اساس این اظهارات و آمارهای رسمی، اگر فقط میزان تولید فولاد در سال ۲۰۱۷ را ملاک بگیریم و در نظر بگیریم که برای تولید هر تُن فولاد در ایران ۲۳۰هزار مترمکعب آب لازم است، آب مصرفی در آن سال فقط در تولید فولاد، و نه در تولید همهٔ فراورده‌های آهنی، به شرحی که کرباسیان توضیح داد، صرف‌نظر از میزان هدر رفتن آن، نزدیک به ۵میلیارد مترمکعب، و نسبتِ آن به کل آب مصرف شده در تمام بخش‌ها در حدود ۶ درصد می‌شود. امّا برای آنکه دریابیم که کرباسیان و هم‌پالکی‌هایش سعی در پنهان کردن چه چیزی دارند، می‌توان از این اظهاراتِ نمونه‌وار بهره جست: «کشور ما با مشکل حادّ کم‌آبی و کاهش سطح آب‌های زیرزمینی مواجه است. بسیاری از کارخانجات تولید فولاد در استان‌ها و مناطق بسیار کم‌آب کشورمان احداث شده و در حال فعالیت هستند، در حالی که تولید هر تُن فولاد ۲۳۰هزار لیتر آب مصرف می‌کند.» (سایت خبری شعار سال، ۹۶/۶/۲۹)

اکنون می‌توان دریافت که چرا این دروغ مکرر دربارهٔ ۹۲ درصد مصرف آب در بخش کشاورزی توسط مسئولان بلندپایهٔ کشور به زبان آورده می‌شود و بسیاری از به‌اصطلاح کارشناسان، دانسته یا نادانسته، به دام آن افتاده‌اند و باژست‌های فاضل‌مآبانه آن را تکرار می‌کنند. موضوع این است که معاون وزیر باید نرخ مصرف آب در صنایع را ۱٫۷ درصد اعلام کند تا زمینهٔ ذهنی را برای پذیرش تشدید بحران آب با افزایش ۳ برابری نرخ مصرف در صنعت، آن هم به زیان کشاورزی و البته به زیان میلیون‌ها بهره‌بردارِ کم‌زمین، آماده سازد.

به محاسبات پیش‌گفته بازمی‌گردیم. ما تا اینجا فقط به مصرف آب در صنایع فولادسازی و آن هم فقط به میزان تولید فولاد استناد کردیم. اگر در نظر آوریم که صنایع پتروشیمی، شیمیایی، نفت، گاز، نیروگاه‌های آبی، و محصولات کاغذی و غذایی از پُرمصرف‌ترین صنایع‌اند و به توزیع این صنایع در استان‌های کشور توجه کنیم، به بخشی از علّت‌های اساسی بحران کنونیِ آب خواهیم رسید، زیرا بر اساس برآوردهای کارشناسان مستقل، مصرف آب به بیش از ۳۰ درصد آبِ تولید شده سر می‌زند. از طرف دیگر، باید در نظر داشت که این صنایع به طور عمده در منطقه‌هایی واقع شده‌اند که با بحران جدّی آب روبرویند. برای نمونه، کافی است به این گزارش در «تجارت نیوز» با استناد به آمارهای سال ۹۰ توجه کنیم: «بیشترین میزان مصرف سرانهٔ آبِ کارگاه‌ها در صنایع کشورمان، در بخش صنایع تولید مواد و محصولات شیمیایی استفاده می‌شود. صنایع مواد غذایی و آشامیدنی، تولید فلزات اساسی، تولید کاغذ و محصولات کاغذی، و صنایع تولید زغالِ کُک، پالایشگاه‌های نفت، و سوخت‌های هسته‌یی در ردیف‌های بعدی صنایع پُرمصرفِ آب ایران قرار گرفته‌اند. این سه گروه فعالیت مجموعاً حدود ۸۰ درصد آب کل صنایع ایران را مورد استفاده قرار می‌دهند. نکتهٔ دیگری که قابل‌تأمل است، مناطقی است که این صنایع پُرمصرف در آن واقع شده‌اند. میزان مصرف آبِ سرانهٔ کارگاه‌های بوشهر بیش از سایر استان‌ها است. پس از بوشهر، خوزستان، اصفهان، خراسان شمالی، یزد، فارس، و مرکزی بیشترین مصرف سرانهٔ آب کارگاه‌های کشور را دارند. نگاه به اسامی این استان‌ها به‌سرعت این فکر را به ذهن متبادر می‌کند که چرا این مناطق خشک که سفره‌های آب زیرزمینی کمی نیز دارند باید در صدر لیست مصرف آب قرار گیرند؟! جالب اینجاست که این مناطق دقیقاً مناطقی‌اند که مشکل کم‌آبی در آنها جدّی‌تر است. این موضوع متأسفانه نشان می‌دهد که توسعهٔ صنعتی کشور ما با بحث کم‌آبی انطباق نداشته است...»

با این حال، نویسندهٔ گزارش در دفاع از قانون حذف یارانه‌ها می‌گوید: «در سال ۹۰ و پس از اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها، به میزان چشمگیری شاهد کاهش مصرف آب در این صنعت بوده‌ایم، به گونه‌ای که در سال ۸۶ سرانهٔ مصرف آب در این صنعت

۱۶٫۸هزار مترمکعب بر نفر بوده که در سال ۹۰ به ۱٫۹هزار مترمکعب بر نفر رسیده است. از جمله دلایل عمدهٔ کاهش مصرف سرانهٔ آب در این صنعت، استفاده از چاه‌های آب اختصاصی در کارگاه‌های مربوط به این صنعت بوده است.» (تأکید از ماست) نکته همین‌جاست! نویسندهٔ گزارش بخشی از واقعیت را می‌گوید تا بخش دیگری را به بهانهٔ دفاع از قانون هدفمندی یارانه‌ها پنهان سازد! نویسنده خوب می‌داند که موضوع بحران کنونی آب فقط به مصرف سرانهٔ آبِ شُرب محدود نمی‌شود. او همچنین خوب آگاه است که اگر مصرف سرانهٔ صنایع کاهش یافته است، دلیل آن، برداشت از چاه‌های اختصاصی و عدم پرداخت آب‌بهاست. موضوع این است که صنایع بزرگ کشور از دیرباز از چاه‌های اختصاصی برای گردش چرخ‌های تولید خود سود می‌برده‌اند و بیشترین حق‌آبهٔ سدّها و آب‌های روان را دارند. به همین دلیل، نویسندهٔ گزارش نمی‌گوید که با این رویکرد، میزان بهره‌برداریِ صنایع بزرگ از چاه‌های اختصاصی تا چه حد افزایش یافته است! این همان نکته‌ای است که آمارسازان تمام تلاش خود می‌کنند که آن را پنهان سازند. امّا واقعیت خُردکننده‌تر از آن است که بتوان به تمامی آن را انکار کرد. «سرانهٔ مصرف آب صنعت در چند سال اخیر روند نزولی داشته و در سال ۹۰ به کمترین میزان خود رسیده است. استفاده از چاه‌های آب اختصاصی در کارگاه‌های کُد فعالیت ۲۳ (صنایع تولید زغال کُک، پالایشگاه‌های نفت و سوخت هسته‌یی) می‌تواند یکی از دلایل این کاهش باشد.» (گسترش صنعت، معدن، و تجارت، ۳ آبان ۱۳۹۴؛ تأکید از ماست)

امّا چرا این وب‌سایتِ رسمیِ وزارت صنایع و معادن از فعل احتمالیِ «می‌تواند» استفاده کرده است و فقط از کارگاه دارای کُد ۲۳ سخن می‌گوید در حالی که تمام صنایع بزرگ وابسته به شرکت‌های بزرگ از چاه‌های اختصاصیِ بهره‌برداری از آب‌های زیرزمینی برخوردارند؟ روشن است: برای آنکه هم چیزی گفته باشد و هم چیزی نگفته باشد!

ما در اینجا فقط از صنایع سخن گفتیم. روشن است که وضع در معادن و به‌ویژه معادن بزرگ کشور نیز به همین‌گونه است. پرسش این است که آیا مصرف آب معادن، شهرک‌ها و نواحی صنعتی، و شرکت‌های صنعتی واقع در نواحی روستایی به حساب مصرف کشاورزی و بهره‌برداران خُرد کشاورزی گذاشته می‌شود؟ شفافیّت در آمارها از خواست‌های اساسیِ هر پژوهندهٔ مستقل و تمام نیروهای مردمی و ملّی است. ولی همان‌طور که در همه‌جا شاهدیم، جمهوری اسلامی به‌عمد از ارائهٔ شفاف آمارها و واقعیت‌های موجود سر باز می‌زند. چرا؟ زیرا همان‌طور که شاهدیم، آمارسازی رُکنی از ارکانِ جنگ روانی علیه مردم و گمراه کردن و سردرگم کردن پژوهندگان مردمی با هدفِ پیشبُرد سیاست‌های ناسالم و ضدمردمی رژیم حاکم است.

امّا اینکه چرا بسیاری از این صنایع در منطقه‌هایی واقع شده‌اند که با بحران آب روبرو هستند یا بحران آب در آنها تشدید شده است، پاسخ را در وهلهٔ نخست باید در هزینه‌های کمترِ بهره‌برداری از آب‌های زیرزمینی، آسان بودن بهره‌برداری از آنها و دسترسی به نیروی کار، و البته نیروی کار فنّی و متخصصِ بیشتر در این مناطق دید، که هزینهٔ تربیت کادر فنّی یا جابه‌جاییِ نیروها را کاهش می‌دهد. برخی از این استان‌ها در گذشته این‌چنین با مشکل حادّ کم‌آبی روبرو نبودند و اکنون تجمّع این صنایع در کنار رودخانه‌ها، دریاچه‌ها، و تالاب‌ها از یک سو، و استفادهٔ روزافزون از منابع زیرزمینی از سوی دیگر، وضع را چنین بحرانی کرده است. این موضوع، در کنار احداث سدّهای متعدد در مسیر رودخانه‌ها از محل بودجه‌های سالانه امّا با هدف تأمین منافع انحصاراتِ شکل‌گرفته در بخش‌های کشاورزی و صنعت و معدن کار را به جایی کشانده است که اکنون می‌بینیم. نیازی به گفتن نیست که ما مخالف صنعتی شدن کشور و احداث کارگاه‌های بزرگ نیستیم، و با مدرن شدن کشاورزی و نظام آبیاری نیز به‌هیچ‌وجه مخالفتی نداریم. مخالفت ما با سودوَرزی‌های لگام‌گسیختهٔ کلان‌سرمایه‌داران و زمین‌داران است که هدف‌های ویرانگرانهٔ خود را این‌گونه در بستر رژیم حاکم به جامعه تحمیل می‌کنند. باید توجه داشت که در صورت تداوم وضع موجود، بحران آب چنان تشدید خواهد شد که نه‌فقط فعالیت صنایع و کشاورزی که حتّی تأمین آب آشامیدنی مردم را هم اگر نگوییم غیرممکن، که به طور قطع با دشواری‌ها و اختلال‌های جدّی روبرو خواهد کرد. نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت، بی‌اعتنایی مسئولان جمهوری اسلامی با این مشکل عظیم انسانی–اجتماعی است. کافی است که با توجه به این توضیح‌ها، اظهارات نمونه‌وار آنان را که پیشتر بدانها اشاره شد، بار دیگر مرور کنیم تا به عمق بی‌اعتنایی مسئولان پی ببریم.

صدور آب

صدور آب در کنار صدور خاک به کشورهای هم‌جوار و حاشیهٔ خلیج فارس که امروز گوشه‌هایی از آن بَرمَلا شده است، چه میزان است و در کدام مقولهٔ مصرف طبقه‌بندی می‌شود؟ بگذار مسئولان جمهوری اسلامی مرتب صدور آب را تکذیب کنند، اما در پژوهش‌های میدانی ما در بندرگاه‌های کشور، بارگیری و صدور آب شیرین از طریق کشتی‌ها و شناورهای غول‌پیکر به کشور امارات

متحدهٔ عربی و دیگر کشورهای حوزهٔ خلیج فارس، به‌ویژه از طریق بندر «شهیدرجایی»، آشکارا مشاهده شد.

اگرچه بر ما روشن نیست که آیا آب شیرین به کشور کویت نیز صادر می‌شود یا نه، و اگر می‌شود توسط چه کسانی و به چه میزان، امّا خالی از فایده نیست که به توافق‌نامهٔ صدور آب به این کشور در سال ۸۲، فارغ از آنکه اجرایی شد یا نه، اشاره‌ای کنیم: «قرارداد انتقال روزانه ۹۰۰هزار مترمکعب آب شیرین، با احداث خط لوله از ایران به کویت، در پاییز ۱۳۸۲ امضا شد. دولت وقت، همچنین، موافقت کرده بود که در صورت لزوم، میزان این آب را به ۶۰۰میلیون مترمکعب در سال نیز افزایش دهد!» (همشهری، یکم مرداد ۱۳۸۰، صص ۱۷-۱۸). این میزان آب، سالانه در حدود ۳۳۰میلیون مترمکعب می‌شد؛ یعنی آبی معادل یک‌سوّم مصرف سالانهٔ کلان‌شهر تهران در سال ۱۳۹۶. هفته‌نامهٔ «برنامه» که ناشر آن معاونت برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی رئیس‌جمهوری است، روز ۳۰ آذر ۱۳۸۲ خبر داد که هیئت وزیران با امضای توافق‌نامه‌ای میان جمهوری اسلامی ایران و کویت، با انتقال آب شیرین از ایران به کویت موافقت کرده و بر پایهٔ این مصوّبه، وزارت نیرو مجاز شده تا نسبت به امضای توافق‌نامه اقدام و مراحل قانونی را تا تصویب نهایی پیگیری کند. در این گزارش آمده که این توافق «با عنایت به روابط حُسنِ هم‌جَواری و تقویت پیوندهای برادری اسلامی» امضا شده است.» (مردم‌سالاری، ۹۷/۴/۹). هرچند این قرارداد در نتیجهٔ اعتراضِ گستردهٔ مردم خوزستان کان لَم یَکُن اعلام شد، اما شواهد و قراین و از جمله نمونهٔ انتقال آب به بصره حاکی از آن است که این چنین انتقال‌هایی به صورت محرمانه و از طریق بخش خصوصی- مافیای تجارت خارجی- در جریان است.

توزیع ناعادلانهٔ آب

به محاسبات پیشین خود بازگردیم. همان‌طور که گفته شد، اگر فرض بگیریم که مجموع زمین‌های زراعی و باغیِ آبیِ زیرِ کشت با احتساب ویلاها و ویلاباغ‌ها ۶٫۵میلیون هکتار باشد و همهٔ این زمین‌ها به شیوهٔ سنّتی آبیاری شوند، مجموع آب مصرفی در کشاورزی ۶۵میلیارد مترمکعب یا به عبارت دیگر کمتر از ۶۵ درصدِ آب مصرفی کشور در سال ۹۵ خواهد بود. امّا واقعیت این نیست. نخست آنکه بر اساس آخرین داده‌ها، در حدود ۲میلیون هکتار از زمین‌های زراعیِ آبی زیر پوشش آبیاری‌های مدرن قرار دارد. دوّم آنکه اگر به جدول بهره‌برداران زمین‌های زراعی و باغی (جدول ۱۴) برگردیم، می‌بینیم که سهم دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین (بهره‌برداران زیر ۵ هکتار) با شمارِ نزدیک به ۲٫۵میلیون نفر از میان ۳میلیون و ۳۵۰هزار نفر بهره‌بردارِ زراعی و باغی، از مجموع ۶٫۵میلیون هکتار زمین‌های زراعی و باغی فقط ۳میلیون و ۲۰۰هزار هکتار زمین زراعی و باغی اعمّ از آبی و دِیم را زیر کشت و آیش در اختیار دارند. از این رو، با توجه به میانگین نسبت زمین‌های زیر کشت به آیش در سال مذکور، و نیز با توجه به گستردگی زمین‌های دِیم در میان آنان، می‌بینیم که مجموع زمین‌های آبیِ زیر کشت آنان دست‌بالا از ۲میلیون هکتار تجاوز نمی‌کند. حال، اگر فرض کنیم تمام این زمین‌ها به شیوه‌های سنّتی آبیاری می‌شود (که چنین نیست، و امروزه بخش بزرگی از زمین‌های زراعی تعاونی‌ها به همّت و تلاش شبانه‌روزی اعضای آنها با تبدیل زمین‌های بایر به زمین‌های دایر به سیستم آبیاری مدرن مجهز است)، در آن صورت، مجموع آب مصرفی در این زمین‌ها فراتر از ۲۰میلیارد مترمکعب نخواهد بود. بنابراین، طبیعی است که بیشترین مصرف آب در کشاورزی در شرکت‌های بزرگ، یا به تعبیر بهتر، در انحصارهای شکل‌گرفته در بخش کشاورزی باشد که به چاه‌های آب اختصاصی دسترسی دارند و بیشترین بهره را از مخازن سدّهای احداث شده می‌برند، زیرا در قانون تأسیس شرکت‌های بهره‌برداری از اراضیِ زیر سدّها از جمله آمده است: «به وزارت آب و برق اجازه داده می‌شود به منظور حداکثر بهره‌برداری از منابع آب و زمین قابل آبیاری از سدّها و تأسیسات آبیاریِ مربوط به اراضیِ زیر سدّها، با رعایت برنامهٔ توسعهٔ کشاورزی-دامپروری و عمران کشور، به تشکیل شرکت‌های کشت و صنعت با سرمایهٔ دولت یا با سرمایه‌های خصوصیِ داخلی یا خارجی یا سرمایه‌های شرکت‌های مختلط دولتی با سرمایه‌های داخلی یا خارجی اقدام نماید. تبصره- وسعت اراضی زیر هر سدّ که مورد بهره‌برداریِ موضوع این قانون قرار می‌گیرد، نباید کمتر از پنج‌هزار هکتار باشد.»

بنابراین، بی‌ربط نخواهد بود اگر بگوییم که این جنگ روانی علیه کشاورزی سنّتی، یا به عبارت بهتر دهقانان خرده‌پا، حلقهٔ دیگری از زنجیر حذف میلیون‌ها دهقان و خرده‌مالکِ کم‌زمین در کنار دیگر حلقه‌های «ساماندهی و تثبیت مالکیتِ زمین‌ها» و «طرح تجمیع زمین‌های زراعی در شرکت‌های سهامی زراعی» است. اتفاقی نیست که به گفتهٔ برخی کارشناسان، میزان مصرف آب در سال‌های اخیر کاهش یافته است، زیرا آبِ کمتری در اختیار کشاورزان گذاشته شده است. (صمت، ۲۰ خرداد ۹۶) معنای این حرف آن است که حق‌آبه‌های کشاورزانِ خرده‌پا رعایت نشده است. از جمله دلایل اعتراض‌های دهقانی اخیر را نیز باید در همین نکته دید.

هدررَفتِ آب

پیش‌تر اشاره کردیم که بر اساس داده‌های رسمی، در حدود ۲ میلیون هکتار از زمین‌های کشاورزی به شبکهٔ آبیاری و زِهکشی‌های مدرن مجهز شده است. ادّعا می‌شد که با شبکه‌های آبیاری مدرن، هدررفتِ آب به میزان قابل‌توجهی کاهش می‌یابد. امّا حتّی به اعتراف مسئولان، هدررفتِ آب در این شبکه‌ها در حدود ۳۰ درصدِ آب مصرفی است. دلیل آن را نیز زِهکشی نامناسب، فرسودگی، و کیفیّت نامناسب شبکهٔ آب‌رسانی ذکر کرده‌اند. می‌پرسیم: آیا مسئولِ این سوءمدیریت‌ها و سهل‌انگاری‌ها در انتقال، نگهداری، و تعمیر شبکه‌های آب‌رسانی، دهقانان و خرده‌مالکان زحمتکش‌اند؟ می‌دانیم که حق‌آبه‌های دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین بر اساس مساحت زمین‌هایشان، معیّن و مشخص است. همچنین، می‌دانیم که از آبی که وارد مزرعه می‌شود، به دو شیوهٔ کلی استفاده می‌شود: آبیاری سنّتی و غَرقابی که شیوه‌های دیرینِ آب‌رسانی به زمین است و به آن آبیاری سطحی می‌گویند، و آبیاری تحت فشار که به صورت بارانی و قطره‌یی است. با توجه به بررسی‌های صورت گرفته در مقیاس جهانی در موضوع بهره‌برداریِ بهینه از آب، گرایش به تغییر الگوی مصرف از سنّتی به آبیاری تحت فشار افزایش یافته است. هرچند که بر اساس همین پژوهش‌ها، اگر بتوان آب را به اندازهٔ درست و مدیریت‌شده وارد مزرعه کرد، و تصفیهٔ آب نیز به‌درستی صورت پذیرد، می‌توان به میزان قابل‌توجهی از هدررفتِ آب جلوگیری کرد. بنابراین، بحث اصلی در این خصوص، نه چگونگیِ مصرف آب، بلکه چگونگی آب‌رسانی به مزارع و مدیریت اصولی بر شبکه‌های آب‌رسانی است. موضوع آبیاری و چگونگی مصرف آب در مزارع بحثی ثانوی است. بنابراین، همان‌طور که پیداست، مسئولیتِ مستقیم هدررفتِ آب در مقیاس ۳۰ درصد در شبکه‌های آب‌رسانی متوجه دولت‌ها و وزارتخانه‌های مربوط، و از جمله وزارت نیرو و وزارت جهاد کشاورزی است. در بحث آبیاری نیز، همان‌طور که گفتیم، حق‌آبه‌های دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین بر اساس مساحت زمین‌هایشان محدود و مشخص است. بنابراین، بحث‌های به‌ظاهر عالمانه دربارهٔ هدررفتِ آب و معطوف کردن آن به طور یک‌جانبه به بهره‌برداری سنّتی و متهم کردن دهقانان و زحمتکشان روستاها، هدفی جز پنهان داشتن سوءمدیریت‌ها و سوءبهره‌برداری از منابع آب را دنبال نمی‌کند. هر کسی که با روستاییان و به‌ویژه زحمتکشان روستاها و از جمله دهقانان و خرده‌مالکان سروکار داشته باشد، می‌داند که هیچ‌کس بیشتر از آنان قدر آب را نمی‌داند و به آن ارج نمی‌نهد، زیرا آب برای آنان حکم زندگی را دارد! از میان ده‌ها گزارش موجود در زمینهٔ بهره‌برداری وِلنگارانه از منابع آب، به‌ویژه توسط صاحبان چاه‌های مجاز و غیرمجاز، ترجیح می‌دهیم که به اعتراف معاون وزیر کشاورزی در این خصوص استناد کنیم: «در باغات پسته در کرمان، دورهٔ آبیاری ۹۰ روزه است، در حالی که باید ۱۵ تا ۲۰ روز باشد، و درنتیجه، کار به جایی رسیده که متوسط بهره‌برداری از باغات پسته زیر یک تُن در هر هکتار است، در حالی که کشاورزی را سراغ داریم که به دلیل رعایت همین نکات، ۱۳ تُن در هر هکتار برداشت پسته دارد.» (عیار آنلاین، ۹۵/۵/۲۶)

خصوصی‌سازی شبکه‌های آب‌رسانی

با همهٔ اینها، ما به‌هیچ‌وجه مخالف تغییر نظام آب‌رسانی و آبیاری از سنّتی به مدرن در تمام زمین‌های کشاورزی نیستیم، بلکه بر این باوریم که دولت‌ها نباید هزینهٔ آن را متوجه بهره‌برداران خُرد کنند. امّا سال‌هاست که دولت‌ها به پیروی از سیاست‌های کلان جمهوری اسلامی، نه‌فقط هزینه‌های گزاف آن را متوجه روستاییان زحمتکش کرده‌اند، بلکه حتّی هزینه‌های زِهکشیِ آب‌های سطحی و تعمیر و نگهداری آنها را نیز از طریق عوارض گوناگون در «آب‌بها» به دوش این زحمتکشانِ تهی‌دست گذارده‌اند. از جمله شکل‌های رواج‌یافته در سال‌های اخیر در زمینهٔ خصوصی‌سازی زِهکشی و شبکه‌های آب‌رسانی، مدیریت و نظارت بر آنها، و چگونگی تقسیم آب، ایجاد تشکل‌هایی تحمیلی با نام بی‌مُسمّای «تعاونی‌های آب‌بَران» است. در این سازوکار، وصول آب‌بهای اختصاص‌یافته به هر منطقه بر عهدهٔ هیئت‌مدیرهٔ این تعاونی‌هاست. در واقع، در این شیوهٔ تقسیم و توزیع آب، مدیریت و نگهداری شبکهٔ آب و وصول هزینه‌های آن از بهره‌بردارانِ هر منطقه، به هیئت‌مدیرهٔ این به‌اصطلاح تعاونی‌ها به پیمان (پیمانکاری) داده شده است. در این شیوه، همان‌طور که شاهدیم، آنکه نفوذ و پول بیشتری داشته باشد، سهم بیشتری از آب خواهد داشت. به نمونه‌ای از اجرای این سیاست ضدمردمی و پیامدهای ناگوار آن برای کشاورزان در یکی از محروم‌ترین نقاط کشور، یعنی سیستان و بلوچستان، از زبان یکی از نشریه‌های وابسته به نهادهای حکومتی اشاره می‌کنیم که به‌رغم توصیهٔ مؤکّد بر خصوصی‌سازیِ هرچه بیشترِ شبکه‌های آب‌رسانی، نمی‌تواند منکر پیامدهای ناگوار آن باشد: «مدیریت شبکه‌های آب‌رسانی به ۳ طریق می‌تواند به بخش خصوصی واگذار گردد. شرکت سهامی آب منطقه‌یی سیستان و بلوچستان می‌تواند مدیریت بهره‌برداری یا نگهداری یا مدیریت کامل شبکه را به بخش خصوصی (آب‌بَران) واگذار کند، به گونه‌ای که تشکل‌های بخش خصوصی وظیفهٔ مدیریتِ بهره‌برداران و نگهداری از شبکه‌ها را بر عهده گیرند. در شرایط کنونی، مسئولیت بهره‌برداری [از] کلیهٔ کانال‌های آب‌رسان، کانال‌های اصلی درجهٔ ۱ و ۲ بر

عهدهٔ شرکت سهامی آب منطقه‌یی سیستان و بلوچستان است. مسئولیت توزیع آب از محل کانال درجهٔ ۳ بر عهدهٔ جهاد کشاورزی، و از کانال‌های درجه ۴ و ۵ فرعی به مزرعه بر عهدهٔ کشاورزان است. اختلاف میان بهره‌برداران ناشی از کمبود آب شبکه‌ها، هزینهٔ بالای پروژه‌های آبیاری و زِهکشیِ خصوصی برای خرده‌مالکان و نبود الگوی مناسب و مشابه در منطقه، عدم بضاعت مالی بهره‌برداران در برخورداری از منابع آب، و عدم تأمین هزینه به دلیل عدم پرداخت آب‌بها و کمبود آب و عدم برنامه‌ریزی مدَوّن جهت استفادهٔ بهینه از آب است.»[۴] این در حالی است که به موازات این سیاست‌های فشار به دهقانان تهی‌دست و محروم روستاها، سالانه میلیاردها دلار از طریق بودجه‌های سَنَواتی صرفِ تقویت بخش خصوصی (کلان‌سرمایه‌داران و زمین‌داران) می‌شود.

باید به این سیاست‌های ضدمردمی و فشار بر دهقانان و خرده‌مالکان بی‌زمین و کم‌زمین و جنگ‌های روانی و تبلیغاتی که هدفی جز به زانو در آوردن آنان را دنبال نمی‌کند، پایان داد. امّا از حکومتی که به خانه‌خرابیِ میلیون‌ها زحمتکش شهر و روستا بی‌اعتنا است و آن را برای «توسعه» لازم می‌داند، چه انتظاری می‌توان داشت؟ گره این کار فقط از طریق مبارزهٔ متحد کارگران و زحمتکشان شهرها و روستاها گشوده خواهد شد.

۴ – نقل از «پیامدهای واگذاری مدیریت بهره‌برداری و نگهداری شبکه‌های آبیاری و زِهکشی دشت سیستان به تشکل‌های خصوصی»، نشریهٔ توسعهٔ اقتصادی کشاورزی، جلد ۲۵، شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۹۰، صص ۶۶-۷۵.

گفتار پنجم

صنعت و معدن

معدن و فراوری مواد معدنی

معدن و فراوری مواد معدنی از دیگر حوزه‌های اقتصادی است که در سال‌های اخیر موجب دگرگونی‌های بسیاری در برخی از روستاهای کشور شده است. از مجموع ۵۲۱۴ معدنِ در حال بهره‌برداری، بیش از ۹۰ درصد، یا به عبارت دیگر نزدیک به ۴۷۰۰ معدن، در مناطق روستایی واقع شده است (خانهٔ معدن ایران، ۹۷/۵/۱) و نزدیک به ۳۰ درصدِ کارگران و شاغلان در این عرصه را ساکنان روستاها تشکیل می‌دهند (سالنامه آماری کشوری، سال ۹۵). این درحالی است که از مجموع ۳۵۷۴ بهره‌بردار (کارفرما) در این حوزه، فقط ۷۹۳ نفر در روستاها ساکن‌اند. این عده را نیز باید همان بهره‌برداران خانوادگی و بهره‌برداران در قالب تعاونی‌های روستایی به‌شمار آورد. بنابراین، در این بخش نیز ارزش‌افزوده و اضافه‌ارزشِ حاصل از کار و فعالیت کارگران و زحمتکشان روستایی به روستاها بازنمی‌گردد. جدول ۲۸، موقعیت معادن کشور را به تفکیکِ وضعیتِ اشتغال نشان می‌دهد:

جدول شمارهٔ ۲۸: **معادن به تفکیک تعداد شاغلان**

تعداد معادن	کمتر از ۵	۹-۵	۱۹ - ۱۰	۴۹ - ۲۰	۹۹ - ۵۰	۲۹۹-۱۰۰	۴۹۹-۳۰۰	بیش از ۵۰۰
۵۲۱۴	۱۸۶۹	۱۷۹۰	۱۷۹۰	۳۶۱	۸۲	۵۳	۹	۱۷

منبع: سالنامه آماری معدن، سال ۱۳۹۴

بنا بر داده‌های جدول ۲۸، نزدیک به ۴۷۰۰ معدن کشور هر کدام کمتر از ۲۰ کارگُن دارد و فقط ۱۶۱ معدن با بیش از ۵۰ کارکن فعالیت می‌کنند. با این حال، این ترکیب نمی‌تواند موقعیتِ برتر شرکت‌های بزرگ را پنهان دارد، زیرا با پیدایش انحصارها در بخش معدن و زیرشاخه‌های آن، وابستگیِ مستقیم و غیرمستقیم بهره‌برداران کوچک و متوسطِ روستایی و غیرروستایی به آنها را در همه‌جا می‌توان دید. علّت این وابستگی این است که بهره‌برداران کوچک و متوسط برای عرضهٔ کالاهای خود چاره‌ای جز دنبال‌رَوی از سیاست‌های تحمیلی شرکت‌های انحصاری ندارند، به ویژه آنکه خریدارانِ عمدهٔ محصولات آنان همین شرکت‌های

صنعتی-معدنی بزرگ و وابسته به هُلدینگ‌های انحصاری‌اند. واقعیت این است که امروزه بازار خرید و مصرف فراورده‌های معدنی زیر سیطرهٔ مجتمع‌های صنعتی و شرکت‌های بازرگانیِ وابسته به هُلدینگ‌های بزرگ صنعتی و تجاری است، و بدیهی است که در بازارهای خرید و فروش، آنها تعیین‌کننده‌اند.

ارزش افزودهٔ معادن

جدول ۲۹ نشانگر میزان رشد معدن‌های در حال بهره‌برداری کشور، افزایش سرمایه‌گذاری، ارزش تولید و ارزش افزوده در این بخش در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۴ است.

جدول شمارهٔ ۲۹: **اقلام مهم آمارگیری از معادن در حال بهره برداری**

شرح	سال ۸۷	سال ۹۴	نرخ رشد (درصد)
تعداد معدن	۴۱۱۴	۵۲۱۴	۲۷
تعداد شاغلان	۷۵۴۵۸	۹۱۲۱۱	۲۱
ارزش کل تولید (میلیارد ریال)	۳۵۵۸۶	۱۱۸۲۹۱	۳۳۲
ارزش افزوده (میلیارد ریال)	۲۷۷۵۴	۸۴۰۷۱	۳۰۳
ارزش سرمایه گذاری (میلیارد ریال)	۳۳۰۲	۲۹۲۴۱	۸۸۶

منبع: سالنامه آماری معدن، سال ۱۳۹۴

همان‌طور که از این جدول پیداست، در حالی که به ازای رشد ۲۷ درصدی معادن و ۲۱ درصد اشتغال در بازهٔ زمانی ۷ سال، ارزش تولید و ارزش افزوده به بیش از ۳برابر افزایش یافته است. با آنکه در این بازهٔ زمانی حجم سرمایه‌گذاری نزدیک به ۹برابر شده است، اما در مقایسه با ارزش کل تولید (۲۴درصد) و ارزش افزودهٔ سالانه (۳۴٫۸ درصد) این افزایش سرمایه‌گذاری نرخ ناچیزی داشته است. جدول ۳۰، این نسبت‌ها را در سال ۹۴ به‌خوبی پدیدار می‌سازد:

جدول شمارهٔ ۳۰ (ارقام به میلیارد ریال)

ارزش تولید	ارزش سرمایه گذاری	مزد و حقوق پرداختنی	ارزش افزوده
۱۱۸۲۹۱۰۶۹	۲۹۴۲۰۵۴۹	۲۰۷۲۲۲۷۷۵	۸۴۰۷۱۴۴۷

منبع: سالنامه آماری معدن، سال ۱۳۹۴

در تحلیل ارقام این جدول باید در نظر داشت که ارزش سرمایه‌گذاری در بر گیرندهٔ سرمایه‌های ثابت و در گردش است، و بخش سرمایهٔ ثابت دارای منافع آتی است و طبق استانداردهای حسابداری، در فاصلهٔ ۳ تا ۱۰ سال مُستَهلک می‌شود. بنابراین، می‌بینیم که ارزش تولید و ارزش افزوده در مقایسه با مزد و حقوق پرداختنی چه فاصلهٔ بزرگی دارد. نسبت کل ارزش تولید و ارزش افزوده به کل ارزش سرمایه‌گذاری به ترتیب نزدیک به ۴ و ۳برابر است. روشن است که بخش اعظم این ارزش افزوده، یا به عبارت دقیق‌تر «اضافه‌ارزش»، نصیب چه کسانی می‌شود.

سالنامهٔ مذکور می‌نویسند: «از مجموع معادنِ در حال بهره‌برداری در سال ۹۴، مالکیت ۴۶۴۵ معدن به بخش خصوصی، ۱۴۱ معدن به تعاونی‌ها، و ۱۵۸ معدن به بخش عمومی تعلق داشته است.» همین منبع، ارزش افزودهٔ بخش عمومی و خصوصی را به ترتیب برابر ۵۱،۱۴۳ و ۳۲،۹۲۸میلیارد ریال و جمع پرداختیِ هزینه‌های دستمزد و هزینه‌های مرتبط با آن را در سال مذکور در معادن عمومی ۱۰،۲۴۷میلیارد ریال و در بخش خصوصی ۱۰،۴۴۸میلیارد ریال، و سهم اشتغال در این دو بخش را نیز به ترتیب ۳۰٫۸ و ۶۹٫۲ درصد ذکر می‌کند. امّا باید دید منظور از بخش عمومی چیست. سالنامهٔ مذکور بخش عمومی را چنین تعریف می‌کند: «معادنی که تمام یا بیش از ۵۰ درصد سرمایهٔ آنها به وزارتخانه‌ها، سازمان‌های دولتی، بانک، نهادهای انقلاب اسلامی، شهرداری‌ها، و سایر مؤسسات عمومی تعلق داشته باشد.» بر این اساس، مالکیت بخش عمومی را نباید به مالکیت

دولتی تعبیر کرد.

همچنین، یادآور می‌شویم که ارزشِ صادرات مواد معدنی به طور میانگین در بازهٔ زمانی مذکور برابر ۵میلیارد دلار بوده است. ضمن آنکه بر اساس گفته‌های مسئولان حکومت، صدور مواد معدنی جهش بسیاری یافته است و در سال ۹۵ و یازده ماه از سال ۹۶ به ترتیب به ۶ و ۸٫۵میلیارد دلار رسیده است (روابط عمومی سازمان توسعه و نوسازی معادن و صنایع معدنی ایران، ۹۶/۱۲/۲۳). این در حالی است که گفته می‌شود: «کاهش جهانیِ قیمت‌های مواد معدنی بر صادرات مواد معدنی ایران تأثیر گذاشته، با این حال ظرفیت‌های صادراتی این بخش بر کسی پوشیده نیست.» (گسترش صمت، ۹۵/۵/۵)

بنابراین، اتفاقی نیست که در برنامهٔ ششم توسعه بر جذب گستردهٔ سرمایه‌های خارجی برای اکتشاف و توسعهٔ بهره‌برداری از معادن بر پایهٔ تشکیل کنسرسیوم‌های مشترک داخلی و خارجی، و هم‌زمان، بر ضرورت سازمان‌دهیِ اکتشاف و توسعهٔ بهره‌برداری از معادن در نواحیِ روستایی تأکید شده است: «افزایش هزینه‌های بهره‌برداری، چالش دیگر حوزهٔ معدن‌کاری است چرا که معادن جدید نیاز به سرمایه‌گذاری دارند و بیشترِ ذخایرِ جدید زیرزمینی هستند که هزینه‌های بهره‌برداری را افزایش می‌دهند. چالش دیگر این حوزه، کمبود اکتشاف است. تغییراتِ اقلیمی و بهره‌وری منابع نیز چالشِ دیگر این حوزهٔ معدن است.» (ایمیدرو[1]، ۹۷/۳/۱). «توافق‌نامه‌ای میان ایمیدرو، وزارت کار و معاونت توسعهٔ روستایی، و مناطق محروم کشور امضا شد که بر اساس آن، صندوق بیمهٔ سرمایه‌گذاریِ فعالیت‌های معدنی، ۱۰ درصد از طرح ۱٫۵میلیارد دلاریِ توسعهٔ اشتغال روستایی (یعنی یک‌هزار و ۲۰۰میلیارد تومان) را به معادنی که در شعاع ۲۰ کیلومتری روستاها قرار دارند پرداخت می‌کند. همچنین، در تفاهم‌نامهٔ انجام شده با شرکت ملّی صنایع مس، منابع لازم برای احیای معادن کوچک و متوسطِ این بخش تزریق خواهد شد.» (صندوق بیمهٔ سرمایه‌گذاریِ فعالیت‌های معدنی، ۹۷/۴/۱۲؛ تأکید از ماست)

به دلیل این سودآوری است که در سال‌های اخیر با افزایش سرسام‌آور صدور پروانهٔ اکتشافِ معادن جدید و بهره‌برداری از آنها از یک سو، و بهره‌برداریِ غارتگرانه از معادن موجود از سوی دیگر هستیم. «طی دورهٔ این گزارش (۱۱ ماههٔ سال ۹۵) تعداد ۷۱۶ فقره پروانهٔ اکتشافِ معدنی صادر شد که در مقایسه با تعداد ۶۳۲ فقره پروانهٔ اکتشاف در ۱۱ ماههٔ سال ۹۴ به میزان ۱۳٫۳ درصد رشد نشان می‌دهد. همچنین، در بهمن ۹۵ تعداد ۱۰۳ فقره پروانهٔ اکتشاف معدنی صادر شد که در مقایسه با عملکرد دی ماه همان سال که ۶۴ فقره بود، افزایش ۶۰٫۹ درصدی را ثبت کرد. علاوه بر این، طی مدّت یاد شده، آمار گواهی کشف معدنی به رقم ۵۰۷ فقره رسید که نسبت به ۵۷۵ فقرهٔ ۱۱ ماههٔ سال ۹۴ اُفتِ ۱۱٫۸ درصدی را نشان می‌دهد و در بهمن ۹۵ هم ۵۰ فقره گواهی کشف صادر شد و نسبت به ۴۳ فقره‌ای که در دی ماه ۹۵ صادر شده بود، ۱۶٫۳ درصد افزایش نشان می‌دهد. وزارت صنعت، معدن، و تجارت آمار معادن کشور را ۶هزار معدن ذکر کرده که از آنها سالیانه حدود ۴۰۰ میلیون تُن مواد معدنی استخراج می‌شود. (خانهٔ معدن، گزارش یازده ماههٔ سال ۹۵) همچنین: «به گزارش روابط عمومی سازمان توسعه و نوسازی معادن و صنایع معدنی ایران، میزان صدور پروانه‌های اکتشاف معادن از ابتدای فروردین تا پایان دی امسال، ۹۳۷ فقره بود. امّا در مدّت مشابه [در] سال گذشته، ۶۱۲ فقره پروانهٔ اکتشاف صادر شد.» (ایرنا، ۹۶/۱۲/۲۲) به‌علاوه: «آمارها نشان می‌دهد [که] صدور تعداد پروانه‌های اکتشاف معدنی ۹٫۸ درصد نسبت به مدّت مشابه [در] سال قبل افزایش داشته است.» (ایمیدرو، ۹۷/۵/۱۰). پرسش این است که درخواست‌کنندگانِ این مجوزها و بهره‌بردارانِ بی‌رویّهٔ معادن چه کسانی‌اند؟ همچون همیشه، برای پنهان داشتن حقیقتِ ماجرا، انگشت اتهام به سوی روستاییان گرفته می‌شود. امّا واقعیت جز این است. گزارش میدانی زیر بخشی از واقعیت موجود در این زمینه را منعکس می‌کند: «اگرچه سنگ‌آهن اصلی‌ترین مادّهٔ معدنیِ استان یزد به‌شمار می‌رود و دو مجموعهٔ عظیم در استان در حال بهره‌برداری از این معادن هستند، امّا فعالیت‌های معدنی در استان به این موارد خلاصه نمی‌شود و صدها معدن کوچک و بزرگ در مناطق مختلف استان در حال بهره‌برداری هستند... به‌تدریج، با شناسایی رگه‌های معدنی کارِ کندوکاو در دشت و کویر، مرتع و کوهستان، و روستا و بیابان آغاز شد، به نحوی که امروز جاده‌ای در استان یزد نیست که چند کیلومتری دورتر از آن، فعالیت معدنی صورت نگیرد. در برخی مناطق استان، تپه‌هایی که تا چندی پیش چشم‌اندازهای زیبای طبیعی در جاده‌ها خلق کرده بودند، امروز تراشیده شده‌اند و نشانی از آنها نیست، یا اگر باشد، بیشتر شبیه یک برآمدگی است که هیچ شباهتی به تپه و کوه ندارد. به گفتهٔ مسئولان ادارهٔ منابع طبیعی یزد، روزانه درخواست ۶۰ حفّاری معدنی در یزد ارائه می‌شد که اگر فقط نیمی از این درخواست‌ها موافقت‌نامه دریافت کنند، باید فاتحهٔ بسیاری از روستاهای استان یزد را خواند، همان‌گونه که امروز در شهرستان تَفت زندگی مردم

۱ – سازمان توسعه و نوسازی معادن و صنایع معدنی ایران (IMIDRO)

برخی روستاها تحت تأثیر بهره‌برداری از معادن قرار گرفته و حتّی آبِ شُرب آنها را آلوده کرده است. در مناطق دیگری نظیر ندوشن نیز بهره‌برداری‌های بی‌امانِ معادن و رفت‌وآمدِ ماشین‌های معدنی، گرد و خاک بسیاری را در هوا پراکنده می‌کند، و علاوه بر آلودگی شدید زیست‌محیطی، بوته‌هایی که بهره‌بردارانِ منابع طبیعی و دامداران از آنها به طور غیرمستقیم ارتزاق می‌کردند، نابود شده است. در شرایطی که در استان یزد فریادها برای خشکسالی بلند است، مجوّزهای معدنیِ بی‌رَویّه صادر می‌شود تا بیل‌های مکانیکی به جان مراتع بیفتند و اندک مراتع موجود نیز به بهانهٔ حفّاری معدنی و کسب سود بیشتر، آن هم برای عده‌ای خاص، از بین برود. یکی از کارشناسان محیط زیست در این زمینه گفت: تاکنون بالغ بر ۱۰۰هزار هکتار از عرصه‌های منابع طبیعی استان یزد با استخراج معادن تخریب شده است.» (خبرگزاری مهر، ۹۵/۱۲/۱۰؛ تأکید از ماست)

و امّا شرکت‌های بزرگِ بهره‌برداری از مواد معدنی و تولید مصالح ساختمانی و دیگر فراورده‌های معدنی کدام‌اند؟ همچون همیشه، باید به بنیادها و نهادهای تحت رهبری رژیم ولایی اشاره کرد. هُلدینگِ معدنیِ سازمان اقتصاد رضوی، بزرگ‌ترین بهره بردار معادن سنگ‌های تزیینی، تقریباً انحصار بهره‌برداری از تمام معادن خراسان و شرق کشور را در اختیار دارد. بنیاد مستضعفان از دیگر غول‌های فعال در زمینهٔ اکتشاف و بهره‌برداری، و مالکیتِ صنایع ساختمانی و فولادی کشور است. هُلدینگِ گسترش صنایع معدنی کاوه پارس وابسته به بنیاد مستضعفان است. در وب‌سایت رسمی این شرکت در معرفی این هُلدینگ آمده است: «این هُلدینگ با برخورداری از ۱۸ شرکت در مناطق مختلف کشور در زمینهٔ معادن ساختمانی، آلومینیوم، فولاد، و غیره مشغول است.» از دیگر بنیادهای فعال در این زمینه، و از جمله از ستاد اجرایی فرمان امام که درگذریم، به هُلدینگ و شرکت‌های بخش خصوصی می‌رسیم. در اینجا به نمونه‌ای از آنها اشاره می‌کنیم و بررسی بیشترِ وضعیت بهره‌برداران از معادن کشور را در گفتار مستقل دیگری پی می‌گیریم:

هُلدینگ آریانا فاتح خاورمیانه. از میانِ بزرگ‌ترین شرکت‌های وابسته به این هُلدینگ می‌توان به شرکت معدنی و سدّسازی آریا جنوب ایرانیان، راه‌سازی و معدنی مُبین، مینای کویر سَما، و شرکت زمین‌کاوانِ غرب ایران اشاره کرد که در استان‌های یزد، کرمان، کردستان، و آذربایجان غربی فعالیت گسترده‌ای دارند. در وب‌سایت رسمی این هُلدینگ در معرفی شرکت راه‌سازی و معدنی مُبین آمده است: «در حال حاضر، سالانه بیش از ۱۰۰میلیون تُن استخراج و باطله‌ای دارد و در بیش از نیمی از معادن اصلی و بزرگ کشور حضوری فعال داشته و به عنوان بازویی قدرتمند و قابل‌اتّکا برای کارفرمایان و به‌خصوص شرکت ملّی مس ایران و شرکت تهیه و تولید مواد معدنی ایران عمل می‌کند و با برنامه‌ریزی در صدد افزایش بهینه‌برداری تا ۱۵۰میلیون تُن در سال است.» همچنین، در معرفی شرکت کویر سَما می‌نویسد: «کشف ۱۰۰میلیون تُن سنگ آهن پلاستر با عیار ۱۲ در شهرستان سردشت یزد از جمله فعالیت‌های این شرکت است.»

رویکرد دیگر در سال‌های اخیر، سازمان‌دهی و سامان‌بخشی به برخی از فعالیت‌های مربوط به فراوریِ مواد معدنی در جنب معدن روستایی یا در کارگاه‌های واقع در شهرک‌ها و مناطق صنعتی روستایی با هدف کاهش هرچه بیشتر هزینه‌های دستمزد و کسب سود هرچه بیشتر از سوی کلان‌سرمایه‌دارانِ مستقر در شهرهاست.

صنایع روستایی

از صنایع و فعالیت‌های سنّتی روستایی از نوع قالی‌بافی، صنایع دستی، و نظایر آنها که درگذریم، که هنوز هم در برخی نواحی پابرجاست و به دلایلی چند و از جمله رونق گردشگری گسترش بیشتری یافته است، امروزه با شکل‌گیری و گسترش روزافزون برخی فعالیت‌های تولیدی در قالب مشاغل خانگی، و تأسیس و گسترش نواحی و شهرک‌های صنعتی- که دامنهٔ فعالیت آنها بسیار گسترده است و صنایع دستی و سنّتی را نیز در بر می گیرد- روبرو هستیم.

مشاغل خانگی و صنایع تکمیلی روستایی

برای ورود به این بحث، ابتدا باید دید مشاغل خانگی به چه معناست. در جزوهٔ «تعاریف و مفاهیم مرتبط با مشاغل خانگی و کار در خانه» که از سوی «وزارت کار، تعاون و رفاه اجتماعی» در آذر ۱۳۹۴ منتشر شده است، زیرِ عنوانِ «تطبیق مفاهیم مرتبط با طبقه‌بندی وضع شغلی ملّی و بین‌المللی» آمده است: «به منظور ارائهٔ آمارهای هماهنگ در خصوص مشاغل خانگی با آمارهای

نیروی کار بر حسب طبقه‌بندی وضع شغل، مقایسه آمارهای ثبتیِ تولید شده توسط سامانهٔ مشاغل خانگی با نتایج طرح‌های آماریِ مرکز آمار ایران و حتّی ارائهٔ آمارهای مرتبط با مشاغل خانگی به سازمان‌های بین‌المللی، بر اساس جدول زیر [۳۱] عمل می‌شود...»

جدول شمارهٔ ۳۱

طبقه‌بندی وضع شغلی ملی و بین‌المللی	طبقه بندی وضع شغلی بر اساس دبیرخانه ستاد حمایت و ساماندهی مشاغل خانگی
کارفرما	پشتیبان شاغل خانگی
	کارفرمای شاغل خانگی
کارکن مستقل	شاغل خانگی مستقل
مزد و حقوق بگیر	شاغل خانگی تحت پوشش
	شاغل خانگی مزد و حقوق بگیر
کارکن فامیلی بدون مزد	کارکن خانگی بدون مزد

همان‌طور که دیده می‌شود، بر اساس این جدول، مشاغل خانگی دایره‌ای وسیع‌تر از کارگاه خانوادگی دارد، زیرا کارگاه‌های خانوادگی زیر مشاغل خانگی طبقه‌بندی شده است. تعریف کارگاه‌های خانوادگی روشن است و در این کارگاه‌ها خانواده به طور جمعی به کار و فعالیت مشغول‌اند و به طور جمعی از درآمد و مزیت‌های آن بهره می‌برند. امّا کارِ خانگی به طور اخصّ چیست؟ کجا و چگونه انجام می‌شود؟ کارفرما کیست و محصول و فراوردهٔ تولید شده چگونه به بازار عرضه می‌شود و سود حاصل از آن نصیب چه کس یا چه کسانی می‌شود؟ در جزوهٔ مذکور گفته می‌شود: «کارِ خانگی نوعی از اشتغال است که توسط کارگر خانگی برای یک یا چند خانوار دیگر انجام می‌شود؛ کارگرِ خانگی، کارگری است که بر اساس رابطهٔ شغلی و مشخص و مستمرّ برای یک یا چند خانوارِ دیگر کار می‌کند و در ازای آن مزد و حقوق دریافت می‌کند؛ کار در خانه نوعی از اشتغال است که توسط مزد و حقوق‌بگیر در واحد مسکونی خود یا هر محل دیگری غیر از محل کار یا سکونتِ کارفرما انجام شده و منجر به تولید کالا یا ارائهٔ خدماتِ تعیین‌شده می‌شود؛ شغلِ خانگی شغلی است که توسط عضو یا اعضای یک یا چند خانوار با هدف کسب سود یا درآمد در واحد مسکونی که در آن ساکن هستند، انجام می‌شود.» بنا به این تعریف، کارگرِ مشاغل خانگی از خدمتکارانِ موضوع مادهٔ ۱۹۰ قانون کار متمایز می‌شود، زیرا محل کارِ کارگران و کارکنانِ مشاغل خانگی در جایی غیر از محل سکونت و کارِ کارفرماست. همچنین، روشن است که مالکِ محصول و خدمتِ تولیدشده توسط کارگرانِ مشاغل خانگی، کارفرماست، و کارگر به ازای کاری که می‌کند مزد می‌گیرد. مشکل اینجاست که وضعیتِ این گروه از کارگران در هیچ کجای قانون کارِ پیش‌بینی نشده است و از این رو، این گروه از شمول قانون کار و تأمین اجتماعیِ اجباری بیرون است و در صورت تمایل به بهره‌مندی از تأمین اجتماعی، هر کارگر باید بر اساس طرح‌های خویش‌فرمایی و نظایر آن حق بیمه را خودش به طور کامل پرداخت کند و کارفرما مسئولیتی در این باره در برابر کارگران خود ندارد. موضوع اینجاست که مشاغلی از این دست، آن هم بر اساس فهرستی بلندبالا تعریف می‌شوند و آیین‌نامه‌های اجرایی آنها هم تبیین و ابلاغ می‌شود، بدون آنکه جایگاه قانونی آنها روشن شده باشد! این است آن به‌اصطلاح اشتغال‌زاییِ آقایان! آیین‌نامه را چه کسی ابلاغ کرده است؟ جناب «ربیعی» وزیر برکشیده از «خانهٔ کارگر»!؟ همان خانهٔ سر به فرمان رژیم ولایی و تابع سیاست‌های کلان آن، که جز در خدمت به سرمایه‌داران و کلان‌سرمایه‌داران رَه نمی‌پوید!؟

و اما کارفرماها چه کسانی هستند؟ جزوهٔ مذکور چنین توضیح می‌دهد: «کارفرمای مشاغل خانگی، شخص حقیقی یا حقوقی است که پس از اخذ مجوّز مشاغل خانگیِ مصوّب، به منظور انجام امور شغلی مرتبط با مجوّز مذکور، حداقل یک شاغلِ خانگیِ مزد و حقوق‌بگیر را در استخدام دارد.» با این تعریف، رابطهٔ کارگر و کارفرما مشخص است. امّا نکتهٔ مهم دیگر این است که در این طرح کارفرما از تهیهٔ مکان و هزینه‌های مربوط به آن معاف شده است و تمام این هزینه‌ها به دوش کارگرِ مشاغل خانگی است. وظیفهٔ کارفرما فقط تهیه و تحویل مواد اوّلیه و برنامهٔ کار و تولید است. از آنجا که در این طرح دستمزد کارگر کار-مُزدی است و نه گاه-مُزدی، روشن است که کارگر برای دریافت دستمزدِ بیشتر مجبور به کار و تولید بیشتر است. معاف بودن این طرح از قانون کار نیز موجب می‌شود تا دستِ کارفرما در کاهش دستمزدها باز باشد، زیرا در این روابطِ کاری، حداقل مزد نیز رعایت نمی‌شود.

شرم‌آورتر آنکه در این طرح گفته می‌شود: «پشتیبانِ شاغلِ خانگی شخص حقیقی یا حقوقی است که پس از اخذ مجوّز مشاغل خانگیِ مصوّب، حداقل یک شاغل خانگی تحت پوشش را به منظور انجام امور شغلی مرتبط با مجوّز مذکور در زمینه‌های امور مشاوره، ارائهٔ ابزار کار و مواد اوّلیه، بازاریابی و فروش حمایت می‌کند.» همان‌طور که دیده می‌شود، در اینجا شاغل خانگی، فرد (یا افرادِ) کارکُن مستقلی است که با هدایتِ دارندهٔ مجوّز کار به فعالیت مشغول می‌شود و بر اساس قرارداد میان آنها باید بابت خدمات و مشاوره‌های گرفته شده در زمینهٔ آموزش، تهیه و تأمین ابزار و مواد کار، و فروش محصول تولید شده، حق‌الزحمه‌ای هم به «پشتیبان» خود بپردازد. ناگفته پیداست که در این مناسبات کاری نیز شاغل خانگی مشمول بیمهٔ خویش‌فرمایی است و «پشتیبان» وظیفه‌ای به ازای آن ندارد. به این یاداشتِ وزارت کار دربارهٔ مشاغل خانگی توجه کنید: «امروزه مشاغل خانگیِ زودبازده و کسب‌وکارهای خانگی به عنوان راهکاری مهم برای خوداشتغالی و ایجاد اشتغال و درآمد در سراسر جهان به حساب می‌آیند. قابلیت انجام این نوع کسب‌وکار در منزل سبب ایجاد مزایای بی‌شماری برای شاغلین آنها می‌شود، که از جمله می‌توان به ایجاد توازن بین مسئولیت خانوادگی زنان و اشتغال آنان، حذف هزینه‌های مربوط به خرید، رهن و اجارهٔ کارگاه و ایاب و ذهاب، استفاده از نیروی کار سایر اعضای خانواده و ایجاد زمینه‌های کار خانوادگی، امکان انتقال تجارب از طریق آموزش غیررسمی به شیوهٔ استاد-شاگردی بین اعضای خانواده، و بسیاری فواید دیگر اشاره کرد.» شرم‌آور است! تهیه‌کنندگان این طرح با گستاخی و وقاحت می‌گویند که کارگران باید خوشحال باشند که از هزینهٔ خرید یا اجارهٔ کارگاه یا از هزینه‌های جانبی چون آب و برق رسته‌اند و خانواده‌ها این فرصت را یافته‌اند که از طریق روابطِ استاد-شاگردی کسب تجربه کنند و به بازار کار وارد شوند؛ گویی وظیفهٔ کارگران است که محل کار را تهیه کنند و شرایط کار را فراهم آورند تا کارفرما لطف کند و به آنان کار سفارش دهد!

بنابراین، برخلاف این تعریف‌ها، با کمی تعمّق در آنها می‌توان دید که هدفِ این طرح نیز چون طرح «کاروَرزی» و دیگر طرح‌های مشابه، باز گذاشتنِ دست کارفرمایان بزرگ در استثمار لگام‌گسیختهٔ کارگران است، زیرا کارفرمایان این طرح کسانی جز دلالان کارفرمایان صنعتی و تاجران محلی، منطقه‌یی و گاه فراتر از آن نیستند. این شاغلان خانگی خود باید توانایی ورود به عرصهٔ عرضهٔ کالا را داشته باشند. بنابراین، در بهترین حالت، کارفرمایان این طرح چیزی نیستند جز دلال و عاملِ برون‌سپاری در خدمت کارفرمایان و تاجران بزرگ.

در پی اعلام این طرح، وزارت کار و امور اجتماعی با همکاری وزارتخانه‌های اقتصادی و دستگاه‌های مرتبط با موضوع اشتغال و مشاغل خانگی فهرست ۲۱۴ شغل شناسایی‌شده را اعلام کرد. از مجموع این مشاغل، ۱۸ رشته به خدمات کشاورزی و دامپروری و شیلات، و ۴۱ رشته به صنعت اختصاص دارد. از جمله شغل‌های خانگی در فهرست وزارت کار می‌توان به شغل‌های زیر اشاره کرد:

۱. شاخهٔ صنایع دستی (نساجی سنّتی): توربافی، شال‌بافی، زری‌بافی، موج‌بافی، ترمه‌بافی، مخمل‌بافی، سجّاده‌بافی، دارایی‌بافی(ایکات)، شَمَدبافی، تکه‌دوزی، شبکه‌دوزی، ابریشم‌دوزی، آجیده‌دوزی (لایه‌دوزی)، جاجیم‌بافی، چادرشب‌بافی، شال‌بافی، عبابافی

۲. بافته‌های داری و زیراندازها: قالی‌بافی (چنته)، گلیم‌بافی (وِرنی‌بافی، گبّه‌بافی، مَسند)، زیلوبافی، نمدمالی، خورجین‌بافی، پلاس‌بافی، اجاق‌قراقی

۳. پوشاک سنّتی: گیوه‌بافی، چارُق‌دوزی، چموش‌دوزی، پوستین‌دوزی، طراحی و دوخت لباس محلی، گیوه‌دوزی، قلاب‌بافی، میل‌بافی (کامواوبافی، بافتنی سنّتی)، کلاه نمدی، عروسک‌بافی

۴. چاپ‌های سنّتی: چاپ کلاقه یا باتیک (نقاشی روی پارچه)، چاپ قلمکار، چاپ سیلک

۵. صنایع دستی چرمی: مُعرّق چرم، نقاشی روی چرم، نقش‌اندازیِ ضربی روی چرم (حکّاکی چرم)، سرّاجی سنّتی (ساخت کمربند و کیف و...)، طراحی به صورت داغ روی چرم (سوخت روی چرم)

۶. صنایع دستی فلزی: قلمزنی، مُشبّک‌سازی فلزی، حکّاکی روی فلز، میله‌سازی، گرگوربافی، زیورآلات سنّتی، جواهرسازی، صنایع دستی مسی (تابلو، وسایل تزیینی)

۷. صنایع دستی چوبی و حصیری: مُعرّق‌کاری، حصیربافی، بامبوبافی، منبّت ریز (آباده و گلپایگان)، تَرکه‌بافی (ارغوان‌بافی،

مُرواربافی، چِم‌بافی، کپوبافی)، خرّاطی (ساخت ظرف‌های چوبی، تسبیح‌سازی)، نقاشی روی چوب، مُشبّک چوب، خاتم‌کاری، سوخت روی چوب، چیغ‌بافی، ساخت سازهای سنّتی بادی و کوبه‌یی، پیکرتراشی چوبی و مجسمه‌سازی

۸. سفال و سرامیک و کاشی سنّتی: سفال و سرامیک، کاشی هفت رنگ، مُعرّق کاشی، نقاشی روی سفال، مُهرسازی

۹. صنایع دستی دریایی: نقاشی روی صدف (صدف‌سازی، تراشِ صدف و...)

۱۰. صنایع دستی مُستَظرَفه: مینیاتورسازی (نگارگریِ ایرانی)، نقاشی، تَشعیر، تذهیب، طراحی، جلدسازی، صحّافی سنّتی

۱۱. آبگینه: نقاشی روی شیشه (ویترای)

۱۲. پیشه‌های سنّتی وابسته به صنایع دستی: نخ‌ریسی سنّتی، رنگرزی گیاهی

۱۳. صنایع دستی سنگی: تراش سنگ‌های قیمتی و نیمه‌قیمتی (گوهرتراشی)

۱۴. رودوزی‌های سنّتی: تسمه‌دوزی، نقده‌دوزی، بُخارادوزی، دَه‌یک‌دوزی (برجسته‌دوزی)، پیله‌دوزی، قیطان‌دوزی (فتیله‌دوزی، مغزی‌دوزی، یَراق‌دوزی)، ستاره‌دوزی، چشم‌دوزی، مرواریددوزی، خامه‌دوزی، چهل‌تکه‌دوزی، سکه‌دوزی (اشرَفی‌دوزی)، گل‌دوزی، گلابتون‌دوزی، پَته‌دوزی، آینه‌دوزی، بلیش‌دوزی، تفرشی‌دوزی، پریواردوزی، قلاب‌دوزی، کتیبه‌دوزی، کُردی‌دوزی، کَم‌دوزی (کمان‌دوزی، کمه‌دوزی)، مُرصّع‌دوزی (سنگ‌دوزی)، سوزن‌دوزی (بلوچی، اصفهان، ترکمن)، صدف‌دوزی، مخمل‌دوزی، شَمسه‌دوزی، سرمه‌دوزی، شرابه‌دوزی، نواردوزی، نقش‌دوزی، ممقان‌دوزی، منجوق‌دوزی، پولک‌دوزی

۱۵. تولیدی شامل کشاورزی، دامپروری، شیلات:

- بسته‌بندی انواع مواد غذایی از محصولات کشاورزی (سنّتی و صنعتی) و گیاهان دارویی، بسته‌بندی و درجه‌بندی محصولات زراعی، تهیه و بسته‌بندی سبزیجات فراوری‌شده (خشک، پودر، سرخ‌کرده، پاک‌کرده، و خُردکرده)، تهیه و بسته‌بندی بذر محصولات جالیزی، بلغورسازی، فراوریِ زعفران (خشک کردن و بسته‌بندی)، فراوری و بسته‌بندی زرشک، خشک کردن و بسته‌بندی میوه‌جات، بسته‌بندی و پاک کردن انواع دانه‌های روغنی
- پرورش طیور و حشرات از قبیل اردک گوشتی، بوقلمون گوشتی، کرم ابریشم، غاز، کبک، بلدرچین، برخی سوسک‌ها و مورچه‌ها (برای خوراک دام و طیور یا صادرات)، پرندگان زینتی (کبوتر و قناری)، پرندگان خوراکی وحشی، جوجه‌کشی
- خدمات جمع‌آوری شیر، تولید ژل رویال از زنبور عسل، تهیهٔ فراورده‌های لَبَنی مانند کشک و پنیر و دوغ، فراوری و بسته‌بندی عسل، تولید ماهیان زینتی و آکورایومی

۱۶. سایر (بخش‌های کشاورزی، دامپروری، شیلات): تولید و بسته‌بندی کودهای اُرگانیک، تهیهٔ انواع کودهای فسیلی، تهیه و بسته‌بندی تخم انواع گل‌ها، تاکسیدِرمیِ پرندگان و حیوانات و آبزیان، بسته‌بندی تخم‌مرغ بومی

۱۷. فعالیتهای تولیدی (صنعت) شامل صنایع نساجی، پوشاک، و سرّاجی (مشروط به عدم استفاده از چرخ صنعتی): طراحی و دوخت لباس، خیاطی لباس عروس، شلواردوزی، راسته‌دوزی، نازک‌دوزی مردانه، ضخیم‌دوزی مردانه، نازک‌دوزی زنانه، بچه‌گانه‌دوزی، پیراهن‌دوزی مردانه و شومیزه زنانه، بافندگی، ملحفه‌دوزی، پرده‌دوزی، تولید رومیزی، بافت‌های ترکیبی

۱۸. صنایع غذایی: تولید و بسته‌بندی ترشیجات و شور، ماست‌بندی، تولید گلاب و عرقیات گیاهی، تولید و بسته‌بندی آبلیمو، آبغوره، سرکه، و نارنج، نبات‌پزی، شیرینی‌پزی سنّتی، پخت انواع نان، تهیهٔ شکلات، تهیهٔ لواشک، تهیهٔ مربّاجات، تهیهٔ ماهیِ فراوری‌شده (دودی، شور)، تولید انواع رُب، تولید رشتهٔ آشی

۱۹. سایر (بخش صنعت): مونتاژ اسباب‌بازی و لوازم پرورش فکری کودکان، مکرومه‌بافی، کیف‌سازی، گوبلَن‌دوزی، عروسک‌دوزی، ساخت جعبه‌های فانتزی، طناب‌بافی، گل‌سازی، ساخت میوه‌های خمیرچینی، مُهرسازی، قاب‌سازی، توپ‌دوزی پارچه‌یی، توپ‌دوزی چرمی، تابلوسازی تزئینی

۲۰. کارهای با بهره‌گیری از فنّاوری اطلاعات: تهیهٔ برنامهٔ نرم‌افزاری، آموزش‌های مجازی، برنامه‌نویسی، خدمات ترجمه، تایپ، حروف‌چینی و صفحه‌بندی کتاب و مجلات، طراحی شبکه‌های ارتباطی، تجارت الکترونیکی، طراحی مولتی‌مِدیا، نقاشی‌های متحرک (اَنیمِیشِن)، طراحی صفحات وِب، طراحی لباس و کفش، طراحی داخلی ساختمان و دکوراسیون، خدمات حسابداری، گرافیک، طراحی بَنِر، آموزش و تدریس از طریق اینترنت (از راهِ دور)، طراحی سازه‌های ساختمانی، نقاشی و مصوّرسازی کتاب کودک، طراحی کتاب‌های تصویری برای رنگ‌آمیزی کودکان، مشاورهٔ اینترنتی، تلفنی، MMS، SMS در زمینه‌های تغذیه، روان‌شناسی، پرستاری، پزشکی، بهداشت، تنظیم خانواده، ترک اعتیاد، تداخل دارویی، مراقبت‌های بیمار، طراحی و تهیهٔ مجلات و روزنامه‌های دیجیتال، تبلیغ کالا و خدمات به صورت مجازی و فروش آن، جمع‌آوری اطلاعات در زمینه‌های گوناگون و مورد تقاضا، فروش کتاب و تولیدهای فرهنگی دست دوّم

۲۱. خدمات: فعالیت‌های فرهنگی-هنری شامل خطاطی، ویراستاری، نویسندگی (داستان، شعر، فیلمنامه، نمایشنامه و...)، برجسته‌نویسی با خمیر و رنگ، تصویرگری کتاب کودک

۲۲. صنایع فرش: طراحی سنّتی قالی، رنگ‌آمیزی نقشهٔ فرش

ما این فهرست بلندبالا ولی ناکامل را از آن رو نقل کردیم تا وسعت این طرح در جذب زنان و کودکان و به طور کلی خانوارها به بازار کار با نازل‌ترین دستمزدها و بدون هیچ حمایتی را منعکس کنیم. همان‌طور که گفتیم و دیده می‌شود، هدف این طرح به طور عمده زنان و کودکان روستایی‌اند اگرچه شغل‌هایی نیز در فهرست دیده می‌شود که هم روستانشینان و هم شهرنشینان می‌توانند به آنها مشغول شوند. بسیاری از این فعالیت‌ها، به‌ویژه در بخش کشاورزی، هم‌اکنون به طور جمعی و در مزرعه یا دیگر مکان‌های مشابه انجام می‌شود. از جمله شغل‌های رایج در روستاها، تهیهٔ انواع بافته‌ها، پاک کردن برنج و حبوبات و سبزی، خُرد کردن و پختن سبزیجات، تهیهٔ انواع شورها و ترشی‌ها و بسته‌بندی کردن آنها بر اساس درجهٔ مرغوبیّت است. بسیاری از فراورده‌های مرغوب به خارج از کشور صادر می‌شود. تفکیک، فراوری، و بسته‌بندیِ بسیاری از کالاهای بُنجُل و نامرغوب وارداتی و کشاورزی و غذایی نیز از این طریق انجام می‌شود که سپس با برچسبِ برَندهای داخلی در بازار عرضه و فروخته می‌شوند. برای نمونه، شرکت و هُلدینگ‌هایی چون «شرکت محسن» یا «هُلدینگ کمالی» فراورده‌های کشاورزی را با کیفیت و قیمت‌هایی نازل وارد می‌کنند و پس از تفکیک آنها در کارگاه‌ها و خانه‌ها توسط کارگران خانگی، آنها را به بهایی گزاف و با برچسب حبوبات داخلی- برای نمونه با برچسبِ حبوبات عجب‌شیر- وارد بازار می‌کنند. این شیوه از فعالیت در کارگاه‌های غیررسمی و در حاشیهٔ شهرها نیز رواج گسترده‌ای دارد. این نیز روشن است که سود و اضافه‌ارزشِ حاصل از شغل‌های خانگی، از روستاها خارج و نصیب دلالان و سرمایه‌دارانِ ساکن شهرها می‌شود و بهرهٔ روستاها و روستاییان و حاشیه‌نشینان همان دستمزد ناچیز و فرو رفتن هرچه بیشتر در فقر فزاینده است.

شهرک‌ها و نواحی صنعتی

دربارهٔ شهرک‌ها و نواحی صنعتی روستایی در ارتباط با احداث صنایع تبدیلی و تکمیلی کشاورزی در آنها، فارغ از شعارهای دهان پُرکن و پُرطمطراقی که در اطراف آن داده شده، از جمله این هدف‌ها بیان شده است: «افزایش تولیدات صنعتی، کاهش هزینه‌های تولیدی، پیوند بین صنایع کوچک و بزرگ از طریق زنجیره‌یی کردن تولید، بهره‌برداری مطلوب از منابع محلی مناطق روستایی مرتبط با فعالیت‌های صنعتی، و پیوند بین صنعت و کشاورزی.» (فصلنامهٔ محیط و مسکن روستا، شماره ۱۴۸، نقش نواحی صنعتی در توسعهٔ روستایی؛ تأکیدها از ماست)

مطلب روشن است، زیرا به‌روشنی گفته شده است که از جمله هدف‌های این طرح، برقراری پیوند میان صنایع کوچک و بزرگ، کاهش هزینه‌ها، و مهم‌تر از همه، دسترسی به نیروی کار ارزان است. بنابراین، از این منظر می‌توان به وابستگی این شهرک‌ها به شرکت‌های تجاری، صنعتی، و مجتمع‌های کشت و صنعت پی برد. در واقع، نقش این شهرک‌ها به عنوان طرفِ تجاریِ شرکت‌های بزرگ، گسترش اندام‌های سرمایه‌داری در روستاهاست. این طرح و طرح‌های مشابه آن را می‌توان حلقه‌ای از زنجیرِ سامان‌دهی سلسله‌مراتب بازارها در سطح روستاهای کشور دانست.

در آمارنامهٔ کشاورزی سال ۱۳۹۵ دربارهٔ عملکرد دفتر صنایع کشاورزی وزارت جهاد کشاورزی در فصل چهارم: «صنایع تبدیلی

و تکمیلیِ بخش کشاورزی» آمده است: «صدور ۳،۳۴۲ فقره جواز تأسیس برای ایجاد صنایع تبدیلی و تکمیلی بخش کشاورزی... به بهره‌برداری رسیدن ۶۵۷ واحد تولیدی با سرمایه‌گذاری ۱۴،۱۷۹ میلیارد ریال و اشتغال ۱۱،۲۳۷ نفر و ظرفیت تولید ۳،۳۲۵هزار تُن و جذب مادهٔ خام ۳،۹۳۶هزار تُن... تعداد ۲۴،۷۸۲ فقره جواز تأسیس با پیش‌بینی سرمایه‌گذاری ۳۶۶،۳۲۳میلیارد ریال و ۳۳۲،۶۶۱ نفر فرصت شغلی و ظرفیت ۱۰۵،۱۰۳هزار تُن و جذب مادهٔ خام ۱۱۶،۴۳۲هزار تُن، صادر شده است. تعداد ۹،۳۷۲ فقره پروانهٔ بهره‌برداری با سرمایه‌گذاری انجام شده ۷۷،۷۷۵میلیارد ریال و ۱۱۲،۶۷۷ نفر اشتغال و ظرفیت تولید ۳۷،۰۷۳هزار تُن و جذب مادهٔ خام ۴۴،۵۲۳هزار تُن صادر شده است. همچنین، جهت ذخیره‌سازی و نگهداری محصولات و افزایش ماندگاری آنها، تعداد ۹۱۱ واحد انواع سردخانه با ظرفیت ۲،۶میلیون تُن در کشور ایجاد گردیده است.» صرف‌نظر از ادّعای شمار صدور جواز تأسیس در سال ۱۳۹۵ که نوعی آمارسازی به منظور وانمود کردن تلاش دولت برای اشتغال‌زایی است، منبع مذکور تعداد صنایع منتخب در این عرصه را به شرح جدول ۳۲ اعلام کرده است:

جدول شمارهٔ ۳۲

واحدهای تولیدی صنایع تیدیلی و تکمیلی منتخب	تعداد	ظرفیت کل (هزار تُن)
صنایع تبدیلی و تکمیلی دامی:		
صنایع لبنی	۶۰۴	۵۹۰۰
کشتار دام و طیور	۱۲۹	۱۵۰۰
صنایع فراورده های گوشت و مرغ	۱۲۷	۳۰۲
خوراک دام و طیور	۶۳۱	۱۱۰۰۰
صنایع بسته بندی گوشت	۱۶۱	۵۴۶
صنایع تبدیلی و محصولات شیلاتی:		
پودر ماهی	۲۹	۵۶
جمع‌آوری و بسته بندی آبزیان	۹۴	۱۹۲
صنایع کنسرو آبزیان	۵۰	۱۱۵
صنایع تبدیلی و تکمیلی محصولات باغی:		
عرقیات و عصاره های گیاهی	۱۴۶	۱۳۷
بسته بندی و فراوَری خرما	۱۸۶	۳۵۰
صنایع زیتون	۶۵	۵۴
صنایع روغن زیتون و فراوَری آن	۲۹	۳۱
صنایع تبدیلی و تکمیلی محصولات زراعی:		
صنایع مربوط به ذرّت	۱۹۳	۲۰۰۰
ترشی و شوریجات	۲۸۴	۲۲۰
سیب زمینی و فراوری آن	۳۳	۱۵۸
صنایع برنج	۳۵۹۷	۳۴۰۰
جمع کل	۶۳۵۸	۲۵۹۶۱

و امّا دربارهٔ شهرک‌ها و نواحی صنعتی روستایی: توجه داشته باشیم که فعالیت این شهرک‌ها فقط محدود به فراوری مواد غذایی یا محصولات کشاورزی نیست و طیف گسترده‌ای از صنعت و تولید، و از جمله تولید فرش، صنایع دستی، قطعه‌سازی، و قطعه‌ریزی را در بر می‌گیرد. این شهرک‌ها از طریق بودجه‌های دولتی و به طور عمده توسط وزارت جهاد سازندگی (بعداً وزارت جهاد کشاورزی) احداث و پس از آمایش و قطعه‌بندی به بخش خصوصی واگذار می‌شوند. این نیز روشن است که کمتر روستاییِ ساکن در روستا را می‌توان سراغ کرد که بتواند برای خرید واحدهای تولیدی در این شهرک‌ها یا دستِ‌کم خرید مستقل آنها اقدام کند. برای شرکت‌های کوچک و متوسط در وضعیت کنونی، بازاریابی و فروش مستقل محصول اگر نگوییم غیرممکن، بسیار دشوار است. بنابراین، در اینجا نیز شاهد رابطهٔ ناگسستنیِ مشهود و غیرمشهودی میان کلان‌سرمایه‌داران شهری و بورژوازی روستایی، یا به عبارت بهتر کارگزاران و دلالان کلان‌سرمایه‌داران و مباشران روستایی آنها هستیم. این رابطه، باز هم مبتنی بر خروج ارزش اضافیِ تولید شده از روستاها به شهرها و تقویت هرچه بیشتر قشر متموّل امّا اندک‌شمارِ روستایی است. امّا نصیب کارگران و تهی‌دستان روستایی چه می‌شود؟ روشن است که از سود حاصل از صنایع- که می‌تواند و باید به روستاها بازگردد و در توسعهٔ کمّی و کیفیِ زندگی روستاییان مؤثر افتد- چیزی نصیب آنها نمی‌شود جز دستمزد اندکی که کفاف گذران زندگی معمولی را هم نمی‌دهد!

تأکید می‌کنیم که ما به طور اصولی مخالفتی با احداث شهرک‌های صنعتی روستایی و واحدهای تولیدی تبدیلی و فراوری محصولات کشاورزی نداریم. ولی معتقدیم که در توسعهٔ کمّی و کیفی آنها باید به مسائل گوناگون، و از جمله شرایط اقلیمی و وضعیت آب در منطقه توجه داشت. از دیگر مسائل مهم، پیش‌بینی سازوکار لازم برای بازگرداندن سود حاصل از این فعالیت‌ها به روستاییان زحمتکش، یا به عبارت دیگر، توزیع عادلانهٔ درآمدها با هدف بهبود زندگی روستاییان و آبادی و شکوفایی روستاها به مفهوم واقعی آن است. یعنی، هدف نباید استثمار کارگران و دهقانان باشد. دولت‌ها به‌جای تقویت بخش خصوصی و کلان‌سرمایه داران، باید تعاونی‌های روستایی و به‌ویژه تعاونی‌های چندمنظوره را حمایت و تقویت کنند. فقط از این راه است که می‌توان بر فقر فزایندهٔ زحمتکشان روستاها فایق آمد و مانع مهاجرت‌های گسترده از روستاها به شهرها شد. تفاوت بنیادین نظام‌های اقتصادی- اجتماعی سرمایه‌سالار و جامعه‌سالار در همین رویکردهاست.

به‌علاوه، بر ما روشن است که احداث بسیاری از این شهرک‌ها و واحدهای تولیدی صنعتی در جنب روستاها و شهرهای کوچک، یا به تعبیر بهتر در روستاهای شهر اعلام شده، به علّت مطالعه نشدنِ همه‌جانبهٔ مکان‌یابیِ مناسب، چه از نظر تغییرهای زیست‌محیطی، تشدید بحران و آلودگی آب، تضعیف کشاورزی، دامداری و دامپروری، و در نهایت تخریب منابع طبیعی، عوارض و خسارت‌های سنگینی به بار آورده است. مشکل اینجاست که دیدگاه حاکم در احداث بیشتر این واحدها، سودوَرزی و استثمار عنان‌گسیختهٔ نیروی انسانی و بهره‌برداری بی‌رَویّه از منابع طبیعی است. مشاهدات عینی ما و مطالعهٔ بسیاری از گزارش‌های تحلیلی از این شهرک‌ها و واحدهای تولیدی جز این نمی‌گوید. موضوع اینجاست که این صنایع باید در خدمت کشاورزی و زیرشاخه‌های آن باشند نه آنکه به تخریب و تضعیف آنها بینجامند. برای مثال، می‌توان به بخش کوهپایه در شرق شهرستان اصفهان با وسعت حدود ۴هزار کیلومتر مربع اشاره کرد. این بخش دارای دو ناحیهٔ صنعتی (سگزی و کوهپایه) و چندین کانون صنعتی با بیش از صد کارخانه و کارگاه فعال است که طبق آخرین آمارهای موجود، بیش از ۳هزار کارگر در آنها مشغول به کارند. دهستان جبل نیز از قدیم دارای دو نوع صنایع دستی و صنایع کارگاهی بوده است. از صنایع دستی و کارگاهی آن می‌توان فرش‌بافی، عبابافی، کیش‌بافی، و تولید آجر و گچ و کارگاه‌های کوچک ریسندگی و بافندگی را نام برد. برای مثال، شرکت فرش دستباف کوهپایه دارای ۴هزار دارِ قالی است و در شرکت عبابافان ۶۰ کارگر و کارمند کار می‌کنند. در سال‌های اخیر، ناحیهٔ صنعتی کوهپایه هم به آنها افزوده شده است. بر اساس آخرین اطلاعات موجود، تعداد ۱۰ کارگاه یا شرکت صنعتی با بیش از ۱۱۰۰ نفر شاغل، در خارج از ناحیهٔ مصوّب صنعتی دهستان فعالیت دارند. بر اساسی مطالعه‌ای تحلیلی که در سال ۱۳۹۰ انجام شده است، کشاورزی و دامپروری در این ناحیه به‌شدّت کاهش یافته است در حالی که به دلیل کوهستانی بودن دهستان مذکور، در قسمت‌های شمالی فعالیت‌های دامداری از رونق خوبی برخوردار بوده است. امّا با گذشت هر سال، از دامنهٔ این فعالیت کاسته شده است و می‌شود. طبق داده‌های آماری، تعداد دام‌های این دهستان در سال‌های ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ به ترتیب ۹،۹۴۶ و ۷،۸۲۱ رأس بوده است. این تعداد در سال ۱۳۹۰ به ۲،۵۰۰ کاهش یافته است و اکنون می‌توان نتیجه گرفت که فعالیت دامداری در این دهستان رو به نابودی است. این تأثیر منفی را در دیگر فعالیت‌های کشاورزی دهستان نیز می‌توان دید.

این بررسی را می‌توان در سایر استان‌ها، و به‌ویژه در استان‌های مرکزی و جنوبی که با بحران بی‌آبی روبرو هستند، پی گرفت. آثار

منفی آن را نیز می‌توان در استان‌ها شمالی و در تخریب جنگل‌ها و مرتع‌ها دنبال کرد، ضمن آنکه امروز در نتیجهٔ بحران‌های موجود، تداوم فعالیت بسیاری از واحدهای تولیدی و صنعتی در این نواحی با دشواری‌هایی جدّی روبروست.

گفتار ششم

کشاورزی و بازرگانی خارجی

واردات و صادرات

همان‌طور که در پیش‌گفتار این جستار اشاره شد، استقلال و امنیت غذایی اگر نگوییم مهم‌ترین، یکی از مهم‌ترین عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی هر کشوری در مقابله با نولیبرالیسم و جهانی‌سازی نولیبرالی است. متأسفانه باید گفت که طی بیش از سه دهه، این عرصه به جولانگاهِ ضدمیهنی تاجرپیشگانِ انگل‌صفت بدل شده است. افزون بر آن، در شرایط کنونی، هُلدینگ‌های گوناگونِ فعال در عرصهٔ کشاورزی به طور وسیع به صادرات و واردات محصولات کشاورزی، بدون توجه به نیازهای واقعی کشور و فقط به انگیزهٔ سودوَرزی، روی آورده‌اند. اتفاقی نیست که الگوهای کشت، بدون در نظر گرفتن شرایط اقلیمیِ نواحی مختلف کشور، به سمت باغداری و کشت انواع محصولات صِیفی (تابستانی) و جالیزی (مثل هندوانه و خربزه) و محصولات آب‌بَری مانند آنها سِیر می‌کند و کشت محصولات استراتژیکی کشاورزی در نتیجهٔ اعمال نفوذ و پیشرَویِ کلان‌سرمایه‌داران و تاجران به عقب رانده می‌شود. بر کمتر کسی پوشیده است که این محصولات به طور وسیع در کشتزارها و در زمین‌های متعلق به بنیادها و دیگر هُلدینگ‌های بزرگ کشاورزی و وابسته به کلان‌سرمایه‌دارانِ گرد آمده در اتاق‌های بازرگانی کشت می‌شود و بخش عظیم و مرغوب آنها به کشورهای حاشیهٔ خلیج فارس و برخی از کشورهای آسیای میانه که بازار فروش آنها داغ است، روانه می‌شود. با این حال، هرگاه که زبانی به انتقاد از تغییر الگوهای کشت گشوده می‌شود، کارگزارانِ این شبکه‌های مافیایی انگشت اتهام را به سوی کشاورزان نشانه می‌روند. آخر چه کسی باور می‌کند که خرده‌مالکان خودسرانه و به طور مستقل بتوانند الگوهای کشت را تغییر دهند! بارها شنیده‌ایم که کشت برنج در استان‌های اصفهان و خوزستان ممنوع است، پس چرا کشت آن در این استان‌ها همچنان معمول است. آیا کشاورزان و خرده‌مالکان توانایی آن را دارند که در برابر قانون و مصوّبه‌های دولتی بایستند؟ اگر حتّی کشت این نوع محصولات در زمین‌های خُرد رواج داشته باشد، این مافیای صادرات است که با در اختیار داشتن نبض بازارها، تغییر الگوهای کشت را به کشت‌کاران و به بازار تولید تحمیل می‌کند. دربارهٔ تغییر الگوهای کشت در نواحی مختلف کشور بدون توجه به شرایط اقلیمی و منابع آب و خاک آنها بسیار شنیده‌ایم، اما کمتر شنیده‌ایم که پشت این تغییرها چه کسانی ایستاده‌اند و آنها را هدایت و اعمال می‌کنند؛ روشن است: بازار و شرکت‌های بزرگِ فعال در عرصهٔ کشت و توزیع! بنابراین، هنگامی که سرنوشت کشور و میهن، و از آن جمله تجارت خارجی، به عرصهٔ تاخت‌وتاز

مردمانی ناشریف تبدیل می‌شود که جز به سودهای بادآورده نمی‌اندیشند؛ هنگامی که درآمدهای ارزیِ متعلق به عموم مردم را بی‌پروا میان سودوَرزان تقسیم می‌کنند تا به «کار شریف تجارت» بپردازند، نتیجهٔ کار جز این نخواهد بود که هست!

در ماه‌های اخیر (۱۳۹۷) در کنار بحث ارزش پول ملّی در برابر ارزهای خارجی و به‌ویژه دلار، موضوع وارداتِ کالاها و اجناس گوناگون توسط شرکت‌ها و واردکنندگان عمده بدون ارتباط یا مرتبط با موضوع فعالیت آنها به میان آمد. امّا مثل همیشه، سعی شد که ابعاد فاجعه آن‌چنان که هست در پرده بماند و از سطح به عمق کشیده نشود. واقعیت این است که هُلدینگ‌ها و شرکت‌های تجاریِ وابسته به کلان‌سرمایه‌داران و تاجرانِ برخوردار از رانت‌های گسترده، با ثبت انواع شرکت‌ها در کشورهای خارجی به عنوان کارگزار خود، با آگاهی سریع از وضعیت فهرست کالاهای مجاز وارداتی، بلافاصله نسبت به ثبت سفارش در سامانهٔ وارداتِ «وزارت صنایع، معادن، و تجارت» بر اساس پیش‌فاکتورِ دریافت شده از شرکت‌های خارجیِ طرفِ معاملهٔ شرکت‌های کارگزار خود در خارج از کشور اقدام می‌کنند. پس از ثبت سفارش و تأیید آن از سوی سامانهٔ «وزارت صنایع، معادن، و تجارت»، ارزِ درخواستیِ آنان از سوی بانک مرکزی به حساب بانکی شرکتِ عاملِ آنها در داخل کشور واریز می‌شود. شرکت وارد کننده معمولاً یک سال فرصت دارد که نسبت به وارد کردن محصول اقدام کند. ارزِ واریز شده بلافاصله و به طور مستقیم به حساب یا حساب‌های بانکیِ شرکت‌های کارگزار آنها در خارج از کشور حواله می‌شود. این شرکت‌ها در بازهٔ زمانی پیش‌بینی شده برای وارد کردن کالا، فرصتِ آن را دارند که ارزِ تحویل‌گرفته را به شیوه‌های گوناگون در داخل و خارج کشور گردش دهند. از همین روست که صدا و سیما از طریق شرکت‌های وابسته به خود واردکنندهٔ محصولات و ابزار کشاورزی می‌شود و خودروسازان واردکنندهٔ لوازم آرایشی می‌شوند. هنگامی هم که فرصتِ واردات کالا به زمان انقضا نزدیک می‌شود، شرکت واردکننده به واسطهٔ شرکت‌ها و عوامل وابسته به خود در خارج از کشور، ارزان‌ترین و بُنجُل‌ترین اجناس و کالاها را وارد می‌کنند و به کمک همین عوامل در داخل و خارج از کشور، و با به‌کارگیری انواع حیله و ترفند، و از جمله زدوبندهای رایج، فاکتورها را جعل می‌کنند و قیمت را بالاتر از آنچه بوده نشان می‌دهند. برای نمونه، در سال‌های گذشته، شرکت‌ها و هُلدینگ‌هایی چون «محسن» و «کمالی» برنج را به مبلغ تُنی ۱۸۰۰ دلار ثبت سفارش کرده بودند، در حالی که بهای واقعی برنج وارد شده در حدود تُنی ۸۰۰ دلار بود، آن هم با کیفیتی که مورد انتقاد جدّی بود. امّا به‌رغم تمام این انتقادها، برنجِ وارد شده به طور وسیعی در غذاخوری‌ها و در فروشگاه‌های کشور توزیع شد و می‌شود. چرا؟ زیرا قانون چنین اجازه‌ای می‌دهد. به‌علاوه، در شرایط فساد گسترده و حاکم بر سراپای رژیم ولایی، برای کارگزاران آن این فرصت فراهم آمده است که از این سفرهٔ گسترده نصیبِ خود را بخواهند ببرند و چه نهاد یا کسی را یارای مقابله با آنهاست، حتّی اگر اراده‌ای برای مقابله وجود داشته باشد؟ کافی است تصوّر کنیم که اگر هر پارتی (محموله) برنج وارداتی دستِ‌کم بین ۷۰ تا ۱۰۰هزار تُن باشد، می‌توان دید که فقط به ازای تفاوتِ قیمت خرید و فروش چه سودی نصیب این شرکت‌ها شده است و می‌شود! امّا اختلافِ قیمتِ ارز دولتیِ دریافتی بابت ثبت سفارش و ارز آزاد چه می‌شود؟ در بازارهای خارج و داخل از کشور به گردش می‌افتد. به نمونه‌ای از آن اشاره می‌کنیم: می‌دانیم که بسیاری از کارخانه‌ها و صنایع تولیدی، به‌ویژه در زمان کمبود ارز دولتی، برای گردش کار خود ناگزیر از تهیهٔ ارز آزاد هستند که برای تأمین آن به صرّافی‌ها، و در زمان بگیر و ببندها به کارگزاران غیررسمی صرّافی‌های طرفِ معامله با شرکت‌های واردکننده مراجعه می‌کنند. کارگزارانِ شرکت‌های به‌اصطلاح واردکننده در خارج از کشور، معادلِ ارز تقاضاشدهٔ کارخانه‌ها را به حساب معرفی شده از سوی متقاضی واریز و معادل ریالی آن را به بهای ارز آزاد در داخل وصول می‌کنند. امّا این بخش کوچکی از حجم فعالیت آنهاست. بخش بزرگ‌تر آن، سرمایه‌گذاری در کشورهای خارج است. آمارهای سرسام‌آورِ خروج ارز در سه دههٔ اخیر و به‌ویژه در یک دههٔ گذشته، ریشه در اینجا دارد، زیرا بخش عظیمی از درآمدهای ارزی ناشی از فروش نفت و گاز به سوی مافیای هزارتویِ واردات سرریز می‌شود. به عبارت دیگر، خریداران ارز دولتی (به منظور وارد کردن محصولات گوناگون ضرور و غیرضرور) آن ارز را به شیوه‌هایی که اشاره شد در داخل کشور به بهای ارزِ آزاد می‌فروشند.

گفتنی است که حجم صادرات محصولات پتروشیمی، فولاد، و معدنی در سال بالغ بر ۲۰میلیارد دلار می‌شود و حجم صادرات محصولات کشاورزی نزدیک به ۶میلیارد دلار. بخش عظیمی از این ارزهای حاصل شده، که اکنون در پی خصوصی‌سازی این مجتمع‌ها به بخش خصوصی یا به عبارت بهتر به کلان‌سرمایه‌داران تعلق دارد، به کشور بازنمی‌گردد. این موضوع که دولت در شرایط بحرانی از این مجتمع‌های عظیم می‌خواهد که ارز حاصل از صادرات خود را برای تعادل‌بخشی وارد بازار ارز کنند، گویای روابط ناسالم حاکم بر صادرات و واردات کشور و ابعاد گستردهٔ خروج ارزِ بی‌بازگشت از کشور است.

امّا ماجرا به اینجا ختم نمی‌شود، زیرا از دیگر شگردهای شرکت‌های واردکننده، و به‌ویژه شرکت‌های واردکنندهٔ مواد غذایی و

محصولات کشاورزی، آن است که ارزان‌ترین و نامرغوب‌ترین حبوبات و غلّات را وارد می‌کنند و پس از تفکیک و فراوری آنها در کارگاه‌های وابسته به خود، آنها را با بیشترین قیمت و با نام‌ها و مارک‌ها و برَندهای داخلی عرضه می‌کنند.

بر اساس داده‌های «بررسی عملکرد بازرگانی خارجی، بخش کشاورزی» (نشر معاونت اقتصادی وزارت اقتصاد و دارایی)، در سال ۱۳۹۵ در حدود ۵،۸۱۲ هزار تُن انواع محصولات کشاورزی به ارزش ۵،۶۸۶ میلیون دلار صادر شده که در مقایسه با سال قبل، به لحاظ وزن و ارزش به ترتیب ۱۲ و ۴ درصد افزایش داشته است. متوسط ارزش هر کیلوگرم صادرات محصول کشاورزی در سال ۱۳۹۴ یک دلار، و سهم محصولات کشاورزی در کل ارزش صادرات غیرنفتیِ کشور ۱۳ درصد بوده است. در این گزارش محصولات صادراتیِ کشاورزی به گروه محصولات زراعی به ارزش ۱،۳۲۵میلیون دلار و متوسط قیمت هر کیلوگرم ۰/۴ دلار، گروه محصولات باغی به ارزش ۲،۶۹۸میلیون دلار با میانگین قیمت هر کیلوگرم ۲ دلار ، گروه محصولات دام و طیور به ارزش ۱،۲۵۸میلیون دلار با متوسط قیمت هر کیلوگرم ۲ دلار، گروه شیلات به ارزش ۳۴۸میلیون دلار با متوسط ارزآوریِ هر کیلوگرم ۳ دلار، و سایر محصولات به ارزش کل ۵۷ میلیون دلار با متوسط هر کیلوگرم ۴ دلار تفکیک شده است.

بر اساس این گزارش، انواع پسته، مغز پسته، گوجه‌فرنگی تازه یا سرد کرده، انگور تازه یا خشک کرده، سیب‌زمینی تازه یا خشک کرده، انواع خرما، انواع سیب، گوشت، مرغ، پیاز، موسیر، تخم‌مرغ، انجیر، و بادام ۱۲ قلمِ عمدهٔ صادراتیِ بخش کشاورزی در سال ۱۳۹۵ بوده است. این اقلام ۵۳ درصد کل ارزش صادرات کشاورزی و ۷ درصد کل ارزش صادرات غیرنفتی را تشکیل می‌دهند. مجموع صادرات این اقلام در حدود ۷/۲ میلیون تُن به ارزش ۳،۰۰۰میلیون دلار بوده است. در میان این ۱۲ قلم نیز انواع پسته و مغز پسته، گوجه‌فرنگی تازه یا سرد کرده، انگور تازه یا خشک کرده، و زعفران در حدود ۳۹ درصد کل ارزش صادرات محصولات کشاورزی و ۵ درصد کل ارزش صادرات غیرنفتی را به خود اختصاص داده است.

بر اساس همین گزارش، واردات بخش کشاورزی به ارزش کل ۸،۷۸۰ میلیون دلار، به تفکیک گروه‌های محصولی در سال ۱۳۹۵ چنین تقویم شده است: محصولات زراعی با حجم ۷۲ درصد ارزش واردات بخش کشاورزی و ۱۶ درصد ارزش کل واردات کشور به ارزش کل ۶،۴۲۵ میلیون دلار و میانگین ارزش هر کیلوگرم ۴۰ سنت؛ محصولات باغی به ارزش حدود ۱،۴۴۳ میلیون دلار با حجم ۱۶ درصد از ارزش واردات محصولات کشاورزی و متوسط قیمت وارداتی هر کیلوگرم ۱/۱ دلار؛ محصولات دام و طیور به ارزش ۸۱۸ میلیون دلار و حجم ۹ درصد از ارزش واردات محصولات کشاورزی و متوسط قیمت هر کیلوگرم ۳ دلار؛ محصولات شیلات به ارزش حدود ۱۸۲میلیون دلار با حجم ۴ درصد از ارزش واردات محصولات کشاورزی با متوسط قیمت هر کیلوگرم ۴/۲ دلار، و سایر محصولات به ارزش ۹۲میلیون دلار با حجم ۱ درصد از ارزش واردات محصولات کشاورزی و متوسط قیمت هر کیلوگرم ۴/۲ دلار.

مقایسهٔ ارزش واردات و صادرات از کسر موازنه‌ای برابر با ۳،۳۳۶ میلیون دلار حکایت دارد. جدول ۳۳ که از گزارش پیش‌گفته گرفته شده است، کسر و مازادِ تراز تجاری را برای هر یک از محصولات کشاورزی نشان می‌دهد.

جدول شمارهٔ ۳۳: **تراز بخش کشاورزی در سال ۹۵**

عنوان	ارزش صادرات (میلیون دلار)	ارزش واردات (میلیون دلار)	تراز تجاری (میلیون دلار)
محصولات باغی	۲۶۹۸	۶۲۴۵	-۳۵۴۷
محصولات زراعی	۱۳۲۵	۱۴۴۳	-۱۱۸
دام و طیور	۱۲۵۸	۸۱۸	۴۴۰
شیلات	۳۴۸	۱۸۲	۱۶۶
سایر محصولات کشاورزی	۵۷	۹۲	-۳۵
جمع محصولات کشاورزی	۵۶۸۶	۸۷۸۰	-۳۰۹۴
کل صادرات کشور	۴۳۸۳۷	۴۲۷۰۲	۱۱۳۵

همان‌طور که دیده می‌شود، بیشترین کسرِ تراز در محصولات باغی یا به واردات میوه است. جدول ۳۴ مهم‌ترین اقلام وارداتی محصولات کشاورزی را نشان می‌دهد.

جدول شمارهٔ ۳۴: **مهم ترین اقلام وارداتی بخش کشاورزی در سال ۹۵**

عنوان	ارزش میلیون دلار	متوسط قیمت دلار/کیلوگرم
ذرّت	۱۴۶۲	۰/۲
دانه های روغنی	۱۲۳۹	۰/۵
برنج	۶۹۱	۰/۸
کُنجاله	۶۳۴	۰/۴
موز	۴۷۰	۱
گوشت قرمز	۳۹۰	۴
گندم	۳۷۷	۰/۳
جو	۲۶۵	۰/۲
چای	۲۶۱	۴/۶
عدس	۱۰۹	۱/۲
پرتقال	۳۳	۰/۶
آناناس	۱۲	۱
جمع اقلام عمده وارداتی	۵۹۴۳	۰/۴
جمع کل محصولات کشاورزی	۸۷۸۰	۰/۵
کل واردات کشور	۴۲۷۰۳	۱/۲

همان‌طور که دیده می‌شود، ذرّت، دانه‌های روغنی، برنج، کُنجاله (بازماندهٔ روغنی‌کشی از دانه‌های روغنی)، موز، گوشت قرمز، گندم، جو، چای، عدس، پرتقال، و آناناس ۱۲ محصول عمدهٔ وارداتی بوده‌اند. میزان وارداتِ این اقلام ۵،۹۴۳میلیون دلار بوده است. نکتهٔ مهم در اینجا آن است که بسیاری از اقلام صادرات و واردات مشابه یکدیگرند. برای نمونه، گندم و برنج صادر کرده‌اند تا گندم و برنج وارد کنند؛ محصولات باغی صادر شده و محصولات باغی وارد شده است. نکته اینجاست که مرغوب‌ترین اقلام را صادر می‌کنند و بُنجل‌ترین و ارزان‌ترینِ آنها را وارد می‌کنند. روشن است که در این سمت‌گیری چه کسانی بیشترین خسارت را می‌بینند. کافی است به وضعیت کشت و صنعت «استحصال» (به دست آوردن محصول) نیشکر، چای، برنج، و نظایر آن نظری بیفکنیم. بی‌تردید دلیل این سمت‌گیری را باید در توضیحی یافت که در جمع‌بندی گزارش مذکور آمده است: «با توجه به جایگاه هر یک از گروه‌های مذکور در الگوی تجارت خارجیِ بخش کشاورزی، سرمایه‌گذاری در تولید و فراوریِ محصولات باغی و وجود ظرفیت‌های محصولات دام و طیور، تشویق توسعهٔ صادرات این محصولات می‌تواند ضمن ارزآوری و جلوگیری از خروج ارز، موجب بهبود تراز تجاریِ بخش کشاورزی گردد. از سوی دیگر، از آنجا که متوسط ارزش هر کیلوگرم دام و طیور و شیلات (۲/۵ دلار) ۵ برابر ارزش وارداتی کل محصولات کشاورزی (۵۰ سنت) است، لذا از محل صادرات یک واحد محصولِ دام و طیور و شیلات، حدود ۵ واحد واردات محصولات کشاورزی میسّر می‌شود.» (تأکید از ماست)

مفهوم این جمع‌بندی آن است که الگوهای کِشت باید به سمت محصولات باغی، دام، و طیور سیر کند، زیرا به صرفه آن است که محصولات زراعی وارد شود. پس اتفاقی نیست که در سال‌های اخیر شاهد تغییر الگوی کشتِ محصولات زراعی، رشد باغداری، تولید دام و طیور، شیلات، و توسعهٔ صنایع فراوری‌های مربوط به آنها از سوی هُلدینگ‌های کشاورزی وابسته به کلان‌سرمایه‌دارانِ

کشور، و در این مسیر چنگ‌اندازی هرچه بیشتر آنها به مراتع، به زمین‌های زراعی آبی، و به منابع آب بوده‌ایم.

مبادلات مرزی

کشور ما با داشتن بیش از ۸،۷۰۰ کیلومتر مرز مشترک با کشورهای همسایه، دارای مرز خشکی با ۷ کشور عراق، آذربایجان، ارمنستان، ترکمنستان، پاکستان، افغانستان، و ترکیه و مرز آبی با ۶ کشور روسیه، قزاقستان (در شمال)، کویت، قطر، امارات متحدهٔ عربی، و بحرین (در جنوب) است. طولانی‌ترین مرز زمینی کشورمان با عراق و ۱۴۵۸ کیلومتر، و کوتاه‌ترین مرز کشورمان با ارمنستان و ۳۵ کیلومتر است. همچنین، طول مرز ایران با کشورهای افغانستان، پاکستان، ترکمنستان، آذربایجان، و ترکیه به ترتیب ۹۳۶، ۹۰۹، ۹۹۲، ۷۵۹، و ۴۹۹ کیلومتر است. از بین ۳۱ استان کشور، ۱۶ استان جزو استان‌های مرزی‌اند که بر اساس سرشماری سال ۱۳۹۰ بیش از ۴۵ درصد جمعیت کشور را در خود جای داده‌اند. بر اساس این سرشماری، جمعیت ۱۶ استان مرزی کشور ۳۶میلیون و ۲۴۱هزار و ۸۵۵ نفر است. این میزان جمعیت نشان‌دهندهٔ اهمیت زیاد استان‌های مرزی در جغرافیای (سیاسی) ایران است. از سوی دیگر، آمار وزارت کشور از سکونت ۳میلیون و ۲۸۸هزار و ۴۱۳ خانوار در نقاط مرزی کشور حکایت دارد. با این حال، حتّی بر اساس داده‌های رسمی، مناطق مرزی با بیشترین میزان محرومیت و بیکاری و پایین‌ترین سطح زندگی در کشور دست به گریبان‌اند و بالاترین آمار مهاجرت به مراکز استان و شهرهای مرکزی را به خود اختصاص داده‌اند. بر اساس گزارش پژوهش‌های منتشر شده در «مجلهٔ علمی پژوهش و برنامه‌ریزی شهری» بیش از ۶۰ شهر با تعدادی بخش و روستای کوچک در فهرست مناطق و شهرهای محروم جزو مناطق مرزنشین‌اند که از نظر راه، امکانات آموزشی و بهداشتی، رفاه و خدمات اجتماعی، شرایط مسکن، بیمه، و امکانات اوّلیه زندگی وضعیت بسیار نامناسبی دارند. در سال‌های اخیر، برخلاف سقف تعیین‌شده برای میزان واردات از این نقاط مرزی، این میزان افزایش بی‌سابقه‌ای یافته است، و به دلیل وضعیت نامساعد معیشتی و بالا بودن میزان بیکاری در استان‌های مرزی، حمل کالا اعمّ از مجاز و غیرمجاز به شغل اصلی بسیاری از ساکنان شهرها و روستاهای مرزی کشور تبدیل شده و مشاغلی قرون‌وسطایی از نوع «کولبَری» رواج گسترده‌ای یافته است. طبق آمارهای رسمی، میزان قاچاق کالا طی سال گذشته (۱۳۹۶) از این نقاط مرزی بیش از ۱۹میلیارد دلار و نزدیک به یک‌چهارم کل ارزش واردات کشور (۷۵میلیارد دلار) بوده است. همان‌طور که پیش‌تر هم اشاره شد، از جمله پیامدهای گرانبار این وضع، ویرانی و نابودی زمین‌های کشاورزی و دامی و منابع ملّی، و تهی‌دست شدن هرچه بیشتر کشاورزان، دامداران، و به طور کلی زحمتکشان ساکن روستاها و مناطق مرزی، و در نتیجه، مهاجرت آنان از روستاها و تخلیهٔ بسیاری از روستاهای مرزی بوده است. به باور کارشناسان جغرافیای سیاسی و امنیتی، تخلیهٔ روستاها از جمعیت در مناطق مرزی، در کوتاه‌مدّت و بلندمدّت خود ناگزیر با پیامدهای بس گرانبارتر، و از جمله ناامنی مرزها همراه خواهد بود. اکنون، پس از ۲۶ سال که از تصویب اوّلین قانون مبادلات مرزی در سال ۱۳۷۱ می‌گذرد، پرسش این است که این قانون و آیین‌نامه‌های اجرایی آن برای زحمتکشانِ این نواحی چه رَهاوَردی جز فقر و نکبت بیشتر داشته است؟ روشن است که هیچ! این قانون و قانون‌های دیگری که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد، با هدر دادنِ منابع مالی و درآمدهای ملّی و وابسته کردن بیشتر کشور به واردات غیراصولی، به طور مستقیم و غیرمستقیم بر تمام ارکان تولیدی و اقتصادی، صنعت و کشاورزی، و به طور کلی بر اشتغال مولّد، آثار بس گرانباری به جا گذارده است.

قانون سامان‌دهی مبادلات مرزی

هیئت وزیرانِ وقت در سال ۱۳۷۱ با استناد به اختیار قانونی خود موضوعِ اصل ۱۳۸ قانون اساسی، آیین‌نامهٔ تشکیل بازارچهٔ مرزی را تصویب و ابلاغ کرد. مثل همیشه، از جمله هدف‌های غلط‌اندازِ تصویبِ این آیین‌نامه، به‌اصطلاح رونق‌بخشی به اقتصاد مناطق مرزی و بهبود وضع معیشت کشاورزان، دامداران، و تولیدکنندگان روستایی از طریق فروش مازاد محصولات خود، و به ازای آن واردات کالاهای مورد نیاز خود، اعلام شده بود. امّا آن آیین‌نامه، به رسم معمول، با مبهم‌گویی راه را برای قاچاق واردات و صادرات کالا به کیفیتی که دیرتر به آن اشاره خواهیم کرد، گشود. برای روشن شدن موضوع کافی است نگاهی به متن آن آیین‌نامه بیندازیم. زیر مادهٔ ۱ تا ۵ آمده است: «۱- بازارچهٔ مرزی، محوّطه‌ای است محصور، واقع در نقاط مرزی و در جوار گمرکاتِ مجاز به انجام تشریفاتِ ترخیص کالا یا مکان‌هایی که طبق تفاهم‌نامه‌های منعقد شده بین جمهوری اسلامی ایران و کشورهای هم‌جوار تعیین می‌شود. اهالی دو طرف مرز می‌توانند تولیدات و محصولات محلی خود را با رعایت مقررات صادرات و واردات، جهت داد و ستد

در این بازارچه‌ها عرضه نمایند. ۲- تأسیس بازارچهٔ مرزی مسبوق به تفاهم‌نامه‌های منعقد شده دو جانبه با کشورهای هم‌جوار، پس از تصویب کمیسیون اقتصاد هیئت دولت می‌باشد. ۳- ایجاد تأسیسات اداری و زیربنایی، همچنین تأسیسات مورد نیاز گمرک جهت استقرار مأموران خود و سایر سرمایه‌گذاری‌ها در بخش ایرانی بازارچهٔ مرزی، به عهدهٔ استانداری است، ولی از نظر احداث بازارچه در نقطهٔ صفر مرزی، چگونگی حفظ انتظامات، کنترل تردّد افراد، و ورود و خروج کالا، باید با مرزبانی و گمرک‌محل هماهنگی لازم به عمل آید. ۴- چگونگی فعالیت و تردّد افراد به بازارچه را استانداری محل با صدور مجوّز مشخص می‌کند. ۵- فهرست کالاهای قابل داد و ستد در بازارچه و میزان و ارزش آنها را وزارت بازرگانی با در نظر گرفتن امکانات و نیازمندی‌های استان‌های مرزی و مقررات صادرات و واردات کشور اعلام می‌کند.» (تأکیدها از ماست)

همان‌طور که دیده می‌شود، در بندهای ۱ و ۲ شرط تشکیل این بازارچه‌ها، تفاهم‌نامه میان کشورهای هم‌جوار اعلام شده و مبادله در این بازارچه‌ها به داد و ستد میان اهالی دو طرف مرز محدود شده است. امّا در تناقض با مادهٔ ۲، مادهٔ ۵ دامنهٔ واردات و صادرات از این مَبادی (نقاط مبدأ مرزی) را به نیازمندی‌های استان‌های مرزی بر اساس فهرست کالای وزارت بازرگانی گسترش می‌دهد. روشن است هنگامی که دامنهٔ داد و ستد چنین وسیع می‌شود، دیگر این اهالیِ دو طرفِ مرز نیستند که با توجه به وضعیت زندگی و مالی خود می‌توانند و باید از این طریق نیازهای سطح استان را (یا آن‌طور که دیرتر در این بازارچه‌ها رخ داد، نیازمندی‌های کشور را) تأمین کنند! پس مادهٔ ۵ این قانون وسیله‌ای شد برای اینکه این بازارچه‌ها محلِ تاخت‌وتاز تاجران شهری و کل کشور در این مناطق شوند، و با توجه به معافیت‌های پیش‌بینی شده، به مرکزی برای قاچاق کالا تبدیل شوند. گفتنی است که طبق این آیین‌نامه و مصوّبه‌های بعدی، سقف واردات از این مَبادی ۳ درصد کل واردات کشور، به ازای صادرات معادل آن، تعیین شد. اگر در نظر آوریم که این سقف سالانه بالغ بر ۲ تا ۲٫۵ میلیارد دلار می‌شود، روشن می‌شود که تصویب‌کنندگان آیین‌نامه آگاه بوده‌اند که این حجم از مبادلات از توان روستاییان و اهالی مناطق مرزی از یک سو، و از توان و ظرفیت تولیدی این مناطق از سوی دیگر، بیرون است. یادآور می‌شویم که در این بازارچه‌ها روال کار بر اساس مفاد قانون چنین است: «صادرات کالا در بازارچه‌های مرزی تنها با ارائهٔ تعهدنامهٔ کتبیِ صادرکننده مطابق فُرم تعهدِ ابلاغی که به تأیید مسئول بازارچهٔ مرزی رسیده باشد، قابل انجام بوده و نیاز به ارائهٔ تعهد ارزی نمی‌باشد. ورود و ترخیص کالا در بازارچه‌های مرزی تنها با ارائهٔ فاکتور فروش غرفه‌های بازارچه‌های مرزی کشورِ مقابل امکان‌پذیربوده و نیاز به ارائهٔ سایر مدارک از قبیل پیش‌بَرگ (پروفُرما) و بارنامهٔ حمل نمی‌باشد. ثبت آماری در محل هر بازارچه توسط نمایندهٔ وزارت بازرگانی انجام خواهد شد. در مواردی که کالای وارده به بازارچه‌های مرزی از بازارچهٔ مرزیِ طرفِ مقابل تأمین نشود و ارائهٔ فاکتورِ فروش امکان‌پذیر نباشد، قیمت کالاهای وارداتی توسط گمرک تعیین می‌شود... تمام اشخاص مجاز به فعالیت در بازارچه‌های مرزی می‌توانند در قبال صادرات کالا به کشور یا کشورهای مقابل، اقلام قابل‌مبادله در بازارچه‌های مرزی را از طریق کلیهٔ مَبادیِ گمرکی و مناطق آزاد تجاری و صنعتی کشور با پرداختِ سود بازرگانی و عوارض گمرکی وارد و ترخیص نمایند.» (رجوع شود به متن قانون و توضیحات وزارت کشور در وب‌سایت این وزارت خانه)

اتفاقی نیست که در پی تصویب این آیین‌نامه، قانون‌گذار در مادهٔ ۲۰ قانون «مقررات صادرات و واردات» مصوّب سال ۱۳۷۲ به دارندگان کارتِ پیله‌وَری این اجازه را داد که با کارت خود، در مقابل کالای صادرشده، از مناطق آزاد تجاری یا مناطق ویژهٔ حراست‌شدهٔ گمرکی کالا وارد و ترخیص کنند. اگر به تعریف پیله‌ور در این قانون توجه کنیم، به دوّمین روزنهٔ بزرگ برای واردات گسترده می‌رسیم. در این قانون «پیله‌ور» چنین تعریف شده است: «شخص ساکن مناطق مرزی با حداقل سه سال سابقهٔ سکونت مستمرّ که دارای کارت پیله‌وری صادره از سازمان بازرگانی استان و اهلیّت مندرج در مادهٔ ۲۱۱ قانون مدنی [یعنی بالغ و برخوردار از سنّ قانونی] باشد.» جان کلام همین‌جاست! پیله‌ور کیست؟ در عُرف روستایی پیله‌ور کسی است که به دست‌فروشی و دوره‌گردی مشغول باشد. پرسش اساسی آن است که با این تعریف، کدام پیله‌ور روستایی و ساکن روستا را می‌شناسیم که قادر به واردات حَجیم و گسترده از مَبادیِ مناطق «آزاد و ویژه» با کمیّت و کیفیتی که دیرتر به آن اشاره خواهیم کرد، باشد؟ آیا قانون‌گذار بدون اطلاع از آن تعریف عرفی این قانون را تصویب کرده است، یا تعریفِ من‌دَرآوردیِ دیگری همچون تاجران عمدهٔ شهری و کشوری برای آن قائل بوده است؟ خام‌اندیشی است اگر این را به حساب ناآگاهی بگذاریم. هر روستایی تعریفِ «پیله‌ور» را می‌داند!

مناطق آزاد و ویژه

بازارچه‌های مرزی و مناطق آزاد و ویژه هم از لحاظ جغرافیایی و هم از لحاظ تأسیسات گمرکی به هم گره خورده‌اند و اساساً

بازارچهٔ مرزیِ شکل‌گرفته بر اساس آیین‌نامهٔ پیش‌گفته را باید جزئی از گسترهٔ مناطق آزاد ویژه دانست. از این روست که به موازات توسعهٔ مناطق آزاد و ویژه، بازارچه‌هایی در این مناطق برای ترخیص و توزیع کالاها شکل گرفت که تفاوت آنها با بازارچه‌های مرزی پیش‌گفته این بود که بازارچه‌های مرزی بر اساس تفاهم‌نامه بین دولت‌ها احداث شده بودند، امّا بازارچه‌های اخیر نیازی به تفاهم‌نامهٔ بین-دولتی نداشتند، چون دیگر در اینجا موضوعِ صادرات به ازای واردات در میان نبود؛ موضوع آن، توزیع کالاهای وارداتی در این مناطق بود. موضوع بازارچه‌های اخیر ترخیص و توزیع کالاهای وارداتی بود. با این توضیح، اکنون به قانون مناطق آزاد و ویژه رجوع می‌کنیم تا ببینیم دایرهٔ عمل پیله‌وران تا چه حد است؟ در ماده‌های ۱۵ تا ۱۸ قانون تشکیل و ادارهٔ مناطق آزاد می‌خوانیم: «مادهٔ ۱۵- واردات کالای تولید شده در منطقهٔ آزاد به سایر نقاط کشور، تا حد ارزش افزوده در آن منطقه با تصویب هیئت وزیران از پرداخت تمام یا قسمتی از حقوق گمرکی و سود بازرگانی معاف می‌باشد. مادهٔ ۱۶- ورود کالاهایی که تمام یا بخشی از مواد اوّلیه آنها از داخل کشور تأمین و در منطقهٔ آزاد تولید می‌شود، از تمام یا بخشی (متناسباً) از حقوق گمرکی و سود بازرگانی مربوط به مواد اوّلیهٔ داخلی معاف خواهد بود. مادهٔ ۱۷- کالاهایی که برای به‌کارگیری و مصرف در منطقه، از داخل کشور به مناطق حمل می‌گردند، از موارد نقل و انتقال داخلی کشور است، ولی صادرات آنها از منطقه به خارج تابع مقررات عمومی صادرات و واردات خواهد بود.» همین عبارت‌ها در قانون تشکیل و ادارهٔ مناطق ویژه، در بخش سوّم و در ماده‌های ۸ و تبصره‌های آن نیز تکرار شده است. همچنین، در این قوانین بر فراهم آوردن تأسیسات و تجهیزات لازم برای ترخیص، بارگیری، و توزیع کالا در همان منطقه و برای مصرف در آن منطقه تأکید شده است. بنابراین، علّت پیدایش بازارچه‌های مرزی در این مناطق مرزی، در همین‌جاست. گفتیم که واردات از این مَبادی، برخلاف بازارچه‌های مبادلات ارزی، باید از طریق ثبت سفارش در سامانهٔ وزارت صنایع، معدن، و تجارت و تأیید آن صورت پذیرد.

حال ببینیم کارکرد این بازارچه‌ها چیست؟ همان‌طور که گفته شد، مطابق مفاد قانون، این بازارچه‌ها برای ترخیص و توزیع کالاهای وارداتی پیش‌بینی شده‌اند. اما کیست که نداند واردکننده با استفاده از کارت‌های پیله‌وری اجاره‌یی، اجناس و کالاها را در مقیاس وسیع وارد می‌کند و در این بازارچه‌ها، از طریق صدور فاکتورهای فروش صوری به کارگزاران خود، کالاهای وارداتی خود را با ترفندهای گوناگون به خارج از منطقهٔ مرزی می‌فرستد و در سراسر کشور توزیع می‌کند. مسخره‌ترین مورد آن است که گاهی بخشی از کالای وارداتیِ مجاز، از طریق بازارچه‌های مربوط به مبادلات مرزی و با استفاده از همان کارت پیله‌وری و بهره‌گیری از مشوّق‌های صادراتی، دوباره به کشور هم‌جوار صادر می‌شود و باز هم با استفاده از مقررات بازارچه‌های مبادلات مرزی که در آنها ترخیص، توزیع، و ارسال کالا به خارج از منطقه آسان‌تر است، وارد کشور می‌شود!

کولبَران و معابر کولبَری

موضوع دیگری که در این میان باید به آن اشاره کرد، شکل‌گیری و پیدایش گذرگاه‌هایی در جنب این بازارهاست که از آنها با عنوان «معابر کولبَری» یاد می‌شود. کارکرد این معابر چیست؟ کارکرد آنها به طور عمده در خدمت ورود کالاهای به‌اصطلاح غیرمجاز است! امّا کالای غیرمجاز چیست؟ در اینجا منظورِ قانون از کالاهای غیرمجاز، کالاهایی است که در فهرست کالاهای مجاز شناخته شده توسط دولت نباشد. پرسش این است که چه کسانی به واردات این نوع کالاها اقدام می‌کنند؟ پیله‌وَران و کولبَران؟ روشن است که نه! پشت این کار، همچنان می‌توان دستِ تاجران شهرهای هم‌جَوار را به مثابه واسطه‌ها و دلالان تاجران بزرگ کشور دید.

به نمونهٔ دیگری از کارکرد این بازارچه‌ها و معابرِ درهم‌تنیده به دلیل وجود قوانینِ گل و گشاد اشاره می‌کنیم. پژوهندگان این تحلیل آگاهی کامل دارند که باندهای بزرگ ذی‌نفوذ و وابسته به سپاه پاسداران و برخوردار از حاشیهٔ امن، الکل‌های طبّی تولید داخل کشور را (که رشد روزافزونی داشته است) از طریق بازارچه‌های مبادلات مرزی به اقلیم کردستان عراق صادر می‌کنند و در آنجا پس از اندک فراوری و افزودن اِسانس‌ها، الکل فراوری شده را به عنوان مشروبِ اصل با برَندهای معتبر خارجی از طریق همین گذرگاه‌ها وارد و به قیمت گزاف در سراسر کشور توزیع می‌کنند[1]. امّا آنهایی که قربانی این گذرگاه‌ها هستند، کولبَران و رانندگانی‌اند که در بیرون

---

۱ - در یکی، دو سال اخیر، دیگر حتّی نیازی به صادر و وارد کردن این الکل‌ها نیز نمی‌بینند. باغ‌هایی در مناطق اطراف تهران را سراغ داریم که تانکرهای بزرگ پر از الکل‌های طبّی وارد آنها می‌شود و با مشروبات الکلی مختلف با برَندهای جهانی خارج می‌شود. مشکلِ این تولید، درِ بطری است که آن را هم از مَبادیِ متعدد از ترکیه وارد می‌کنند.

از دایرهٔ امن، با قبول ریسک و با استفاده از کارت پیله‌وری، در ورود کالاهای غیرمجاز شاغل‌اند. حتّی در این حالت هم، چون بار به نام کولبَر یا راننده است، آن که به تیر مأموران از پای درمی‌آید، همان کولبَر و راننده است!

بنابراین، اگر خوب نگاه کنیم، می‌بینیم که هیاهوهای کر کننده‌ای که گاه‌به‌گاه دربارهٔ قاچاق کالا به راه می‌افتد، هیاهویی برای هیچ است، زیرا متن قانون چنین اجازه‌ای را داده است، و بنابراین، اطلاق کالای قاچاق به واردات از مَبادی مرزی، تا آنجا که به واردات کالاها از طریق ثبت سفارش یا از طریق بازارچه‌های مبادلات مرزی صورت می‌گیرد، ادّعایی عوام‌فریبانه بیش نیست. قانون اجازهٔ این سوءاستفاده را داده است. امّا دربارهٔ ورود کالاها از معابر کولبَری یا ارسال و توزیع کالاهای وارداتی از مناطق مرزی به بیرون از آنها، که با نام کالای قاچاق از آن یاد می‌شود، باید گفت که آیا قانون‌گذار نمی‌دانسته است و هنوز هم نمی‌داند که در نتیجهٔ فساد حاکم بر دستگاه‌های نظارتی و نبود سازوکار نظارتیِ مردمی، چنین اقدامات غیرمُجازی صورت گرفته و خواهد گرفت؟ آیا قانون‌گذار نمی‌دانسته است و هنوز هم نمی‌داند که با اجازه دادن به بهره‌برداریِ کلان‌تاجران و سرمایه‌داران و سوداگران بزرگ انگل‌صفت از کارت‌های پیله‌وریِ اجاره‌یی، نتیجه‌اش چه خواهد شد؟ اگر نمی‌دانست و اکنون می‌داند، چه اقدامی کرده است؟ دولت و آن دستگاه‌های عریض و طویلِ نظامی و امنیتی و به‌اصطلاح ستادهای مبارزه با قاچاق دربارهٔ اصلاح متن قانون و خشکاندن ریشه‌های سوءاستفاده‌ها چه اقدامی کرده‌اند؟ دستگاه عریض و طویل قضایی و بازرسی چه کرده است و چه می‌کند؟ آیا ردگیریِ کالاهای غیرمجازی که از مناطق آزاد و ویژه یا بازارچه‌های مبادلات مرزی در سایر نقاط کشور توزیع می‌شود غیرممکن است؟ آن هم برای «نظام»ی که هرگونه تحرّکی را از نظر امنیتی زیر نظر دارد؟ این موضوع را همهٔ مصرف‌کنندگان این نوع کالاها می‌دانند!

واقعیت این است که دولت‌های منصوب و دیگر کارگزاران رژیم ولایی در دستگاه‌های قضایی و قانون‌گذاری، به پیروی از سیاست‌های کلانِ رژیم، به‌جای سرمایه‌گذاری در مناطق محرومِ مرزی با هدف توسعهٔ بنیان‌های صنعتی، کشاورزی، و دامپروری و جذب سرمایه‌های سرگردان به این عرصه از فعالیت‌ها، به بهانهٔ بهبود وضعیت معیشتی کشاورزان و روستاییانِ مناطق مرزی، مرزها را به روی کالاهای بُنجُلِ خارجی گشودند تا کلان‌سرمایه‌داران و کلان‌دلالان و تاجران از آن بهره‌مند شوند و سود ببرند. کافی است یک بار دیگر به میزان واردات انواع کالاهای مجاز و غیرمجاز و البته اغلب بُنجل نگاهی بیفکنیم تا دریابیم که چه مافیایی پشت این میزان از واردات خفته است! کدام پیله‌ور و کشاورزِ ساکنِ این روستاها چنان سرمایه‌ای را در اختیار دارد و قادر به وارد کردن این حجم از کالاست؟ همان‌طور که گفته شد، واقعیت این است که تاجران و دلالان بزرگ ساکن شهرها، با پرداخت اندک اجاره‌بهایی، از کارت پیله‌وران واقعی ساکن روستاها استفاده کرده و مرزهای کشور را جولانگاه ورود انواع کالا کرده‌اند، و می‌کنند. متأسفانه سوءستفاده از کارت‌های بازرگانی و اجاره‌یی شیوه‌ای متداول برای ترخیص کالا در گمرک شده است.

بنابراین، چنین اظهاراتی که هر از گاهی از زبان مسئولان، و به شیوهٔ همیشگی فرافکنی و مسئولیت‌گریزی می‌شنویم، نوعی خاک پاشیدن به چشم مردم برای پنهان کردن آن دلایل اصلی است که کار را به اینجا کشانده است: «عده‌ای برای پرداخت نکردن عوارض و مالیات گمرکی از کارت‌های بازرگانی یک‌بارمصرف و اجاره‌یی استفاده کرده و تجارت می‌کنند. افرادی که هیچ‌گونه اطلاعی از تجارت و بازرگانی ندارند، در قبال پرداخت مبلغی توسط افراد سودجو مبادرت به دریافت کارت بازرگانی یک‌بارمصرف نموده و با در اختیار قرار دادن آن، اقدام به واردات کالاهایی با ارزش‌های میلیون دلاری می‌نمایند، در حالی که کل سرمایهٔ این افراد در مقایسه با حجم تجارت آنها گاه بسیار ناچیز است. در حال حاضر تعدادی از این افراد توسط گمرک و با کمک سامانهٔ جامع گمرکی شناسایی شده‌اند که در مجموع کالاهایی با ارزش بیش از ۱۰۰میلیون دلار وارد کشور نموده‌اند. خانم «م. د.» نمونهٔ یکی از افراد فوق است که طی سال‌های ۱۳۹۰-۱۳۹۳ اقدام به واردات بیش از ۶۰۰ دستگاه خودروی سواری لوکس از طریق کارت بازرگانی یک‌بارمصرف خود نموده که طی ۲۵۶ فقره اظهارنامهٔ وارداتی تنظیم شده، در مجموع به ارزش ۱۶,۵۴۱,۰۲۴ دلار و صرفاً از طریق دو گمرک «بندر نوشهر» و «منطقهٔ ویژهٔ بوشهر۱» وارد کشور شده است. در فهرست خودروهای وارداتی توسط صاحب کالای فوق، غیر از خودروهایی از انواع خودروهای شرکت پورشه، خودروهای شرکت‌هایی مانند مرسدس بنز، تویوتا، هیوندایی، و کیا شامل اسپورتیج، هیوندایی ix۳۵، هیوندایی ix۵۵، گرانجور آزرا، تویوتا لندکروز و... نیز به چشم می‌خورد. نکتهٔ مهم‌تر آنکه بخش عمده‌ای از خودروهای وارداتی به اسم نام‌برده طی سال‌های ۱۳۹۰-۱۳۹۲ با تخصیص ارز مرجع صورت گرفته است. گمرک ایران با راه‌اندازی پنجرهٔ واحد تجارت فرامرزی و سامانهٔ جامع گمرکی با کمک دانش‌پژوهان دانشگاه تهران موفق شد به‌صورت لحظه‌یی اطلاعات واردات و صادرات کشور را رصد کند. این اقدام موجب تنگ‌تر شدن عرصه برای فعالیت متخلفان شده و شرایطی فراهم شده تا با الکترونیکی شدن رَویّه‌ها و ارسال مجوّزهای واردات به روش الکترونیکی، گزارش‌های مستند و به‌روز در اختیار

دستگاه‌های نظارتی قرار گیرد و جلوی گلوگاه‌های فساد گرفته شود.»(اخبار خودرو، ۹۴/۱۱/۲۰)

از این بهتر نمی‌شود خاک به چشم مردم پاشید! ولی پیش از وارد شدن به بحث دربارهٔ چنین اظهاراتی، بهتر است به نمونهٔ دیگری از آنها نگاه کنیم: «در یک مورد، با سوءاستفاده از وکالت و صدور کارت بازرگانی به نام یک زن روستایی که زندگی کاملاً فقیرانه داشته، مبادرت به واردات حدود ۷۰۰ خودروی از نوع پورشه، بنز، و آزارا در گمرک نوشهر می‌کنند که به‌هیچ‌وجه این زن روستایی خبر از واردات خودرو نداشته است. در مورد دیگر نیز کارت بازرگانی اجاره‌یی به نام یک فرد نوشهری که به عنوان شاطر نانوا و تخلیه کنندهٔ آرد بوده است، ۲۲میلیارد تومان کالا وارد شده که اصلاً این فرد خبر از کارت بازرگانی نداشته است.» (مدیرکل گمرکات مازندران، پارس نیوز، ۹۵/۶/۸)

یک بار دیگر به تاریخ این دو خبر توجه کنیم. این دو خبر مربوط به ۲ سالِ متوالی است. ما می‌توانستیم به خبرهایی از این نوع در فاصلهٔ سه دههٔ گذشته، یعنی سال‌های پیش و پس از این اظهارات اشاره کنیم. راه دوری نرویم: همین به‌اصطلاح بَرمَلا شدنِ واردات خودرو در روزهای اخیر (روزهای آخر تیر ۱۳۹۷) را بگیریم. بیایید به مصداق آنکه «فرضِ محال، محال نیست» تصوّر کنیم که دولتمردان از این سوءاستفاده‌ها بی‌اطلاع بوده‌اند و فقط در سال ۹۷ پرده از آن برگرفته‌اند! پرسش این است که در فاصلهٔ این سه سال از ۹۴ تا ۹۷ چه اقدامی برای ریشه‌کن کردنِ این سوءاستفاده‌ها صورت گرفته است؟ هیچ! زیرا، تأکید می‌کنیم، ریشهٔ تمام این سوءاستفاده را باید در متن قانون و در فساد حاکم بر مدیران عالی‌رتبهٔ رژیم ولایی جست‌وجو کرد؛ از همین روست که قانون‌گذار چشم بر آن بسته است و کارگزاران قضایی و اجرایی رژیم هر بار آن را به بهانهٔ پرهیز از جنگ با بخش خصوصی «زیرسبیلی» رد می‌کنند! برای پی بردن به این سوءاستفاده‌ها نیازی به طراحی نرم‌افزاری ویژه نیست؛ مثل روز روشن است! گفته‌های دوسویه‌ای از این دست از زبان کارگزاران حکومت به‌خوبی نشان می‌دهد که آنان کاملاً از این فرایندهای سودجویانه آگاه‌اند ولی نه به اصل قانون که به فرع آن می‌چسبند: «برخی دلالان و واسطه‌ها برای سود بیشتر و کسب منافع برای خود، این بازارچه‌ها را از اهداف اصلی خود دور کرده‌اند. متأسفانه با دور شدن از اهداف اصلی این مراکز برای کالاها و خدمات ایرانی، دیگر اولویتی مشاهده نمی‌شود و رونقی هم در زندگی مردم مرزنشین به وجود نیامده است. کالاهای خارجی و قاچاق و درجهٔ چندم که ارزش واقعی هم ندارند در این بازارچه‌ها به فروش می‌رسد. مردم مرزنشین هم هیچ سودی از تجارت انجام شدهٔ این واسطه‌ها نمی‌برند، بلکه درآمد اصلی متوجه واسطه‌های کلان و دلال‌ها می‌شود. به طور کلی، بازارچه‌های مرزی که به منظور ارتقای سطح معیشت و زندگی مردم این مناطق به وجود آمده بود با مشکلاتی در اجرا روبرو شده است و مرزنشین‌ها هیچ سود و تغییری در زندگی مشاهده نکرده‌اند.» (نمایندهٔ شاهرود و میامی در مجلس،خبرگزاری مهر، ۲۱ تیر ۱۳۹۶)

به باور ما، این افشاگری‌های «جزئی» و گفته‌های دوپهلو در مقایسه با حجم عظیمِ سوءاستفاده‌ها، یا به عبارتی حجم عظیم واردات از این مَبادی، هیچ است، و دلیل این گفته‌ها را هم به طور عمده باید در فشارهای مردمی یا در رقابت‌های مافیایی و در نرسیدن «حق حساب‌ها» جست‌وجو کرد. واقعیت این است که با بالا گرفتن اعتراض‌های مردمی به وضع موجود و موضوع کولبَری و رفتار غیرانسانی با کولبَران، دولت در اقدامی نمایشی در ارتباط با بازارچه‌های شکل‌گرفته بر مبنای قانون مناطق ویژه و آزاد، این بازارچه‌ها را «بازارچه‌های موقت غیررسمی مرزی» نامید و دستور به بستن گذرگاه‌های کولبَری داد، و در همان حال، در آخرین آیین‌نامهٔ ناظر بر این بازارچه‌ها، به موازات رشد مناطق آزاد و ویژه، شمار آنان را ۵۷ عدد افزایش داد! گویی که با تغییر نام و دادنِ دستورِ بستنِ معابر کولبَری می‌توان موضوع قاچاقاق کالا را حل کرد! وزارت کشور در آخرین واکنش به اعتراض‌های مردمی اعلام کرد: «ورود بی‌رویّهٔ کالاهای قاچاق و غیرضروری از طریق معابر کولبَری و لزوم توجه جدّی به سطح و بنیهٔ اقتصادی و معیشتی مرزنشینان واقعی، به‌ویژه ساکنین مناطق مرزی در استان‌های شمال غرب و جنوب شرق کشور، ضرورت سامان‌دهی نحوه و وضعیت بازارچه‌های موقتِ مرزی (موسوم به معابر کولبَری) در سطح شهرستان‌های ذی‌ربط در استان‌های آذربایجان غربی، کردستان، کرمانشاه، و سیستان و بلوچستان، امری بدیهی بوده است.» (پایگاه اطلاع‌رسانی دولت، ۹۷/۴/۱) امّا این اقدام نمایشی هم به مذاق برخی از کارگزاران بزرگ دلالان و سوداگران انگل‌صفت خوش نیامد و اعتراض گستردهٔ آنان را برانگیخت. کریمیان، به‌اصطلاح نمایندهٔ مردم کردستان و در واقع برکشیده توسط کلان‌سرمایه‌داران، در اعتراض به این اقدام چنین فریاد برآورد: «صاحب کالا قبلاً کالا را مستقیم از کشور خارجی (مبدأ) از طریق خاک جمهوری اسلامی ایران به کشور عراق (مقصد) بدون یک ریال پرداخت عوارض گمرکی ترانزیت می‌کرد و مجدداً از معابر کولبَری رسمی وارد کشور ایران می‌کرد و فقط هزینهٔ ناچیزی به مرزنشینانِ دارای کارت کولبَری می‌داد و مستقیم کالا به سایر شهرها تا تهران حمل می‌شد و از نظر اقتصادی برایش توجیه داشت. و در این اثنا، هم صاحب کالا و هم

مرزنشین دارای دفترچهٔ کولبَری راضی از وضع موجود بودند، و مرزنشین هم فی‌المجلس عایدی خود را دریافت می‌کرد.» (زریوار خبر، ۹۶/۱۱/۶؛ تأکید از ماست)

ما ترجیح می‌دهیم که به‌جای پاسخ به این تُرّهات، گزارش خلاصه شده‌ای از میان ده‌ها گزارش میدانی و مردمی را که شکواییه‌ای از وضع موجود است و به گوشه‌ای از واقعیت تلخ روی زمین اشاره دارد، بازگو کنیم: «کولبَران هر بار که از مرز عبور می‌کنند، ممکن است آخرین روز حیاتشان باشد، در حالی که «آقازاده»ها با کارت بازرگانی اجاره‌یی به تجارت بدون پرداخت عوارض گمرکی مشغول‌اند... کشاورزی در همهٔ کردستان دچار بحران است. بحران آب از یک سو، و از سوی دیگر نبود حمایت دولتی برای روستاییان و کمبود امکاناتی مانند خانهٔ بهداشت، جاده، آب لوله‌کشی، و مدرسه موجب شده که روستاها سال به سال کم‌جمعیت‌تر شوند و مهاجرت به حاشیهٔ شهرها افزایش پیدا کند. نبود شغل، نبود درآمد و فقدان امکانات، اصلی‌ترین دلیل مهاجرت روستاییان به شهر در کردستان اعلام شده است... بیکاری همان‌طور که معضلی سراسری است، در کردستان همهٔ شهرها را در بر گرفته است. اما بیکاری در شهرهای مرزی درنده‌تر است و امان نمی‌دهد... در چنین وضعیتی، آن دسته از جویندگانِ کار که امکانِ یافتن شغل در جایی دیگر را دارند، ترکِ دیار می‌کنند، و دیگران نیز باقی می‌مانند و برای لقمه‌ای نان، مرز را درمی‌نوردند و به تیر «مرزبانان» کشته می‌شوند. تجّار برای انتقال کالاهایی که روزبه‌روز بیشتر می‌شد، نیروی جوان بیکار را با دستمزد اندک به کار گرفتند تا «کولبَری» به یک شغل و راه تأمین معاش تبدیل شود و رواج یابد. ساکنین شهرهای مرزیِ بلاواسطه با شرایط و خطرات کولبَری آشنا هستند. خطرات و قربانیانش را به چشم می‌بینند. امّا هیچ‌چیز نمی‌تواند مانع از تلاش آنان برای امرار معاش شود. امرار معاش بخشی از حق حیات انسان است. برای فهم و درک «کولبَری» باید همهٔ این واقعیت‌ها را در نظر گرفت و آنگاه پرسید: کولبَری انتخاب است یا اجبار؟ کولبَری انتخاب نیست، اصلاً شغل نیست، بلکه حاصل جباریّت دولت- بازار است. جباریّت دولتی که همانند دورهٔ پهلوی، آخرین رتبه‌های توسعه و برخورداری را برای کردستان به ارمغان آورده است. جباریّتی که هرچه در راه تأمین امنیت سرمایه‌گذاران کوشیده، تأمین معاش تهی‌دستان را دشوارتر و آنان را به فروش نیروی کار با ارزان‌ترین قیمت ناچار کرده است و شرایطی را ایجاد کرده که اکنون در بازارهای مرزی کردستان، نرخ حمل کالا با حیوانات بسیار گران‌تر از کولبَری است و جان کارگران کولبَر ارزان‌تر از علوفهٔ حیوانات... بانه نمونهٔ بارز این وضعیت است. شهری محروم با شکاف طبقاتی عمیق، که برای مشتریانِ پایتخت‌نشین و دیگر شهرهای ایران و کردستان قطبِ اجناس و کالاهای خارجی شده است، قطبی که ده‌ها پاساژ و «مال» در آن قد علم کرده‌اند و ده‌ها هتل و مسافرخانه برای «مهمانان» دارد و در کنار آن هزاران کولبَرِ محروم و اجاره‌نشین و جان‌برکف در راه نان... قاچاق کالا از همان لب مرزها تا زمانی که [کالا] به دست خریدار می‌رسد، قربانی می‌گیرد: از کولبَرانِ کشته‌شده و راننده‌های مسیر کردستان-مرکز که خطر تصادف و کشته شدن به ضرب گلولهٔ نیروهای نظامی را به جان می‌خرند تا آنهایی که در ازای دریافت پول به‌جای صاحبان کالا یا خریداران به زندان می‌روند. بیکارانی که شغلشان بر عهده گرفتنِ مالکیتِ جنس قاچاق است و به‌جای صاحبان اصلیِ آن مجازات می‌شوند... قاچاقچیان نه کولبَران و راننده‌ها، که صاحبانِ بارها هستند که در همهٔ این روند هیچ ریسکی را متحمّل نمی‌شوند. بارشان را با تضمین به رانندگان و کولبَران می‌دهند و خود در قامت «بازاری متشخّص» در پاساژها و مراکز تجاری، پشت ویترین‌های زیبا به تجارت و انباشت سود بیشتر سرگرم‌اند...» (اردلان باستانی، منجنیق، فلاخن شمارهٔ ۸۵).

مضمون اصلی این گزارشِ خلاصه شدهٔ مردمی را می‌توان در تمام مناطق مرزی و البته با رنگ و بوی اقلیم خاص هر ناحیه دید.

باید توجه داشت که اصلاح این وضعیت نابسامان، ضدانسانی، و ضد توسعهٔ اجتماعی فقط از طریق تغییر نام‌ها، بگیروببندهای مقطعی و موضعی، یا حتّی اصلاح این یا آن قانون در این یا آن عرصه ممکن نیست. حزب تودهٔ ایران از همان آغاز پیروزی انقلاب با هشدار دادن نسبت به بروز چنین پیامدهای گرانبار، بر ضرورت ملّی شدن تجارت خارجی و پایان دادن به عرصهٔ تاخت‌وتاز مشتی کلان‌سرمایه‌دار دلال و انگل‌صفت تأکید کرد. بگذار کلان‌تاجران و بلندگوهای آنان در بیرون و درون حکومت هرچه می‌خواهند فریاد بزنند، شانتاژ و هَرزه‌درایی کنند. ما امروز نیز می‌گوییم که بدون اجرای این خواست و کوتاه کردن دست راهزنانِ در کسوتِ تاجر از تجارت خارجی و سامان‌دهی واردات و صادرات، نه بر اساس منافع کلان‌سرمایه‌داران بلکه بر اساس نیازهای واقعی جامعه و دستِ‌کم در عرصهٔ کالاهای اساسی و استراتژیکی کشاورزی، صنعتی، غذایی، دارویی و نظیر آنها، نمی‌توان به توسعهٔ انسانی، اقتصادی، و اجتماعیِ پایدار، موزون، متوازن، و البته عادلانه دست یافت.

گفتار هفتم

خدمات عمومی

پیش‌گفتار

برخلاف هیاهوهای کَرکنندهٔ رژیم ولایی در مورد توسعهٔ راه‌های روستایی، برق‌رسانی، گازرسانی، و تأمین آب شُرب (آشامیدنی) روستاها، به گواه آمارهای رسمی هنوز بسیاری از روستاییان از دسترسی به این خدمات محروم‌اند و همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، روستاهای زیر ۲۰ خانوار از هرگونه خدمات‌رسانیِ عمومی حذف شده‌اند. به اعتراف مسئولان حکومت، به بیش از ۷هزار روستای کشور هنوز با تانکر آب‌رسانی می‌شود؛ شاخص بهره‌مندی از آب آشامیدنیِ سالم در روستاهای کشور ۷۱٫۳۲ درصد اعلام شده است (بولتن آخرین وضعیت تأسیسات آب و فاضلاب- بخش روستایی- در پایان سال ۹۴). این در حالی است که نزدیک به ۴۰ درصد شبکه‌های توزیعِ آب آشامیدنیِ روستایی فرسوده است و باید تعویض شود (سلامت نیوز، ۹۵/۱۰/۵). طبیعی است که در چنین شرایطی «ساکنانِ روستاهایی که سهمشان از دسترسی به آب سالم «غیرقابل‌مقایسه» با شهرنشینان است، نمی‌توانند بپذیرند در کشوری که سازمان‌های مختلف تبلیغاتی، ردیف‌های جداگانهٔ بودجه داشته و دارند، آنها باید همچنان به جای خطوط لوله، تانکرهای آب‌رسانی را ملاقات کنند.» (همان منبع)

در سالنامهٔ آماری روستایی سال ۱۳۹۵، وزارت نیرو تعداد روستاهای برق‌دار شدهٔ کشور را به تفکیک، ۴۲،۱۱۸ روستای بیشتر از ۲۰ خانوار و ۱۴،۶۷۵ روستای کمتر از ۲۰ خانوار اعلام کرده است. اگرچه صحّت این آمار با تردید روبروست، اما همان‌طور که دیده می‌شود، آمارهای ارائهٔ شده فقط به کمیّت برق‌رسانی و نه کیفیت آن اشاره دارد. به‌علاوه، بر اساس این آمار، هنوز پس از گذشت نزدیک به ۴۰ سال از بهمن ۵۷، بیش از ۵هزار روستای بیشتر از ۲۰ خانوارِ کشور از دسترسی به برق محروم‌اند و باید برای تأمین برق از روش‌هایی جز شبکهٔ برق‌رسانی بهره گیرند.

همان‌طور که تا کنون بارها اشاره کرده‌ایم، آمارسازی در جمهوری اسلامی کاملاً رایج است. وقتی از سطح کاغذ و آمارهای ساختگی فاصله می‌گیریم و به متن جامعه رجوع می‌کنیم، آنگاه تفاوت‌ها ملموس و گاه حیرت‌آور است. برای نمونه، به گزارش تحلیلی-میدانیِ درج شده در «ماهنامهٔ علمی-تخصصیِ برنامه‌ریزی فضایی، پاییز ۹۱، حجت شیخی، احمد شاهیوندی» با

موضوع «تحلیلی بر توسعهٔ منطقه‌یی و سطح‌بندی نظام شهری در منطقهٔ زاگرس» اشاره می‌کنیم. این گزارش دربارهٔ چگونگیِ توزیع شاخص‌های فرهنگی_اجتماعی، آموزشی، بهداشتی-درمانی، و زیربنایی چنین نتیجه می‌گیرد: «شاخصِ ضریبِ جینیِ توزیع معادل۰٫۷۹ درصد است که وضعیت نامطلوبی را نشان می‌دهد... نتایج نشان‌دهندهٔ تفاوت زیاد در سطح برخورداریِ شهرهاست. چنان‌که از ۱۱۹ شهرِ منطقه، ۲ شهر (۱٫۶۸ درصد) برخوردار، ۵ شهر (۴٫۲۲ درصد) بهره‌مند از حدّ متوسط، و ۱۱۲ شهر (۹۴٫۱ درصد) در وضعیتِ محروم از نظر بهره‌مندی از امکانات موجود قرار دارند.» توجه داشته باشیم که این گزارش از چگونگی توزیع امکانات در سطح شهرها سخن می‌گوید و نه روستاها. از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که وضع در روستاهای منطقه در چه وضعیت نامناسبی است.

وضع راه‌های روستایی نیز بهتر از این نیست. به گزارش روابط عمومی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، دفتر مطالعات زیربنایی (۹۳/۱۰/۲)، «نگهداری راه‌های روستایی از جایگاه مناسب برخوردار نبوده و عدم نگهداری مناسب و سالیانهٔ راه‌های روستایی موجب شده تا هم‌اکنون بیش از ۵۴هزار کیلومتر از راه‌های روستایی با رویهٔ آسفالته طول عمری حدود ۱۰ سال داشته باشند... راه‌های روستاییِ مورد نیاز در افقِ [سال] ۱۴۰۴، معادل ۱۷۳هزار کیلومتر پیش‌بینی شده که با وجود ۱۳۰هزار کیلومتر راهِ روستایی موجود و در دستِ بهره‌برداری، برای تحقق هدف در افق ۱۴۰۴ به احداث ۴۳هزار کیلومتر راه روستایی جدید نیاز خواهد بود... حمل‌ونقل مسافر در راه‌های روستایی کشور را هم‌اکنون حدود ۱۴هزار مینی‌بوس بر عهده دارند. نبودِ انگیزه در بخش خصوصی به سرمایه‌گذاری در تأمین وسیله نقلیهٔ مسافری (مینی‌بوس) مورد نیازِ حمل‌ونقلِ روستایی ایجاب می‌کند تا تسهیلات تأمین شده برای سرمایه‌گذاری در حمل‌ونقل جاده‌ای (برون‌شهری) به سرمایه‌گذاران در خَرید مینی‌بوس و راه‌اندازیِ حمل‌ونقل روستایی، تَسَرّی پیدا کند.» جالب آنکه شکایت این دفتر آن است که چرا بخش خصوصی به سرمایه‌گذاری در این حوزه اقدام نمی‌کند! ظاهراً این دفتر مطالعاتی بی‌خبر است که بخش خصوصی زمانی وارد سرمایه‌گذاری خواهد شد که زیربناهای لازم فراهم باشد و سرمایه‌گذاری در آن بخش برایش سودآور باشد. معنی دیگر این سخن آن است که سرنوشت مردم وابسته به تصمیم‌های بخش خصوصی- و نه دولت- است!

همان‌طور که دیده می‌شود، صرف‌نظر از کیفیت راه‌های روستایی، هنوز نزدیک به یک‌سوّم از روستاهای هدف، و نه همهٔ روستاها، فاقدِ هرگونه جاده و راه دسترسی مناسب هستند و ناوگان حمل‌ونقل مسافر در روستاها وضعیت اسف‌انگیزی دارد.

مدیر حمل‌ونقل روستایی سازمان راهداری و حمل‌ونقل جاده‌ای (پایگاه خبری عصر خودرو، ۴ مهر ۹۴) می‌گوید: «انبوهی از مشکلات در زمینهٔ حمل‌ونقل روستایی وجود دارد که رفع آنها تلاش و همّت مضاعفِ تمام دستگاه‌های دولتی را می‌طلبد و از این جهت برای جبران مشکلات قبلی و رساندن آن به یک جایگاه مطلوب و شایستهٔ روستاییان، حمل‌ونقل روستایی نیازمند توجه بیشتری است. با توسعهٔ حمل‌ونقل عمومیِ روستایی، امکان دسترسی راحت‌تر روستاییان به خدمات مختلف آموزشی، بهداشتی-درمانی، اداری، و سایر خدمات، با صرفِ هزینه و زمان کمتر فراهم می‌شود که در ثبات و ماندگاریِ جمعیت روستایی مؤثر است. بر طبق آمار سرشماریِ سال ۱۳۹۰، تعداد ۶۱،۷۲۴ روستاییِ دارای سکنه در کشور وجود دارد. هدف بلندمدّتِ سازمان این است که در اولویت اوّل، کلیهٔ روستاهای بالای ۵۰ خانوار، و در اولویت دوم، کلیهٔ روستاهای بالای ۲۰ خانوار از حمل‌ونقل عمومیِ روستایی برخوردار شوند. حمل‌ونقل روستایی نیازمند حدود ۴۷،۰۰۰ دستگاه ناوگان است که در صورت تصویب اعتبار کافی و پیش‌بینیِ تسهیلات حمایتی، این تعداد ناوگان تا پایان برنامهٔ ششم توسعه وارد عرصهٔ حمل‌ونقلِ روستایی خواهند شد. برای سال جاری نیز تفاهم‌نامهٔ جداگانه‌ای برای ورود ۳۰۰۰ دستگاه وَن و ۴۵۰۰ دستگاه سواری سمند به حمل‌ونقل روستایی با شرکت‌های خودروسازی منعقد شده است.»

به این ترتیب، ملاحظه می‌شود که هنوز روستاهای دارای بیش از ۵۰ خانوار، یا به عبارت بهتر، بیش از ۷۰ درصد روستاهای کشور (رجوع شود به جدول‌های ۱ و ۲، روستاهای ایران به تفکیک جمعیت خانوار، در گفتار اوّل این جُستار) فاقد ناوگان حمل‌ونقلِ مسافرند.

تعدیل اقتصادی و روستاها

تعدیل اقتصادی یا خصوصی‌سازی و آزادسازی اقتصاد اگرچه به تقویت موقعیت اقتصادی قشر نازکی از مالکان، سوداگران، و

دلالان در روستاها انجامیده است، زندگی توده‌های وسیعی از کارگران، بیکاران، برزگران و زارعان، و خرده‌مالکانِ ساکن روستاها را با فقر فزاینده و پیامدهای ناشی از آن روبرو کرده است. آثار این سیاست ضدمردمی را در حذف روزافزون یارانه‌های کالاها و از جمله حذف یارانهٔ کالاهای اساسی، دارو و درمان، و نظایر آن و در تنزل سطح زندگی زحمتکشان شهر و روستا می‌توان دید. به‌رغم هیاهوی عوام‌فریبانهٔ جمهوری اسلامی دربارهٔ پرداخت نقدی یارانه‌ها به هنگام آزادسازیِ بهای آب، برق، گاز، و به طور کلی سوخت و انرژی، می‌توان گفت که این اقدام نه‌فقط بر بهبود زندگی مردم تأثیر مثبتی نداشته، که دسترسی توده‌های پُرشمار زحمتکشان روستاها به این خدمات را دشوار و دشوارتر کرده است، زیرا این مبلغ ناچیز که در سال ۸۹ تقویم شده بود، به‌رغم تورّم افسارگسیخته در این سال‌ها تغییر نکرده است. به‌علاوه، با توجه به درآمد ناکافیِ روستاییان، مبلغ واریزی صرف جبران تفاوتِ هزینهٔ آزاد این خدمات نمی‌شود و انحرافِ مسیر یافته است (رجوع شود به گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس در این باره).

مسکن روستایی و بَدمَسکنی

مسکن نیز مانند غذا از نیازهای اساسی و زیستی هر فرد و خانواده‌ای است؛ سرپناهِ مناسبی که انسان را در شرایط جوّی گوناگون مصون نگه دارد و مایهٔ آرامش و شادابی ساکنانش باشد. مسکن از عمده‌ترین عناصر تشکیل‌دهندهٔ بافتِ سکونتگاه‌های روستایی است. سازمان فضایی و نحوهٔ استقرار آن بیانگر کیفیت استفاده از محیط و چگونگی تأثیر اقتصاد، و نیز سنّت‌ها و هنجارهای حاکم بر جامعهٔ روستایی است. این اصلِ شناخته شده‌ای است که مسکن باید پاسخگوی هر دو نیازهای جسمی و روحی انسان باشد. بنابراین، نیاز به مسکن دو بُعدِ کمّی و کیفی دارد. در بُعد کمّی، افزایش میزان دسترسی انسان‌ها به مسکن مناسب در نظر است، و در بُعد کیفی، عوامل و پدیده‌هایی مورد نظر است که به حذف بَدمَسکنی و تنگ‌مَسکنی بینجامد. مسکن از جمله نگرانی‌های اساسی مردم در هر گوشه و کنار جهان است.

به باور بسیاری از صاحب‌نظران، رضامندی از محله و محل سکونت از شاخص‌های مهم وضعیت و کیفیت مسکن است که بر زندگی مردم تأثیر مستقیم دارد. محرومیت و فقر در مسکن با عبارت‌های متفاوتی چون بی‌مَسکنی و بَدمَسکنی تعریف می‌شود. اصطلاح بَدمَسکنی طیف گسترده‌ای از مسائل مربوط به کیفیت مسکن و از جمله تراکم زیاد، ناامنی، کیفیت نامناسب مصالحِ استفاده‌شده در ساخت، و زندگی در مناطق محروم را در بر می‌گیرد.

دسترسی نداشتن به مسکن با استانداردهای پذیرفته‌شده در وهلهٔ نخست در سکونتگاه نمود می‌یابد. پدیدهٔ بَدمسکنی در روستاها که ناشی از فقر در روستاهاست، به نوبهٔ خود مشکلات اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی متعددی را همراه دارد. وجود زاغه‌ها در روستاها و شهرها از شاخص‌های فقر است. در جامعهٔ روستایی، مسکن علاوه بر آنکه مأوایی مطمئن برای سکونت است، بخشی از فضای ضرور برای فعالیت‌های اقتصادی نظیر کشاورزی و دامداری به‌شمار می‌رود.

از همین رو، به پیروی از معیارهای بین‌المللی و نیز به مثابه یکی از مطالبه‌های اساسی مردم در انقلاب بهمن ۵۷، پس از پیروزی انقلاب به ضرورت تهیه و تأمین مسکنِ مناسب برای همه توجه شد و این امر در قانون اساسی جمهوری اسلامی تبلور یافت. اصل ۳۱ قانون اساسی داشتن مسکن مناسبِ با نیاز را حق هر فرد و خانوادهٔ ایرانی می‌داند، امّا سیاست‌ها و اقدام‌های رژیم ولایی در نزدیک به چهار دههٔ گذشته در مسیری متفاوت سیر کرده است. مسکنِ مِهر نیز که با ادّعای کر کنندهٔ تأمین مسکن برای روستاییان و اقشار کم‌درآمدِ شهری مطرح شد و به اجرا درآمد، به‌رغم جذب منابع عظیمی از درآمدهای عمومی و بودجه‌های سالانه توسط بنیاد مسکن و پیمانکاران و سازمان‌های وابسته به آن، در حل این معضل موفق نبوده است. تنها رهاوردِ آن، اهدای مبالغ عظیمی از درآمدهای کشور به انبوه‌سازان و پیمانکاران وابسته به بنیاد مسکن یا زیر پوشش این بنیاد بوده است. نتیجه آنکه زحمتکشان روستاها و شهرها از این نظر نه‌فقط وضعیت بهتری پیدا نکردند بلکه هر سال نیز بر نابسامانی‌ها و بر جمعیت حاشینه‌نشینان و بَدمسکنان افزوده شد، زیرا هدفِ این طرح‌ها نه حل مشکل نیازمندان، بلکه تحرّک‌بخشی به بازارهای مسکن یا فراهم کردن ناندانی‌های گوناگون برای کلان‌سرمایه‌دارانِ فعال در بخش مسکن بوده است. با تغییر دولت‌ها فقط وزن این یا آن گروه از کلان‌سرمایه‌داران کم و زیاد می‌شود، ولی تغییری در ماهیت موضوع صورت نمی‌گیرد، حتّی اگر این گفتهٔ وزیر مسکن و راه‌سازی را بپذیریم که از جمعیت ۵۹میلیون نفری شهرهای کشور «میزان حاشیه‌نشینی و بَدمسکنی در بافت‌های فرسوده و سایر بافت‌ها حدود ۱۹میلیون نفر در سطح کشور است.» (خبرگزاری مهر، ۹۶/۴/۱۵).

همچنین، به گفتهٔ مدیرکل دفتر مسکن روستایی بنیاد مسکن، بیش از ۳میلیون واحد غیرمقاوم روستایی کماکان باقی است و نیاز به بازسازی دارد (ایران آنلاین، ۹۶/۹/۱۰). به عبارت دیگر، با در نظر گرفتن شمار خانوارهای روستایی، بیش از ۵۰ درصد خانوارهای روستایی با بَدمسکنی دست به گریبان‌اند و شمار بسیاری از آنان در چادرها، کپرها، آلونک‌ها، زاغه‌ها و نظایر آنها زندگی می‌کنند (فصلنامهٔ اقتصاد فضا و توسعهٔ روستایی، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۶، صفحهٔ ۱۲۱). در گفتارهای پیشین به مصوّبه‌های مربوط به صدور سند برای زمین‌های مسکونی و زراعی اشاره کردیم. در اینجا بار دیگر یادآور می‌شویم که برای کسانی که امکان تأمین هزینه‌های مسکن را ندارند و قادر به پرداخت اقساط وام‌های نوسازی و بهسازیِ مسکن روستایی نیستند، تنها راهِ ممکن در مناطق خوش آب‌وهوا، فروش و واگذاریِ زمین‌های خود به ثَمَنِ بَخس به دلالان بورسِ زمین و مسکن، و در مناطق بد آب‌وهوا، سوختن و ساختن یا رها کردن زمین‌های خود و در پیش گرفتن راه مهاجرت است: «سقف وامِ ساخت مسکن روستایی در حال حاضر ۱۸میلیون تومان است که در روستاهای مناطق مرزی به ۲۰میلیون تومان می‌رسد، و البته دولت سقف این وام را برای مناطق زلزله‌زدهٔ کرمانشاه به ۲۵میلیون تومان افزایش داده است. گزارش میدانی خبرنگار «ایران» از روستاهای اطراف سرپل ذهاب حاکی است [که] بیشتر روستاییانی که خانه‌هایشان در آن منطقه صددرصد تخریب شده، می‌گویند از توان مالی برای بازپرداخت اقساط برخوردار نیستند، ضمن اینکه وام روستایی فقط بخشی از هزینه‌ها را جواب می‌دهد. از سوی دیگر، برخی از روستاییان گفتند [که] خشکسالی و نبود امکانات اوّلیه این‌قدر زندگی و کار کشاورزی را برای‌شان مشکل کرده که شاید به‌زودی مجبور شوند روستای خود را ترک کرده و به شهر بروند، و به همین خاطر، به‌جای گرفتن وام برای ساخت مسکن، ترجیح می‌دهند وامی برای خرید وانت‌بار بگیرند تا هم خرج و مخارج زندگیشان تأمین شود و هم هر وقت لازم بود وسایلشان را بارِ آن کنند و به سوی شهر روان شوند.» (ایران آنلاین، ۹۶/۹/۱۰)

محرومیّت از تحصیل

محرومیّتِ کودکان از تحصیل و رشد روزافزون بی‌سوادی از دیگر آثار ویرانگر سیاست‌های نولیبرالی حاکم است. حتّی منابع آماری رسمی کشور با همهٔ دستکاری‌ها قادر به پنهان کردن این واقعیت تلخ نیستند. بر اساس داده‌های سالنامهٔ آماری کشور در سال ۱۳۹۵، از مجموع ۷۱میلیون و ۵۰۰هزار نفر جمعیتِ ۶ ساله و بیشتر در کشور، نزدیک به ۹میلیون نفر بی‌سوادان مطلق معرفی شده‌اند (جدول ۳۵):

جدول شمارهٔ ۳۵: **جمعیت باسواد ۶ ساله و بیشتر (نفر)**

به تفکیک مناطق شهری و روستایی	جمعیت کل			با سواد		
	مرد و زن	مرد	زن	مرد و زن	مرد	زن
کشوری	۷۱۵۰۶۰۰۰	۳۶۱۶۸۰۰۰	۳۵۳۳۹۰۰۰	۶۲۶۶۷۰۰۰	۳۲۹۱۳۰۰۰	۲۹۷۵۴۰۰۰
مناطق شهری	۵۳۲۰۸۰۰۰	۲۶۷۹۱۰۰۰	۲۶۴۱۶۰۰۰	۴۸۳۰۵۰۰۰	۲۵۰۴۸۰۰۰	۲۳۲۵۷۰۰۰
مناطق روستایی	۱۸۲۵۵۰۰۰	۹۳۵۳۰۰۰	۸۹۰۲۰۰۰	۱۴۳۳۴۰۰۰	۷۸۴۹۰۰۰	۶۴۸۵۰۰۰

منبع: سالنامه آماری کشور، سال ۱۳۹۵

همان‌طور که دیده می‌شود، نسبتِ باسوادان به جمعیتِ کل گروه ۶ ساله و بیشتر، به تفکیک زنان و مردان در مقیاس کشور به ترتیب برابر ۹۱ و ۸۴ درصد است. این نرخ در میان جمعیت ساکن روستاها به ترتیب به ۸۴ و ۷۳ درصد کاهش می‌یابد. امّا این نوعی آمارسازی به قصد پنهان کردن جمعیت واقعیِ بی‌سوادان است، زیرا گذشته از بی‌سوادان مطلق، جمعیتی بیش از ۱۱میلیون کم‌سواد نزدیک به بی‌سواد مطلق وجود دارد که فقط از توانایی خواندن در ابتدایی‌ترین سطح برخوردارند (باقرزاده، رئیس نهضت سوادآموزی، تسنیم، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۳). به این ترتیب می‌توان گفت که بالغ بر ۲۸ درصد از جمعیت ۶ ساله و بیشتر را بی‌سوادان و کم‌سوادانِ در مرزِ بی‌سوادی تشکیل می‌دهند.

جدول ۳۶ جمعیت ۶ ساله و بیشترِ در حال تحصیل یا برخوردار از تحصیلاتِ ابتدایی و راهنمایی کشور را در سال ۱۳۹۵ نشان می‌دهد.

جدول شمارهٔ ۳۶: **جمعیت باسواد کشور در مقطع ابتدایی و راهنمایی بر حسب سن و جنسیت (سال ۹۵)**

جمعیت	ابتدایی			جمعیت	راهنمایی		
بر حسب گروه‌های سنی	مرد و زن	مرد	زن	بر حسب گروه‌های سنی	مرد و زن	مرد	زن
جمع	۲۰۲۷۶۱۰۷	۱۰۲۶۹۴۸۱	۱۰۰۰۶۶۲۶	جمع	۱۳۳۳۹۱۲۹	۷۶۶۶۲۵۷	۵۶۷۲۸۷۱
۶-۱۴ ساله	۸۵۰۱۱۲۰	۴۳۲۴۷۵۹	۴۱۷۶۳۶۱	۶-۱۹ ساله	۳۷۱۹۴۹۲	۱۹۸۳۸۳۴	۱۷۵۳۶۵۷
۱۵-۴۴ ساله	۶۳۸۵۰۸۴	۲۹۶۵۸۰۴	۳۴۱۹۲۸۰	۲۰-۴۴ ساله	۶۹۹۰۷۱۱	۴۱۲۶۰۹۷	۲۸۶۴۶۱۱
۴۵ سال و بیشتر	۵۳۸۹۹۰۳	۵۳۸۹۹۰۳	۲۴۱۰۹۸۵	۴۵ سال و بیشتر	۲۶۲۸۹۲۶	۱۵۵۶۳۲۶	۱۰۵۴۶۰۳

از آنجا که در این منبع جمعیتِ گروه‌های سنّی گوناگون به تفکیک سال ارائه نشده است، با رجوع به ستون‌های مربوط به مقطع ابتدایی می‌بینیم که بیشتر از ۲۰میلیون و ۲۷۶هزار نفر از جمعیت گروه‌های سنّی ۶ ساله و بیشتر را دانش‌آموزانِ در حال تحصیل و بازمانده از تحصیل در دورهٔ آموزش ابتدایی تشکیل می‌دهند. فرض کنیم که جمعیت گروه ۶ تا ۱۴ سال (با احتساب مردودی‌های هر سال و دیر به مدرسه رفته‌ها)، در حال تحصیل در دورهٔ ابتدایی باشند؛ حتّی با این فرضِ خوش‌بینانه می‌توان دید که افزون بر ۱۱میلیون و ۷۷۴هزار نفر (بالای ۱۴ سال) را بازماندگان از تحصیل در این مقطع، در سال‌های کودکی، تشکیل می‌دهند. به‌علاوه، اگر باز هم فرض کنیم که جمعیت ۶ تا ۴۴ سال مندرج در ستون ابتدایی مربوط به سال‌های پس از ۵۷ باشد، می‌بینیم که سهم بازماندگان از تحصیل در سال‌های کودکی، در بازهٔ زمانیِ نزدیک به چهار دهه حکومت جمهوری اسلامی، بالغ بر ۶میلیون و ۳۸۵هزار نفر است.

همین شاخص را در ستون‌های مربوط به مقطع آموزشی دورهٔ راهنمایی در نظر می‌گیریم و با فرضی خوش‌بینانه، جمعیت زیر ۱۹ سال را همچنان در حال تحصیل در این دوره می‌پنداریم. حتّی با این فرضِ غیرواقعی، جمعیت بازماندگان از تحصیل در این مقطع (که می‌بایست آن را پیش از ۱۹ سالگی تمام می‌کردند)، نزدیک به ۹میلیون و ۶۱۹هزار نفر، و سهم جمعیت ۱۹ ساله تا ۴۵سالهٔ بازمانده از تحصیل راهنمایی (در سال‌های پس از ۵۷) نزدیک به ۶میلیون و ۷۰۰هزار نفر می‌شود. این نسبت دربارهٔ دختران و زنان ۶ ساله و بیشتر چنین است: جمعیت بازمانده از تحصیل (در سنّی که می‌بایست تحصیل می‌کرده است) در دوره‌های ابتدایی و راهنمایی به ترتیب نزدیک به ۵میلیون و ۸۰۰هزار نفر و ۳میلیون ۹۰۰هزار نفر است، و در این میان، سهم گروه‌های ۶ تا ۴۵ ساله به ترتیب افزون بر ۳میلیون و ۴۱۹هزار و ۲میلیون و ۸۶۴هزار نفر است.

جدول ۳۷ همین شاخص‌ها را در مورد جمعیت باسوادان در مقطع ابتدایی و راهنمایی به تفکیک جنسیّت و گروه‌های سنّی نشان می‌دهد.

جدول شمارهٔ ۳۷: **جمعیت باسواد مناطق روستایی در مقطع ابتدایی و راهنمایی بر حسب سن و جنسیت (سال ۹۵)**

جمعیت	ابتدایی			جمعیت	راهنمایی		
بر حسب گروه‌های سنی	مرد و زن	مرد	زن	بر حسب گروه‌های سنی	مرد و زن	مرد	زن
جمع	۷۱۲۶۲۹۸	-۲۸۸۰۳۲۸	۱۰۰۰۶۶۲۶	جمع	۳۶۱۴۴۴۴	۲۱۳۷۴۴۰	۱۴۷۷۰۰۴
۶-۱۴ ساله	۲۸۰۴۲۹۹	۱۴۳۴۴۱۸	۱۳۶۹۸۸۱	۶-۱۹ ساله	۱۱۶۵۳۴۲	۶۳۵۸۵۴	۵۲۹۴۸۸
۱۵-۴۴ ساله	۲۹۲۰۹۲۷	۱۲۹۰۱۳۵	۱۶۳۰۷۹۲	۲۰-۴۴ ساله	۲۰۹۲۰۰۳	۱۲۳۹۸۷۲	۸۵۲۱۳۱
۴۵ سال و بیشتر	۱۴۰۱۰۷۲	۹۰۲۲۲۸	۳۹۸۸۴۴	۴۵ سال و بیشتر	۳۵۷۰۹۹	۲۶۱۷۱۴	۹۵۳۸۵

باید توجه داشت که بیشترین جمعیت بی‌سوادان و کم‌سوادانِ در مرزِ بی‌سوادی در شهرها را حاشیه‌نشیان تشکیل می‌دهند که به طور عمده خاستگاه روستایی دارند. از طرف دیگر، اگر بر آمار بی‌سوادان و کم‌سوادانِ در مرزِ بی‌سوادی، جمعیت کم‌سوادان را هم

بیفزاییم، ابعاد فاجعه‌بار سمت‌گیریِ جمهوری اسلامی در عرصهٔ آموزش و پرورش آشکارتر می‌شود.

اگر از آمارهای رسمی و ساختگی که به قصد بالا بردن آمار باسوادی در مجامع بین‌المللی و برای فریبکاری ارائه می‌شود کمی فاصله بگیریم و به خبرها و گزارش‌های تحلیلیِ نرم از وضع کنونیِ آموزش و پرورش رجوع کنیم که اغلب هدفِ جلب آرای روستاییانِ ناراضی را دنبال می‌کنند، می‌توان وضع دلخراش حاکم بر مدرسه‌ها را در روستاها و مناطق محروم تصوّر کرد. پیش‌تر اشاره کردیم که روستاهای دارای زیر ۲۰ خانوار، یا به عبارت دیگر نزدیک به ۴۰ درصد از روستاهای کشور، اصولاً از برنامه‌های عمرانی و توسعهٔ کشور حذف شده‌اند. در سایر روستاها نیز بالغ بر ۵۰ درصد از کلاس‌های مدرسه‌های ابتدایی در فضای باز یا در کپرها و بیغوله‌ها و طویله‌ها برگزار می‌شود. بخش عظیمی از مدرسه‌های موجود به بازسازی و مقاوم‌سازی نیاز دارند. از این روست که هر روز اخبار ناگواری از مدرسه‌های ابتدایی روستایی و مناطق محروم به گوش می‌رسد. حتّی مسئولان رژیم ولایی نیز قادر به کتمان این وضع نابسامان و رقّت‌انگیز نیستند: «یک‌سوّم مدارس روستایی خراسان شمالی نیازمند مقاوم‌سازی و بازسازی هستند.» (مدیرکل امور روستایی استانداری خراسان شمالی، ۱۶ شهریور ۱۳۹۳) یا: «تعطیلی مدارس روستایی به دلیل تعداد کم دانش‌آموز امری غیرقابل‌قبول است و آموزش و پرورش باید تمامی امکانات آموزشی را در روستاها فراهم کند. بسیاری از روستاییان در فصل سرد سال توانایی فرستادن فرزندان خود به شهر جهت امر آموزش را نداشته و آموزش و پرورش باید تلاش کند تا در هر روستایی متناسب با شأن و منزلت ساکنان آن روستا مدرسه احداث کند. بیشترین مشکل در راستای ارائهٔ خدمات به روستاییان در روستاهای زیر ۲۰ خانوار است... باید در مناطق محروم و روستاها برای دانش‌آموزان مدرسه دایر شود، حتی اگر تعداد دانش‌آموزان آن روستا دو یا سه نفر باشد، و در صورت عدم توانایی احداث مدرسه، حداقل از کانِکس برای آموزش دانش‌آموزان روستایی استفاده شود... بسیاری از خانواده‌های روستایی توانِ این را ندارند تا فرزندان خود را جهت امر آموزش به شهر بفرستند... صدها معلمِ حق‌التدریسی در استان وجود دارد، چرا نباید این معلمان وارد امر آموزش شده و در روستاها به دانش‌آموزان آموزش دهند... بهداشت و آموزش در ایران اسلامی طبق قانون اساسی رایگان بوده و اگر آموزش و پرورش دانش‌آموزان روستایی را با زور به مدارس شهری بفرستد با قانون اساسی مخالفت کرده است... بسته شدن مدارس روستاییان را با مشکلات متعددی مواجه می کند. اغلب روستاییان توان کافی برای اجاره کردن منزل در شهر جهت آسایش فرزند خود را نداشته و حتّی پول کافی برای ایاب و ذهاب فرزندان خود را ندارند و تمامی این مشکلات باعث ترک تحصیل دانش‌آموزان روستایی می‌شود.» (فتاحی، نمایندهٔ ارومیه در مجلس، روزنامهٔ آفرینش، ۹۴/۶/۱۵)

گذشته از مقطع ابتدایی، شاخص فقر آموزشی در مقطع راهنمایی و بالاتر در روستاها بارزتر است. در اینجا نیازی نیست که به‌تفصیل به تمام دشواری‌های آموزش و پرورش در روستاها بپردازیم، زیرا این دشواری‌ها بر کمتر کسی پوشیده است. بنابراین، از میان صدها گزارش تحلیلی موجود از نقاط گوناگون کشور، به مصداق «مُشت نمونهٔ خروار» به نمونه‌ای از آنها اشاره می‌کنیم: «شرایط حاکم بر خانوارهای روستایی به گونه‌ای است که تعداد افراد لازم‌التعلیم کمتری می‌توانند از آموزش سطح راهنمایی برخوردار شوند و فقر آموزشی در مقطع راهنمایی کمتر از دبیرستان است. نوع فعالیت‌های اقتصادی در مناطق روستایی به گونه‌ای است که سرپرست خانوار در صورت اشتغال به آن، نیازمند استفاده از نیروی کار خانواده است. همچنین، افراد لازم‌التعلیم در مقطع راهنمایی و دبیرستان از نظر سنّی در شرایطی هستند که می‌توانند به عنوان نیروی کار و انجام فعالیت اقتصادی به سرپرست خانوار کمک کنند. انتظار درآمد بیشتر برای خانوار موضوع بدیهی است. از این رو، درآمد بیشتر نیز به صورت عاملی در راستای فقر آموزشی در این مقطع عمل می‌کند. بنابراین، افزایش درآمد خانوار در جامعهٔ روستایی موجب افزایش شکاف در فقر آموزشی و در سطوح مختلف تحصیلی می‌شود.»[1] ما با این تحلیل موافقیم که فقر آموزشی در روستاهای کشور حاکم است. امّا برخلاف نویسندگان این مقاله، عامل اصلی آن را تلاش برای افزایش درآمد خانوار نمی‌دانیم، بلکه تلاش برای مقابله با فقر روزافزون می‌دانیم. اصولاً تلاش برای افزایش درآمد به منظور برخورداری از رفاه بیشتر است، ولی هنگامی که دخل به خرج نمی‌رسد، چه باید کرد؟ بنابراین، نکتهٔ اصلی اینجاست! ما بر آنیم که خصوصی‌سازی و آزادسازی عامل اصلی فقر حاکم بر روستاها، و به تبع آن، تشدید فقر آموزشی در روستاهاست. ولنگاری

۱ – فقر آموزشی و عوامل تعیین کنندهٔ آن در جامعهٔ روستایی، فصلنامهٔ روستا و توسعه، سال ۱۹، شمارهٔ ۱، بهار سال ۹۵.

و بی‌مسئولیتیِ حکومت در برابر مردم و سرسپردگیِ آن به کلان‌سرمایه‌دارانِ حاکم بر سرنوشت میهن را نمی‌توان با پیچاندن الفاظ پنهان کرد. همچنین، لازم است اضافه کنیم که بنا بر اظهارات رسمی، امروزه از هر ۹ دانش‌آموز روستایی فقط یک نفر وارد دانشگاه می‌شود![۲] این خود به‌خوبی اشتیاق روستاییان به تحصیل از یک سو، و سمت‌گیری طبقاتی آموزش عالی کشور را از دیگر سوی نشان می‌دهد.

به نمونهٔ دیگری از این پژوهش‌ها در روستاهای شهرستان سُنقُر و کُلیایی اشاره می‌کنیم: «در جوامع روستایی، زنان روزِ کاریِ طولانی‌تری در مقایسه با مردان دارند. آنان مسئولیت بیشتر و اوقات فراغت کمتری دارند. طبق تحقیقات انجام شده، زنان نقشی حیاتی در اجتماعات روستایی ایفا می‌کنند؛ آنان عهده‌دار انواع فعالیت‌های کشاورزی و گاه دامداری، کسب درآمد از تولیدات جانبی، و اشتغال در مشاغل با دستمزدهای ناچیز هستند. با وجود این، زنان با موانع عمده‌ای در ایفای نقش بالقوه‌شان به عنوان نیروی عمدهٔ اجتماعی و اقتصادیِ روستایی روبرو هستند. توانایی آنان کمتر از آنچه هست، ارزش‌گذاری شده و از توانایی زنان روستایی برای ساختن زندگی خود، خانواده، و جامعه، به‌درستی استفاده نشده است. در خصوص عوامل مؤثر بر ادامهٔ تحصیل دختران روستایی، تا به حال تحقیق کاملی انجام نشده، و [فقط] به صورت پراکنده در برخی از تحقیقات به این موضوع پرداخته شده است. در میان مطالعات انجام شده، گفته شده است که بین تحصیلاتِ بیشتر و اشتغال در مناطق روستایی رابطهٔ معکوس وجود دارد که بیانگر نامناسب بودن آموزش‌های مرتبط با فعالیت‌های روستایی است... والدین روستایی، کمبود مدرسه در روستا را بزرگ‌ترین مانع برای ادامهٔ تحصیل دخترانشان برشمردند. مؤلفهٔ ازدواج زودهنگام در اولویّت دوّم، و مختلط بودن پسرها و دخترها در ردهٔ سوّم قرار گرفت. از موانع دیگرِ ادامهٔ تحصیل دخترها، پُرهزینه بودن تحصیل دخترها، نگرش منفی جامعهٔ روستایی به ادامهٔ تحصیل دختران، زیاد بودن کارهای روستا، ناهمخوانی آموزش‌ها با فرهنگ بومی منطقه، و بی‌فایده بودن مطالب درسی است. از دیدگاه والدین، مهم‌ترین راهکارِ کاهش هزینهٔ تحصیل دختران، کاهش هزینه‌ها و متناسب شدن برنامهٔ درسی با شرایط بومی و محلی منطقه، اجباری شدن تحصیل دختران، و احداث مدارس راهنمایی و دبیرستان در روستاها بود، زیرا احداث این مدارس و دبیرستان‌ها باعث می‌شود که دختران روستایی برای ادامهٔ تحصیل مجبور به رفتن به روستاهای هم‌جوار و شهرستان سُنقُر نشوند و برای خانواده پُرهزینه نباشد.»[۳] مسئله همین‌جاست. آموزش و پرورش باید همگانی، رایگان، اجباری، به دور از هرگونه تبعیض جنسیتی و قومی و ملّی و مذهبی باشد. مطالب درسی باید در زندگی عادی و روزمره اثرگذار و مفید باشد. متأسفانه این حق ابتدایی هر انسان در جمهوری اسلامی به طور فاحش زیر پا گذاشته شده است و می‌شود، و۹۰ درصد عنوان‌ها و مطالب درسی بی‌ربط با زندگی مردم و آمیخته با شوونیسمِ مذهبی است.

گزارش‌های منتشر شده در روزنامه‌ها و اعتراف مسئولان حکومت در بی‌اعتنایی به این حق بنیادین کودکان کشور نیز همین را نشان می‌دهد: «اینجا (روستاهای خراسان شمالی) بچه‌ها در آغاز مهر آواز خوشِ «بوی ماه مهر، ماه مدرسه» سر نمی‌دهند، چرا که نشستن بر صندلی‌های چوبی رنجی بر دلشان انداخته، یا گرد گچ‌های سفیدرنگ داغی سیاه بر ریه‌هایشان می‌نهد. آری، اینجا مِهرش سوزان است. قصهٔ پُرغصه‌ای است که در چند سال اخیر شاهد اخذ شهریه از محروم‌ترین دانش‌آموزان روستایی هستیم. روستاییانی که شاید به لقمه‌ای نان شب محتاج هستند، برای فرستادن فرزندانشان به کلاس درس باید شهریه‌های ۶۰۰هزار ریالی پرداخت کنند. به طور متوسط، علاوه بر پول دفتر و کتاب، دانش‌آموزان روستاهای شهرستان فردوس باید سالانه ۶۰هزار تومان بپردازند. با خشکسالی‌های پیاپی، منبع درآمد روستاییان از بین رفته است. پرداخت این میزان پول برای بسیاری از خانواده‌ها کاری دشوار است و در صورت عدم پرداخت نیز رفتار مطلوبی با دانش‌آموزان نمی‌شود.» (خبرگزاری مهر، ۹ آبان ۱۳۹۵)

«در منطقهٔ سرایان نیز دانش‌آموزان عشایری علاوه بر نداشتن امکانات و تجهیزات آموزشیِ به‌روز، مشکل آنها بزرگ‌تر نمود

---

۲ – «در ۲۲ استان کشور، هزینه‌های زندگی از درآمدها بالاست. حاصل آن فقر، مهاجرت، و غیره است. طبق بررسی‌ها، از هر چهار دانش‌آموز شهری یک نفر و از هر ۹ دانش‌آموز روستایی یک نفر وارد دانشگاه می‌شود و این نشان می‌دهد که کیفیت زندگی و تحصیل نیز متأثر از مسائل مختلف است.» (معاون امور سرمایه‌گذاری، فرهنگی، و اجتماعی کشور، خبرگزاری مهر، ۲۹ اردیبهشت ۹۵)

۳ – از نشریهٔ پژوهش‌های روستایی، دورهٔ ۶، شمارهٔ ۳، پاییز ۹۴، صص ۵۹۳-۶۱۲.

پیدا می‌کند... دانش‌آموزانِ این منطقه مجبورند هر روز مسیر راهِ چند روستا را برای رسیدن به مدرسه در سرما و گرما با یک وانت طی کنند که گاهی عطای تحصیل را به لقایش می‌بخشند و انصراف می‌دهند... روستای چاه غیاث یکی از روستاهای دورافتادهٔ شهرستان سرایان است که دانش‌آموزان این منطقه باید چند کیلومتری راه را برای تحصیل به جان بخرند و سوار بر وانت به مدرسه بروند... دِهیارِ روستای چاه طلب در خصوص مشکلات دانش‌آموزان این روستا می‌گوید: دانش‌آموزان این منطقه و روستاهای اطراف مجبورند برای تحصیل سوار بر وانت در سرمای زمستان به مدرسه بروند... مشکل رفت‌وآمد دانش‌آموزان موجب شده تا هر سال تعداد دانش‌آموزان برای رفتن به مدرسه ریزش داشته باشد. این مشکل را به گوش مسئولان رسانده‌ایم، امّا هنوز اقدام عملی در این زمینه انجام نشده است. وی با بیان اینکه پیگیریِ تأمین سرویس رفت‌وآمد دانش‌آموزان عشایر از مصوّبات جلسهٔ شورای عشایری شهرستان در اوایل مهرماه بود، ادامه داد: امکانات برای معلمان نیز در مناطق عشایری فراهم نیست.» (همان منبع)

«کمبود نیروی انسانی، کاهش آمار دانش‌آموزان در مدارس روستایی و عشایری به دلیل مهاجرت به شهرها، و افزایش کلاس‌های چندپایه و مشکلات فرهنگیِ حاکم بر روستاها، اعمّ از ترک تحصیل و بازمانده از چرخهٔ تحصیل از دیگر مشکلات مدارس روستایی است... کمبود سرویس‌های بهداشتی و آب آشامیدنی سالم در مدارس روستایی از دیگر مشکلات پیشِ روست. عدم وجود فنّاوری اطلاعات در روستاها و پراکندگی زیادِ راه‌ها و تحمیل هزینه‌های ایاب‌وذهاب ناشی از آن، از دیگر مشکلات موجود در روستاها است... فاصلهٔ زیادِ روستاها تا مرکز شهر، خشکسالی‌ها، و قهر طبیعت بسیاری از روستاییان را به حاشیهٔ شهرها کشانده و سبب [ظهور] پدیدهٔ حاشیه‌نشینی و کمبود فضای آموزشی شده است.» (مدیرکل آموزش و پرورش استان خراسان جنوبی، همان منبع)

سحرخیز، معاون سابق وزارت آموزش و پرورش، می‌گوید: «وقتی اعتبار مربوط در بودجه لحاظ نمی‌شود، بدین معناست که مدیران مدارس باید از جیبِ خانواده‌ها هزینه کنند و آنها نیز مجبور به پرداخت پول به مدارس دولتی هستند. این رَویّه منجر می‌شود تا مدارس دولتی فقیرتر شوند و مدارس نمونهٔ دولتی و هیئت اُمَنایی که از مردم هزینه دریافت می‌کنند، وضعیت مناسب‌تری خواهند داشت و این مسائل منجر به نابرابری می‌شود. از سوی دیگر، طرح‌هایی که در معاونت‌های مختلف وزارت آموزش و پرورش اجرا می‌شود به اعتبار نیاز دارد، امّا برای فعالیت‌های کیفیت‌بخشی اعتبار قابل‌قبولی درنظر گرفته نشده است. همچنین، هزینهٔ سرویس هر سال افزایش می‌یابد و اگر هزینه‌های مربوطه به‌موقع پرداخت نشود، راننده سرویس خدماتی ارائه نخواهد کرد و این مسئله منجر به ترک تحصیل در مناطق روستایی می‌شود... ۳۰ درصد مدارس کشور روستایی، و بخشی در حاشیهٔ شهرها هستند. مدارس دولتی امکانات کافی را برای برانگیختن دانش‌آموزان ندارند و باید از این مدارس حمایت کنیم، امّا شاهد هستیم که با تغییر وزرا، نگاه دولت به آموزش و پرورش تغییر نکرده است و همچنان این وزارتخانه اولویّت اصلیِ دولت نیست.» (تسنیم، ۱۵ آذر ۹۵)

تصوّر می‌کنیم همین نمونه‌ها برای نشان دادن وضع اَسَف‌بارِ آموزش و پرورش به طور کل، و آموزش و پرورش در روستاها را به طور خاص، کافی باشد.

محرومیّت از آموزش و ترویج کشاورزی

بحران و نابسامانیِ عمیق در کشاورزی فقط به مناسبات ارضی و نظام بهره‌برداری از آب محدود نمی‌شود. کشاورزی جزئی از فعالیت‌های به‌هم‌پیوستهٔ اجتماعی، اقتصادی، تولیدی، تجاری، خدماتی، فرهنگی، و جز آن در کشور است. از این رو، تغییر در مناسبات کشاورزی همراه با بهبود کمّی و کیفی این عرصهٔ حیات اجتماعی-اقتصادی کشور، نیاز به دگرگونی در تمام عرصه‌های اجتماعی-اقتصادی کشور، یا به عبارت بهتر، نیاز به دگرگونی بنیادی در کل خط‌مشی و سیاست حاکم بر کشور دارد که در حال حاضر بدون اعتنا و توجه به نیازهای جامعه و توده‌های عظیم مردم، در مسیر توسعهٔ سرمایه‌داری نولیبرالی و در خدمت کلان‌سرمایه‌داران و تقویت آنان به پیش می‌رود.

از جمله عرصه‌های دیگری که دارای تأثیر مستقیم بر کشاورزی است، موضوع آموزش و ترویج دانش به طور کل، و آموزش و ترویج دانش کشاورزی به طور خاص و به‌ویژه در سطح روستاهای کشور است. بررسی‌های نظری و میدانی صورت گرفته در مورد

وضع آموزش در روستاها نشانگر نارسایی‌ها و ناهماهنگی‌های بسیار، و بی‌ربط بودن آن با زندگی و مشکلات روزانهٔ زحمتکشان روستایی است.

مطابق با اصلی کلّی، هر برنامهٔ اجتماعی، و از جمله برنامه‌های آموزش کشاورزی، برای آنکه با موفقیت همراه شود باید بر مشارکت توده‌های مردم متکی باشد و در زندگی روزانهٔ آنان مفید و مؤثر افتد، و برای آنکه مفید و مؤثر افتد، باید به دور از ذهنیگری و شیوه‌های تحمیلی، بر درک و شناخت عمیق از جامعهٔ روستایی و نیازهای واقعی روستاییان استوار باشد. ارزیابیِ مستمرّ نتیجهٔ برنامه‌های اجرا شده با هدف اصلاح و بهبود مستمرّ آنها، رکن مهم دیگر برنامه‌ریزی است. همسویی میان اجزای برنامه و هماهنگی میان دستگاه‌های اجرایی از دیگر شرایط اساسی موفقیت برنامه است. برنامه‌های آموزش در روستاها باید پیرو این حکم کلّی باشد. به عبارت دیگر، آموزش در روستاها، از دورهٔ ابتدایی تا آموزش عالی، آموزش بزرگسالان، و ترویج دانش و کاربرد آن در کشاورزی و صنایع در روستاها در کنار یکدیگر عوامل به‌هم‌پیوسته‌ای را تشکیل می‌دهند که باید هدف واحدی را دنبال کنند. این هدف، جز رشد و ارتقای آگاهی توده‌های مردم از مسائل اجتماعی و اقتصادی و فراهم آوردن زمینه برای رشد و شکوفایی جامعه و استعدادهای فردی آنان نمی‌تواند باشد.

برنامه‌های آموزشی در روستاهای ایران باید چنان تدوین شود که عوامل انسانی، یعنی کارگزاران، معلمان، و دانش‌آموزان بتوانند به هنگام طرح مسائل آموزشی، مشکلات و مسائل روستایی را تجزیه و تحلیل کنند. در این برنامه‌ها باید به دانش‌آموزان اجازه داده شود که اظهارنظر کنند و در پی تحقیق و جست‌وجو باشند. برنامه‌های آموزشی باید به دور از حفظ‌کردنی‌های کِسِل‌کننده و قابل فهم و جذب باشد. محتوای درس‌ها باید در قالب مضمون‌های کشاورزی و مسائل روستایی ارائه شود، و از آنجا که تعاون برای بهبود زندگی روستاییان رکنی اساسی است، آشنایی اصولی با تعاونی و مفهوم‌های مربوط به آن از اهمیتی اساسی برخوردار است. روشن است که اصل آموزش همگانی، اجباری، و رایگان باید در تمام سطوح آموزشی برقرار شود. به‌علاوه، لازم است که تمام بزرگسالان نیز زیر پوشش سوادآموزی درآیند.

ارتباط مستمرّ بین مراکز آموزشی و پژوهشیِ کشاورزی با مزارع و کشتزارها و سازمان‌های کشاورزیِ مستقر در روستاها ضرورتی حتمی است برای برطرف کردن کمبودهای موجود از طریق برنامه‌های آموزشی در مراکز آموزشی. مطالعات و پژوهش‌ها و البته آموزش‌های کشاورزی زمانی مفید و مؤثر خواهد بود که نتیجهٔ آنها به روستاها و کشتزارها بازگردد. از این رو، حضور کارشناسان، کارگزاران، و مهندسان علاقه‌مند، باانگیزه، و آگاه به دشواری‌های تولید در روستاها، و ارتباط دوسویهٔ آنها با زحمتکشان روستاها، از دیگر رکن‌های بهبود و ارتقای سطح تولید روستایی به‌شمار می‌رود. بر اساس بررسی‌های صورت گرفته و داده‌های موجود، سیاست آموزش کشاورزیِ کنونی در دانشگاه‌ها با نیازهای اساسی کشاورزی همخوان نیست و ویژگی‌ها و شرایط محل زندگی دانشجویان به دلیل دوری از کارهای عملی، تناسبی با کار تولیدی و تجربهٔ عملی در کشتزارها ندارد. دلیل دیگرِ این نارسایی، در مدرسه‌های ابتدایی و متوسطهٔ روستاهاست. دانشجویانی که از کار کشاورزی و کار عملی در روستاهای کشور آگاهی ندارند نمی‌توانند در دوره‌ای کوتاه‌مدّت و فقط از راه آموزش‌های نظری و تجریدی و گاه بی‌ربط، به کار در این رشته علاقه‌مند شوند و به کارهای تجربی و گاه دشوارِ عملی در مزارع و زندگی در روستاها عادت کنند. موضوع اصلی اینجاست که با ایجاد مراکز آموزش عمومی و حرفه‌ییِ مجهّز، دستِ‌کم در روستاهای مرکزی که روستاهای اَقماری (پیرامونی) را پوشش دهند، باید آموزش کشاورزی را در سطح مدرسه‌های ابتدایی و متوسطه تدارک دید. در اصل، زیربنای آموزش عالی کشاورزی باید از همان مدرسهٔ ابتدایی پی‌ریزی شود، زیرا همهٔ مسائل کشاورزی به آموزش عالی محدود نیست، و باید علاوه بر تأمین کادر متخصص و عالی، به تربیت تکنیسین، آموزگار، و مُروّج در سطوح متفاوت نیز پرداخت. کارشناسانِ برخوردار از تحصیلات عالی همان‌هایی نیستند که باید کار زراعت، دامداری، باغبانی، و نظایر آن را انجام دهند. این نوع فعالیت‌ها بر عهدهٔ کشاورزان و کارگران فنّی کشاورزی است. بنابراین، آموزش علمی و عملی را باید در وهلهٔ نخست در میان روستاییان و فرزندان آنان پایه‌گذاری کرد. به همین دلیل، مقدّم و بهتر آن است که در انتخاب دانشجویان کشاورزی، باید برای دانش‌آموختگانِ روستایی دورهٔ دبیرستان که با برنامه‌های یاد شده آشنایی دارند و ضریب ماندگاری آنان در روستاها بیشتر است، الویت قائل شد. دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها در سطح استان‌ها باید با تمرکز بر مشکلات و مسائل اقلیمی خاص آن منطقه، در انتخاب دانشجو سهمیه‌های معیّنی را به هر بخش، دهستان، و حتّی روستای بزرگ اختصاص دهند. برنامه‌های درسی باید با کارِ گروهی و عملی در حوزه‌های گوناگون کشاورزی، و با اجرای سهمیه‌بندی زمین، آب، دام، و سایر عوامل، مطابق با عرف صحیح

و مناسبِ منطقه، همراه باشد. دانش‌آموختگان باید موظف شوند که برای کار به عنوان مُروّج، کمک‌مربی، دستیار پژوهشی، و تکنیسین کشاورزی در واحدهای خدماتی و عمرانی دهستان یا بخش به زادگاه خود بازگردند. امّا در ضمن لازم است که از راه برنامه‌ریزی اصولی، آنها را از کار مناسب و زندگیِ درخور بهره‌مند کرد. توصیهٔ اکید می‌شود که ادامهٔ تحصیل آنان در دوره‌های بالاتر به سپری کردن دوره‌ای از کار تجربی در روستاهای کشور منوط شود. دانش‌آموختگان دوره‌های عالی‌تر نیز باید مشابه همین دوره‌ها را در سِمَت‌های بالاتر سپری کنند. به‌علاوه، ارتقای شغلی افراد می‌تواند بر پایهٔ ارزشیابی مستمرّ کار آنان متکی باشد. به طور کلی، در چنین نظام آموزشی‌ای که بر سه عنصر اساسی مبدأ، کیفیت، و مقصد استوار باشد، دیگر نگرانی وجود نخواهد داشت که دانش‌آموختگان از کجا و چگونه انتخاب خواهند شد و چه کاری خواهند کرد. دانش‌آموختگان تربیت شده در چنین نظامی ضمن برخورداری از سال‌ها تحصیل و کار، با دشواری‌های کار و چگونگی رویارویی با آنها نیز آشنا هستند. همچنین، در چنین نظامی، مسئولان و برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران کشاورزی نیز همان‌هایی خواهند بود که باید باشند؛ کسانی که محیط و شرایط کار را می‌شناسند، به جزئیات و پیچیدگی‌های کار آگاه‌اند، و به عنوان مروّج، آموزگار، کارشناس، مربی، و پژوهشگر با مراکز تولید و نهادهای مردمی و نیز با نهادهای اداری و مسئول ارتباط و همکاری مستمرّ دارند.

ما دربارهٔ وضع اَسَف‌بار آموزش عمومی در روستاها و حاشیهٔ شهرها که اکنون به طور عمده به سکونتگاهِ رانده‌شدگان از روستاها بدل شده‌اند و ساکنان آنها در مجموع نزدیک به نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، در گفتار مربوط به «محرومیت روستاییان از آموزش عمومی» به‌تفصیل سخن گفتیم و در اینجا توجه ما بیشتر به طور مشخص معطوف به آموزش و ترویج کشاورزی است.

حتّی با یک نگاه کلی می‌توان به وضعیت رقّت‌بار آموزش‌های حرفه‌یی در میان کشاورزان و به طور کلی در میان روستاییان پی برد. وضعیت کنونی را نمی‌توان فقط با ندانم‌کاری‌های این یا آن مسئول یا نبود بودجهٔ کافی توضیح داد و توجیه کرد. اگر به بودجه‌های نجومیِ اختصاص یافته به تقویت بخش خصوصی یا به عبارت بهتر کلان‌سرمایه‌داران و رانت‌خواران توجه کنیم، می‌بینیم که مشکل نمی‌تواند کمبود منابع مالی کشور باشد. در حقیقت، ریشهٔ این مشکل را باید در خصوصی‌سازی آموزش پایه و آموزش عالی و سلطهٔ انحصارها، یا به عبارت دقیق‌تر مافیاهای شکل گرفته در آموزش پایه و آموزش عالی دید. از دیگر علّت‌های اساسیِ بروز این وضع، خصوصی‌سازیِ آموزش و ترویج کشاورزی است. هنگامی که آموزش به کالا تبدیل می‌شود، جز این نمی‌توان انتظار داشت. رشد قارچ‌گونهٔ انواع مدرسه‌های خصوصی در تمام سطوح آموزشی و پیدایش مؤسسه‌ها و کلاس‌های عریض و طویلِ آموزشِ تِست‌زنی برای عبور از غول کنکور جزئی از این سیاست است. طبیعی است که کسانی که قادر به پرداخت هزینهٔ چنین مدرسه‌ها و کلاس‌هایی نباشند، دشوار بتوانند به تحصیل و آموزش مناسب ادامه دهند یا دست یابند. وجود بیش از ۲۰میلیون بی‌سواد و کم‌سوادِ نزدیک به بی‌سوادی مطلق از جمله آثار زیان‌بار این سیاست‌های ضدمردمی است.

از آموزش عمومی که درگذریم، به خیل بیکارانِ برخودار از تحصیل عالی در تمام عرصه‌ها، و از جمله در بخش کشاورزی می‌رسیم. نیازی به آن نیست که برای اثبات این ادّعا به مشاهدهٔ میدانی پژوهندگان این گزارش تحلیلی رجوع کنیم. کافی است به گفته‌ها یا به عبارت بهتر به اعتراف‌های مسئولان حکومتی در این عرصه توجه کنیم: «تنها سه درصد از جمعیت شاغل در بخش کشاورزی تحصیلات دانشگاهی دارند.» (نقل از وب‌سایت خبری- تحلیلی الف، ۸ آبان ۱۳۹۶). این درحالی است که «بیش از ۷۰ درصد از فارغ‌التحصیلان دانشگاهی در رشته‌های کشاورزی از بیکاری رنج می‌برند؛ تنها ۱۳ درصد از آنان در بخش دولتی و عمومی و ۱۷ درصد در بخش خصوصی به کار مشغول‌اند و بسیاری از شاغلانِ فارغ‌التحصیل در رشته‌های کشاورزی، به کار در رشته‌های غیرمرتبط اشتغال دارند.» (رئیس مهندسی کشاورزی و منابع طبیعی کشور، خبرگزاری تسنیم، ۶ اسفند ۹۶) یا: «بر اساس اعلام رئیس مجلس، از هر دو فارغ‌التحصیل دانشگاهی یک نفر بیکار می‌ماند و نرخ بیکاریِ فارغ‌التحصیلان، ۴۲ درصد است. مقامات دولتی مدّت‌هاست که دربارهٔ ورود ۴٫۵میلیون نفر دیگر به صف ۱٫۲میلیونی بیکارانِ درس‌خوانده هشدار می‌دهند.» (اقتصادنیوز، ۹۳/۱۲/۷) اگر به تاریخ این هشدارها توجه کنیم می‌بینیم که نه‌فقط گامی در راه کاهش بیکاری برداشته نشده است بلکه هر روز بر ابعاد بیکاری افزوده می‌شود. امّا موضوع اینجاست که مطابق رویّهٔ معمول، هر نهادی با فرافکنی می‌کوشد که گریبان خود را از مسئولیت و پاسخگویی برهاند. هشدار رئیس مجلس که اشاره شد، و این گزارش دیگری از اقتصاد نیوز، نمونه‌هایی از این فرافکنی‌اند: «رئیس‌جمهور نیز در یکی از نشست‌های شورای عالی اشتغال بر لزوم بازنگری در رشته‌های دانشگاهی تأکید و

اظهار کرد [که] باید طوری برنامه‌ریزی شود تا بتوان فارغ‌التحصیلان دانشگاهی را که جویندهٔ شغل هستند برای پذیرش تصدّی‌های بازار کار کشور آماده کرد. علی ربیعی، وزیر کار، نیز گفت [که] باید ورود افراد به دانشگاه‌ها برای تحصیل در رشته‌های مختلف را مدیریت کرد، ولی در سال‌های گذشته، ورود از سرِ گشاد قیف صورت گرفته و اکنون این افراد به زمانِ ورود به بازارِ کار رسیده‌اند ولی شغلی برای‌شان پیدا نمی‌شود. اگرچه مشکل بیکاری فارغ‌التحصیلان یک مشکل عمومی و مربوط به همهٔ رشته‌هاست، ولی با این همه به نظر می‌رسد فارغ‌التحصیلانِ برخی رشته‌ها بیشتر از برخی دیگر از مشکلِ بیکاری رنج می‌برند. یکی از این رشته‌ها، مهندسی کشاورزی است. محمد حسین کریمی‌پور، رئیس پیشین کمیسیون کشاورزی اتاق ایران، می‌گوید [که] به طور کلی به نظر می‌رسد که تعداد فارغ‌التحصیلان از نیاز بازار کار بیشتر است. از سوی دیگر، بسیاری از فارغ‌التحصیلان نیز مهارت‌های لازم را برای ورود به بازار کار ندارند. اغلبِ واحدهای درسی که دانشجویان می‌گذرانند، تئوری است و واحدهای عملی آنها نیز قادر نیست که آنها را با واقعیت‌های واحدهای گاوداری، مزرعه‌داری، غلات و... آشنا و آنها را توانمند کند. در نتیجهٔ چنین وضعیتی، دانشگاه‌ها توان لازم را ندارند که نیروهای ماهر تربیت کنند، و از سوی دیگر نیز، بعد از دورهٔ دانشگاه هم مکانیزم‌های لازم وجود ندارد که به موجب آن دانشجویان بتوانند دوره‌های کارآموزی را در واحدهای تولیدی بگذرانند تا برای ورود به بازار کار مهارت لازم را پیدا کنند. در کشورهایی مانند آلمان، وقتی فارغ‌التحصیلی با لیسانس زراعت از دانشگاه بیرون می‌آید، ساعت‌های بسیاری را در مزرعه گذرانده است و فقط کیسه‌ای از مفروضات نیست، ولی فارغ‌التحصیل رشته‌های مشابه در ایران، برای کسب مهارت‌های لازم باید خیلی خوش‌شانس باشند تا بتوانند بعد از اینکه از دانشگاه بیرون آمدند، بدون اینکه بتوانند سرویس مناسبی را ارائه دهند، مدّتی را در واحدهای تولیدی بچرخند و دوره‌ای را به عنوان کارآموزی بگذرانند و به توانمندی برسند و برای کار کردن آماده شوند. فارغ‌التحصیلان ایرانی معمولاً افرادی با انباشته‌ای از علوم تئوری هستند که وقتی قرار است به طور مؤثر وارد عملیات شوند، از انجام کار باز می‌مانند. نتیجه این می‌شود که تعداد زیادی از فارغ‌التحصیلان این رشته در عرصه‌های نامرتبطی مشغول به کار هستند.» (همان منبع؛ تأکیدها از ماست)

در برابر این گفته‌ها، نخستین پرسشی که مطرح می‌شود این است که آخر علّت‌های بروز این وضع چیست و مسئول بروز این نابسامانی کیست؟ بگذار مسئولان جمهوری اسلامی با اتکا به روش‌های فرافکنانه هرچه می‌خواهند بگویند. مسئولیت اساسی در این حوزه نیز مانند تمام حوزه‌های دیگر، جز بر عهدهٔ جمهوری اسلامی و دستگاه‌های قانون‌گذاری، اجرایی، قضایی، و نهادهای به‌اصطلاح برنامه‌ریزی آن نیست. بنابراین، عامل پیدایش و شکل‌گیری این بحران انسانی-اجتماعی را نه‌فقط در کم‌کاری یا سهل‌انگاری این یا آن نهاد، بلکه باید در سیاست‌های کلان «نظام» و در سمت‌گیری‌های اقتصادی-اجتماعی آن جست‌وجو کرد، زیرا در این سمت‌گیری، نظام آموزشی همان کاری را انجام می‌دهد که در سیاست‌های کلان برایش تعریف شده است. نهادهای مسئول در کشاورزی و در حوزه‌های بهره‌برداری از زمین و آب، آموزش و ترویج همان هدف‌هایی را دنبال می‌کنند که برای آنها تعریف و تبیین شده است. به عبارت دیگر، تمام نهادهای مسئول در کشور، در تبیین هدف‌ها و اجرای آنها، اجزای به‌هم‌پیوسته‌ای از دستگاهی را تشکیل می‌دهند که هدف مرکزی آن خصوصی‌سازی و حذف مقررات حمایتی از توده‌های زحمتکش و محروم است. ادّعا می‌شود که دلیل بیکاری، اضافه‌جمعیتِ تحصیل‌کرده‌ها و متخصصان نسبت به نیازهای بازار است. می‌گوییم نه نیازهای بازار، که نیازهای جامعه تعیین‌کننده است. کافی است به شمار روستاها و جمعیت بزرگ بهره‌برداران کشاورزی و پراکنده در روستاها و نیاز آنان به جذب انواع خدمات فنّی و آموزشی در عرصه‌های گوناگون کشاورزی و تولید روستایی نظر کنیم تا دریابیم که جمعیت دانش‌آموختگان، اعمّ از بیکار و شاغل، در رشته‌های کشاورزی، نه‌فقط پاسخگوی نیاز روستاها و روستاییان زحمتکش نیست، که به‌مراتب از آن فاصله‌ای بسیار دارد. خصوصی کردن آموزش و ترویج کشاورزی به بهانهٔ کمبود بودجه، طبیعی است که به افزایش هزینه‌های جذب این خدمات برای میلیون‌ها دهقان بی‌زمین و کم‌زمین و البته تهی‌دست منتهی می‌شود. همچنین، اگر دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی خصوصی و دولتی بر پایهٔ کار مؤسسه‌ها و کلاس‌های آموزش تست‌زنی و بی‌اعتنا به نیازهای جامعه و سهمیه‌بندی‌های لازم در مسیر توسعهٔ انسانی-اجتماعی روستاها سازمان یافته‌اند و عمل می‌کنند، چه اقدامی طی بیش از سه دههٔ گذشته برای اصلاح این وضع صورت گرفته است جز آنکه در زمان‌های مختلف و بر اساس رویّهٔ همیشگیِ فرافکنی، به انتقادهای نیم‌بند اکتفا شده است؟

جدول‌های ۳۸ و ۳۹ به‌خوبی نشانگر نیازهای جدّی و گستردهٔ بهره‌برداران کشاورزی به آموزش عمومی در همهٔ گروه‌های سنّی، و آموزش و ترویج دانش کشاورزی در میان بهره‌برداران بی‌زمین و کم‌زمین است.

جدول شمارهٔ ۳۸: **بهره‌برداران کشاورزی (اشخاص حقیقی) برحسب سن، سواد، و مدرک تحصیلی**

سن	بی سواد	باسواد بر حسب مدرک تحصیلی				
		جمع	ابتدایی و غیر رسمی	راهنمایی، متوسطه و پیش دانشگاهی	فوق دیپلم و بالاتر کشاورزی	فوق دیپلم و بالاتر غیر کشاورزی
جمع	۱۳۷۶۲۸۵	۲۶۳۰۶۰۴	۱۴۰۶۹۷۵	۱۰۱۴۲۴۳	۳۱۶۴۱	۱۷۷۷۴۶
کمتر از ۱۵ سال	۸۸	۳۴۶	۲۰۱	۱۴۵	۰	۰
۱۹-۱۵ سال	۵۶۵	۴۳۰۵	۱۱۰۵	۳۰۴۴	۴۶	۱۱۰
۲۴-۲۰ سال	۴۱۷۹	۴۴۱۴۷	۱۲۲۱۰	۲۷۵۷۹	۸۹۲	۳۴۶۶
۲۹-۲۵ سال	۱۲۷۳۴	۱۵۴۲۲۱	۴۷۲۸۵	۹۲۳۲۵	۲۹۱۸	۱۱۶۹۴
۳۴-۳۰ سال	۲۵۸۳۵	۲۶۳۹۴۰	۹۴۶۲۱	۱۴۷۵۹۱	۴۰۶۰	۱۷۶۶۸
۳۹-۳۵ سال	۴۳۸۶۹	۳۲۷۶۶۹	۱۳۹۰۶۶	۱۶۲۶۹۱	۴۳۸۸	۲۱۵۲۴
۴۴-۴۰ سال	۷۷۸۴۲	۳۷۹۱۷۱	۱۹۵۰۳۳	۱۵۳۰۱۲	۴۴۵۶	۲۶۶۷۰
۴۹-۴۵ سال	۱۰۲۶۰۱	۳۸۶۰۱۹	۲۱۳۸۵۵	۱۴۱۰۸۷	۴۲۲۵	۲۶۸۵۲
۵۴-۵۰ سال	۱۶۶۳۷۲	۳۶۸۵۵۶	۲۱۳۳۲۹	۱۲۴۶۶۶	۴۱۰۶	۲۶۴۵۶
۵۹- ۵۵ سال	۱۷۰۶۹۷	۲۶۲۳۳۳	۱۶۸۲۰۸	۷۲۸۴۰	۲۸۴۱	۱۸۴۴۴
۶۴-۶۰ سال	۲۱۱۴۱۸	۱۹۵۴۷۵	۱۳۵۵۴۲	۴۵۲۳۴	۱۹۵۳	۱۲۷۴۵
۶۹-۶۵سال	۱۴۸۹۸۶	۱۰۱۵۵۵	۷۴۸۹۴	۲۰۵۰۰	۷۷۱	۵۳۹۰
۷۴-۷۰ سال	۱۵۹۳۵۳	۷۱۳۳۲	۵۴۶۳۴	۱۲۶۴۶	۵۰۰	۳۵۵۳
۷۹-۷۵ سال	۱۱۰۹۱۲	۳۷۳۵۰	۲۹۹۳۱	۵۵۳۰	۲۵۱	۱۶۳۷
۸۰ سال و بیشتر	۱۴۰۸۳۵	۳۴۱۸۸	۲۷۰۶۳	۵۳۵۳	۲۳۵	۱۵۳۸

منبع: نتایج سرشماری کشاورزی، سال ۱۳۹۳ مرکز آمار

جدول شمارهٔ ۳۹: **بهره‌برداران کشاورزی (اشخاص حقیقی) برحسب وسعت اراضی کشاورزی، سواد، و مدرک تحصیلی**

وسعت اراضی کشاورزی	بی سواد	باسواد بر حسب مدرک تحصیلی				
		جمع	ابتدایی و غیر رسمی	راهنمایی، متوسطه و پیش دانشگاهی	فوق دیپلم و بالاتر کشاورزی	فوق دیپلم و بالاتر غیر کشاورزی
جمع	۱۳۷۶۲۸۵	۲۶۳۰۶۰۴	۱۴۰۶۹۷۵	۱۰۱۴۲۴۳	۳۱۶۴۱	۱۷۷۷۴۶
بدون زمین	۲۳۶۳۶۳	۴۱۸۷۲۸	۲۳۲۳۳۹	۱۶۷۱۹۵	۴۰۸۶	۱۵۱۰۸
کمتر از یک هکتار	۳۶۵۱۴۱	۸۷۰۳۳۱	۴۱۰۹۰۲	۳۷۰۷۴۲	۱۰۸۰۲	۷۷۸۸۴
جمع ۱ تا کمتر از ۵ هکتار	۴۵۷۶۷۱	۸۱۷۱۱۸	۴۴۹۰۶۵	۳۰۴۴۴۳	۹۸۷۷	۵۳۷۳۳
جمع ۵ تا ۲۰ هکتار	۲۶۱۸۹۴	۴۱۷۶۰۵	۲۵۱۵۷۱	۱۳۶۹۹۵	۵۱۵۵	۲۳۸۸۵
جمع ۲۰ تا ۵۰ هکتار	۴۵۶۶۰	۸۲۸۱۵	۵۰۰۴۷	۲۶۵۰۹	۱۱۶۸	۵۰۹۲
جمع ۵۰ هکتار و بیشتر	۹۵۵۶	۲۴۰۰۷	۱۳۰۵۱	۸۳۵۹	۵۵۲	۲۰۴۵

منبع: نتایج سرشماری کشاورزی، سال ۱۳۹۳ مرکز آمار

این دو جدول در نشان دادن وضع ناخوشایند تحصیل در میان بهره‌برداران حقیقی در بخش کشاورزی و زیرمجموعه‌های آن، گویاتر از آن‌اند که نیاز به توضیح بیشتری باشد. با این حال، همان‌طور که دیده می‌شود، از مجموعِ بالغ بر ۴ میلیون بهره‌بردار حقیقی (بدون احتساب شرکت‌های بهره‌بردار)، ۲میلیون و ۷۸۳هزار نفر (۶۹ درصد) بی‌سوادند یا تحصیلات آنان از مقطع ابتدایی و سوادآموزی فراتر نمی‌رود. همچنین، جمعیت بی‌سواد و کم‌سواد در گروه بی‌زمینان و کم‌زمینان (زیر ۵ هکتار) ۲میلیون و ۱۵۰هزار، و در میان بهره‌بردارانِ از ۵ هکتار به بالا، ۸۴۱هزار و ۱۵۰ نفر است. این در حالی است که جمعیت بهره‌برداران در گروه‌های سنّی ۱۵ تا ۳۵ سال، ۵۱۰هزار نفر (۱۲٫۵ درصد) است. در میان این گروه‌های سنّی، در حدود ۴۳هزار نفر بی‌سواد و ۱۵۵هزار نفر کم‌سوادند، و ۲۷۰هزار نفر از آنان دارای تحصیلات در مقطع راهنمایی و پیش‌دانشگاهی‌اند و در حدود ۴۱هزار نفر تحصیلات فوق‌دیپلم در رشته‌های کشاورزی و غیرکشاورزی دارند.

اصلاح این وضع ممکن و ضروری است. اگر دولت سالمی مدیریت کشور را داشته باشد، باید به‌جای تقویت بخش خصوصی و صرف بودجه‌های کلان در این راه، بودجه‌های خدمات دولتی را افزایش دهد. باید به سیاست‌های خصوصی‌سازی لگام‌گسیخته پایان داد و خدمات‌رسانی دولتی را گسترش بخشید، و مراکز مناسب برای دوره‌های کارآموزی دانش‌آموختگان فراهم کرد. در سهمیه‌بندیِ گزینش دانشجویان رشته‌های کشاورزی، باید به متقاضیان روستایی امکان بیشتری داد. باید ارتباط دانشگاه‌ها با مراکز تولیدی در روستاها، و به‌ویژه با تعاونی‌های کشاورزی و روستایی را فعال کرد و توسعه داد. روشن است که ملّی بودن آموزش همگانی و رایگان در تمام سطوح و از جمله در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی، در سازمان‌دهی و سامان‌دهی آموزش در مسیر توسعهٔ مناسب بر مبنای نیازهای واقعی جامعه، و نه بر اساس نیازهای بخش خصوصی و کلان‌سرمایه‌داران، رکنی اساسی در این روند اصلاحی است.

محرومیّت از فنّاوری اطلاعات و ارتباطات

خدمات عمومی اجباریِ ارتباطات و فنّاوریِ اطلاعات (آی‌تی، IT) شامل خدمات مخابراتی، پستی، و اینترنت، از زمره حقوق بنیادین مردم و از جمله الزام‌های قانونی است که تحقق‌بخشی به آن از وظایف دولت‌هاست. وظیفهٔ دولت‌هاست که امکان بهره‌مندی از این خدمات را برای تمام مردم و در هر نقطه از کشور فراهم کنند. امّا به گفتهٔ محمود واعظی در دوّمین همایش ملّی خدمات عمومی (ایرنا، ۹۵/۱۲/۳) «بین ۲۴ تا ۲۵هزار روستا به اینترنت متصل شده‌اند.»

گذشته از اینکه مطابق این گفته بیش از ۶۰ درصد روستاهای کشور از خدمات اینترنتی محروم‌اند، کیفیت و چگونگی ارائهٔ این خدمات به روستاهای برخوردار از این امکان نیز محل تأمل است. حتّی شرکت‌کنندگان در همایش پیش‌گفته نیز به شعاری بودن و بی‌کیفیت بودن خدمات ارائه شده اعتراف داشتند. به‌علاوه، تأمین هزینهٔ برخورداری از این خدمات با توجه به نرخ‌های رایج کنونی، موضوعی جدّی است، زیرا با توجه به گستردگی بی‌سوادی در روستاها و سطح درآمد عموم روستاییان، چگونه می‌توان از دسترسی همگانی روستاییان به این خدمات سخن گفت؟ یادآور می‌شویم که از جمله محرومیت‌های بسیاری از کودکان روستایی، ناتوان بودن خانواده‌ها در تأمین هزینهٔ تحصیل فرزندانشان است. بنابراین، جای تعجب نیست اگر تنها برخورداران از خدمات فنّاوری اطلاعات و ارتباطات نیز توانگران روستاها باشند.

محرومیّت از تأمین اجتماعی

حق تأمین اجتماعیِ اجباری، همگانی، و رایگان و دور از هر گونه تبعیض جنسیتی، قومی، ملّی، و مذهبی، شامل خدمات درمانی، از کارافتادگی، بازنشستگی، و فوت، از جمله حقوق بنیادین هر انسانی است که کار می‌کند. در ایران کنونی وضع به گونهٔ دیگری است و این حق به گونه‌ای عامّ و به طور آشکار در سراسر کشور و به‌ویژه در روستاها زیر پا نهاده شده است. ادّعای مسئولان نظام آن است که از ۴ خدمت اصلیِ تأمین اجتماعی، ۳ خدمتِ آن- یعنی بازنشستگی، از کارافتادگی، و فوت- در روستاها بر عهدهٔ «صندوق بیمهٔ اجتماعی کشاورزان، روستاییان، و عشایر» است و درمان بر عهدهٔ «خدمات درمانی» است که دیرتر به «سازمان سلامت» تغییر نام یافت. (واعظ مهدوی، ایلنا، ۹۷/۲/۳۱)

امّا واقعیت این است که این عنوان‌های پُرطمطراق و آمارهای ساختگی دربارهٔ گستردگی پوشش «بیمه‌های اجتماعی» کاربردی

جز ارائهٔ آمار به سازمان‌های جهانی ذی‌ربط ندارد، و اگر عده‌ای نیز از این خدمات بهره‌مند شوند، جز همان قشر کوچک بالاییِ روستاها و متشکل از مالکان، دلالان، و سوداگرانِ ساکن یا غیرساکن در روستاها نیست.

«صندوق بیمهٔ اجتماعی کشاورزان، روستاییان، و عشایر» در پی تصویب «قانون نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی» در سال ۱۳۸۳ ایجاد شد و در عمل از سال ۱۳۸۴ با بیش از ۳هزار دفتر کارگزاری در سراسر کشور فعالیت خود را آغاز کرد. در آغاز، مشمولانِ برخوردار از مزایای این صندوق چنین تعریف شده بودند: روستاییان؛ عشایر؛ کشاورزان غیرساکن در روستا؛ شاغلان فصلی و ساکنان شهرهای زیر بیست‌هزار نفر؛ رانندگان حمل بار و مسافر برون‌شهری در روستاها و شهرهای زیر بیست‌هزار نفر؛ کارکنان مراکز و شرکت‌های وابسته به سازمان نظام مهندسی کشاورزی و منابع طبیعی و نظام دامپزشکی. شرایط عضویت در این صندوق نیز چنین اعلام شده بود: تابعیت جمهوری اسلامی ایران؛ داشتن حداقل ۱۸ سال سن و حداکثر ۵۵ سال برای مردان و ۵۰ سال برای زنان، اعمّ از متأهل یا مجرّد؛ عقد قرارداد و پرداخت ۵ درصد سطح درآمد انتخابیِ بیمه‌شده به عنوان حق بیمه، زیرا حق بیمه در این صندوق ۱۵ درصد سطح درآمد انتخابی بیمه شده است که ۵ درصد آن را بیمه‌شده خود باید بپردازد و ۱۰ درصد آن را دولت تأمین می‌کند.

واعظ مهدوی، از مدیران صندوق بیمهٔ اجتماعی کشاورزان، روستاییان، و عشایر، دربارهٔ شکل‌گیری این صندوق چنین توضیح می‌دهد: «بیمه‌های اجتماعی رکن مهم نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی هستند. این بیمه‌ها بر اساس همکاری و انسجام فعالیت‌های سه‌جانبهٔ کارفرمایان، کارگران، و دولت شَکل می‌گیرند. کارگران و کسانی که در نظام قانونِ کار فعالیت می‌کنند، تحت پوشش سازمان تأمین‌اجتماعی قرار می‌گیرند، کارکنان دولت زیر پوشش سازمان بازنشستگی کارکنان دولت، و نیروهای مسلّح هم تحت پوشش سازمان‌های بازنشستگی خودشان قرار می‌گیرند. فقرا و گروه‌های فاقد درآمد توسط کمیتهٔ امداد مورد حمایت قرار می‌گیرند. روستاییان و خویش‌فرمایانِ شهری دو گروه مهم هستند که به دلیل نداشتن کارفرما، عملاً در نظام سه‌جانبهٔ کارگر، کارفرما، و دولت نمی‌توانند از بیمه بهره‌مند شوند. بنابراین، با توجه به اینکه روستاییان یک قشر تولیدگر، بسیار کم‌مصرف، قانع، و محروم هستند و بی‌بهره از بسیاری هزینه‌های صرف‌شده برای شهرنشینان از قبیل احداث خیابان‌ها و معابر، سینما، تئاتر، پارک، و...، دولت تصمیم گرفت به طور مجازی نقش کارفرمایان را برای پوشش بیمه‌های اجتماعیِ آنها عهده‌دار شود، یعنی اینکه دولت بیاید و در نقش کارفرمایان، سهمِ حق بیمهٔ کارفرمایی را تأمین بکند تا امکان پوشش بیمه‌یی روستاییان و عشایر فراهم شود. بر اساس نتایج حاصل از مطالعات درآمد و هزینهٔ خانوار که همان زمان انجام شد، درآمد خانوارهای روستایی کمتر از خانوارهای شهری بوده است (این فاصلهٔ درآمدی کماکان ادامه دارد؛ به نحوی که میانگین درآمد خانوار روستایی در سال ۱۳۹۵ به‌میزان ۱۷۶میلیون ریال، و حدود ۵۵ درصد درآمد خانوارهای شهری به میزان ۳۱۷میلیون ریال برآورد شده است). بر همین مبنا، سهم درمان از حق بیمه (یعنی حدود یک‌سوّم نسبت به درآمد، بر اساس تعریف‌های نظام تأمین اجتماعی) از آن کم می‌شود و ۱۵ درصد از آن برای پوشش بیمه‌های اجتماعی در نظر گرفته می‌شود. دوسوّم از آن ۱۵ درصد را دولت تأمین می‌کند و یک‌سوّم را خود بیمه‌شدگان تقبّل می‌کنند. این یک‌سوّم، یعنی ۵ درصد سطح درآمدیِ برآوردشده برای عشایر و روستاییان، در سال‌های آغازین تأسیس صندوق نودهزار تومان بود، و مقرر می‌شود که بیمه‌شَدگان نودهزار تومان را خودشان بپردازند و دولت هم دو برابر آن مبلغ، یعنی ۱۸۰هزار تومان را تأمین اعتبار کند، و به این ترتیب، افراد به‌واسطهٔ این صندوق تحت پوشش نظام تأمین اجتماعی قرار بگیرند.»(همان منبع)

امّا به‌رغم تمام این عوام‌فریبی‌ها، این صندوق در شرایط کنونی وضعی به‌مراتب بدتر از دیگر صندوق‌های بازنشستگی (تأمین اجتماعی، صندوق بازنشستگی کشوری و لشکری، و نظایر آنها) دارد، از جمله به این علّت‌ها:

- بدهکاری معوّق و انباشتهٔ دولت به این صندوق.
- ابهام در تعریف شرایط عضویت و محل سکونت؛ برای مثال، در آغاز، شرط سکونت در روستا و تأیید شورای روستا برای کشاورزان نیامده بود و دیرتر به آن افزوده شد، و از این رو، بسیاری از مشمولانِ این صندوق را با دشواری و سردرگمی روبرو کرده است.
- دشواریِ انتقال سابقه از این صندوق به صندوق‌های دیگر.[۴]

۴ – چون بیمه‌شده اگر به دلیل کاری یا تغییر موقعیت شغلی ناگزیر به انتقال سابقهٔ خود به صندوق تأمین اجتماعی شود، باید تفاوت حق بیمهٔ خود را به ازای تمام سال‌های انتقالی بپردازد، زیرا نرخ حق بیمه در صندوق تأمین اجتماعی ۳۰ درصد است. از این رو، بیمه‌شده برای

- باثبات نبودن درآمد کشاورزان و روستاییان به علّت‌های اقتصادی و حوادث طبیعی و غیرطبیعی و ناتوانی آنان در ادامهٔ پرداخت حق بیمهٔ خود، زیرا حق بیمهٔ پرداخت‌شده برگشت‌ناپذیر است و در صورتی که بیمه‌شده نتواند به پرداخت حق بیمهٔ خود ادامه دهد، سوابق او از بین خواهد رفت.
- و مهم‌ترین دلیل، ناتوانی اکثریت عظیم روستاییان در پرداخت حق بیمهٔ خود به دلیل سطح پایین و همیشه کاهش‌یابندهٔ درآمد آنان است. توجه داشته باشیم که بنا به اعتراف مسئولان جمهوری اسلامی، ناتوانیِ سرپرست خانوار روستایی در تأمین هزینه‌های تحصیل فرزندان و پرداخت شهریهٔ مدرسه‌های دولتی از عوامل مؤثر در ثبت‌نام نکردن کودکان روستایی در مدرسه است.

بی‌دلیل نیست که امروز حتّی به روایت آمارهای رسمی، ۴میلیون و ۷۰۰هزار خانوار روستایی از این بیمه محروم‌اند (منبع پیش‌گفته)، زیرا بر اساس جدول ۲۸-۱۶ سالنامهٔ آماری کشور در سال ۱۳۹۵، تعداد بیمه‌شدگانِ صندوق کشاورزان، روستاییان، عشایر و سایر، ۱میلیون و ۳۱۵هزار نفر ذکر شده است و در توضیح «سایر» نیز آمده است: «سایر شامل اعضای نظام مهندسی کشاورزی و منابع طبیعی، نظام پزشکی، رانندگان حمل‌ونقل بار و مسافرین ساکن در شهرهای زیر ۲۰هزار نفر جمعیت است.» این در حالی است که بنا بر داده‌های همین منبع، شمار خانوارهای ساکن در روستاها ۶میلیون و ۵۴هزار با جمعیتی برابر ۲۰میلیون و ۷۰۶هزار نفر، و جمعیت شهرهای زیر ۲۰هزار نفر نزدیک به ۲۷میلیون نفر است (جدول ۱۱-۳ سالنامهٔ آماری ۱۳۹۵). با این حال، به همین آمارها هم نمی‌توان متکی و مطمئن بود، زیرا همان‌طور که گفته شد، شرایط عضویت در این صندوق ناپایدار است. بنابراین، از مقایسهٔ این آمارها می‌توان پی برد که چگونه افرادی همچون واعظ مهدوی با ذکر گوشه‌ای از واقعیت، می‌کوشند بخش بزرگ‌تر واقعیت را پنهان کنند.

برای پی بردن به این موضوع کافی است از میان صدها گزارش میدانی و شکواییه‌های مردم به نمونه‌ای از آنها اشاره کنیم: «در منطقهٔ کویر، پرداخت این بیمه سالیانه صورت می‌گیرد، و در آغازِ فعالیتِ بیمهٔ روستاییان و عشایر، کارگزاران یا همان بازاریابانِ بیمه جهت جذب مشتری به کار گمارده شدند، و کارگزاران به صورت حضوری یا تلفنی از شرایط بیمه به شهروندان گفتند و برای این صندوق عضوگیری را آغاز کردند. بیمه‌شوندگانی در سطح وسیع عضو این صندوق شدند، و اینک تعدادی از این بیمه‌شوندگان از کار افتاده و عدهٔ اندکی هم فوت کرده‌اند، و در حال حاضر، تعدادی از این بیمه‌شوندگانِ شاکی از خُلفِ وعدهٔ این صندوق، منتظر پرداخت مستمرّی و حق بازنشستگی مانده‌اند... تعدادی از شاکیانی که به عملکرد صندوق بیمهٔ روستاییان و عشایری معترض‌اند، می‌گویند: بعد از پرداخت سال‌ها بیمه، هم‌اکنون این بیمه به تعهداتی که از طریق بازاریابان به ما منتقل کرده بود، عمل نکرده و باعث متضرر شدن ما شده است. خانمی اعتراضش را این‌گونه بیان می‌کند: پدرم ۸ سال پیش در ۶۵ سالگی تحت پوشش بیمه روستاییان و عشایری قرار گرفت. آن زمان، علی‌رغم اینکه خانوادهٔ روستایی بودیم، امّا در مرکز شهر زندگی می‌کردیم. با همین شرایط عضو این صندوق شدیم و هیچ سخت‌گیری از این بابت که در مرکز شهر زندگی می‌کنیم، بر ما نشد. امّا وعدهٔ بازنشستگی پدر ۶۵ ساله‌ام پس از پرداخت یک سال حق بیمه عملی نشد و پاسخ صندوق بیمه به ما این بود که صندوق بیمه متضرر شده و باید حتّی از کار افتاده‌ها نیز ۱۰ سال بیمه پرداخت کنند تا به آنها بازنشستگی تعلق بگیرد. بنابراین، مستمرّی به بیمه‌شده تعلق نگرفت. بیمهٔ از کار افتادگی به این خانواده تعلق نگرفت و پدر این خانواده بعد از گذشت ۸ سال، فوت کرد و زمان پرداخت مستمرّی به بازماندگان از سوی بیمه‌گذار فرا رسید، امّا با انجام بازرسی از سوی سازمان بیمه، به این دلیل که بیمه‌شونده در محدودهٔ شهر زندگی می‌کرده، هیچ مستمرّی از سوی صندوق به این خانواده تعلق نگرفت. علی‌رغم اینکه بازاریاب می‌دانسته ما در روستا زندگی نمی‌کنیم، اما باز ما را به سمت‌وسوی عضویت در این صندوق هدایت کرد. حتّی دو سال

برخورداری از بازنشستگی باید تفاوت آن را به ازای هر ماه ۲۵ درصد از جیب خود بپردازد. فرض کنیم که سابقهٔ سَنَوات (سال‌های کار) ۱۰ سال باشد. در این صورت، باید به ازای آن ۱۲۰ ماه، تفاوتِ مبلغ پرداخت شود. این رَویّهٔ تأمین اجتماعی در سال‌های اخیر بسیاری از بیمه‌شدگان را با دشواری روبرو کرده است. از جملهٔ این بیمه‌شدگان، کارگران و کارکنانی‌اند که به دلیل خصوصی‌سازی یا تغییرهای ساختاری در اداره‌های دولتی، یا در نتیجهٔ پیمانی کردن اجباریِ واحدهای خدماتی، فنّی، و اداری، بیمهٔ آنان از صندوق بازنشستگی کشور به صندوق تأمین اجتماعی انتقال یافته است. حتّی اگر کارفرمایی بپذیرد که ۲۳ درصد از ۲۵ درصد را بپردازد، باز هم پرداخت تفاوت باقی‌مانده، آن هم به صورت انباشته، برای بسیاری از کارفرمایان سنگین است. امّا اگر کارفرمای پیشین در دسترس نباشد یا از پرداخت آن سربز زند، چه؟ به‌علاوه، معلوم نیست که تکلیف کسانی که کارفرما نداشته‌اند - همچون روستاییان و عشایر- چیست؟

پیش، نامهٔ از کار افتادگی پدرم را نزد سرپرست این صندوق بیمه در کرمان بردم و آنها از موقعیت ما کاملاً باخبر شدند، امّا آنها ما را راضی به ادامهٔ پرداخت بیمه کردند و اینک به ما گفته می‌شود هیچ‌گونه مستمرّی به شما تعلق نمی‌گیرد. پس این مبلغی که ۸ سال به این بیمه پرداخت کردیم چه می‌شود!؟ اگر از زمانی که داوطلب تحت پوشش این بیمه قرار گرفت، شرایط کامل‌تر به ما توضیح داده می‌شد، توجیه‌پذیر بود، نه اینکه بعد از ۸ سال پرداخت مبلغ بیمه، و زمانی که پدر ما فوت کرده است، این چنین به ما گفته شود! در همین راستا، کارگزاران یا همان بازاریابان نیز گلایه‌هایی دارند؛ کارگزارانی که از میان مدیرعاملان تعاونی‌های تولید کشاورزی انتخاب شدند و این سِمَت را یدک می‌کشند. آنها که رابط میان مردم و صندوق بیمهٔ روستایی و عشایری هستند، به نحوهٔ عملکرد این صندوق معترض‌اند، چرا که ابتدای امر توضیحاتی به آنها داده شده و بعد از گذشت مدّتی از طرف صندوق تکذیب شدند. یکی از این کارگزاران می‌گوید: بعد از آنکه تعداد زیادی از پرونده‌های بیمه‌شوندگان را با شرایطی که به ما انشاء شده بود، به صندوق بیمه در کرمان ارسال کردیم، از طرف این صندوق به ما گفته شد شرایط تغییر کرده و بعد از گذشت مدّتی از پرداخت بیمه توسط بیمه‌شوندگان، برای هر کدام از آنها ایرادی گرفته شد و حق بازنشستگی به بیمه‌شوندگانی که از طرف ما معرفی شده بودند تعلق نگرفت، و در نهایت، عدم تحقق برنامهٔ تعیین‌شدهٔ این صندوق بیمه باعث نارضایتی از عملکرد این صندوق و کارگزاران آن شده است. و حالا بیمه‌شدگان، سرگردان و حیران مانده‌اند و نمی‌دانند که بعد از پرداخت حق بیمه به این صندوق، آیا بازنشستگی و مستمرّی به آنها تعلق خواهد گرفت یا اینکه بعد از پرداخت مبلغ به مدّت چند سال به حساب صندوق بیمهٔ روستاییان و عشایر، تنها پولشان را از دست داده‌اند و آیا صندوق بیمه هیچ‌گونه پاسخگویی به این افراد خواهد داشت؟ محمد میرجعفری، سرپرست بیمهٔ روستاییان و عشایر استان کرمان، در این رابطه چنین توضیح داد: بیمهٔ روستایی و عشایر مختص روستاییانی است که در محدودهٔ روستا زندگی می‌کنند و این بیمه امتیازی به روستاییان و عشایر است که بعد از از کار افتادگی به شهرهای مجاور مهاجرت نکنند و تحت پوشش کمیتهٔ امداد و ادارهٔ بهزیستی قرار نگیرند. کارگزاران ما کاملاً توجیه شده‌اند. از همان ابتدای امر کارگزاران را کاملاً توجیه کرده‌ایم و با تشکیل کلاس‌های متعدد برای آنها شرایط این بیمه را کاملاً توضیح داده‌ایم و آنان اِشراف کامل به این موضوع دارند. افراد بالای ۵۵ سال بیمه نمی‌شوند. عضوگیریِ از کار افتاده‌های بالای ۵۵ سال تنها در سال اوّل صورت گرفت و این نظرِ نمایندگان مجلس و سیاست‌گذاران بود. ولی بعد از آن، از افراد بالای ۵۵ سال به این دلیل که از کار افتاده محسوب می‌شوند، نام‌نویسی نشد. امّا در مورد کسانی که ساکن روستا نبوده‌اند و زیر پوشش این بیمه درآمده‌اند، قصور از سوی بیمه نیست. اینکه در شهر زندگی می‌کرده‌اند، برای این صندوق قابل‌قبول نیست، و به این دلیل که تأییدیه از شورای روستا آورده‌اند، هیچ مقررات و ضابطه‌ای نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد، مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. این بیمه، بیمهٔ اختیاری است و اجباری نیست. ۶۲هزار بیمه‌شده وجود دارد و نمی‌توان تک‌تک این پرونده‌ها را بررسی کرد. این مبالغ بیمه‌ای که بیمه‌شونده پرداخت می‌کند، شاید برای کارگزار منافعی داشته باشد، ولی برای دولت غیر از بار مالی چیز دیگری ندارد. دولت با دادن یارانه و تصویب این‌گونه امتیازات قصد دارد از مهاجرت روستاییان جلوگیری کند و نباید این حق را به شهرنشینان بدهیم. البته به کسانی که از روستا به شهر نقل مکان کرده باشند، گفته‌ایم که سوابق بیمه‌ای‌شان را منتقل کنند، زیرا به ضررشان تمام خواهد شد. با این حال، میرجعفری این نوید را به کشاورزان داد که در آینده این بیمه به بیمهٔ اجتماعی روستایی، عشایر، و کشاورزی تبدیل خواهد شد، یعنی کشاورزانی که یک سال نزد ما سابقهٔ بیمه داشته باشند هم می‌توانند از امتیازات این بیمه استفاده نمایند، ولی تا کنون اجرایی نشده و هیچ آیین‌نامه برای ما نیامده است.» (لیلا گلزاری، خبرنگار ایسنا، منطقهٔ کویر؛تأکیدها از ماست)

با خواندن این گزارش و گزارش‌های بی‌شماری از این دست در کنار ملاحظات و مشاهدات عینی و روزانهٔ خود چه می‌توان گفت جز آنکه مملکت «هَرکی هَرکی» و در عمل بی‌قانون است و راهزنانی جبّار بر آن حاکم‌اند! هنگامی که سالانه و با عنوان تقویت بخش خصوصی میلیاردها دلار از درآمدهای عمومی از طریق بودجه‌های سالانه به پای بزرگ‌دلالان و تجّار برای تسهیل در واردات و صادرات ریخته می‌شود؛ آنگاه که هر سال با عنوان خصوصی‌سازی، اموال و سرمایه‌های ملّی به مبلغی ناچیز به بخش خصوصی- نوکیسگانِ کلان‌سرمایه‌دار شدهٔ انگل‌صفت- «هِبِه» (بخشیده) می‌شود؛ آنگاه که رانت‌خواران هر سال میلیاردها دلار از بودجه‌های سالانه می‌رُبایند؛ آنگاه که کمترین اختلاس‌ها سر به میلیون‌ها دلار می‌زند و اختلاسگران برای سبقت گرفتن از یکدیگر در این دزدی‌ها از هر روزن کوچکی که لازم باشد می‌گذرند؛ سخن از بارِ مالی برای دولت‌های منصوبِ رهبریِ «نظام» در میان نیست. امّا هنگامی که سخن از یارانه‌ها و نان مردم و حتّی بازگرداندن امانت مردم و از آن جمله حق بیمه‌های پرداخت‌شده به صندوق‌های تأمین اجتماعی به میان آید، از ازدیاد بارِ مالی برای دولت داد سخن سر می‌دهند و از درِ دروازه هم نمی‌گذرند! جالب‌ترین نکته در این میان، دادنِ «نوید» تبدیل شدن این صندوق به بیمهٔ اجتماعی پس از گذشت بیش از ۱۳ سال از تأسیس آن است، و بر اساس

این «نوید» که هنوز «اجرایی نشده و آیین‌نامه‌ای برای آن نیامده است» به کشاورزان وعدهٔ سر خرمن می‌دهند، و از آنها می‌خواهند که همچنان به پرداخت حق بیمهٔ خود ادامه دهند! چه «پاک‌دستانی»اند این نابکار مردمان!

محرومیّت از بهداشت و درمان

در پی اعلام سازمان جهانی بهداشت مبنی بر آنکه کشور عربستان و برخی از کشورهای حوزهٔ خلیج فارس طرح بهداشت عمومی را به اجرا گذاشته‌اند، و کشور ما از این لحاظ در ردهٔ کشورهای عراق و افغانستان اعلام شد (ایران فردا، ۳۰ شهریور ۹۵)، ناگاه «نظام» و دولتمردانش سراسیمه و با شعارهای نمایشی که خورَندِ انتخاباتی نیز داشت، اعلام کردند که طرح «سلامت همگانی» در کشور اجرا شد! امّا چطور؟ آیا ادغام صندوق درمانی تأمین اجتماعی در صندوق خدمات درمانی معنایش اجرای طرح سلامت همگانی است!؟

طرح سلامت همگانی، آن‌گونه که در اسناد بین‌المللی و از جمله سازمان بهداشت جهانی آمده است، به معنای فراهم آوردن شرایط برای برخورداریِ به‌موقع همگان از خدمات بنیادین و اوّلیهٔ پیشگیری، بهداشت، و درمان به صورت رایگان، یا به تعبیر دیگر، عدالت در سلامت است. انجمن بین‌المللی عدالت در سلامت این خواست را چنین تعریف می‌کند: «عدم تفاوت نظام‌مند در خدمات‌رسانی به تمام گروه‌های اجتماعی و دور از هر گونه تبعیض.» بر این اساس، نباید میان فرد تهی‌دستی که درآمدی ندارد با فرد ثروتمند در دسترسی به خدمات بنیادین تفاوتی باشد. امّا این تعریف در نظام بهداشت و درمان کشور ما مفهومی باژگونه یافته است و این‌گونه است: حداکثر برخورداری از مراقبت‌های پزشکی بر اساس درآمدِ فرد و پولی که پرداخت می‌شود. این برداشت درست در نقطهٔ مقابل اصل ۲۹ قانون اساسی ایران است که با نظر به معیارهای بین‌المللی می‌گوید: «نیاز به خدمات بهداشتی و درمانی و مراقبت‌های پزشکی به صورت بیمه و غیره حقی است همگانی.» طبیعی است که از جمله وظایف اصلی دولت‌ها و به تَبَع آن وزارتخانه‌های مربوط- از جمله وزارت بهداشت، درمان، و آموزش پزشکی- تحقق بخشیدن به این خواست است. در سال‌های آغازین پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، این خواست از جمله خواست‌های اساسی مردم بود که از سوی احزاب، سازمان‌ها، و نیروهای مردمی و ملّی پشتیبانی و ترویج می‌شد. از این رو، در آن سال‌ها، زیر فشارهای مردم و نیروهای مردمی گام‌هایی هرچند محدود در راه تحقق این هدف مردمی برداشته شد و آموزش پزشکی به وظایف نظام سلامت در کشور اضافه شد؛ وزارت بهداشت به وزارت «بهداشت، درمان، و آموزش پزشکی» تغییر نام یافت؛ و در سطح ملّی دانشگاه علوم پزشکی، و در سطح محلی شبکه‌های تازه‌تأسیسِ بهداشت عهده‌دار مسئولیت بهداشت و آموزش جامعه شدند. در سطح روستاها نیز اقدام‌هایی با هدف راه‌اندازیِ خانه‌های بهداشت و متشکل از کارکنان بهداشت و درمانی محلی به نام بِهوَر برداشته شد. در آن سال‌ها، دولت درصدد برآمد تا از طریق سهمیه‌بندیِ دانشگاه علوم پزشکی به تربیت کادر پزشکی برای مناطق محروم و روستایی با هدف ماندگاری آنان در این مناطق اقدام کند. امّا در پی چرخش عمومی حکومت به سمت خصوصی‌سازی و «آزادسازی» با هدف بسط بازار «آزاد» همان اقدام‌های نیم‌بند نیز متوقف ماند و سمت‌وسوی دیگری به خود گرفت، و نابرابری بر مبنای وضعیت و موقعیت اجتماعی، اقتصادی، جنسیتی، قومی، و مذهبی در برخورداری از شاخص‌های سلامت، بر نقاط گوناگون کشور حاکم شد. در اینجا نیازی به آن نیست که به‌تفصیل دربارهٔ این نابرابری‌ها به تفکیک مناطق و نواحی و به تفکیک جمعیت‌های قومی و مذهبی، و از همه مهم‌تر به نابرابری بر اساس سلسله‌مراتب طبقاتی سخن گوییم؛ به قول معروف، مثل روز روشن است!

افزایش هزینه‌های درمان و برخوردار نبودن از پوشش تأمین اجتماعی، هر روز بر دغدغه‌های مردم افزوده است و می‌افزاید. از این رو، زیر فشارهای مردمی و الزامات بین‌المللی، برنامهٔ چشم‌انداز توسعه برای کاستن از این فشارها مقرر کرد که تا سال ۱۳۸۷ هزینه‌های درمان تا ۳۰ درصد کاهش یابد؛ بگذریم از آنکه در سالِ هدف، یعنی همان سال ۱۳۸۷، سهم مردم از هزینه‌های درمان به ۵۵ درصد افزایش یافت! به پیروی از برنامه‌های دوّم و سوّم به‌اصطلاح توسعه در سال ۸۳، سرانجام پس از گذشت ۸ سال بحث و گفت‌وگو طرح «نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی» در مجلس به تصویب رسید که به‌رغم تمام عوام‌فریبی‌ها، هدف از آن تقویت بیشتر بخش خصوصی، تضعیف سازمان تأمین اجتماعی، و باز گذاشتن هرچه بیشتر دست بیمه‌های خصوصی و تکمیلی در عرصهٔ بهداشت و درمان بود. هدف آن بود که «نظام محدود و گزینشی» را بر تأمین اجتماعی به مفهوم عامّ آن حاکم کنند. در این قانون مقرر شده است که صندوق خدمات درمانیِ سازمان‌های تأمین اجتماعی، خدمات درمانی کشوری، و نظایر آن، در صندوق «خدمات درمانی» ادغام شوند. هدف از این کار، تکیه بر منبع محدود خدمات درمانیِ تأمین اجتماعی به موازات واگذاری مراکزِ

درمانیِ دولتی به بخش خصوصی (خصوصی‌سازی) بود. در واقع دولت‌های منصوب «نظام» در پی آن بوده‌اند که با شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت خود در زمینهٔ گسترش شبکهٔ درمانیِ رایگان، از محل منابع سازمان تأمین اجتماعی هزینه کنند و به پیروی از برنامه‌های توصیه شدهٔ بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول مسئولیت خود را به حداقل ممکن تنزل دهند، که دادند! با این حال، در نتیجهٔ اعتراض‌های کارگری این طرح با تمام فراز و فرودش جنبهٔ اجرایی نیافت و بیمهٔ درمانی روستاییان به بیمهٔ درمانی صندوق خدمات درمانی دولتی منتقل شد، و این بار روستاییان و شهرنشینانی که از بیمهٔ خدمات درمانی برخوردار نبودند، در صورت تمایل به عضویت در این صندوق، مجبور بودند برای استفاده از این خدمات که پیش‌تر با مراجعه به مراکز درمانیِ دولتی برای‌شان رایگان بود، تعرفه‌هایی معادل با تعرفهٔ دیگر اعضا و از جمله تعرفهٔ کارمندان دولت بپردازند. روشن است که پرداخت این هزینه چه به صورت ماهانه و چه به صورت سالانه برای آنان دشوار است، و به همین دلیل از سوی آنان استقبالی نشد. افزایش هزینه‌های بهداشت، پیشگیری، و درمان، به افزایشِ بیماری‌ها و مرگ، به‌ویژه در روستاها و شهرهای کوچک و حاشیهٔ شهرها منجر شد. در پی هشدارهای کارشناسان و اعلام نظر سازمان بهداشت جهانی که پیش‌تر به آن اشاره شد، دولت روحانی بر آن شد که برای کاهش فشارهای داخلی و خارجی، در قالب نمایش‌های انتخاباتی به هر قیمت ادغام صندوق‌ها را اجرایی کند. تردیدی نیست که با این اقدام‌های نمایشی و میان‌تهی نمی‌توان پرچم طرح سلامت همگانی را بالا برد، زیرا این طرح توخالی بر همان بنیانی بنا شده است که طرح صندوق خدمات درمانی بنا شده بود و فرو ریخت. در طرح سلامت، روستاییان همچنان باید به ازای دریافت دفترچهٔ بی‌بهای سلامت، تعرفه‌ای معادل ۵ درصد و فرانشیزهایی بابت ویزیت، دارو، و بستری شدن در بیمارستان‌ها بپردازند. تنها تفاوتِ آن با طرح خدمات درمانی این است که آنان می‌توانند از مراکز درمانیِ ملکیِ تأمین اجتماعی که ویژهٔ کارگران و بیمه‌شدگانِ تأمین اجتماعی است و خود پاسخگوی نیازهای کارگران زیر پوشش تأمین اجتماعی نیست، با پرداختِ فرانشیز بهره گیرند. به عبارت دیگر، دولت کنونی نیز همچون دولت‌های پیشین می‌کوشد تا به‌جای تأسیس مراکز بهداشتی و درمانی، بر سفرهٔ حاضر امّا به غارت رفتهٔ تأمین اجتماعی چنگ زند و فقر را هرچه بیشتر همگانی کند! از این رو، به باور ما «دستورالعمل بلندبالای پزشک خانواده و بیمهٔ روستایی» (نسخهٔ ۱۶) که در سال ۱۳۹۴ انتشار یافت، حتّی ارزش نقد کردن هم ندارد، زیرا انشایی پُرطمطراق و عوام‌فریبانه برای ارائه دادن به مجامع بین‌المللی بیش نیست. آخر چه کسی باور می‌کند که حکومتی که نان و آب را بر مردم می‌بندد و هر روز بر طبل آزادسازی بیشترِ قیمت‌ها و قطع و کاهش خدمات دولتی و یارانه‌ها می‌کوبد، در پی ایجاد نظام پزشکِ خانواده بر پایهٔ ایجاد مراکز دولتیِ درمانی–دارویی ثابت و سیّار و تأمین تیم سلامت مرکّب از پزشکِ خانواده، دندان‌پزشک، ماما، بهداشت‌کار، و شماری بِهوَرز در این مراکز به ازای هر ۴۰۰۰ نفر ساکنان روستاها و شهرهای کوچک آن هم به صورت بسته‌های درمانی متنوع با فرانشیزهای ناچیز باشد؟ گفت: آباد کردن کار تو نیست، ویران مکن!

راه دوری نرویم، و به وضع اسف‌بار خانه‌های بهداشت در روستاها و شهرهای کوچک نظری بیفکنیم که کسی نیست دستی به سر و روی آن کشد! کافی است به برخی اعتراض‌ها و اعتراف‌های نمایندگان مجلس زیر فشار مردم گوش کنیم: «روستاها به‌شدّت از کمبود اعتبارات در رنج هستند و با توجه به مشکلات کمبود آب و نداشتن شرایط مناسب بهداشتی، مشکلات مناطق محروم روستایی دوچندان می‌شود. پرداخت اعتبارات برای روستاها و مناطق محروم در اولویت کاریِ مسئولین حوزهٔ سلامت قرار گیرد، به‌خصوص مشکلاتی همچون نداشتن پزشک متخصص، کمبود تجهیزات در این مناطق که هزینه‌ها و مشکلات ثانویهٔ دیگری را نیز به مردم این مناطق تحمیل کرده است.» (باشگاه خبرنگاران جوان، شهلا میرگلوبیات، عضو کمیسیون بهداشت و درمان مجلس، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۳)

«اکنون ۴۲۰ شهرستان در کل کشور داریم که برای هر شهرستان یک مرکز بهداشتی و ۲هزار و ۴۲۳ مرکز بهداشتی روستایی، ۲هزار و ۳۵۰ مرکز بهداشت شهری، و ۱۷هزار و ۶۳۸ خانهٔ بهداشت در کشور فعال هستند، ولی وضع اسف‌باری دارند... ۳۷هزار و ۲۴۵ مصوّب بِهوَرزی داریم که اکنون ۵هزار و ۳۲۲ بِهوَرز کم داریم. اکنون جمعیت پزشک عمومی در کشور معادل ۷هزار نفر است که در این بخش ۳هزار و ۸۵۰ نفر کمبود نیرو داریم. همچنین ۲هزار و ۶۷۳ نفر ماما، ۳هزار و۵۵۰ نفر پرستار، ۸هزار نفر کارشناس بهداشت خانواده، ۲هزار و ۸۰۰ نفر کاردان کارشناس بهداشت محیط در کشور مورد نیاز است، و به طور کلی، به ۳۰هزار و ۹۲۶ نفر نیرو نیاز داریم... در حال حاضر، شاهد کمبود پزشک عمومی در روستاها هستیم، با وجود اینکه حقوق‌ها را تا سه برابر افزایش داده‌ایم امّا پزشک مورد نیاز روستاها همچنان تأمین نشده است. میزان اِیدز در کودکان خیابانی ۴۰ برابر جامعه است. درحال حاضر، ۱۰میلیون و ۱۰۰هزار نفر در بیش از ۷۰۰هزار سکونتگاه غیررسمی استقرار دارند.» (سیّاری، معاون وزیر

بهداشت و درمان و آموزش پزشکی، ۳۰ شهریور ۱۳۹۵) و به این اعتراض مردمی توجه کنیم: «با توجه به درخواست‌های مکرر از طریق نمایندهٔ محترم مجلس و مدیرکل محترم دانشگاه علوم پزشکی جهت تأمین یک دستگاه آمبولانس و فعال کردن درمانگاه شهدای تشکن، مکاتبات و پیگیری‌های مُجدّانه‌ای صورت گرفته است امّا متأسفانه در حالی که مردمِ آن منطقه که جمعیتی بالغ بر ۱۲هزار نفر را شکل داده‌اند و نیاز مبرمی به این آمبولانس دارند، هنوز هیچ اقدام جدّی‌ای صورت نگرفته است. لازم می‌دانم به نمایندگی از طرف مردم عزیز و کم‌توقع روستا به عرض مسئولان ذی‌ربط برسانم که اگر شما تفکر دینی دارید و مسئولیت قبول کرده‌اید که نباید نیازی به پیگیریِ احدی باشد و خودتان مصرّانه این خواست را پیگیری کنید و این را هم نه زحمت بدانید و نه منّت به مردم، بلکه هم رحمت است و هم افتخاری برای خودتان. مسئول محترم، حل این مسئله باید در اولویت کاری‌تان قرار بگیرد نه زمانی که با مطالبهٔ مردم مواجه می‌شوید با بدترین ادبیات و به شکلی سخیف تأمینِ یک آمبولانس را در زمرهٔ سخت‌ترین و طولانی‌ترین مطالبه‌ها بدانید!! ای کاش بتوانید به این سؤال پاسخ بدهید که اگر شما و خانواده‌تان در چنین محیطی با این امکانات کم زندگی می‌کردید، باز هم همین منطق در بازخوردتان دیده می‌شد؟ آیا در ارزش‌گذاری‌تان از جایگاه مردم، روستاییان معیارهای ارزشی کمتری دارند؟ از نظر شما این طبیعی است که یک فرد سالخوردهٔ روستایی یا یک زن که وضع حمل دارد یا یک بیمار ناتوان و کم‌بضاعت برای درمان و معالجهٔ خود، به‌سختی و با صرف هزینه‌ای که به‌مراتب سخت‌تر است به درمانگاه یا بیمارستان‌های خرم‌آباد خودش را برساند؟ آیا طبیعی است که همان آزمایشگاه کوچک روستا را هم تعطیل کرده‌اید و پزشک این منطقه را به جای دیگری انتقال داده‌اید؟ آیا این انسانی است که مردم برای درمان کسالت‌های جزئی خود و کودکان چاره‌ای جز رفت‌وآمد به شهر را ندارند؟» (کمپین مردمی در اعتراض به وضعیت بهداشت، لرستان خبر، ۹۵/۵/۶) بر این شکواییه که ناظر بر محرومیت از حداقل‌هاست، چه می‌توان افزود؟

حاشیه‌نشینی در شهرها

پدیدهٔ حاشیه‌نشینی که در سال‌های نخست پس از انقلاب روندی نزولی یافته بود، طی بیش از سه دهه، و به‌ویژه از دوران جنگ ۸ ساله، سیری صعودی داشته است، تا جایی که مطابق پژوهش‌های صورت گرفته توسط پژوهندگان مستقل، اکنون نزدیک به ۴۰ درصد از جمعیت شهرها و در حدود ۲۰ میلیون نفر از جمعیت کشور ناگزیر در حاشیه‌های شهرها سکونت گزیده‌اند. این واقعیت چنان چهرهٔ هولناکی به خود گرفته است که حتّی مسئولان نظام هم از کتمان آن ناتوان‌اند. واقعیت این است که حاشیه‌نشینان شهرها خود قربانیان بلاواسطهٔ مناسبات ضدانسانیِ سرمایه‌داری، و در دوران اخیر، زادهٔ مناسبات اقتصادیِ نولیبرالیِ مبتنی بر «آزادسازی» و «خصوصی‌سازی»- یعنی کارکرد سرمایه‌داری افسارگسیخته- هستند. ترکیب این جمعیت را به طور عمده شامل رانده‌شدگان از روستاها و عشایر محروم است. از آنجا که حاشیهٔ شهرها در محدودهٔ رسمی شهرها نیستند، هیچ نهاد و ارگان مسئولی خود را موظف به ارائهٔ خدمات اجتماعی در این منطقه‌ها نمی‌داند. به همین دلیل، این منطقه‌ها از دسترسی به کمترین امکانات اجتماعی از قبیل مسکن، آب آشامیدنی، برق، آموزش، بهداشت، و مکان‌های عمومی تفریحی و ورزشی محروم‌اند. طبق بررسی‌های انجام‌شده در ایران، ۶۳ درصد از این خانوارها در یک اتاق با زیربنای ۲٫۵ مترمربع زندگی می‌کنند!

گفتار هشتم

تشکل‌های کارگری و دهقانی

پیش‌گفتار

اتحادها و تشکل‌های سازمان‌یافتهٔ توده‌یی حربهٔ کارگران، دهقانان، و زحمتکشان شهرها و روستاها برای مبارزه در راه پیشبُرد خواست‌ها و مطالبات برحق آنهاست. بدون اتحاد و تشکل منسجم و سازمان‌یافته به‌سختی می‌توان از مبارزهٔ پیگیر و نتیجه‌بخش برای حل مسائل شهرها و روستاها و به‌ویژه مبارزه برای غلبه بر موانع و گرفتاری‌های گریبان‌گیر توده‌های عظیم و پُرشمار مردم سخن گفت، زیرا حل بسیاری از مسائل و مشکلات تولیدی، عمرانی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، معیشتی، و رفاهی به طور انفرادی ممکن نیست، و هر کوشش انحصارطلبانه در این سمت، حتّی اگر با حُسن نیّت همراه باشد، اغلب محکوم به شکست است.

همان‌طور که در گفتارهای پیشین اشاره شد، روستاهای ایران با مسائل فراوان و گوناگونی دست به گریبان‌اند. بغرنجی مسائل در مرحلهٔ کنونی که نقش توده‌های مردم را بارزتر کرده است، بیش از هر زمان دیگری می‌طلبد که کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان روستاها برای حل مسائل و مشکلات رویاروی خود، در سازمان‌های مستقل خود متشکل شوند.

تشکل‌های روستایی یک نوع نیست و انواع متفاوتی دارد، زیرا وظایف و مسائلِ رویاروی جامعهٔ روستایی نه یکی، که متعدد و از نظر کیفی متفاوت است. روشن است که هر یک از این وظایف و مسائل، سَازمان و راهکارِ خاص خود را طلب می‌کند. از همین روست که تشکل‌های روستایی‌ای که برای رویارویی با مسائل متفاوت اجتماعی و حل آنها به وجود می‌آیند، به نوبهٔ خود متفاوت‌اند. برخی از این تشکل‌ها مدّت فعالیت معیّنی دارند، در منطقه‌های معیّنی ضروری‌اند، جوابگوی مرحلهٔ معیّنی‌اند، وظایف معیّنی را باید انجام دهند، و بنابراین، در ورای منطقه یا مدّت زمان مربوط، یا پس از پیمودن مرحلهٔ معیّن و انجام وظیفهٔ مشخص، ضرورت وجودی خود را از دست می‌دهند. در مراحل تازه‌تر و در برابر وظایف تازه‌تر، تشکل‌های جدیدی ضرور می‌افتد. پس نباید بسیاری از این تشکل‌ها را متحجّر، کتابی، یک بار برای همیشه، و غیرقابل‌تغییر فرض کرد.

مبارزه در راه ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری و دهقانی از قدیم‌ترین مبارزه‌های طبقهٔ کارگر است و جنبش سندیکایی با تکوین سرمایه‌داری و توسعهٔ صنعتِ بزرگ همزاد بوده و همپای آن رشد کرده است. مبارزات خونین کارگران و دهقانان در کشورهای سرمایه‌داری، سرانجام سرمایه‌داران و دولت آنها را به پذیرش حق مسلّم زحمتکشان در ایجاد تشکل‌های مستقل و خاص خود

مجبور کرد تا آنجا که امروزه بسیاری از کشورهای جهان ناگزیر از به رسمیت شناختن این حق در قانون کار و در قانون کشاورزی کشورهای خود شده‌اند.

سندیکای کارگری و اتحادیهٔ دهقانی سازمان صنفی-طبقاتیِ مستقل و دموکراتیک کارگران و دهقانان با کارپایهٔ دفاع از حقوق صنفی، طبقاتی، و اجتماعی آنان است؛ سازمانی است که از به هم پیوستن داوطلبانهٔ آنان در شهرها و روستاها بی‌توجه به باورهای عقیدتی، مذهبی، سیاسی، تعلق ملّی و قومی، یا جنسیت و سن آنان شکل می‌گیرد. این تشکل‌های مستقل از بسترهای ضروری در مبارزات کارگران و دهقانان در جامعهٔ مبتنی بر تضادهای طبقاتیِ سرمایه‌داری‌اند؛ برآمده از این مبارزه و تکیه‌گاه آن هستند.

آزادی تشکل و حقوق سندیکایی

«آزادی تشکل» و «تضمین حقوق سندیکایی» حق و ضمانتی جهان‌شمول است که دخالت دولت‌ها، کارفرمایان، و گروه‌های فشار را برنمی‌تابد؛ حقی است که کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان در روندِ مبارزهٔ خود به دست آورده‌اند و به سرمایه‌داری تحمیل کرده‌اند. امّا هنوز در برخی از کشورها و به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه، سرمایه‌داری با سود جستن از ضعف تاریخی کارگران و زحمتکشان، در پناه سرنیزهٔ دولت‌های کارگزار سرمایه و مدافع غارتگری، از به رسمیت شناختن این حقوق سر باز می‌زند یا مانع از اجرای آن می‌شود. با این حال، و به‌رغم تمام کارشکنی‌های دولت‌ها، سرمایه‌داران، و غارتگران، و صرف‌نظر از آنکه قوانین کشور این حق را به رسمیت شناسد یا نه، حقی است برحق و غیرقابل‌انکار. از این رو، تمام تشکل‌های صنفی-طبقاتی، سیاسی، فرهنگی، و رفاهی و معیشتی کارگران، دهقانان، کارکنان خدمات عمومی، و نظایر آنها، صرف‌نظر از ویژگی‌های‌شان، دارای حق و حقوق مشترکی‌اند که می‌توان آنها را چنین برشمرد:

کارگران و دهقانان و دیگر گروه‌های اجتماعی زحمتکش[1] حق دارند

- دور از هر گونه تمایزی، آزادانه و بدون اجازهٔ قبلی، سازمان‌های صنفی مستقل خود را تشکیل دهند یا به سازمان‌های موجود بپیوندند، به شرط آن که اساسنامه‌های مصوّب خود را رعایت کنند؛
- آزادانه اساسنامه و آیین‌نامه‌های خود را تدوین کنند؛ نمایندگان تشکل خویش را برگزینند؛ چگونگی ادارهٔ امور و فعالیت‌های داخلی سازمان‌های خود را تنظیم و برنامه‌های عمل آن را اعلام کنند؛ نشریه و خبرنامهٔ تشکل خود را منتشر کنند؛ از وسایل ارتباط جمعی مدرن بهره گیرند؛ گردهمایی‌ها و راه‌پیمایی‌ها و تظاهراتِ اعتراضی برگزار کنند یا دست به اعتصاب بزنند؛
- اتحادیه، فدراسیون، و کنفدراسیون تشکیل دهند یا به اتحادیه‌ها، فدراسیون‌ها، و کنفدراسیون‌های موجود بپیوندند، و حق دارند عضو سازمان‌های کارگری و دهقانی بین‌المللی شوند. حقوق برشمرده در تمام بندهای پیش‌گفته و بعدی، شامل اتحادیه‌ها، فدراسیون‌ها، و کنفدراسیون‌ها نیز می‌شود؛
- در تصویب قوانین و مقررات کشور، با هدف تأمین رأی و نظر آنها طرف مشورت دولت، مجلس، و دیگر نهادهای اجرایی، حقوقی، و قضایی قرار بگیرند؛
- در برابر اقدام‌های ضدسندیکایی و تبعیض‌آمیز در خصوص اشتغال، از حمایت کافی برخوردار شوند؛
- در مقابل هر گونه اقدام مداخله‌گرانهٔ مستقیم یا غیرمستقیمِ کارفرمایان یا نمایندگان آنها در سامان‌دهی تشکیلات، و هدایت و پیشبُردِ امور تشکیلاتی خود کاملاً در امان باشند؛
- و بالاخر اینکه کسب شخصیت حقوقی این سازمان‌ها و نیز اتحادیه‌ها، فدراسیون‌ها، و کنفدراسیون‌ها نباید مشروط به شرایطی شود که ناقض مفاد بندهای پیش‌گفته و بعدی باشد.

هیچ‌یک از قوانین و مقررات کشور نباید

- حق سندیکاها و سازمان‌های سندیکایی را در ابراز نظر آزادانه دربارهٔ طرح‌ها و لایحه‌های قانونی یا مصوّبه‌های محلی و منطقه‌یی و در تمام حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی که مستقیم یا غیرمستقیم با زندگی و سرنوشت اعضای آنها مربوط

---

۱ - این حق، علاوه بر کارکنان دولت و کارکنان خدمات عمومی، شامل دانشجویان و همهٔ گروه‌های اجتماعی و تمام کسانی نیز می‌شود که کار می‌کنند و کارگری در استخدام ندارند.

می‌شود، محدود کند؛

- دخالت مقام‌های دولتی، حقوقی، قضایی، و لشکری را که منجر به محدود کردن این حقوق یا ایجاد محدویت در تأمین و تضمین قانونی آنها شود، مجاز شِمُرَند؛
- این سازمان‌ها را با احکام اداری منحل یا به حالت تعلیق درآورد.

بندهای برشمرده ناظر بر اصول کلی زیر است:

- رعایت آزادی‌های بنیادین کارگران، دهقانان، و دیگر گروه‌های اجتماعی در تشکیل و تأسیس سندیکاها و تشکل‌های صنفی-طبقاتی خود یا پیوستن به سندیکاها و تشکل‌های مستقل موجود؛
- رعایت آزادی‌های سندیکایی و حقوق بنیادین سندیکاها و سازمان‌های سندیکایی؛
- رعایت استقلال این تشکل‌ها از دولت‌ها، کارفرمایان، و گروه‌های ذی‌نفوذ اقتصادی و اجتماعی؛
- ضرورت حمایت از نمایندگی آنان در تمام سطوحِ مذاکرات جمعی و هر گونه مذاکرات اداری و اجتماعی دیگر.

روشن است که سازمان‌های مستقل یادشده ضمن برخورداری از حقوق برشمرده، مانند هر شخص حقیقی و حقوقی موظف به رعایت قوانین جاری هستند، امّا پیش از آن، لازم است که قوانین کشور مفاد تصریح شده در این مواد را به رسمیت شناسد یا اجرای آنها را محدود نکند.

سندیکاهای کارگری

اگرچه کارگران کشاورزی هنوز جمعیت عمدهٔ کارگران ساکن در روستاها را تشکیل می‌دهند، ولی فزونیِ روزافزون جمعیت کارگران شاغل در بخش غیرکشاورزی در نتیجهٔ فزونی گرفتن فعالیت‌های صنعتی و معدنی و تنوع فعالیت‌های تولیدی در روستاها طی سه دههٔ گذشته، روش‌های نوینی را در سازمان‌یابی کارگران در روستاها ضرور کرده است. هر یک از گروه‌های کارگری، اعمّ از کارگران کشاورزی و کارگران شاغل در فعالیت‌های غیرکشاورزی در روستاها جزء جدایی‌ناپذیر طبقهٔ کارگر کشورند و حق دارند که در کانون‌های سندیکایی خود به طور افقی در سطح دهستان، بخش، شهرستان، استان، و کشور از یک سو، و در اتحادیه‌های سندیکایی ویژهٔ هر حرفهٔ خاص به صورت عمودی در کنار کانون‌های سندیکایی خود متشکل شوند. امّا همان‌طور که گفته شد، این تمایز نباید در سطح روستاها به جدایی میان کارگران، دهقانان، و دیگر زحمتکشان روستایی بینجامد، زیرا زحمتکشان روستا در برخورد با مسائل عمومی، و از جمله موضوع‌های مربوط به عمران و آبادی روستا، تلاشِ جمعی برای بهبود سطح زندگی و ارتقای رفاه عمومی، و خدمات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی-آموزشی، بهداشت و درمان، بیمه‌های اجتماعی، و نظایر آنها اشتراک منافع دارند و تعاونی‌های عمومیِ روستایی یکی از عرصه‌های همکاری میان آنان است. از این رو، وظیفهٔ فعالان کارگری و دهقانی و به طور کلی فعالان آگاه و پیشرو روستایی است که خلاقانه در پی یافتن شکل‌های مناسب برای همکاری مستمرّ و مداوم میان همهٔ زحمتکشان روستاها باشند. از جمله حلقه‌های مساعد این همکاری، حضور و نقش کارگران کشاورزی است که در عین همسوییِ جدّی با دیگر کارگران، اشتراک منافع جدّی با دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین دارند. مجمع یا شورای همکاریِ دائمی کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشانِ روستاها که در بخش‌های مولّد فعالیت می‌کنند و کارگری در استخدام ندارند، از جملهٔ این شکل‌های همکاری است. این شورا متفاوت با شورای عمومی روستاست. همچنین، بسته به موقعیت هر روستا و ترکیب جمعیتی آن، می‌توان در کنار سندیکای کارگری، کمیته‌های دهقانی تشکیل داد، یا در کنار اتحادیهٔ دهقانی، کمیتهٔ کارگری تشکیل داد.

حق تشکل و آزادی‌های سندیکایی که در مقاوله‌نامه‌های ۸۷ و ۹۸ سازمان بین‌المللی کار آمده است، شامل همهٔ کارگران می‌شود. به‌علاوه، مقاوله‌نامهٔ شماره ۱۱ مصوّب سال ۱۹۲۱ حق کارگران کشاورزی در زمینهٔ برخورداری از سندیکا را مشابه حق کارگران صنعتی دانسته است. امّا از آنجا که کارگران کشاورزی پراکنده‌اند و کارشان به طور عمده غیرمنظم است، نسبت به کارگران صنعتی از امکان کمتری برای تشکیل سندیکا و سازمان‌های سندیکایی برخوردارند و در نتیجه، در دفاع از منافع خود در موضع ضعیف‌تری قرار دارند. از همین روست که سازمان بین‌المللی کار، بر اثر تلاش‌های سازمان‌های کارگری و با پشتیبانی دولت‌های مترقی، در سال ۱۹۷۵ مقاوله‌نامهٔ شمارهٔ ۱۴۱ و توصیه‌نامهٔ شمارهٔ ۱۴۹ دربارهٔ سازمان‌های کارگری روستایی را تصویب کرد. طبق این مقاوله‌نامه

و توصیه‌نامه، تمام شاغلان در بخش کشاورزی، اعمّ از کارگران مزدبگیر و کسانی که به حساب خود کار می‌کنند (کشاورزان، اجاره‌داران، و خرده‌مالکان، مشروط به آنکه کارگران چندانی در استخدام نداشته باشند) می‌توانند آزادانه سازمانی در دفاع از منافع خود تشکیل دهند. این همان سازمان فراگیر روستایی است که تمام زحمتکشان روستا را در کمیته‌های خاص خود در بر می‌گیرد.

مقاوله‌نامهٔ مذکور در خصوص آزادی‌ها و حقوق سندیکایی سازمان‌های کارگری روستایی به مفادی همانند مفاد مقاوله‌نامهٔ شمارهٔ ۸۷ اشاره دارد.[۲] امّا در مقاوله‌نامهٔ شمارهٔ ۱۴۱، علاوه بر اصول یاد شده، مقرر شده است[۳] که تشویق به تشکیل و توسعهٔ سازمان‌های کارگران روستایی با حفظ اصل عضویت داوطلبانه، از هدف‌های کلانِ هر کشور در زمینهٔ پیشرفت و توسعهٔ روستاها باید باشد تا این سازمان‌ها ضمن برخورداری از نیرو و استقلال کافی بتوانند وسیلهٔ مؤثری برای تأمین مشارکت کارکنان روستایی در امر توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی باشند و از مزایای آن بهره‌مند شوند. از این رو، این مقاوله‌نامه تأکید می‌کند که کشورهای عضو باید با اتخاذ تدابیر ضرور، موانع موجود در راه تشکیل و توسعهٔ این نوع سازمان‌ها را از میان بردارند و شرایط توسعهٔ فعالیت‌های این سازمان‌ها را فراهم کنند. در توصیه‌نامهٔ مذکور نیز که مکمّل مقاوله‌نامه محسوب می‌شود، به‌تفصیل دربارهٔ ضرورت وضع مقرراتی دقیق‌تر دربارهٔ نقش سازمان‌های روستایی و روش‌های آسان‌سازی فعالیت و توسعهٔ آنها بر پایهٔ تدابیر گوناگون قانونی و اداری، آموزش، آموزش حرفه‌یی، اطلاع‌رسانی، و کمک‌های مالی و مادّی از سوی دولت شرح داده شده است.

کارگران کشاورزی

گفتیم که کارگران کشاورزی هنوز جمعیت غالب کارگران ساکن در روستاها را تشکیل می‌دهند و از آنجا که شرایط کار آنان ویژگی‌های معیّنی دارد، در قوانین کشور و از جمله در قوانین کار و کشاورزی باید به این ویژگی‌ها توجه شود. در قانون کار کشور مصوّب سال ۱۳۶۹ در مادهٔ ۱۹۹ آمده است: «در بخش کشاورزی، فعالیت‌های مربوط به پرورش و بهره‌برداری از درختان میوه، انواع نباتات و جنگل‌ها، مراتع، پارک‌های جنگلی، دامداری، تولید و پرورش ماکیان و طیور، صنعت نوغان، پرورش آبزیان، زنبور عسل، و کاشت و داشت و برداشت و سایر فعالیت‌ها در کشاورزی، به پیشنهاد شورای عالی کار و تصویب هیئت وزیران می‌تواند از شمول قسمتی از این قانون معاف گردد.» هرچند که هنوز آیین‌نامهٔ محدود کنندهٔ این قانون تصویب و ارائه نشده است و به‌ظاهر کارگران کشاورزی مشمول قانون کار محسوب می‌شوند، ولی این حق برخلاف تمام حقوقِ به رسمیت شناخته‌شدهٔ کارگری، و از جمله مقاوله‌نامهٔ سازمان بین‌المللی کار، از طریق تصویب قوانین، آیین‌نامه‌ها، تصویب‌نامه‌ها، و شیوه‌نامه‌های ضدکارگری دیگر، و از جمله معافیت کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر از شمول قانون کار، از آنان سلب شده است، به گونه‌ای که امروز کمتر کارگر کشاورزی را می‌توان یافت که از پوشش حمایتی قانون کار و قانون تأمین اجتماعیِ اجباری برخوردار باشد. از این رو، مروری کوتاه در اسناد این سازمان برای آگاهی فعالان حقوق کارگری به طور عامّ و کارگرانِ کشاورزی به طور خاص شاید خالی از فایده نباشد.

نخستین قوانین کار دربارهٔ کارگران صنایع به تصویب رسید و در مراحل بعدی بود که ضرورت تصویب قوانینی در خصوص کارگران کشاورزی مطرح شد. به هنگام طرح موضوع کارگران کشاورزی در سازمان بین‌المللی کار نیز ابتدا تردیدهایی وجود داشت و عده‌ای بر آن بودند که معیارهای مربوط به کارگران صنایع باید شامل حال کارگران کشاورزی نیز بشود، در حالی که عده‌ای دیگر معتقد بودند که علاوه بر مقررات عمومی که شامل حال تمام کارگران است، باید مقررات جداگانهٔ ویژه‌ای برای شرایط خاص کارگران کشاورزی وضع شود. بنابراین، به هر دو نظر توجه شد، چون: نخست آنکه شرایط اقتصادی و اجتماعی کارگران کشاورزی نسبت به شرایط اقتصادی و اجتماعی شهرنشینان و از جمله کارگران صنعتی بدتر است. از این رو، کشورهای عضو سازمان، و به‌ویژه کشورهایی که بخش عمدهٔ جمعیت آنها در بخش کشاورزی مشغول‌اند، می‌گفتند که برای آنها مقدور نیست که معیارهای ناظر بر شرایط کار کارگران صنعتی را در بخش کشاورزی اعمال کنند. دوّم آنکه فعالیت کشاورزی منحصر به فعالیت کارگران کشاورزی نیست، بلکه در برخی کشورها و به‌ویژه در مناطق گرم، مزارع وسیع محصولاتی مانند قهوه، کاکائو، و غیره وجود دارد که کار در آنها دارای شرایط ویژه‌ای است، یعنی در روستاها کشاورزانی هستند که اگرچه کارگر نیستند، امّا مالک زمین و مزرعه هم نیستند و بر

۲ – در بحث آزادی‌های سندیکایی به طور عامّ در این باره صحبت کردیم و دیگر نیازی به تکرار آن در اینجا نمی‌بینیم.

۳ – مادهٔ ۴

پایهٔ قراردادهایی از نوع مُزارعه، اجارهٔ املاک مزروعی، و غیره به صورت زارع و مستأجر به کار کشاورزی مشغول‌اند؛ اینان نیز باید مشمول مقررات ویژه‌ای باشند. سوّم آنکه کارگران کشاورزی به معنای دقیق کلمه، یعنی کسانی که در برابر مزد (و نه مثلاً درصدی از محصول) به کار کشاورزی برای کارفرمای معیّن اشتغال دارند، از برخی لحاظ می‌توانند تابع معیارهای کلی مربوط به همهٔ کارگران و از جمله مهم‌ترین گروه آنان یعنی کارگران صنایع باشند. با توجه به این نکته‌ها، ابتدا مقاوله‌نامه‌های خاص کارگران کشاورزی را که با مقاوله‌نامه‌های کارگران صنایع به مفهوم عامّ آن شباهت‌های بسیاری دارد ذکر می‌کنیم، و سپس به معرفی مقاوله‌نامه‌های خاص کارگران مزارع بزرگ، و در پایان نیز به مقررات ناظر بر کار زارعان و مستأجران می‌پردازیم.

در مقاوله‌نامه‌های نوع اوّل، به ذکر این نکته اکتفا می‌شود که مفاد مقاوله‌نامه‌های مصوّب برای کارگران صنعتی، کارگران کشاورزی را هم در بر می‌گیرد. برای نمونه، می توان از مقاوله‌نامهٔ شمارهٔ ۱۱ با عنوان «حق تشکل و سازمان‌های کارگری در واحدهای کشاورزی» مصوّب سال ۱۹۲۱ و مقاوله‌نامهٔ شمارهٔ ۱۲ درباره حوادث ناشی از کار کشاورزی مصوّب همان سال نام برد که مقرر می‌دارند که هر کشور عضو که به این مقاوله‌نامه‌ها ملحق می‌شود، متعهد است که قوانین موجود دربارهٔ کارگران صنایع را در خصوص کارگران کشاورزی نیز اِعمال کند. گاهی نیز مقاوله‌نامه‌های مربوط به کارگران کشاورزی به‌جای اعلام این اصل کلی که ذکر شد، و ذکر برابریِ برخورداری کارگران کشاورزی و صنعتی از این اصول، معیارهایی را عرضه می‌کنند که کمابیش از معیارهای مربوط به کارگران صنایع الهام گرفته شده است. امّا در بیشتر موارد، معیارهای مصوّبِ مربوط به کارگران کشاورزی از انعطاف بیشتری برخوردارند. در سال‌های ۱۹۲۷ و ۱۹۳۳ مقاوله‌نامه‌ای برای کارگران صنایع و مقاوله‌نامهٔ دیگری برای کارگران کشاورزی در زمینه‌های بیمهٔ درمانی، بیمهٔ سالمندی، و بیمهٔ از کار افتادگی و فوت تهیه شد. در همین زمینه باید به مقاوله‌نامهٔ شمارهٔ ۱۰۱ و توصیه‌نامهٔ شمارهٔ ۵۲ دربارهٔ مرخصی سالانهٔ کارگران کشاورزی مصوّب ۱۹۵۲ اشاره کرد که برخلاف مقاوله‌نامه و توصیه‌نامهٔ مربوط به کارگران صنایع مصوّب ۱۹۳۶، فقط به ذکر ضرورت برقراری مرخصی سالانه با استفاده از مزد دربارهٔ کارگران کشاورزی اکتفا شده است و حداقل مدّت آن را مشخص نکرده است. نمونهٔ بارزتر، موضوعِ سازمان‌های کارگری است. هرچند مقاوله‌نامهٔ شمارهٔ ۱۱ که پیش‌تر به آن اشاره شد، حقوق ناظر بر سازمان‌های کارگران صنایع را مشمول کارگران کشاورزی نیز دانسته بود، امّا در مقاوله‌نامهٔ شمارهٔ ۱۴۱ و توصیه‌نامهٔ شمارهٔ ۱۴۹ مصوّب سال ۱۹۷۵ که دربارهٔ سازمان‌های کارگری روستایی به تصویب رسید، سازمان‌های یاد شده به طور خاص و جداگانه طرف توجه قرار گرفتند و با تعریف وسیعی که از آنها ارائه شد، سازمان کارگران روستایی تمامِ سازمان‌های روستانشین شاغل، اعمّ از کارگران کشاورزی، کشاورزان، و خرده‌مالکان و غیره را در بر می‌گیرد. در توصیه‌نامه‌های ۱۳ و ۱۴ که مربوط به بخش کشاورزی و ناظر بر کار زنان و کودکان و نوجوانان در ساعت‌های شب است، به ضرورتِ وجود سازمانی نظیر بازرسی کار برای نظارت بر اجرای مقررات مربوط به کارگران کشاورزی در کشورهای عضو اشاره می‌شود. بر این موضوع، بار دیگر در مقاوله‌نامهٔ شمارهٔ ۱۲۹ و توصیه‌نامهٔ ۱۳۳ مصوّب سال ۱۹۶۹ بار دیگر تأکید شده است.

کارگران مزارع بزرگ

همان‌طور که اشاره شد، ویژگی‌های کار کارگرانی که در مناطق گرم و در مزارع بزرگ کار می‌کنند سبب شد که دربارهٔ آنان، به طور جداگانه، مقرراتی وضع شود. از این رو، در سال ۱۹۵۸ مقاوله‌نامهٔ شمارهٔ ۱۱۰ و توصیه‌نامهٔ شمارهٔ ۱۱۰ دربارهٔ این کارگران به تصویب کنفرانس بین‌المللی کار رسید. این مقاوله‌نامه شامل چهارده بخش است. به‌جز مقررات کلی و نهایی که در بخش یک و چهارده آمده است، دوازده بخش دیگر به شرایط گوناگون کارِ این کارگران و از جمله استخدام، مزد، ساعت‌های کار، مرخصی، بازرسی کار، و غیره می‌پردازد. هر یک از این بخش‌ها از مقررات مندرج در مقاوله‌نامه‌ای دیگر الهام گرفته است. کشوری که به این مقاوله‌نامه ملحق می‌شود مختار است که از دوازده بخش آن، پنج بخش را انتخاب کند و فقط این پنج بخش را متعهد باشد. ولی سه بخش مربوط به اصول و حقوق تشکل‌های کارگری و مذاکرات دسته‌جمعی باید جزو این پنج بخش باشند. هدف از این مقاوله‌نامه آن است که کارگران مزدبگیر در مزارع بزرگ کشاورزی واقع در مناطق حارّه و دارای فعالیت‌های تجاری در زمینه‌های قهوه، چای، نیشکر، کائوچو، نارگیل، توتون و... باید تحت نظم معیّنی به استخدام درآیند. این مقاوله‌نامه برخی از فعالیت‌های کشاورزی مانند مزارع کوچک یا خانوادگی را که محصولاتشان برای مصرف محلی تولید می‌شود و استفاده از نیروی کار مزدبگیر در آنها از نظم معیّنی برخوردار نیست، مستثنیٰ می‌کند. به‌رغم این استثنا در این مقاوله‌نامه، توصیه‌نامهٔ شمارهٔ ۱۳۲ به حمایت از آن بخش از مزدبگیران کشاورزی اشاره دارد.

مستأجران و کشاورزان

توصیه‌نامهٔ شمارهٔ ۱۳۲به منظور بهبود شرایط زندگی و کار کسانی که به فعالیت کشاورزی اشتغال دارند و مالک یا کارگر کشاورزی نیستند، در سال ۱۹۶۸ به تصویب رسید. این توصیه‌نامه شامل کسانی می‌شود که شخصاً یا همراه با خانوادهٔ خود یا به کمک افراد دیگر در حدود مقرر در قوانین هر کشور به کشت و زرع و کار بر روی زمین اشتغال دارند و رابطهٔ آنها با مالکِ زمین بر اساس پرداخت اجاره‌بهای ثابت به صورت نقد، جنس، یا کار یا مخلوطی از اینها، یا اجاره‌بهای غیر نقدی و شامل دادنِ بخشی از محصول به مالک یا دریافتِ اُجرت از مالک است. به عبارت دیگر، این توصیه‌نامه شامل مستأجرانِ املاک مزروعی و عاملانِ عقدِ مُزارعه می‌شود، با این شرط که این افراد خود کشاورز باشند و روی زمین کار کنند. روشن است که در این حالت، زمینِ اجاره‌شده، مزرعه یا زمینی کوچک است که توسط چند نفر کشت و زرع می‌شود. هدفِ این توصیه‌نامه بالا بردن سطح زندگی و بهبود شرایط کار این قبیل کشاورزان و جلوگیری از اجحاف مالکان به آنان است.

اتحادیه‌ها و تشکل‌های دهقانی

تشکل‌های دهقانی باید با توجه به تنوّع و گونه‌گونی آنها، در تحرّک و پویایی‌شان و در تطابق با ویژگی‌های زمانی و مکانی، به طور مشخص مطرح شوند و هیچ نوع سِکتاریسم (گروه‌گرایی) تشکیلاتی یا انعطاف‌ناپذیری سازمان‌پرستانه یا انحصارطلبی نباید نیروهای آگاه و پیشرو روستاها را از جست‌وجو برای یافتن شکل‌های سازمانی جدید، مناسب، کارا، و مؤثر باز دارد. تشکل دهقانان زحمتکش در سازمان‌های توده‌یی می‌تواند و باید در برخورد با بسیاری از مسائل، راه‌حل‌های جمعیِ درستی به دست دهد. تشکل‌های دهقانی این ویژگی را دارند که به دهقانانِ عضو فرصت می‌دهند که نیرو و ظرفیت مبارزه‌جویی خود را بیازمایند و بنا بر تجربه‌هایی که می‌اندوزند، به کارایی و اصالت خود اطمینان یابند و بر تردیدها و دودلی‌ها غلبه کنند. دهقانان در جریان مبارزهٔ متشکل به این نتیجهٔ معقول می‌رسند که باید در گیرودار مبارزه به نیروی یکدیگر متکی باشند، به کارجمعی و به کمک متقابل ارج نهند، و نیروی خود را وابسته به تشکل و همبستگی سازمانی خود بدانند، زیرا حضور در این تشکل‌ها به آنان این فرصت را می‌دهد که از مبارزهٔ خود تجربه اندوزند و از آن در روند مبارزهٔ پیشِ رو بهره گیرند. همچنین، به آنان امکان می‌دهد که بیش از پیش به حقوق انسانی خود پی ببرند؛ در فضای برابری حقوق و تعهدات متقابل، با احساس مسئولیت بیشتری پرورش یابند؛ از حقوق دموکراتیک خود دفاع کنند؛ بر آگاهی خود بیفزایند و رفته‌رفته با استحکام همبستگی و اتحاد در تشکل خود به سطوح عالی‌تر سازمانی گام نهند و به پیگیری خواست‌ها و هدف‌های والاتر اجتماعی و انسانی برآیند. تردیدی نیست که این تجربه‌اندوزی به آنجا منتهی خواهد شد که تلاش خود را به پی‌ریزی تشکلی ماندگار، یا به عبارت بهتر، اتحادیه‌های دهقانی به مثابه سازمانی مرکزی، سراسری، و همه‌گیر معطوف کنند.

در این میان، برای مبارزان پیشرو در روستاها، شناخت دهقانان و مسائل مشخص آنان در هر روستا از اهمیت اساسی برخوردار است. برای کمک کردن به مبارزهٔ دهقانان، شیوهٔ برخورد با آنان نیز اهمیتی اساسی دارد. در شرایط بی‌شکلی و پراکندگی، به‌کارگیریِ شیوهٔ مناسب دشوار است. حال آنکه تشکل‌های توده‌یی به مبارزان پیشرو می‌آموزند که چگونه حتّی با ناآگاه‌ترین و عقب نگه داشته شده‌ترین قشرهای دهقانی برخوردی شایسته داشته باشند. شیوهٔ برخورد با دهقانان به طور عمده در چگونگی طرح مطالب و ارائهٔ شعار انعکاس می‌یابد. مبارزان روستاها و مدافعان حقوق دهقانان در شهرها باید از ارائهٔ احکام جامد و طرح‌های ذهنی و یک‌جانبه بپرهیزند؛ از طرح شعارهای کلی خودداری ورزند و به خواست مشخص دهقانان توجه کنند؛ به سخنان آنان گوش دهند و آنگاه شیوهٔ برخوردِ خود را با آنان را به گونه‌ای معقول و منطقی، با آنچه دریافت کرده‌اند تطبیق دهند.

بر عهدهٔ نیروی آگاه و مبارز روستایی و مدافعان حقوق دهقانان است که دشواری‌ها، نارسایی‌ها، و عوامل بازدارنده در راه تشکل‌یابی دهقانان را بشناسند و با توضیح صبورانه، دهقانان را به مقابله با موانع و حل دشواری‌ها برانگیزند. روشن است که آگاهی طبقاتی و ترویج آن در میان دهقانان از اهمیت اساسی برخوردار است. مهم‌ترین عامل بازدارنده، دلالان و مباشران و کارگزارانِ کلان‌سرمایه‌داران و زمین‌داران در روستاها و رسانه‌ها و بلندگوهای افترازنی و گمراه‌کنندهٔ آنان در شهرها و روستا هستند. عامل بازدارندهٔ دیگر، فریبکاریِ توأم با سرکوب دستگاه‌های اداری، نظامی، و امنیتی حکومت به مثابه کارگزاران و سرکوبگران نظام سرمایه‌داری است. مشکل دیگر، دسته‌بندی‌های محلی و قومی و ناشی از اختلاف‌های محلی و اغلب ساخته و پرداختهٔ دشمنان دهقانان و روستاییان زحمتکش است. ناباوری‌های ناشی از روحیهٔ محافظه‌کارانه و خاص جوامع خرده‌بورژاییِ روستایی که به نوبهٔ خود برای تبلیغات، شایعه‌پراکنی، و افتراهای دشمنان طبقاتی زمینهٔ مساعدی به وجود می‌آورد و به پراکندگی و به شیوهٔ تفکر و عمل

فردگرایانه میدان می‌دهد، از دیگر موانع و مشکلات کار به شمار می‌رود. دستِ آخر، باید به شرایط نامساعدِ محلی که ناشی از پراکندگیِ کشتزارها، دورافتادگیِ روستاها، و گرفتاری‌های گوناگون دهقانان در زندگی روزمره و محدودیت‌های حرفه‌یی و شغلی آنان است اشاره کرد.

همهٔ این عوامل، شرایط را برای ایجاد تشکل در میان دهقانان دشوار و نامساعد می‌کند. کلیدِ کار، بُردباری و کارِ مداومِ آگاه‌گرانه است. باید در هر شرایطی به دهقانان نزدیک شد و از زندگی، سوابق، و سنّت‌های مبارزاتی‌شان آگاهی یافت. بازخوانی و بازگویی سوابق مبارزاتی دهقانان، درس‌آموزی از چرایی شکست‌ها و دستاوردهای آنان، در برانگیختن توده‌های دهقانی مؤثر خواهد بود.

روشن است که در این کارزارِ آگاه‌گرانه باید در وهلهٔ نخست به زحمتکش‌ترین و آگاه‌ترین دهقانان تکیه داشت. تکیه بر جوانان هشیار در روستاها و در میان عشایر و نیز در میان روستازادگان آگاه و متعهدِ ساکن شهرها، از جمله گام‌های مهم در راه ایجاد تشکل‌های فراگیر و توده‌یی و به‌ویژه اتحادیه‌های دهقانی در روستاها و در میان دهقانان است. با این حال، باید توجه داشت که در هر مرحله از رشد و تکامل جامعه، ترکیب طبقاتیِ اقشار و لایه‌هایی که استخوان‌بندی چنین اتحادیه‌هایی را تشکیل می‌دهند، فرق می‌کند.

اگرچه هنوز در برخی روستاهای کشور دهقانان اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند، با رشد مناسبات سرمایه‌داری در روستاها، کارگران از نظر جمعیتی فزونیِ قابل‌توجهی یافته‌اند و در شماری از روستاها جمعیتِ غالب را تشکیل می‌دهند. صرف‌نظر از اینکه کدام جمعیت از مردمِ ستم‌دیده در روستاها فزونی دارند، در مجموع، اکثریت غالب ساکنان روستاها از آنِ کارگران و دهقانان و دیگر گروه‌های زحمتکش است. این وضعیت، شرایط مساعدتری را برای مقابلهٔ متحدِ زحمتکشان با توانگرانِ روستاها به مثابه کارگزاران و دلالان کلان‌زمین‌داران و سرمایه‌داران از یک سو، و مقابله با دستگاه‌های اداری، نظامی، و امنیتی به مثابه ابزار اعمال حاکمیت رژیمِ سراپا غرق در فسادِ حاکم و مدافع مناسبات ناعادلانه و ضدانسانیِ موجود از دیگر سو، فراهم آورده است.

پیش از وارد شدن در بحث تشکل‌های خاص صنفی–طبقاتی و سیاسی کارگران و دهقانان و دیگر گروه‌های مردمی در روستاها، باید به این پرسش پاسخ داد که چرا تشکل‌های روستایی انواع گوناگون دارد؟ در پاسخ باید گفت: نخست آنکه روستاها در نتیجهٔ گسترش مناسبات سرمایه‌داری و بسط روزافزون تقسیم کار، اکنون با مسائل گوناگون و متعددی روبرو هستند و هر یک از گروه‌های جمعیتیِ وابسته به مردم، در عین دارا بودن خواست‌های مشترک، در زمینه‌های گوناگونی فعالیت دارند و خواست‌های صنفی–طبقاتی ویژهٔ خود را دنبال می‌کنند. امّا همان‌طور که گفته شد، این تفاوت‌ها نباید در روستاها به مثابه سلولِ اجتماعیِ پایه، مانع از اتحاد و همبستگی روستاییان در مسائل عمومی و از جمله مسائل عمران و آبادی، خدمات‌رسانی، رفاهی، و معیشتی روستا شود.

در دهه‌های گذشته، تشکل‌یابی روستاییان زحمتکش بر محور اتحادیه‌های دهقانی و اندام‌های آن در سطح روستاها و در مقیاس دهستان، بخش، شهر، استان، و در نهایت در مقیاس کشوری متمرکز بود و کارگران کشاورزی، معلمان، و دیگر گروه‌های خدمات‌رسان در روستاها در راه پیشبُرد مبارزهٔ مشترک، در این تشکل‌ها جمع می‌شدند. امّا همان‌طور که اشاره شد، اکنون نمی‌توان فقط به تشکل‌های دهقانی و در مرکز آن به اتحادیه‌های دهقانی بسنده کرد. ضروری است که امروز کارگران، دهقانان، و حقوق‌بگیران ساکن روستاها و مناطق روستایی در کنار سازمان‌های سندیکایی خود اعمّ از سازمان‌های سندیکایی محلی، منطقه‌یی، و کشوری (افقی) در اتحادیه‌های سندیکایی سراسریِ خاص در هر رشته از فعالیت‌های حرفه‌یی (عمودی) تشکل یابند. نکتهٔ مهم در این میان، حفظ اتحاد و همبستگی میان آنان از طریقِ یافتنِ خلاقانهٔ شکل‌های جدید سازمانی است. در تحقق همکاری سازمانی می‌توان به این موارد اشاره کرد: تشکیل کمیته‌های کارگری و کارکنان خدمات عمومی در جنب اتحادیهٔ دهقانی در روستاها و مناطقی که دهقانان برتری عددی دارند، یا برعکس؛ تشکیل کمیته‌های دهقانی و کارکنان خدمات عمومی و بیکاران در جنب سندیکاها و سازمان‌های سندیکایی کارگری در روستاها و مناطقی که کارگران اکثریت دارند. باید توجه داشت که اتحادیه‌های دهقانی و اتحادیه‌ها و سازمان‌های سندیکاییِ کارکنان خدمات عمومی در تحلیلِ نهایی جزء جدایی‌ناپذیر فدراسیون یا کنفدراسیون سراسریِ «کار» به‌شمار می‌روند.

همان‌طور که گفته شد، از دیگر شکل‌های تحقق همکاری و اتحاد میان کارگران و زحمتکشان در روستاها، می‌تواند مجمع دموکراتیک یا شورای دائمی کارگران و دهقانان ساکن روستاها باشد. مهم، پرهیز از هر گونه گروه‌گرایی و سکتاریسم است، زیرا نباید فراموش کرد که اتحاد دموکراتیک کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان برای حضور قدرتمندانه در شورای روستا، برای عمران

و آبادی روستاها، و در تشکیل تعاونی‌های عمومی روستایی اهمیت اساسی و حیاتی دارد.

دهقانانِ یک دِه یا دهستان یا دهقانانی که در رشتهٔ خاصی فعالیت می‌کنند، با آگاهی از ضرورتِ مبارزهٔ سازمان‌یافته‌تر گرد هم می‌آیند و مقدمات تأسیس اتحادیه را فراهم می‌کنند. اتحادیهٔ دهقانی، سازمانی صنفی–طبقاتی و سیاسی است که در آن آگاه‌ترین دهقانان که به ضرورت اتحاد ماندگار پی برده‌اند، داوطلبانه و به طور جمعی اساسنامه، خواست‌ها، و برنامهٔ عمل خود را تنظیم و تدوین می‌کنند و آن را به مقام‌های ذی‌ربطی نظیر شورای ده یا نهادهای اداری و دولتی ارائه می‌کنند. ارائه کردن اساسنامه به مقام‌های اداری فقط برای اطلاع دادن به آنهاست و همان‌طور که گفته شد، هیچ‌یک از این مقام‌ها، اعمّ از شورای ده یا هر مقام دیگر، مجاز به دخالت در این تشکل یا هر تشکل مستقل دیگری نیستند. هر گونه دخالتِ محدودکننده مغایر با حقوقِ به رسمیت شناخته شدهٔ دهقانان و دیگر زحمتکشان است.

اتحادیه‌های دهقانی و همبستگی سازمانی برای تودهٔ دهقانان مکتبی انقلابی و مهد پرورش توده‌هاست. این مکتب به عناصر آگاه و هشیار در میان دهقانان زحمتکش فرصت می‌دهد تا شایستگی‌ها و توانایی‌های خود را بروز دهند و به کادرها و رهبران شایسته بدل شوند.

اتحادیه‌های دهقانی این فرصت را برای دهقانان زحمتکش و به‌ویژه جوانان آگاه و پیشرو روستاها فراهم می‌آورد که از تفکر دربارهٔ مسائل محدود و مشخص روستای خود فراتر روند و به نقد و بررسی سیاست‌های کلان اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی بپردازند، و همدوش با کارگران و دیگر زحمتکشان شهرها و روستاها، خواستار بازنگری آن سیاست‌ها به سود توده‌های میلیونی شوند. حقِ اتحادیه‌های دهقانی است که در نفی سیاست‌های ضدمردمی و دفاع از خواست‌ها و دستاوردهای خود وارد ائتلاف با دیگر احزاب، سازمان‌ها، و تشکل‌های مردمی شوند.

وجود اتحادیه‌های دهقانی و دیگر تشکل‌های مستقل روستایی، زحمتکشان روستاها را در چنان موقعیتی قرار می‌دهد که بتوانند در رویارویی با مسائل و مذاکره با نهادهای اداری، قضایی، و قانون‌گذاری در سطح ده، دهستان، شهر، استان، و بالاتر از آن در مقیاس کشوری، با قدرت و قاطعیت بیشتری ظاهر شوند و از منافع و دستاوردهای مبارزه و همبستگی خود دفاع کنند. چنین تشکلی به دهقانان زحمتکش این امکان را می‌دهد که خصلت طبقاتی خود را حفظ کنند، عناصر بیگانه با خواست‌های خود را منزوی کنند، و در برابر استثمارگران و دولت‌های کارگزار آنان بایستند. اتحادیه‌های دهقانی می‌توانند و باید در روستاهای بزرگ و در مقیاس دهستان در جنب خود و در کنار فعالیت‌های جاری و عادی خود، به تشکیل شعبه یا کمیته‌های گوناگون آموزش، تبلیغات، ارتباطات، زنان، جوانان، بیکاران، و نظایر آن اقدام کنند. امروزه دیگر نمی‌توان همچون دهه‌های پیش اتحادیه‌های دهقانی را مردانه تصوّر کرد. دگرگونی‌های رخ داده در روستاها و نقش روزافزون زنان در فعالیت‌های اجتماعی، حضور هرچه پُررنگ‌تر آنان را در اتحادیه‌ها و در هیئت مدیرهٔ آنها، ضرورتی انکارناپذیر کرده است. به‌علاوه، توجه داشته باشیم که جمعیت پُرشماری از خانوارهای روستایی را زنان سرپرستی می‌کنند.

نکتهٔ مهم دیگر در این میان آن است که حضور اتحادیه‌های دهقانی به نیروهای مترقی و متشکل در شهرها و در رأس آنها به کارگران کشور امکان می‌دهد تا در چارچوب هدف‌های مشترکِ سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی با دهقانان پیوند منطقی ایجاد کنند و جبههٔ متحد مردمی را در مقیاس کشور پی بریزند.

همچنین، باید به یاد داشت که کارگران و دهقانانِ ساکن روستاها هنوز با هزار رشتهٔ مرئی و نامرئی با حاشیه‌نشیان شهرها در ارتباط‌اند. این رابطه‌ها در تشکل‌دهی زحمتکشان ساکن در حاشیهٔ شهرها اهمیت بسیاری دارد. فعالان کارگری و دهقانی در روستاها نباید این موضوع مهم را از نظر دور دارند. تردیدی نیست که گسترش دامنهٔ تشکیلات در حاشیهٔ شهرها که وظیفهٔ توأمان فعالان کارگری و دهقانی در شهرها و روستاهاست، به جنبش کارگری و دهقانی و به جبههٔ متحد کار توان مضاعفی خواهد بخشید.

تعاونی‌ها

تعاون و تعاونی‌ها از مهم‌ترین شکل‌های همکاری و تشکل‌های دهقانی و روستایی به‌شمار می‌روند. تعاونی‌ها طیف گسترده‌ای از فعالیت‌ها از قبیل تولید، تهیه و تدارک، کشت‌وکار، و فروش و مصرف را در بر می‌گیرند. از هدف‌های عمدهٔ تعاونی‌ها می‌توان به حذف استثمار انسان از انسان، تقویت موضع اقتصادی دهقانان و زحمتکشان روستاها در برابر کلان‌سرمایه‌داران و زمین‌داران،

و حذف واسطه‌ها و دلالان انگل‌صفت در شبکه‌های تولید و توزیع اشاره کرد. از این رو، توجه به این نکته ضروری است که نباید گذاشت تعاونی‌های ایجاد شده، زیر فشارهای گوناگون، آن‌چنان که در رژیم‌های سابق و کنونی رخ داد و می‌دهد، لوث شوند و به بیراهه روند، زیرا بسیاری از تعاونی‌های کنونی در نتیجهٔ اعمال فشارها و دخالت‌های دولتی، به وسیلهٔ کاسبی و سودجوییِ مدیرانِ تحمیلی آنها بدل شده‌اند.

در واقع، تعاونی دهقانی و روستایی سازمانی است که دهقانان و زحمتکشان روستاها داوطلبانه در آن گرد می‌آیند تا با هم تولید کنند، اجناس ضرور زندگی و وسایل کار مشترک خود را تهیه بینند، و در نهایت، محصولات خود را دسته‌جمعی و به بهای عادلانه و فارغ از سلطه و چنبرهٔ واسطه‌ها و واسطه‌گری به فروش رسانند.

تعاونی‌ها در سال‌های نخست پس از انقلاب ۵۷ رشد و جانی یافتند، امّا دیری نپایید که تهاجم تبلیغاتی و مداخله‌های ویرانگر علیه تعاونی‌ها شدّت گرفت و همان‌طور که تعاونی‌های کارگری از سوی خانهٔ کارگر- این تشکل زرد- مصادره شد تا به مُحاق فراموشی سپرده شود، تعاونی‌های کشاورزی و روستایی نیز در نتیجهٔ مداخله‌های دولتی در تعیین هیئت مدیرهٔ آنها و محدود کردن دامنهٔ فعالیت‌های‌شان از یک سو، و تحریک‌های آشکار و نهان بزرگ‌مالکان و سرمایه‌داران و کارگزاران آنها در روستاها از دیگر سو، به طور عمده به مصادرهٔ افراد سودجو درآمدند و به سمت شرکت‌های سهامی زراعی سوق داده شدند و سوق داده می‌شوند.

تعاونی‌های تولیدیِ کشاورزی و روستایی

وجود مزارع کوچک، نامتجانس، محدود، و پراکنده در کنار کشتزارهای وسیع و تأسیسات بزرگ کشاورزی متعلق به سرمایه‌داران بزرگ، اقتصاد روستایی را به بن‌بست کشانده است و تولیدکنندگانِ خُردِ فراورده‌های کشاورزی را با خطر نابودی روبرو کرده است. در چنین شرایطی، استفاده از ماشین‌های کشاورزی و به طور کلی مکانیزه کردن تولید، به‌کارگیری فنّاوری‌های نوین، بهره گرفتن از دستاوردهای علمی در بهره‌برداری از منابع آب، بهبود آب‌رسانی و اصلاح شیوه‌های آبیاری، جلوگیری از فرسایش خاک، اقدام به اصلاح و تقویت خاک، پیشگیری از بیماری‌های گیاهی و دامی، دفع آفات، بهره‌برداری از منابع جدید کشاورزی و ایجاد قطب‌ها و کانون‌های تولید بزرگ، کارِ بسط و توسعهٔ سطح کشت خرده‌تولیدکنندگان، و به طور کلی هر اقدام و برنامه‌ریزیِ ضرور برای بهبود کشت و اصلاح فراورده‌ها و افزایش تولید اینان در مسیر دستیابی به امنیت و استقلال غذایی را با دشواری روبرو می‌کند. در این شرایط، بهره‌گیری از نیروی انسانی و تخصصی چنان‌که باید مقدور نیست؛ مدیریتِ معقول زمینهٔ مناسبی ندارد؛ تقسیم منطقی کار صورت نمی‌پذیرد؛ برنامه‌ریزی در تولید و توزیع فراورده‌ها و نظارت سازمانی در اجرای چنین برنامه‌هایی ناممکن می‌شود؛ آموزش و خدمات کشاورزی با دشواری و کاستی روبرو خواهد بود؛ و تولیدکنندگان کوچک و خرده‌پا و خانواده‌های آنها در فصل‌هایی از سال بیکار و نیمه‌بیکار می‌مانند و نیروی آنان به هرز می‌رود، و فقر و محرومیتِ آنان فزونی می‌یابد.

بر اساس اصلی کلی که از نفوذ و حاکمیت سرمایه‌داری ناشی می‌شود، توده‌های خرده‌پا و دهقانان میانه‌حال، در معرض تجزیه واقع می‌شوند و از یک سوی، اکثریت مطلق آنان به صفوف تهی‌دستان و به ورشکستگی، بی‌زمینی و خانه‌خرابی رانده می‌شوند، و از سوی دیگر، معدوی به گروه دهقانان مُرفّه و به صف سرمایه‌داران و استثمارگران می‌پیوندند.

از این رو، تعاونی کردن تولید کشاورزی اجتناب‌ناپذیر است، زیرا اگر در شیوهٔ بهره‌برداری زمین و آب تجدیدنظر جدّی صورت نپذیرد و پراکندگی زمین و بهره‌برداری‌ها همچنان ادامه یابد، آنگاه همهٔ ناهنجاری‌ها، ناسازگاری‌ها، و تنگناهای ناشی از وجود مالکیت‌های کوچک و پراکنده همچنان برقرار خواهد ماند، و در این شرایط، زمین‌داران و سرمایه‌داران بزرگ، بانکداران و رباخواران همهٔ نتایج اصلاحات ارضی را را تصاحب می‌کنند، تقویت می‌شوند و موقعیتشان تحکیم می‌یابد، ریشه می‌دوانند، و به تجزیهٔ دهقانان و به تقویت پایه‌های حاکمیت و استثمار خود شتاب بیشتری می‌بخشند.

تشکیل واحدهای بزرگ بهره‌برداری می‌تواند دهقانان صاحب‌زمین را از حالت انفرادی و پراکندگی درآورد تا به صورت نیرویی متشکل در برابر تجاوز استثمارگران با موفقیت ایستادگی کنند. تعاونی کردن تولید کشاورزی برای دهقانان خرده‌پا ضرورتی انکارناپذیر است، زیرا ملّی کردن زمین‌ها با توجه به گستردگی زمینِ خرده‌مالکان و دهقانان میانه‌حال و مقاومت آنان در شرایط کنونی، ممکن نیست.

شرکت تعاونی

شرکت تعاونی با آرای آزاد و داوطلبانهٔ افراد واجد شرایط تشکیل می‌شود و با مشارکت آگاهانهٔ اعضای خود فعالیت می‌کند. در شرکت‌های تعاونی از هر نوع آن، ملاک چگونگی کار و کمّ و کیف فعالیت‌ها یا سودمند بودن اعضا و در نتیجه بهره بردن اعضاست. در این شرکت‌ها معیار و ملاک، سرمایهٔ اعضا و سهمشان نیست. تعداد سهام هر عضو محدود و سودِ سهام ناچیز است. درآمدِ خالص تعاونی در قالب سودِ حاصل از فعالیت و خدمات افراد، به‌تناسب به اعضا برمی‌گردد.

اصول حاکم بر تعاونی‌ها امکان می‌دهد که اعضا دور از نفوذِ سرمایه و فارغ از رنج و استثمار، نیروی کار خود را متمرکز و متشکل کنند؛ خودشان در ادارهٔ آن سهیم و دخیل باشند؛ با یکدیگر همکاری و همیاری کنند؛ در پیشبُرد هدف‌های اقتصادی تلاش ورزند؛ از تلاش‌های خود بهره‌مند شوند؛ و دستِ آخر، با بهره گرفتن از آموزش‌های لازم، در حفظ و تحکیم مبانیِ تعاونی همّت ورزند.

انواع تعاونی‌ها

تعاونی‌ها بنا به ترکیب اعضا، هدف‌ها، شیوه‌های کار، و نوع فعالیت به انواع متعدد تقسیم می‌شوند. تعاونی‌ها را می‌توان به صورت کلی چنین دسته‌بندی کرد:

- تعاونی‌های پس‌انداز و اعتبار
- تعاونی‌های خدمات
- تعاونی‌های خرید، شامل تعاونی‌های خرید برای مصرف (تعاونی مصرف) و تعاونی‌های خرید برای تأمین نیازهای حرفه‌یی و شغلی (تعاونی تهیه و توزیع)
- تعاونی‌های بازاریابی و فروش
- تعاونی‌های چندمنظوره یا مختلط، که ترکیبی از انواع فعالیت‌های گوناگون تعاونی‌هاست.

نظر به اهمیت تعاونیِ تولید کشاورزی و تأثیر حیاتی آن در سرنوشت دهقانان خرده‌پا، به توضیح مختصر این تعاونی می‌پردازیم. تعاونی‌های تولید کشاورزی از مهم‌ترین انواع تعاونی‌ها به‌شمار می‌روند. اما سطح رشدیافتگیِ این تعاونی‌ها می‌تواند از شکل ساده تا شکل‌های تکامل‌یافته‌تر تفاوت کند. در حقیقت، گذشته از موضوع کار که اساسِ تعاونی است، به موجب آنکه زمین و دیگر عوامل اصلیِ کشت‌وکار تا چه حدّ و بر اساس چه ضوابطی در اختیار شرکت تعاونی است، تعاونی‌ها شکل متفاوتی پیدا می‌کنند.

یک حالت آن است که مالکیتِ یکایک اعضا بر زمین و آب همچنان باقی است. اعضای چنین شرکتی هنوز به آن درجه از آمادگی نرسیده‌اند که زمین و آب خود را روی هم بگذارند، یکپارچه کنند، و در اختیار تعاونی قرار دهند. آنان از این لحاظ با یکدیگر همکاری و همیاری دارند که نیروی کار خود را مجتمع و متمرکز کنند؛ با همکاری یکدیگر به روش‌های مفیدتر تولید دست یابند؛ وسایل و ابزار کار بهتری فراهم کنند؛ و از طریق همکاری، قسمتی از نیازهای تولید را برآورند. در این تعاونی، قطعات زمین به صورت پراکنده و مجزّا در اختیار اعضا باقی می‌ماند و هر یک از اعضا به طور مستقل روی زمین خود کار می‌کند. روشن است که در این حالت، عموم دشواری‌ها، تنگناها، و نارسایی‌های ناشی از بهره‌برداریِ انفرادی همچنان باقی می‌ماند. از این رو، این شرکت‌ها را می‌توان نوعی از شرکت تعاونی‌های خدماتی محسوب کرد. با این حال، در چنین شرکت‌هایی دهقانانِ عضو با تکیه بر تجربه‌های خود به مزایای کارِ گروهی و کمک‌های متقابل بیش از پیش پی می‌برند و به‌تدریج برای ارتقای سطح تعاون آمادگی پیدا می‌کنند.

حالت دیگر آن است که اعضای تعاونی زمین‌های زراعی، ماشین‌ها، و تجهیزات و وسایل کشت‌وکار خود را به شرکت وامی‌گذارند و نیروی کار خود را در تعاونی متشکل می‌کنند. در این حالت، با آنکه اعضای تعاونی زمینِ مِلکی خود را به تعاونی واگذار می‌کنند، همچنان مالکیت آنان بر زمین به صورت «مفروز» (اِفراز یا تفکیک شده، برخلافِ مُشاع) باقی می‌ماند. قطعه‌زمین و وسایلی که اعضا به تعاونی واگذار می‌کنند، به سهم آنان در شرکت تبدیل می‌شود. صورتِ دیگر این تعاونی‌ها آن است که اعضا اموال منقول و غیرمنقول خود را به شرکت اجاره دهند و به‌جای سود سهام، اجاره‌بها دریافت کنند. این شرکت‌ها همچنین می‌توانند در شرکت

تعاونی وسیع‌تری متمرکز و مجتمع شوند و از مزایای بهره‌برداری گسترده و مجهز برخوردار شوند. دهقانانِ عضو این شرکت‌ها به تناسبِ زمین، آب، و وسایل تولید کشاورزی خود که به تعاونی واگذار کرده‌اند، به اندازهٔ سهم خود سود می‌برند (سود سهام در تعاونی‌ها محدود است و حداکثر از نرخ رسمی بهرهٔ پول تجاوز نمی‌کند).

این تعاونی‌ها به سبب وسعت و دامنهٔ فعالیت گروهیِ خود و تقسیم کار و همکاری متقابل و نقشی که در افزایش تولید و رونق اقتصادی روستایی و بهبود شرایط بهره‌برداری و بهتر کردن زندگی خانواده‌های عضو تعاونی دارند، مزیت بیشتری نسبت به انواع دیگر تعاونی دارند. با همهٔ اینها، باید توجه داشت که این تعاونی‌ها به سبب ترکیب طبقاتی اعضا که اغلب متشکل از دهقانان میانه‌حال و گاه مرفّه است، و به علّت تعلق خاطر آنان به «مالکیت خصوصی» و سهم خود از زمین و اموال منقول و غیرمنقول، ممکن است با خطر تبدیل شدن به نوعی از «شرکت‌های سهامی زراعی» روبرو شوند. اعضای متمکّن‌تر و صاحبان سهامِ بیشتر، حاملِ چنین گرایش‌هایی‌اند.

حالت دیگر، کامل‌ترین و در عین حال پیچیده‌ترین نوع تعاونی‌های تولید کشاورزی است. در این حالت، اگرچه اعضای تعاونی قطعه‌زمین و اموال قابل‌ملاحظه‌ای ندارند، امّا اموال شرکت، اموال مشترک همهٔ اعضاست. در حقیقت، زمین و وسایل شرکت، اعمّ از آنکه اعضا یا دولت به تعاونی واگذار کرده باشند، به صورت مُشاع به تعاونی تعلق دارد. در این شرکت، مالکیت اجتماعی اعضا برقرار است. در این شیوهٔ بهره‌برداری، شرکت تعاونی به‌آسانی می‌تواند به واحد بهره‌برداری وسیع و مدرنی تبدیل شود، به ماشین‌های مجهز دست یابد، و تولید را در مقیاسی گسترده افزایش دهد و در عین حال، اضافه درآمد حاصل از بهره‌برداری را به ایجاد واحدهای جدید اختصاص دهد، و به این ترتیب، سطح اشتغال را توسعه بخشد. در این نوع تعاونی معمولاً نسبت معیّنی از زمین‌ها در اختیار خانواده‌های عضو قرار می‌گیرد تا در زمان‌های فراغت از کار به بهره‌برداری از آنها اشتغال یابند و از این راه، برخی از مواد مصرفی خانواده را تهیه کنند یا برای افزایش درآمد خود و بهبود معیشت خانواده از آن بهره گیرند.

جنبهٔ اجتماعی و فرهنگی این تعاونی‌ها نیز ارزشمند و دارای اهمیت اساسی است. در این تعاونی‌ها، فشار و استثمار از میان می‌رود. آموزش اعضای تعاونی ارتقا می‌یابد. این تعاونی‌ها می‌توانند همهٔ امکانات گوناگون تولیدیِ یک روستا را در رشته‌های گوناگون متحد، متشکل، و زیر سازمان خود درآورند و به فعالیت در انواع تولید روستایی و از جمله دامداری، باغداری، صنایع فراوریِ تولید کشاورزی و غذایی، صنایع دستی، و نظایر آنها بپردازند و به این سان، اشتغال مفید، مولّد، و پُررونقِ صدها خانوار را در هزاران هکتار زمین کشاورزی فراهم کنند و تأسیسات گوناگون تولید روستایی احداث کنند، و پیوسته دامنهٔ فعالیت خود را در انواع فعالیت‌های تعاونی توسعه دهند.

تشکیل این تعاونی‌ها بیش از همه دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین، کارگران کشاورزی، و بیکاران و نیمه‌بیکاران اعمّ از مهاجران و روستانشینان را به خود جلب می‌کند، زیرا آنان اغلب زمینی ندارند که غم از دست دادنِ مالکیت آن را داشته باشند. زمین‌های واگذار شدهٔ مُشاع بهترین زمینه برای ایجاد این تعاونی‌هاست. امّا همچنان که در بسیاری از نواحی کشور دیده می‌شود، این واحدهای نوبنیاد در سال‌های نخستین پس از انقلاب از کمک و راهنمایی سازمان‌های مسئول محروم مانده‌اند و در این شرایط، اگر دهقانان به مبارزه و ایستادگی با اتکا به اتحادیه‌های تعاونی برنخیزند، دیری نمی‌پاید که با سست شدن مبانی تعاونی، به شرکت‌های سهامی زراعی تبدیل شوند یا به سمت تفکیک اجزای تعاونی و انحلال آن سیر کنند.

تعاونی‌های چند منظوره یا مختلط

این نوع تعاونی‌ها از ترکیب، تلفیق، و تمرکز فعالیت‌های متعدد و متفاوت در یک تعاونی تشکیل می‌شود. در روستاها امکانات اداری، فنّی، و اعتبارات مالی دستِ‌کم برای دهقانان خرده‌پا سخت محدود است. کادر کافی برای ادارهٔ تعاونی‌ها وجود ندارد، در حالی که روستانشینان به انواع کمک‌ها به صورت هماهنگ و همه‌جانبه نیاز مبرم دارند. از این رو، این تعاونی‌ها می‌توانند راهگشای اقتصاد محدود و پراکندهٔ روستانشینان و عشایر باشند.

بنا بر آمارهای سال ۱۳۵۹، در روستاهای ایران تعداد ۲،۹۸۹ شرکت تعاونی چندمنظوره با ۳،۲۷۴،۵۳۸ عضو و با ۱۳،۶۵۲،۲۰۱،۲۰۷ ریال سرمایه و ذخیرهٔ قانونی وجود داشت و شبکه‌های این شرکت‌ها ۵۰،۳۱۸ روستا را شامل می‌شد. شمار اتحادیه‌های تعاونی روستایی نیز ۱۵۸ بود که ۲،۹۴۴ شرکت را در بر می‌گرفت. امّا امروزه، همان‌طور که پیشتر هم گفته شد، شمار

این تعاونی‌ها و اتحادیه‌های تعاونی رو به کاهش نهاده است، و در نتیجهٔ دخالت دولت‌ها و تهاجم بزرگ‌سرمایه‌داران و کارگزاران آنها در روستاها، این تعاونی‌ها و اتحادیه‌ها به لَختی و انحراف درغلتیده‌اند. لازم است که با مبارزهٔ متحد و سراسری و متکی به اتحادیه‌های دهقانی و سازمان‌های سندیکایی کارگری، تعاونی‌های چندمنظورهٔ موجود را از حالت رکود در آورد، توسعه بخشید، و به کمک تجهیز آنها به وسایل و مواد ضرور و اخذ اعتبارات مالی و کمک‌های مؤثر، به فعالیت آنها به‌ویژه در حوزه‌های تولید و توزیع فراورده‌ها جانی دوباره بخشید.

به لحاظ حقوقی یادآور می‌شویم که در قانون اساسیِ همین جمهوری اسلامی، به پیروی از الزامات بین‌المللی و مبارزهٔ دیرینه‌سالِ کارگران، دهقانان، و دیگر زحمتکشان کشور، برحمایت دولت‌ها از این تعاونی‌ها تصریح شده است. کارگران، دهقانان، و زحمتکشان روستاها می‌توانند و باید در پناه مبارزه و ایستادگی خود، و مبارزهٔ متحد همراه با سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری و دهقانی، دولت‌ها را به تمکین از این خواست وادارند. کمک‌ها و خدمات دولت باید در بر گیرندهٔ خواست‌هایی از این قبیل باشد: تسهیلات لازم برای تسطیح و یکپارچه کردن زمین؛ واگذاری بذر، کود، سم، و وسایل کشاورزی؛ تأمین آب؛ کمک به اصلاح و تقویت اراضی کشاورزی؛ واگذاری اعتبارات کم‌بهره و طولانی‌مدّت؛ بازاریابیِ خرید محصولات با قیمت‌های تضمینی و عادلانه؛ گسترش شبکه‌های آب‌رسانی و ترمیم آنها؛ رفع شوریِ آب‌ها و قلیایی بودن خاک‌ها؛ واگذاری زمین‌های دایر دولتی و مازاد زمین‌های بزرگ‌سرمایه‌داران که بدون کشت مانده‌اند به تعاونی‌ها با هدف توسعهٔ زمین‌های زراعی و گسترش زمین‌های زیر کشت؛ و عمران و آبادیِ روستاها و ایجاد امکانات رفاهیِ دولتی و مؤثر در بهبود زندگی خانوارهای روستایی از طریق گسترش شبکه‌های برق‌رسانی، تأمین آب آشامیدنی، ساختن مدرسه، درمانگاه، تأسیسات ورزشی، پرورشی، تفریحی، و نیز گسترش پوشش بیمهٔ محصولات و بیمه‌های اجتماعی و اجباری.

تردیدی نیست که همکاری کارگران کشاورزیِ شاغل در بخش خصوصی، کارگران شاغل در بخش‌های صنعتی و غیر کشاورزی، و نیز دیگر زحمتکشان روستا که در منابع رسمی از آنان با عنوان کارکنان مستقل یاد می‌شود، در تعاونی‌های عمومی همچون تعاونی‌های مسکن با هدف نوسازی، بهسازی، و ساخت واحدهای مسکونی در کنار تعاونی‌های چندمنظوره می‌تواند بر قدرت تعاونی‌های روستایی بیفزاید و به عرصهٔ تجلّی‌بخش دیگری از اتحاد و همبستگی کارگران، دهقانان، و دیگر زحمتکشان روستاها تبدیل شود.

شوراهای روستایی

برای درک بهتر از اینکه شورای روستایی چگونه تشکلی است و چه اهمیت و نقشی دارد، ابتدا باید دید که شورا چیست؟ در کشورهای سوسیالیستی حکومت بر نظام شورایی استوار است و شورا آن تشکلی است که مشارکت آگاهانه و گستردهٔ توده‌ها در ادارهٔ جامعه و شرکت در تصمیم‌گیری دربارهٔ تمام مسائلی را که مستقیم و غیرمستقیم به سرنوشت آنان مربوط است، ممکن می‌سازد. بنابراین، نظام شورایی یا سوسیالیستی شکل نوینی از حکومت است که در آن توده‌های ستم‌دیده امکان می‌یابند که سرنوشت خود را به دست گیرند و به حکومتِ اقلیت استثمارگر پایان دهند. حکومت شوراها عالی‌ترین و درخشان‌ترین تجلّیِ ارادهٔ واحد و آزاد انبوه مردم زحمتکش و رنج‌دیده برای رهایی از چنگال فقر و استثمار، عقب‌ماندگی و محرومیت، ظلم و بی‌عدالتی، و جهل و حقارت است. شوراها از سوی مردم ایجاد می‌شوند و از اختیارات و امکانات دولتی برخوردارند. وجه تمایز اساسی شوراها با دیگر سازمان‌های توده‌یی در همین خصلت خلقی–حکومتی است. به عبارت دیگر، شورا نهادی است خلقی–حکومتی که در تمام واحدهای صنعتی، کشاورزی، خدمات عمومی، و اداره‌ها شکل می‌گیرد و از به هم پیوستن آنها به یکدیگر، شوراهای ناحیه، منطقه، استان، ملّی، و کشوری شکل می‌گیرند که از اختیارات گسترده در زمینهٔ قانون‌گذاری، اجرایی، و نظارت برتمام ارکان اداری برخوردارند.

صِرفِ تشابه اسمی نباید باعث شود شوراها را در نظام‌های اجتماعی‌ای که ماهیت متفاوتی دارند یکسان بگیریم. اختیارات شورای شهر و روستا در نظام‌های سرمایه‌داری محدود به مشارکت در مدیریت عمرانی شهر و روستا و نظارت بر دستگاه‌های اجرایی در چارچوب قوانینی است که شوراها در تصویب آن نقش مستقیم ندارند. با این حال، شکل‌گیری و وجود شوراهای شهر و روستا در نظارت بر شهرداری‌ها و دهداری‌ها خود دستاورد مبارزات طولانی کارگران و زحمتکشان شهرها و روستاها به رهبری احزاب و سازمان‌های کارگری و مردمی است، و سطح رشدیافتگیِ آن تابعی از سطح مبارزات و نفوذ احزاب، سازمان‌ها، و تشکل‌های سندیکایی مستقل کارگری، دهقانی، و دیگر اقشار مردمی است.

در کشور ما، در جریان مبارزات مردمی در دوران انقلاب و سال‌های نخستینِ پس از آن، خواست تشکیل شوراها انعکاس گسترده‌ای یافت و به‌رغم مخالفت‌های گستردهٔ نیروهای ارتجاعی، به مثابه یکی از خواست‌های اساسی مردم، در قانون اساسی به رسمیت شناخته شد. اگرچه این خود دستاورد مهمی بود و است، امّا درک واحدی از این نهاد وجود نداشت و بسیاری از نیروهای شرکت‌کننده در انقلاب درک نازل و انحرافی از آن داشتند. برداشت‌های راست و چپ، انحرافی، ذهنی، و دور از شرایط عینی و مرحلهٔ رشدیافتگیِ جامعه، به‌ویژه در سطح روستاها بازتاب روشنی داشت. عده‌ای شوراها را جایگزین هر گونه تشکل صنفی، صنفی-سیاسی، و به‌ویژه اتحادیه‌های دهقانی می‌دانستند. از این رو، در بسیاری از روستاها نقش شوراها به کمیتهٔ ارزاق، و کمیته‌های رتق و فتق تعاونی‌ها و پیگیری زمین برای دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین تنزل یافت. برخی از نیروهای سیاسی، اعمّ از مذهبی و غیرمذهبی، شوراها را سکّوی دستیابی به جامعهٔ بی‌طبقهٔ توحیدی یا برقراری سوسیالیسم در کشور می‌دانستند. برخی نیز با نفی هر گونه تشکل‌های مستقل صنفی و صنفی-سیاسی، شوراها را وسیلهٔ آشتی طبقاتی می‌دانستند، و البته واپس‌گرایان، انحصارطلبان، کلان‌سرمایه‌داران و بازاریان بزرگ، بزرگ‌مالکان، و حامیان نیرومند آنان در میان روحانیت و در میان کارگزاران دولتی، هر نوع شورایی را کمونیستی می‌خواندند و خواهان سرکوب و ریشه‌کنی آن بودند. حزب تودهٔ ایران «شورای دِه» را به طور اصولی نهادی مشارکتی می‌دانست با وظیفه‌هایی ا زقبیل: نظارت بر توزیع عادلانهٔ عوامل تولید نظیر زمین و آب؛ نظارت بر فعالیت کشاورزان، بر تعاونی‌های کشاورزی و روستایی، و بر دیگر فعالیت‌های تولیدی، خدماتی و توزیعی و حمایت از آنها؛ مذاکره و هماهنگی با اداره‌های مسئول و از جمله سازمان اراضی ملّی در امر واگذاری زمین‌های کشت‌نشدهٔ دایر و بایر با هدف افزایش تولید و گسترش فعالیت‌های مولّد؛ جذب کمک‌های دولتی در آموزش و ترویج کشاورزی؛ تعمیم و گسترش بیمهٔ محصولات کشاورزی و تأمین اجتماعی اجباری؛ عمران و آبادی و از جمله احداث مدرسه، راه، درمانگاه، مراکز بهداشتی و درمانی، و نظایر آنها؛ جلوگیری از زمین‌خواری و تغییر کاربَری‌های غیراصولیِ زمین‌های زراعی، مرتع‌ها، و جنگل‌ها؛ حفاظت از حریم رودخانه‌ها و روان‌آب‌ها در درون و بیرون از حریم روستاها و ساخت‌وسازهای بی‌رویّه؛ و تقویم عادلانهٔ مالیات‌ها و وصول آنها. حزب تودهٔ ایران خواهان حضور مؤثر دهقانان و زحمتکشان روستاها در این شوراها بود و این حضور قدرتمند را وابسته به سطح رشدیافتگی سازمان‌های صنفی-سیاسی روستاییان و از جمله اتحادیه‌های دهقانی می‌دانست، زیرا وجود و حضور اتحادیه‌های مستقل را شرط ضرور حضور قدرتمندانهٔ کارگران و دهقانان در شورای دِه می‌دانست و خواهان احیا و گسترش تشکل‌های مستقل روستایی و آزادی‌های سندیکایی بود.

صرف‌نظر از تفاوت برداشت‌ها، همان‌طور که گفته شد، «شورا» به یکی از شعارهای اصلی گروه‌های گوناگون شرکت کننده در انقلاب بر پایهٔ مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌های مربوط به سرنوشت خود بدل شده بود، طوری که این خواست در قانون اساسی تجلّی یافت. امّا در چنین شرایطی، دولت موقت در ۱۴ فروردین سال ۱۳۵۸ قانون تشکیل شوراهای کشاورزی و آیین‌نامهٔ اجرایی آن را در روز ۲۳ همان ماه از تصویب شورای انقلاب گذراند. در واقع، این قانون از به رسمیت شناختن شوراهای خودجوش مردم سر باز می‌زد و با تأکید بر تشکیل شوراهای کشاورزی از بالا و در سطح شهرستان‌ها، به احیای همان شوراهای کشاورزی رژیم سابق نظر داشت. شتاب در تصویب این قانون و آیین‌نامهٔ آن را می‌توان واکنشی دانست به شرایط آن روز، و به‌ویژه واکنش به حوادث ترکمن صحرا و کردستان دانست. واقعیت این است که مضمون اصلی رویدادهای این دو منطقه، صرف‌نظر از چپ‌رَوی‌های رخ داده، قدرت گرفتن شوراهای دهقانی و روستاییِ خودجوش با خواستِ دریافت زمین برای بی‌زمینان و کم‌زمینان در روستاها و کوتاه کردن دست فئودال‌ها و صاحبان سرمایه‌های ارضی بود.

شوراهای تشکیل شده از بالا، که به طور سرشتی با خواست توده‌های زحمتکش روستاها در تضاد بودند، با مخالفت گستردهٔ زحمتکشان روبرو شدند. دهقانان و زحمتکشان روستاها خواهان به رسمیت شناخته شدن شوراهای خود بودند. مطابق داده‌های آماریِ آن زمان، در بیش از یک‌سوّم روستاهای کشور شوراهای خودجوش- صرف‌نظر از تفاوت برداشت‌ها- شکل گرفته بود.

هم به دلیل این اعتراض‌های گسترده بود که به پیشنهاد شادروان آیت‌الله طالقانی فرمان تشکیل شوراها از سوی رهبری وقت حکومت صادر شد و در پی آن، شورای انقلاب قانون شوراهای محل (دِه، بخش، شهرستان، استان) را تصویب کرد و دولت موظف به تنظیم آیین‌نامه‌های اجرایی آن شد. امّا اجرای این قانون در نتیجهٔ تعلل در تنظیم آیین‌نامه‌های آن، به درازا کشید. با این حال، این مقاومت‌ها و تعلل‌ها موجبِ به فراموشی سپردن شوراها از سوی مردم نشد، زیرا در پی فوت آیت‌الله طالقانی، مردمِ سوگوار در سراسر کشور فریاد برآوردند: «پیام طالقانی، شهادت است و شورا».

در پی استعفا یا برکناری دولت موقت، رضا اصفهانی در مقام معاونت وزارت کشاورزی با برنامه‌ها و شعارهایی متفاوت بر سر کار آمد. در برنامهٔ اصفهانی به حل مسئلهٔ ارضی به نفع دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین، به رسمیت شناختن شوراها، و واگذاری اعتبارات نقدی و جنسی به شوراها و دهقانان توجه ویژه‌ای شده بود و از این رو، دهقانان بخش عمده‌ای از خواست‌های آن روز خود را در آن بازیافتند. در پی طرح این برنامه و لایحهٔ قانونی آن، موجی از ضدیّت‌ها و نزاع‌ها روستاهای کشور را فرا گرفت و در برخی از روستاها، دهقانان مبارز و آگاه به دست عمّالِ فئودال‌ها و سرمایه‌داران کشته یا مجروح شدند. نزاع‌های دسته‌جمعی به تحریک همین عوامل بر بستر تعلل و مسامحهٔ دستگاه‌های دولتی و ذی‌نفوذ از دیگر نمودهای تشنج در روستاها بود. با آغاز جنگ با عراق، لایحهٔ شوراها و بندهای «جیم و دال» قانون اصلاحات ارضی متوقف ماند، و همان‌طور که در بخش‌های پیشین اشاره کردیم، بر اثر در پیش گرفتن سیاست تداوم جنگ پس از آزادسازی خرمشهر، به طور کل این برنامه از دستور کار خارج شد و سیاست سرکوب و پیگیرد نیروهای مردمی در سراسر کشور و در سطح روستاها و برچیدن کامل شوراهای روستایی در دستور کار قرار گرفت. واقعیت این است که جنگ و تداوم آن فرصت مناسبی را برای تثبیت نظام سرمایه‌داری و «توسعه» از مسیر سرمایه‌داری فراهم آورد. گفتیم که هم در این دوران بود که قانون موسوم به آب به تصویب رسید، و کلان‌زمین‌داران بازگشتند و با طرح دعوی در دادگاه‌ها، بازپس‌گیریِ زمین‌های مصادره شده را خواستار شدند. فراوانیِ احکام دادگاه‌های انقلاب به سود زمین‌داران بزرگ مؤید این سمت‌گیری است. اینکه بزرگ‌مالکان این زمین‌ها را پس از بازپس‌گیری به چه کسانی فروختند یا اجاره دادند، یا وارد شراکت با کدام نوکیسگان برآمده از رانت‌های حکومتی شدند، تغییری در ماهیت طبقاتی موضوع نمی‌دهد.

با چنین رویکردی بود که در نیمه‌های دههٔ ۱۳۶۰ و بر اساس طرح اقتصاد جنگی، بودجهٔ شهرداری‌ها و به طریق اولیٰ بودجه‌های عمرانی شهرها از بودجه‌های سالانه حذف شد و شهرداری‌ها از نظر تأمین درآمد و هزینه «خودکفا» اعلام شدند. این رویکرد در شیوهٔ تخصیصِ اعتبار به بودجهٔ عمران و آبادیِ روستاها، آثار منفیِ خود را به جا نهاد.

از همین رو، «قانون شوراهای اسلامی شهرها و روستاها» که در ماه تیر سال ۱۳۷۵ به تصویب رسید، هدفی را جز تثبیت و تحکیم به‌اصطلاح خودکفاییِ شوراهای شهر و روستا و شهرداری‌ها و دِهیاری‌ها و خروج آنها از ردیف‌های اعتباریِ بودجه‌های عمومی، یا به عبارت دیگر، باز گذاشتن دست آنها در تأمین هزینه‌های جاری خود از محل شهرفروشی و روستافروشی دنبال نمی‌کرد، زیرا برخلاف ادّعاهای عوام‌فریبانه و اهداف تبلیغاتی آن در داخل و خارج مبنی بر گسترش دموکراسی در کشور و واگذاری سرنوشت مردم به دست مردم، این قانون تعرّضِ همه‌جانبهٔ دیگری به حقوق دموکراتیک توده‌های مردم در شهرها و روستاها بود. نخست آنکه با پسوند اسلامی از همان آغاز ماهیت تبعیض‌آمیز و محدودکنندهٔ آن معلوم شد. به همین نیز بسنده نشد. گنجاندن اصل التزام عملی به «ولایت مطلقهٔ فقیه» در شرایط انتخاب‌شوندگان، که محدودکنندهٔ حقوق انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان بو پد، دایرهٔ مشارکت در این شوراها را محدود و محدودتر کرد، زیرا که رهبریِ رژیم و محافل پیرامونی آن با این فیلترها هر روز محدودهٔ خودی و غیرخودی را تنگ و تنگ‌تر کرده‌اند.

از طرف دیگر، مطابق مفاد قانون و اصول کلی ناظر بر انتخابات، التزام عملی انتخاب‌شوندگان به ولایت مطلقهٔ فقیه باید بر اساس استعلام‌های چهارگانه به تأیید ارگان‌های امنیتی و نهادهای ذی‌ربط دولتی و حکومتی برسد. با در نظر گرفتن آنکه کارگران و زحمتکشان شهرها وروستاها پیشاپیش و با اتکا به سرنیزه از حق برخورداری از تشکل‌های مستقل صنفی–سیاسی خود محروم شده‌اند و شده بودند، هدف از این قانون، همچون دیگر قوانین ناظر بر انتخابات، صورتِ قانونی بخشیدن به مهندسی کردن انتخابات بود تا شوراهای شهر و روستا به چرخ پنجم «نظام» و زایدهٔ بورژوازی شهر و روستا بدل شود، زیرا وابسته کردن بودجهٔ شوراهای روستا و دِهیاری‌ها به عوارض ساخت‌وساز و به فروش اموال و سرمایه‌های عمومی و منابع ملّی، به‌جز فروش شهرها و روستاها به زمین‌خواران، کلان‌سرمایه‌داران و دلالان، و کارگزاران آنان و رونق‌بخشی به بازار آنها معنای دیگری ندارد، و جز این نمی‌توان از آن برداشت کرد. خروجی شوراها در این ۲۰ و اندی سال گذشته جز این نشان می‌دهد؟

سخن پایانی

در پایان و به عنوان جمع‌بندی باید گفت که مجموعهٔ سیاست‌های اقتصادی-اجتماعیِ تحمیلی رژیم ولایی در روستاها و در بخش کشاورزی، اعمّ از طرح‌های به‌اصطلاح عمران روستایی؛ تثبیت مالکیت‌ها؛ تجمیع زمین‌های زراعی؛ نظام بهره‌برداری از آب و خصوصی‌سازی و بهره‌برداری انحصاری از منابع آب؛ تجارت داخلی و خارجی؛ خصوصی‌سازی و آزادسازی یا به‌اصطلاح تعدیل اقتصادی؛ کاهش روزافزون دامنهٔ خریدهای تضمینی و تنزل و تأخیر در پرداخت بهای آنها؛ تغییر الگوی کشت همسو با سیاست‌های نولیبرالی بر اساس «مزیّت و هزینه» و گشودن تمام و کمال درهای کشور به روی واردات؛ و دیگر مسائلی که به‌تفصیل طی هر گفتار از این جُستار دربارهٔ آنها نوشتیم، حلقه‌های به‌هم‌پیوستهٔ زنجیری را تشکیل می‌دهند که هدف آن سامان‌دهی سلسله‌مراتب بازارها در جنب و در امتداد الیگارشی‌های مالی شکل‌گرفتهٔ کنونی در کشور و حکومت است. پیشبُرد این سیاست‌ها، بدون تثبیت و تحکیم موقعیت قشر کوچکی از ثروتمندان روستاها به عنوان شریک تجاری، یا به عبارت بهتر کارگزار، مباشر، و تکیه‌گاه بورژوازی بزرگ شهرها در اجرای منویات آنان در استثمار هرچه بیشتر روستاییان زحمتکش، ممکن نیست. این نیز واقعیتی است که این هدف‌گذاری‌ها در زنجیرهٔ سیاست‌های اعمال‌شده ابزاری‌اند در راه رسیدن به هدف مرکزی که چیزی جز دستیابی به نیروی کار هرچه ارزان‌تر در روستاها نیست. تعاونی‌ها باید به زانو در آیند یا به شرکت‌های سهامی زراعی بدل شوند و دهقانان خُرد باید در شرکت‌های سهامی زراعی تجمیع شوند تا نیروی کار ارزان این شرکت‌ها را فراهم آوردند. در غیر این صورت، باید زمین‌های خود را واگذار کنند و جذب سایر بخش‌های تولیدی و صنعتی روستاها در شهرک‌ها و نواحی صنعتی شوند، یا در قالب مشاغل خانگی تن به کار مزدوری دهند. مازاد نیروی کار روستاها اگر به مهاجرت روی آورد، چه باک! نیروی کار ارزان شهرها یا حاشیهٔ شهرها را تأمین می‌کند. مگر شکل‌گیریِ این‌چنین گستردهٔ حاشیهٔ شهرها و انباشت بیش از پیش نیروی کار در این مناطق، برای آنها زیان‌بار بوده است؟ اگر به‌دقت در مناسبات شکل‌گرفتهٔ اقتصادی در حاشیهٔ شهرها نظر افکنیم، همین قشر کوچک شکل‌گرفته در این مناطق را، اعمّ از آنکه در این مناطق ساکن باشند یا نباشند، می‌بینیم؛ قشری که در تعامل با شرکت‌های بزرگ و شهرداری‌ها سررشتهٔ امور را در اختیار گرفته است و با وحشیانه‌ترین شکل، کارگران را در دخمه‌هایی به نام کارگاه، در رشته فعالیت‌های مجاز و غیرمجاز، بدون برخورداری از کمترین حمایت قانونی و با کمترین دستمزدها، در کارهای پَست به کار، یا به عبارت بهتر، به بردگی و بیگاری واداشته است.

جمهوری اسلامی و دستگاه‌های اداری آن نیز به پیروی از رویکرد طبقاتی‌اش، وظیفه‌ای جز هموار کردن مسیر اعتلای بزرگ‌سرمایه‌داری ندارد. روشن است که در اجرای این وظیفه از تمام شیوه‌های ممکن، اعمّ از عوام‌فریبی، امیدآفرینی‌های واهی، تبلیغ و ترویج فردگرایی، جنگ‌های روانی، افترا و تفرقه‌افکنی، تا بازداشت و سرکوبِ پیگیر آگاه‌گرانِ اجتماعی و فعالان صنفی و سیاسی بهره می‌گیرد تا مانع از شکل‌گیری آگاهی طبقاتی، و متشکل و متحد شدن کارگران، دهقانان، و دیگر اقشار و گروه‌های اجتماعی و زحمتکش شود. امّا آیا تمام این سیاست‌ها و اقدام‌های ضدمردمی و بازدارنده می‌تواند مردم را از مبارزهٔ طبقاتی در راه تحقق خواست‌های خود و دستیابی به جامعه‌ای آزاد، دموکراتیک، و عدالت‌محور باز دارد؟ طبیعی است که نه! زیرا اگرچه ممکن است که این سیاست‌ها و اقدام‌ها بر عمر استبداد و بی‌عدالتی بیفزاید، امّا به انباشته شدن خواست‌های برآورده نشدهٔ مردم و در نتیجه، به خشم انباشه‌شدهٔ آنان از وضع موجود منجر خواهد شد. بی‌تردید، موش نقب‌زن تاریخ راه خود را خواهد گشود و به گفتهٔ زنده‌یاد رفیق احسان طبری، تاریخ در مسیر تکامل خود شگردهای فراوان در آستین دارد. با این حال، این گفته به معنای آن نیست که تحقق تغییر بی‌نیاز از تدارک ذهنی و سازمانی است.

ما بر آنیم که راه اصولی برای بیرون رفتن از بن‌بست کنونی کشور که حیات اجتماعی آن را به خطر افکنده است، از مسیر اتحاد آگاهانهٔ کارگران، دهقانان، معلمان، کارکنان زحمتکش بخش دولتی و خدمات عمومی، دانشجویان، خبرنگاران، و دیگر لایه‌های اجتماعی بر بستر و پیرامون تشکل‌های مستقل صنفی- سیاسی‌شان می‌گذرد. ما همچنین، همهٔ حزب‌ها، سازمان‌ها، انجمن‌های ملّی و مردمی کشور، و مدافعان حقوق زحمتکشان را فرا می‌خوانیم که با آگاه‌سازی یا به هر طریق ممکن دیگر، کارگران، دهقانان، و دیگر زحمتکشان شهر و روستا را در راه تحقق این وظیفهٔ تاریخی یاری دهند. تاریخ نشان داده است که هیچ نیروی ارتجاعی در نهایت تاب مقاومت در برابر توده‌های آگاه و متشکل را ندارد!